۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب جامع سلیمانی که مرتب بر مقدمه و دوازده مقصد و خاتمه است **مقدمه** در اصول دین و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان دلیل عقلی بر وجود واجب **فصل دوم** در اثبات توحید بدلیل عقلی و نقلی **فصل سیم** در اثبات عدل و سایر صفات ثبوتیه بدلیل عقلی و نقلی **فصل چهارم** در اثبات نبوت بدلیل عقلی و نقلی **فصل پنجم** در اثبات امامت بدلیل عقلی و نقلی از کتابهای مخالفین **فصل ششم** در اثبات معاد بدلیل عقلی و نقلی **مقصد اول** در عبادات و فروع اسلام و در آن شش منهاج است

بدل
امور واجبه بعمره شدن

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد بیحد و ثنای بیعد سزاوار نثار بارگاه پادشاهیست جلت کبریاؤه که سلیمان عقل
جامع فضایل قدسیه و فواضل ملکوتیه عالم لاهوت فرموده زمام سلسلهٔ ایجاد سکان
عالم لاهوت و ناسوت را در کف اقتدار و قبضهٔ اختیارش گذاشته تشریف فرمان روایی
ممالک هستی بر دوش بعرش عزت و کرسی اعتبار نشانده سرخیل ملایک مقربین و انبیاء
مرسلین گردانید و بتاج کرامت و دیهیم رسالت سرافراز ساخته بکلام معجز نظام وحی بیان
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا علم تحدی و رایت هدایت افراشته کافهٔ انس و جان را اسیر فرمان
قضا جریان قدر توامان آن قبلهٔ عالمیان نموده باعلی مرتبهٔ نبوت رسانید لمؤلفه اعنی بلند
آوازه ساز نام آدم که از نامش برآمد کام آدم محمد آنکه شد در علم و دانش پس از ایزد بدانایی مسلم

صلوات الله علیه و آله و آل اطهار آن اعلیحضرت را که هر یک مهر سپهر هدایت و عرفان
و خورشید عالمتاب سمای علم و احسانند بطراز با اعزاز انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا مکرم بر سریر والای ولایت و مسند زیبای امامت نشانید اعنی دوازده
برج شرع انور و هم الائمة للناس و شفیعا یوم المحشر سیما تاجدار سورهٔ هل اتی و محرم حرم
کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا که مجتهد عقل عرش پیمای وهم و خیال عالمیان بر نظر اندیشه
گذاشته نظر هیچ مخلوقی بپایهٔ قصر جلالش نرسید و صیت عظمت و اجلال و آوازهٔ فضل و
کمالش باوج لامکان رسید لمؤلفه بپای وهم نتوان سیر کردن قصر عالی را که سوزد بال و پر در راه
او مرغ خیالی را قصر مقدس اساس جهات در جنب بنیان عرش آستان قدرش کلبهٔ محقر و خورشید
آسمان پیما در پیش نور جلالش از ذره کمتر لمؤلفه خلق عالم در ره مدحت اگر پویان شوند روز و
شب در سال و مه ای آفتاب داد و دین دانه از خرمن فضلت نگردد آشکار قطره از ابر احسانت
نیفتد بر زمین مناقب جناب اقدس مرتضوی و مدایح والای ذات مقدس علوی از آن اعلی
و برتر است که بی‌بدرقهٔ براق لفظ و تایید جبرئیل معانی بسدرة المنتهی آن توان رسید و نعم
ما قیل تعریف علی بگفتگو ممکن نیست گنجیدن بحر در سبو ممکن نیست من ذات علی
بواجبی نشناسم اما دانم که مثل او ممکن نیست و بعد چون پیوسته پیش نهاد همت آسمان
رفعت حقیقت گزین و منظور نظر اقدس عرش جولان معرفت آیین اعلیحضرت سلیمان حشمت

کیخسرو غلام فریدون سطوت سکندر احتشام که خاک درگاهش در دیدهٔ هواخواهان
سرمهٔ سلیمانی و آب مرحمتش در مذاق محبان بروانی آب زندگانی نسیم لطفش را هوای بهشت
نعیم و سموم قهرش در مزاج روزگار نمونهٔ آتش جحیم عنوان نامهٔ اقبالش وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ
و طغرای دولت بی زوالش یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ افتخار سلسلهٔ علیهٔ صفویه
سلاطین پناه ظل الهی عالم آرای اورنگ شاهنشاهی لمؤلفه شاهی که از حمایت او پشت
دین قویست از بیم آتش غضبش کفر منزویست اعنی گل همیشه بهار دوحهٔ مصطفوی و ثمرهٔ
حیات بخش شجرهٔ طیبهٔ مرتضوی السلطان بن السلطان مظهر عنایات السبحانی
الشاه سلیمان الموسوی الحسینی الصفوی که از جلوس میمنت مانوسش ظل الله
الجلی بدا پیدا و ... خلد الله ملکه و سلطانه ازدبر و بینات اسم اشرفش هویدا آنست که ۱۷۷ ۹۸۶
باقبال بی زوال و نیروی سعادت همایون فال زنگ کفر و نفاق و تیرگی ضلالت و شقاق
از دلهای کافهٔ خلق از مسلمین و مخالفین که در اطراف و اکناف عالمند زداید و نور آیات
ربانی و حقایق ایمانی بگوش هوش عالمیان رساند درین وقت فرمان قضا جریان مقدر
توامان شرف نفاذ یافت که بدستوری که عمدهٔ اعاظم المجتهدین فی عصره و اوانه بهاء الملة
والدین محمداً طاب ثراه بعضی از ابواب مسائل ضروریهٔ دینی را جمع نموده باسم همایون اعلی
حضرت خاقان کشورستان انار الله برهانه زیب و زینت داده مخلص ترین دعاگویان ابد قرین دولت

هو الملک خلد الله سلطانه

از حروف اسم اقدس هر حرفی را که
بگویند و بلفظ در آورند حرف
اول زبر و باقی را بینه خوانند
در اسم اشرف زبر تنها
نه حرف است شاه
س ل ی م ا ن
و با بینات هست و یج
حروف ... بر حسب عدد
شده عبارات ابجد عدد
این حروف با عدد حروف
هو الملک خلد الله سلطانه
موافق است منه

و این ... عبارت ... بنت
اسم اشرف ... موافق است

کلب عتبهٔ الرضا نظام الدین علی الموسوی اصول ضروریهٔ دین مبین را بدلایل واضحهٔ عقلیه
و نقلیه و تحقیق مذاهب مخالفان از کتابهای معتبرهٔ ایشان نموده جمیع دروس مسائل ابواب مذکوره را که
از احادیث ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین استنباط نموده باسم همایون اشرف اعلی
زیب و زینت دهد که تا قیام قیامت کام جان عالمی از آن شیرین و شناء روح فزایش دماغ
جهانیان را معطر گرداند و مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار اشرف عاید گردد امتثالا لامره
الاعلی باین خدمت والاقیام و اقدام نموده در مدت قلیل آنچه عمرها در تتبع و استنباط
آن صرف شده بنیروی اقبال همایون فال جلوهٔ ظهور یافت امید که مقبول خاطر ملکوتی
ناظر ولی نعمت عالمیان گردیده چون بطغرای والای اسم اشرف اعلی مزین مسمی بجامع سلیمانی
شده آفاق گیر گرداد برب العباد چشم دارم که این کتاب چهقر شود از نام شاه عالمگیر
امید که بزودی خورشید مثال پرتو سن جهان پیمای اقبال از افق شوکت و اجلال بقصد
تسخیر ربع مسکون عنان عزیمت مصروف ساخته تیغ کینه گذار صاعقه کردار ذو الفقار
نسب از نیام انتقام کشد چو رایات نصرت آرا شود علمهای انا فتحنا شود و هفت
اقلیم بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و یرحم الله عبدا قال آمینا فان هذا دعاء یشمل
البشرا و مرتب ساخت این کتاب بر مقدمه و دوازده مقصد و خاتمه مقدمه در اثبات واجب و لطف
دین که نزد کافهٔ علمای امامیهٔ اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین عبارت از نوا جل

وعدل و نبوت و امامت و معاد است بدلایل عقلیه متالهین که قریب بفهم بوده و کمال
قوت داشته بحیثیتی که احدی را راه انکار عناد نه در شش فصل بیان میشود **فصل اول**
در اثبات واجب بیان مینماید بدانکه هر چیزی که در ذهن در آید احتمالی سوای
وجود و عدم ندارد زیرا که نزد اهل تحقیق بالبدیهه واسطه میانه وجود و عدم نیست
و هر موجودی یا وجود او از ذات اوست بمعنی آنکه ذاتش تقاضای وجود نموده و همیشه
بوده یا آنکه وجودش از غیر بدید آمده و آنچه معدوم است خالی از آن نیست که ممتنع است که
موجود شود یا ممتنع نیست و این شق نیز هیچ واسطه ندارد پس معدومی که ممتنع نباشد که موجود
شود و بوجود آید البته و بالبدیهه وجود او از غیر خواهد بود و این نوع موجود را ممکن گویند و
جمیع ممکنات درین معنی که احتیاج بوجود دهنده دارند شریکند و در حکم یک ممکن خواهند بود چرا
که طبیعت امکانیه در جمیع یکیست مثلا احتیاج بمکان و محل لازم ذات اعراضست و جمیع اعراض در
معنی شریکند پس درین صورت مشخص شد که هیچ ممکن یارای وجود دادن ندارد و نمیتواند بود که خود بخود
موجود شود اگر ذاتی که همیشه بوده و ذاتش تقاضای وجود و ایجاد نموده نباشد که هیچ جز موجود نباشد
و باندک تاملی درین باب هیچ عاقل منصفی را شبهه نماند و نیکو شاهدیست کلام حضرت ابرهیم علی
نبینا و علیه السلم که بعد از مشاهده غروب ستارگان و ماه و آفتاب فرمود که انی لا احب الافلین یعنی
دوست نمیدارم غروب کنندگان و فرو روندگان را که پرستش نمایم انی وجهت وجهی للذی فطر السموات

والارض

والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین یعنی بدرستی که روی من با کسی است که او پدید آ
آسمانها و زمین را و تسلیم کننده امر اویم و نیستم من از مشرکان و دلیل دیگر بر اثبات واجب الوجود
آنکه شک نیست در وجود موجودی پس آن موجود اگر واجب باشد مدعا رسید و اگر ممکن الوجود
باشد او را وجود دهنده می باید و نقل کلام در آن موجودی که آن موجود سابق را وجود دهنده است
اگر گویی ممکنی دیگر را وجود داده الی غیر النهایه گوییم این بخود از نزد علمای دانشور تسلسل گویند و بطلان
قوی که این کتاب گنجایش بیان آن ندارد باطل است و مانند چرخی یا حلقه اگر گویی دور می نماید
باین معنی که زید بسبب وجود عمرو شده و عمرو بسبب وجود بکر و بکر بسبب وجود خالد و خالد بسبب وجود
زید از این لازم می آید که شیء بر نفس خود مقدم باشد و این باطل است و دلایل قطعیه غیر آنکه
مذکور شد در ابطال دور در کتب مبسوطه بسیار است و هرگاه دور و تسلسل باطل باشد احتمالی
سوای آنکه این موجودی که وجودش از غیر است منتهی بموجودی شود که وجودش از ذات او
نیست و این مطلوب است و بوجهی دیگر نیز در بعض کتب معتبره باین نحو دلیل بر اثبات واجب گفته اند
که ممکن مستقل بنفسه در وجود نیست یعنی بی موجدی موجود نمیتواند شد و هرگاه موجود
نتواند شد ایجاد بطریق اولی نتواند کرد چرا که مرتبه وجود مقدم بر مرتبه ایجاد است پس اگر
موجود منحصر در یک ممکن باشد باید هیچ موجودی نباشد و اگر چه متعدد باشد مستقل بوجود
و ایجاد نخواهد بود پس هیچ موجود نخواهد بود نه بذاته و نه بغیره زیرا که وجود و ایجاد از و

تسلسل

وحال آنکه موجودات بیشمار است و هر چه از فرض وجود او عدمش لازم آید محال است پس انحصار موجود در
ممکن محال باشد و از دلیل اول و آخر برهمن سنعی صاحب شعور ثابت میشود که ممکن را یارای ایجاد نمودن
هیچ چیز نیست اگرچه پای تشکیک شوری باشد و دلایل اصول دین در این فصول ذکر میشود فصل دوم در بیان
دلیل توحید بدانکه بهترین دلیلی بجهة یکتایی ذات حق جل شانه دلیلیست که بموجب وحی ملک علام در کلام معجز نظام
سرور انبیا علیه و آله السلام مامور بر بیان آن بجهة خواص و عوام شد که قل لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
ترجمه ظاهر این کلام وحی بنیان آنکه بگوی ای محمد (صلی الله علیه و آله) که اگر در آسمان و زمین پروردگاری
جز خدای جل شانه بوده باشد هر آینه فاسد میشود زمین و آسمان و بعضی از مفسرین
محققین گویند لفسدتا یعنی لتعددت الآلهتین یعنی اگر دو آلهه بر فرض محال باشد هیچ
یک صلاحیت خدایی نخواهند داشت و فاسد خواهند بود تفصیل این مجمل آنکه اگر دو واجب
الوجود باشد یعنی ذات ایشان تقاضای وجود نموده محتاج بوجود دهنده نباشد اگر
این هر دو ذات بحت هیچ وجه از هم فرق ندارند دوئی در میان نگنجد پس بر تقدیر دوئی ناچار
چیزی موجود ثالث باید باشد غیر آن دو ذات بحت که بآن از هم ممتاز باشند پس اگر آن تمیز
دهنده در یکی باشد و در دیگری نباشد آنکه با تمیز دهنده است مرکب خواهد بود از ذات
قدیمی که هر دو شریکند و از این تمیز دهنده و این احتیاج نقص است و مرکب نتواند که واجب الوجود
باشد چرا که تمیز دهنده نباشد بنا بر فرض تعدد واجب الوجود باشد و چیزی که در تمیز

دهنده

دهنده محتاج باشد واجب الوجود نخواهد بود زیرا که هر چه در تمیز محتاج است در وجود
محتاج است و باندک تاملی بر عاقل منصف این معنی بدیهی است پس اگر تمیز دهنده با یکی باشد
و دیگری بآن محتاج نباشد آنکه احتیاج ندارد نه در ذات و نه در امتیاز باید که او را واجب
الوجود گویند و اگر هر یک صفت تمیز دهنده قدیمی داشته باشند هر دو محتاج و فاسد خواهند
بود و صلاحیت وجوب نخواهند داشت بسبب مرکب بودن و احتیاج و بوجهی دیگر این
روش تقریر توان نمود که اگر دو واجب الوجود باشد خالی از آن نیست که تعین مستلزم
وجوب است یا وجوب مستلزم تعین مخصوص پس اگر تعین مستلزم و علت وجوب باشد
یعنی آن تمیز دهنده که بآن تعدد و جدایی حاصل است باید او بر آنچه واجب الوجود نامیده شده
مقدم باشد زیرا که تقدم علت بر معلول بدیهی است و اگر گویی تمیز دهنده باید تسلسل
لازم آید و در بطلان تسلسل دلایل آنقدر مذکور است که احدی انکار نتوانند نمود وقا
آنست که چیزی بر و مقدم نباشد و اگر مفهوم واجب علت تعین مخصوص باشد هر جا مفهوم
واجب یافت شود آن تعین مخصوص باشد و چیزی که بآن ممتاز شوند نخواهد بود پس تعدد
محال باشد و یکی خواهد بود و اما دلیل متکلمین آنکه اگر دو واجب باشد که وجود هر دو
از ذات ایشان باشد و در قدرت و علم و کمال و صفات واجبیت هر دو مساوی باشند
نسبت جمیع ممکنات و مقدورات بهر دو بالبدیهه یکسان خواهد بود چرا که مقتضی

قدرت ذات هر دو است و آن هر دو قدیم است پس هر ممکنی که موجود شود یا از هر دو صادر
شده با اشتراک یا از یکی اگر از هر دو صادر شود باید که یک معلول دو علت مستقل در آن باشد
و این بدیهة محال است و اگر یکی مستقل در ایجاد باشد ترجیح بی ترجیح دهنده لازم آید و این
نیز محال است پس باید هیچ چیزی موجود نباشد و ایضا گویند که اگر دو واجب الوجود باشد
آیا ممکن است که احدهما اراده نقیض دیگری نماید یا ممکن نیست اگر ممکن است و هر دو عمل آید
اجتماع نقیضین و این بدیهة محال و اگر هیچ یک بعمل نیاید ارتفاع نقیضین و آن نیز محال است
و اگر ممکن است اما هرگز از قوه بفعل نیاید و نیامده جواب چیزی آنست که هیچکس نزاع ندارد
که امری را ممکن نامند که از فرض وجود او محال لازم نیاید و این فرض محال الظاهر و آشکار شد
پس ممتنع باشد پس منحصر شد که اراده یکی بعمل آید و از دیگری نیاید عجز لازم آید و آن خدایی را
نشاید و اگر گویی ممتنع است که یکی خلاف دیگری اراده نماید بدیهی است که علت امتناع تعلق
قدرت و اراده دیگری بوجود آنست و از این نهایت عجز نمایانست و واجب الوجود آنست
که عجز و احتیاج با او نباشد و شارح مواقف گوید که سوای ثنویه هیچ فرقه از فرق باطله قایل
بدو واجب نیستند حتی بت پرستان گویند که این بتها صورت انبیا و ملایک و کواکب است
که ما احترام مینماییم که تا وسیله نجات ما در نزد الله الالهه شوند و اما ثنویه گویند که چون
در عالم خیر بسیار و شر بیشمار و نتواند بود که کسی که از و چنین خیرهای عظیم در وجود آید فاعل

و کثره شرهای از حد فزون گردد پس باید که هر یک جدا باشد فاعل خیر را یزدان گویند و فاعل
شر را اهرمن خوانند و بعضی فاعل خیر را نور و فاعل شر را ظلمت گویند و جواب آنکه چون خدا نشاید که
حکیم علی الاطلاق بنابر حکم و مصالح امری که بجهتی شر نماید و بجهات خیر باشد از وی در وجود آید
و جواب دیگر آنکه اگر آنکه خیر محض است راضی بشر و کردار او می شود پس در آن شر با آن شریکست
و اگر راضی نیست و قدرت منع ندارد عجز او لازم آید و عاجز خدایی را نشاید پس دو اله نتواند بود
و بروایت صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که باین دلیل در جواب زندیقی فرمودند که اگر
دو واجب الوجود باشد خالی از آن نیست که هر دو قوی اند یا هر دو ضعیف یا یکی قوی و دیگری ضعیف
اگر هر دو قوی باشند و احدی را زیادتی نباشد اختلال نظم در موجودات از آسمان و زمین بهمرسیده
سبب فساد عظیم میشد و اگر یکی دیگری را مقهور میساخت آن واجبی که عاجز شود صلاحیت خدایی
نخواهد داشت و قوی ضعیف را دفع نموده مستقل شده و ملک یکی را باشد و اگر فعل از هر دو
باشد باید اختلال و فساد در حرکات آسمان و زمین بهم رسد و حال آنکه بیک نسق روز و شب
و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آسمان ساکن گردانند پس باید یکی باشد و عمدة الفضلاء
فی عصره و اوانه میر محمد باقر داماد تغمده الله بغفرانه در معنی این حدیث میگوید و هو احد وجوه
البرهانیه فی تفسیر قوله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و میگوید خلاصه تقریر
آن اینست که ان التلازم بین الامر الجملی المنتظم المتسق النظم کما بین السماء والارض لایتعقب الا

بالاستناد الی فاعلٍ واحدٍ یصنع الجمیع بقدرته ویدبّر بحکمته اذ التلازم بین الشیئین لا یکون الا بعلیة
احدهما للآخر او معلولیتهما لعلةٍ واحدةٍ فلو تعدّد الفاعل المدبّر اختلّ النظم یعنی نظام و انتظام مضبوط
جمله عالم و پیک و نیره گردش سپهر اعظم و حرکت آسمان و سکون زمین و رفتن شب ظلمانی و آمدن
روز نورانی استمرار نه پذیرد مگر آنکه گردش این کارگاه بدیع و این قصر رفیع بصنع یک کار فرما
و بقدرت و توانائی قادری بی شریک و همتا باشد و هرگاه ما بین دو چیز پیوستگی باشد
ناچار یکی سبب دیگری یا هر دو را یک سبب دیگر باید و اگر کشنده و فرماینده دو باشد اختلال
و فساد پدید آید چون نیست فساد و رخنه و اختلال در گردش دهر پس دانیم که خدا یکیست
لمؤلفه چو دایم روز و شب کام دارد فلک جنبش زمین آرام دارد بیک وضع است سیر ماه و
خورشید بیک قانون روان بهرام و ناهید ثوابت جملگی سیاره هر هفت همیشه یک روش
در آمد و رفت ازین پیوسته نظم سخت پیوند عیان شد وحدت ذات خداوند وامّا
دلیل بر صفات ثبوتیه که قدرت و علم و اراده و حیوة و ادراک و تکلم و صدق و بقاست
که هرگاه بثبوت پیوست که واجب الوجودی که وجودش بخش آفریننده ما سوی است منحصر بیکذات
عدیم المثال است بالبدیهه حدوث جمیع ممکنات علوی و سفلی ظاهر و آشکار و روشن و هویدا
میگردد بدانکه معنی قدرت توانائیست چنانکه اگر خواهد کند و اگر نخواهد نکند و گاه
از عدم محض از فیض وجودش ملک هستی نام و سپهر با این رفعت و استقامت آغاز و انجام

پذیرفته قدرت و علم و حیوة و اراده بالتبع جلوه ظهور می نماید چنانکه عمدة الحکما المتالهین
خواجه نصیر طوسی رضی الله عنه میفرماید که وجود العالم بعد عدمه ینفی الایجاب مراد آنکه
پدید آمدن عالم پس از آنکه نبود دلیل قاطعی است بر آنکه آثاری که شرف ظهور یافته از روی قدرت
و اختیار نه از باب جبر و اضطرار است چون برودت ثلج و احراق نار چه اگر چنین بودی و
لازمه آفتاب اقدس می بود بایستی هر موجودی که هست قدیم باشد چنانکه تعقل نتوان نمود
که هیچ مانع هرگاه نباشد آتش نسوزد نظر بواجب با وجود آنکه ایجاد لازمه ذات او باشد بالبدیهه
جمیع موجودات از آن ذات تخلّف ننمایند و قدیم بحد و شمار باشد پس از انحصار قدیم در یکذات
بحت جل شانه کمال قدرت و نهایت اختیار آن تعالی عیان و آشکار میگردد وامّا دلیل علم افعالِ منظم
در نهایت استحکام و کمال نظام و انتظام بمقتضای حکمت بالغه و قدرت باهره است که در
نظر لبیب متأمل جلوه ظهور نموده بنحوی که هرگاه بدیده بصیرت در آفاق و انفس و پیوستگی
آبای علوی با امهات سفلی و توالد و تناسل حیوانات و آنچه بآن ملهم میشوند از ضرورت
و عطا شدن آلات و اسباب و ادوات و منافع خلقت انسانی با این وضع خاص جسمانی نظر
نماید حکم نماید که آنکسی که این افعال و آثار از و ظاهر و نمودار شده باید دانا و توانا باشد
و بمقتضای کلام وحی نظام سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم اگر کسی تامّل در احوال خود نمود
مشاهده نماید که سرور بعد از اندوه و اندوه بعد از سرور و صحت بعد از مرض و مرض بعد

ازصحت واستناد هر امر باو دلیل حیوة وادراك وكلام سرمدیت وبقا وراستی است نتواند بود
وملاذ نجوة هر قادر عالمی در نظر عقل منصف از ضروریات وبدیهیات وازتخصیص وجود
بعضی از ممکنات بوقتی خاص اراده عیان میشود وهیچیك ازین صفات نتواند بود که زاید
برذات باشد والا تسلسل یا تعدد قدما لازم آید وهرچه از فرض بودن او محال لازم آید بودنش
محال است پس نتواند بود که خدای جل شانه را صفات زایده برذات باشد وبعبارتی ازین
روشنتر آنکه کوییم صفات واجب الوجود عین ذات اوست باین معنی که چنانکه ذات هر کس
کافی نیست در معلوم شدن چیزی برو بلکه محتاج است بیك صفتی که بآن صفت هر چیز
بر وانکشاف کردد که آنرا علم کویند یا صفتی که بآن کاری تواند نمود وآنرا قدرت نامند خدای
جل شانه محتاج بچنان صفتی نیست بلکه همان یکذات بحت از وآثار قدرت وعلم وحیوة
ونطق وشنوایی وبینش ظاهر میشود غرض آنکه انکشاف واقتداری که مخلوق را باین آلات
بهم میرسد بمراتب بیشمار زیاده بران ازهمان ذات بحت بمنصهٔ ظهور میرسد ومغایرت
وجدایی مابین هریك ازین صفات امری اعتباریست وچون بر حقیقت ذات واجب
چکونکی آن علم هیچ آفریده احاطه ننموده ونتواند نمود هر اثری که از آن ذات بحت جلوه
ظهور نماید از قدرت وعلم وحیوة وسمع وبصر ونطق وبقا بر چکونکی آن کما هی عقل مستقیم
حاکم است که اطلاع نتوان یافت اینقدر توان دانست که بی آلت تواند وبی ثبوت معلوم

کما قال افضل الحکماء والمحققین والتجرد والاستناد وکل شئ دال علیه دلیل العلم والاعلام

دانذ وبی چشم وبی کوش شنود وبی زبان کوید وبهترین ادله عقلیه دلیلیست که حضرت امیرالمؤمنین
که اعلم اهل آسمان وزمین است بعد خاتم النبیین صلوات الله علیه وآله اجمعین در باب منزه بودن
جناب کبریائی از مشابهت هرچه بحس ووهم وکمان درآید بکلامی در کمال اختصار که اکر بنظر حقیقت
کسی که آیینه ضمیرش بصیقل انصاف جلا یافته عقل مستقیمی داشته باشد مؤید اندکه غیر معصوم را
قدرت آن نیست که چنین مطلبی که دانشمندان در صفحات تقریر نمایند بدو کلمه ادا نموده که
كُلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَدَقِّ أَوْهَامِكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ مَجْعُولٌ لَكُمْ ترجمه ظاهر این کلام معجز نظام آنکه
هرچیزی که تمیز دهید آنرا بدقیق ترین وهمهای خود او نیز آفریده ایست مانند شما که کردانیده
شده است از برای شما یعنی بجهت شناختن شما پروردگار را که از آن راه برید بآفریننده آن که
بثبوت رسید یکتایی ذات واجب جل شانه بالبدیهه هر چیز پدید آمده آفریده ید قدرت اوست
وچون تواند بود وکی عقل مستقیم وذهن قویم روا دارد که آفریده وآفریننده مانند باشد زیرا
که موجوداتی که متعقل در آید از جسم وجوهر وعرض بیرون نیست وهیچ فرد از افراد یکی از
اینها نتواند بود که واجب باشد چه اکر آن شی را پایه خداوندی می بود همیشه بودی وآفریده
نمی بود وحکمای الهی متفق اند که تا شیئی بر شیئی غالب نشود ادراك او نتواند نمود ومادی
نتواند ادراك مجردات نمود وهمچنین نتواند بود که در جهت ومکان باشد که اکر چنین باشد
بایستی جهت ومکان نیز قدیم باشد وبرهان کفته شد که قدم منحصر در ذات اقدس ربانی

ونتواند بود که بچشم درآید چراکه بدیهی است که تا چیزی در برابر چیزی نباشد و از جنس جسم و
عرض نباشد دیده نشود و نتواند شد و اما زمان عبارت از مقدار حرکت فلک اعظم است هرگاه
در جهت نباشد چون در زمان تواند بود و همچنین هیچ یک از اعراض که بحس ظاهر چون طعم
و رنگ و بوی و الم و لذت که عبارت از شکفتگی و رضا و غضب است نتواند بود زیراکه این
صفات تابع مزاج و واجب ذاتی کفته شد که مرکب نمی تواند بود و همچنین اجله علما متالهین
از وجوب وجود استدلال کرده اند بر مدلت و نفی اینکه وجود زاید بر ذات باشد و نفی مثل و مانند
و ترکیب اگرچه باعتبار معانی چون علم و قدرت و حیوة و ادراک و سمع و بصر باشد و نفی ضد
و مکان و حلول و اتحاد و جهه و حلول حوادث در و نموده اند از انجهة که این امور اگر با ذات
واجب قدیم باشد لازم آید که چندین قدیم باشد و برهان بطلان آن کفته شد و اگر لذاته
این امور ممکنه باشد و سبب آن ذات واجب باشد لازم آید که یک شی قابل و هم فاعل باشد
و آن باطل است زیرا قبل از اتصاف باین اوصاف اگر عالم بوده نقص در مرتبه ذات
تعالی الله عما یقولون و اگر اتصاف بآن فایده نباشد عبث و عبث بر جناب اقدس روا نیست
و اگر سبب غیر ذات واجب باشد لازم آید احتیاج واجب بآن و آن نیز محال است اگر گویند
که با وجود مرتبت والای نبوت حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام طلب رؤیت نمود اگر
چنانکه ممکن نمی بود چون این استدعا می نمود جواب واقعی اینکه حضرت موسی و هرون

علیهما السلام با بنی اسرائیل فرمودند که خدا را نتوان دید لجاج نمودند و گفتند لن نؤمن لک
حتی نری الله جهرة یعنی هرگز بتو ایمان نیاوریم تا خداوند عالم را باعیان ننمایی موسی
ملجا شد و از زبان قوم استدعا نمود که شاید که بقدرة کامله ربانی بر آن قوم نادان بنحوی
ظاهر گرداند که پروردگار آسمان و زمین دیدنی نیست که تسلی شده قوم خود را آگاه سازند
و فتنه در میان بنی اسرائیل نشود و از مضمون رب لا تؤاخذنا بما فعل السفهاء منا
ظاهر است که این اراده هرگز بخاطر شریف موسی علیه السلام خطور ننموده بود و یکشبهه
دیگر مخالفین اینکه گویند الله تعالی میفرماید که لن ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر
مکانه فسوف ترانی و استقرار جبل امری ممکن پس دیدن خدای جل شانه نیز ممکن باشد و
جواب اینکه فرمود این قول اگر کوه از هم نپاشد یعنی و حال آنکه بنحوی از هم فرو ریخت که
بقولی سه ماه راه در قعر زمین ناپدید گردید و استقرار آن در آن وقت محال بود و موقوف
بر محال محال است و قطع نظر از اخبار و آثار نموده هرگاه برهان عقلی کفته شد که رؤیت
ممتنع است چون تواند بود که از عبارتی که چندین محمل صحیح داشته باشد خود و خلق را گمراه
نموده یعنی باطل حمل نمایند برهان عقلی را کرداند و بحد بداهت رسانید که واجب الوجود
جسم و عرض و جوهر نتواند بود **فصل سیم** در بیان عدل بر آیینه خاطر روشن ضمیران
حق طلب مخفی نماند که ارتکاب ظلم فی نفسه قبیح است بمرتبه که جمیع هنود که اقرار بخدا ندارند

[illegible]

و رسول را پیروی نمایند قبح ظلم و حسن عدالت را فهمیده‌اند و قبیح بر خدا روا نیست بلکه
بر دوستان خدا که انبیا و اولیا باشند **فصل چهارم** در اثبات نبوت و تمهید مقدمه بجهة تقریر
آن بدانکه عقل مستقیم و ذهن قویم حکم صریح مینماید و در آن مستقل است بخوب بودن کارهای
پسندیده و همچنین به بدی کارهای زشت و از پروردگار عالمیان جل شانه قبیح و ناشایسته
روا نیست که صادر شود و نشاید که بآن راضی شود زیرا که قادری که ایجاد عالم هستی از آسمان
و زمین و عرش و کرسی بیک حرف کن نماید و موجدی که این آسمان معلق و ارض مطبق ایجاد نماید
محتاج نیست که بجای حسن قبیح و ناشایسته بجای آورد و همچنین اراده قبیح از قادر علی الاطلاق
جل جلاله قبیح است تا بفعلیت چه رسد و ترک اراده حسن با کمال نهایت اقتدار کمال قباحت
دارد و خوبی تکلیف و حسن آن در نظر لبیب متامل کمال ظهور دارد خصوص هر گاه مشتمل
بر چندین هزار مصلحت و حکمت بوده باشد حکیم علی الاطلاق جلت آلائه را در هر امر و نهی
چندین هزار مصلحت منظور است که اگر تیزهوشی سر جیب بتفکر فرو برد بر حسن بسیاری از آن
اطلاع می تواند یافت با آنکه از هزار یکی را نفهمیده‌اند و کلام معجز نظام وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا
قَلِيلًا شاهد بر آنست و اسرار تکالیف به آیه دراچنانکه هست عقل هیچ مخلوق بکنه آن نبرد
و بعضی مصلحتها هست که اگر تکلیف نباشد و فرمانده‌ی از جانب جناب الهی که مردم را از خیر و
شر ایشان آگاه نماید نباشد فساد عظیم در میان خلق و هرج مرجی که هیچ وجه دفع نتوانند شد

بهم رسد هر گاه در میان حیوانات ضعیفه از مقوله مور و زنبور و ملخ و ماهی فرمانده‌ی
باید و باشد بطریق اولی در میان انسان که اشرف مخلوقات جهان است لازم است و بر تقدیری
که بخواهیم سخن بطول انجامد و راه انکار خصم هیچ وجه نماند گوییم که هر گاه بدلیل عقلی ثابت
شد که واجب الوجودی هست که جمیع ممکنات و محسوسات آفریده بید قدرت او است بنهایت
قدرت و کمال اقتدار هیچ منصفی را تامل نمی‌ماند و هیچ عاقلی انکار ندارد که ممکن است و
میتواند بود که از جنس مخلوقات یکی را ممتاز ساخته ایشان را تکلیفات از اوامر و نواهی نماید
و فرماید هر چند بر او واجب نباشد و امور خلایق بدون آن نظام و انتظام نتواند یافت
لیکن هر گاه دانستی که حسن و قبح بعضی امور را جمعی که از شریعت با خبر نیستند میفهمند
و میدانند مثلا بدی دروغ بی فایده و خوبی راستی را که نهایت نفع داشته باشد هیچ عاقل
منصف هر چند از شرع با خبر نباشد انکار نمی‌نماید پس هر گاه شخصی بدروغ دعوی نبوت
نماید و شاهد دعوای خود کاری که از هیچ کس نیاید نماید و با کمال قدرت بی منتهای واجب
الوجود آنکار را بر دست او جاری سازد و کذب او را در آن وقت آشکار انکرداند و مردم را
در ضلالت گذارد کمال قبح دارد و در این مقام هیچ منصفی را انکار کمال قبح این امر نمی‌ماند
مثلا اگر شخصی در حضور پادشاهی در کمال عظمت و اقتدار و فرمان روائی باواز بلند
چنانکه پادشاه شنود گوید که پادشاها جهان پناها خدمتی بمن رجوع فرموده میخواهم

که خلاف متعارف اینکار کنی که صدق قول من بر مردمان ظاهر گردد و مقارن آن از آن
پادشاه کشورستان آن حرکت نمایان که همه کس ببینند و شنوند صادر شود هیچکس از عقلا
در باب شبهه صدق دعوای آنشخص شبهه نماند و از روی یقین تصدیق او مینماید پس هرگاه
واجب علی الاطلاق که زبان هیچ مخلوق قدرت بیان قطره از دریای فضل و کرم و عظمت و
اجلال او نیست بر دست یکی از بندگان خود امری غریب که از هیچ کس مقارن آن دعوای نبوت
در وجود نیاید ظاهر سازد هر کس که اندک بهره از عقل و دانش داشته باشد در نبوت
بر آیینهٔ خیال او زنگ انکار نمی نشیند و هرگاه صدق قول نبی و نبوت او بمنصهٔ ظهور رسید
هرچه گوید و فرماید علم بصدق و راستی او حاصل میشود که هیچ شبهه و تشکیکی زایل
نگردد و واجبست که نبی معصوم باشد تا اعتماد بر اقوال و افعال او کافهٔ امت تواند
نمود و اگر نه چنین باشد بعثت انبیا بی فایده میشود زیرا که فایدهٔ ارسال نبی چنانکه
مذکور شد راهنمایی بطریق صواب و باز داشتن از کارهای موجب عقابست و بدون
اعتماد تمام اینکار انجام نه پذیرد و بایستی که اگر از و منکری واقع شود بنا بر وجوب
عقلی نهی منکر کافهٔ خلق متوجه زجر و منع او شوند و در نظرها بیقدر و خفیف گردد
و همچنین باید که در کمال مرتبهٔ فطانت و ذهن قویم و عقل مستقیم بوده از کافهٔ امت
ممتاز و سرافراز باشد و از و خوارق عادات مطابق دعوای نبوت و موافق خواهش قوم

جلوهٔ ظهور نماید و از آنکه اکثر معجزاتی که از انبیای سابقین ظاهر شده باز یادتی بسیار
از سید مختار صلوات الله علیه و آله الاطهار ظاهر شد ظاهر میشود که افضل از سایر انبیا
باشد و هر نبی از ملایکهٔ مقربین افضل است زیرا که با وجود نفس انسانی اطاعت ربانی را
بمرتبهٔ اعلی بجا می آورند و بعضی دلایل قطعیه در یگانگی ذات اقدس ربانی و عدل و معاد
جسمانی و سایر صفات ثبوتیه و سلبیه از ترکب و جسم و حال و محل و جوهر و عرض و مثل
و مانند و قدرت و حیوة و راستی و ادراک و اراده و ابدیت از گفتهٔ انبیا علیهم السلم که بحد
تواتر رسیده بمرتبهٔ ظهور و ثبوت میرسد و حضرت خاتم الانبیاء و قبلهٔ الاصفیا برگزیدهٔ
کائنات محمد مصطفی علیه افضل التحیة و الثناء ما دامت الارض و السما که بمعجزات
بیشمار نمایان از شق قمر در آسمان و تکلم ریگ بیابان و شهادت گرگ و مار و ثعبان و جاری
ساختن آب از انگشتان و زنده گردانیدن مردگان و خبر دادن از رازهای نهان تا هزار
سال بعد از آن و آوردن کلام معجز بنیان قرآن که عربان آن زمان با کمال مرتبهٔ فصاحت
و بلاغت و نهایت تعصب و عناد که از ریگ صحرا و ماهی دریا بیش بوده اند و در مقام
معارضهٔ سورهٔ کوچکی از سور قرآن در آمده گرد خجالت بر جبین عاجز و ناتوان شده
قصایدی که از روی مباهات و افتخار بر بام کعبه آویخته بودند در شب بزیر آوردند
اثبات نبوت خود نمود و آن اعلیحضرت صلوات الله علیه و آله اخبار جمیع صفات ثبوتیه

وسلبیه بتفصیل نص قران مجید به نیکوترین وجهی ظاهر و آشکار و روشن و نمایان چون آفتاب
تابان بر عالمیان ساخته‌اند و از جهة اکتفا بادلهٔ عقلیه که عقل مستقیم را راه انکار آن نیست نمیتوانم
و در مقام بیان هر یک از این مسایل دلیل نقلی علیحده بیان نمایم زیرا که از راه شبهه‌های عام فریب
بعضی از ملاحده لعین مبادا جمعی را اکراه نمایند مهر کرا الذک مایهٔ از عقل بوده انصافی باشد
بعد از اثبات واجب و تصدیق بنبوت نبی در اینجا از آن اعلیحضرت در میان خلق شهرت تمام
دارد و کتاب خدا با آن ناطق است راه انکار نمی‌ماند و لله الحمد در چهل موضع از کتاب خدا نص
صریح بر یکتائی ذات واجب الوجود جل شانه واقع شده از آنجمله سورهٔ توحید است که میفرماید
قل هو الله احد یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که خدا یکیست الله الصمد یعنی خداست بزرگی
که رجوع و بازگشت همهٔ کائنات باوست لم یلد و لم یولد یعنی هیچ کسی از او نزاد و او از هیچ
کس نزاده و لم یکن له کفوا احد و نیست او را مانند بهیچ وجه و هیچ مخلوق مشابهت ندارد
و هرگاه بهیچ مخلوق مثل و مانند نباشد البته جسم و جوهر و عرض و مرکب و حال یعنی داخل
شده در شیء یا محل که حیزی در رود داخل شود یا آنکه بنظر در آید یا چگونگی او دانسته گردد
نخواهد بود زیرا که مجموع این صفات از ممکنات است تنبیه بدانکه اصول دین مبین باتفاق
علمای مذهب حق شیعه رفیعهٔ اثنی عشریه رضوان الله علیهم اجمعین پنج است اول توحید
یعنی یکتا بودن ذات بیهمتای واجب الوجود جل شانه و آن از سورهٔ توحید دانسته شد

دوم

دوم عدل و آن از نص کلام معجز نظام که در چند موضع واقع شده فهمیده میشود و از
آنجمله آیهٔ کریمهٔ و ان الله لیس بظلام للعبید و ان الله لا یظلم مثقال ذرة فی الارض و لا فی السما
یعنی بدرستی که خداوند عالمیان نیست ظلم کننده بر بندگان و بدرستی که الله تعالی ظلم نمیکند
مثقال ذرهٔ در زمین و آسمان و ازین آیهٔ کریمه کمال مرتبهٔ عدالت ظاهر میگردد و از آیهٔ کریمهٔ
و هو معکم اینما کنتم و یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج الیها
و یرجع الیه الامر کله و ترجمه‌اش اینست که خدای با شماست هر جا باشید و علم دارد هر چه داخل
در زمین و هر چه از وی بیرون آید و هر چه از آسمان نزول نماید و بسوی او عروج کند
و بسوی اوست بازگشت همه امور و از آیهٔ کریمهٔ ان الله یبعث من فی القبور یعنی بدرستی که
برمی‌انگیزد خدای عالمیان آنهائی را که در قبرها پنهانند معاد جسمانی دانسته میشود و از
آیهٔ کریمهٔ الم تعلموا ان الله علی کل شیء قدیر یعنی آیا ندانسته اید که بدرستی خداوند عالمیان
بر هر چیز نهایت قدرت و توانائی دارد کمال مرتبهٔ قدرت نمایان گردد و از آیهٔ کریمهٔ
لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی در نمی‌یابد او را هیچ از چشمها و او در می‌یابد همه
بینندگان را ظاهر میشود که خدا را نتوان دید و آیهٔ و ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن
رسول الله و خاتم النبیین یعنی نیست محمد پدر هیچ یک از مردان شما لیکن رسول خدا و خاتم
انبیاست که بعد از او پیغمبری دیگر نخواهد بود و آیهٔ و ما ارسلناک الا کافة للناس یعنی

چشمها

نفرستادیم ما ترا ای محمد الا بر جمیع خلایق که بشارت دهی ایشان را به بهشت جاودان و بترسانی
از عذاب با آتش سوزان صریح در آنست که آن اعلیحضرت بر کافهٔ خلایق برانگیخته شده است و
از آیهٔ لا یعزب عنه شیء فی الارض ولا فی السماء یعنی دور نمیشود از خدای عالمیان هیچ چیز
در زمین و نه در آسمان و او راست نهایت شنوایی و کمال درجهٔ دانایی علم و ادراک در اعلی مرتبه
ظاهر و آشکار میگردد و از آیهٔ وهو الحکیم الخبیر یعنی اوست آنکسی که نهایت حکمت و کمال
مرتبهٔ آگاهی دارد ظاهر که هیچ کاری بی حکمت از آنجناب مقدس صادر نمیشود و از کلام لا رادّ
لقضائه ولا معقب لحکمه یعنی نیست بازگرداننده قضای الهی هیچ چیز و آیهٔ وهو الحکیم الخبیر
و از آیهٔ وهو اقرب الیکم من حبل الورید استقلال در ملک و فرمان روایی و حکمت واضح
و آشکار است سیم نبوت و دلایل آن مذکور شد فصل پنجم در اثبات امامت بدانکه دلیل
عقلی بر احتیاج است بنبی و وصی و اینکه می باید از جانب خدا باشد هر دو یکیست خصوص پیغمبری که
بعد از و پیغمبر نباشد احتیاج بوصی بعد از رحلت او ظاهرتر است و حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب باجماع اهل اسلام متمسک بنص رسول الله صلی الله علیه و آله که بامر الهی دار
ولایت و امامت آنحضرت واقع شده در حین دعوی امامت بعد از رحلت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شدند و آن اینست که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل
فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و باجماع مفسرین اسلام این آیه در شان آنحضرت ورود

جهانیان واقع شده و حقیقت این واقعه در کتب اهل سنت که از آنجمله ابن حجر و او از عمدهٔ نواصب
و مخالفین است مذکور است که سی و هفت کس از راویان معتمد نزد آن گروه پی در پی این قصه را
روایت نموده اند که در اثنای راه در روز هیجدهم ذی حجة الحرام در سال حجة الوداع جبرئیل
امین از نزد حضرت رب العالمین نازل شد و این آیه را فرود آورد که یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک یعنی ای رسول و فرستادهٔ من برسان آنچه بر تو نازل فرموده ایم یعنی در باب ولایت
علی بن ابی طالب علیه السلام و در این تفسیر اکثر سنیان نزاع ننموده اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
عرض نمود که یا اخا جبرئیل این قوم قریب العهد باسلام اند اندیشه آن دارم و میترسم که اگر
اظهار ولایت ابن عم خود نمایم چون در نصرت اسلام بسیاری ازین گروه بد فرجام را قتل ساخته
مرتد شوند و قصد هلاک من نمایند جبرئیل متوجه درگاه کبریا شد و در همان روز در عین
شدت گرما در میان راه نازل شد و آیهٔ کریمهٔ وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس آورد ترجمهٔ آیهٔ کریمه اینست که اگر نرسانی آنچه بسوی تو نازل شده در باب ولایت
علی چنان است که هیچ چیز از رسالت ما را نرسانیده و خداوند عالمیان ترا از شر مردمان و
اهل طغیان نگاه میدارد و کسی را بر تو دستی نخواهد بود پس آنحضرت صلوات الله علیه و آله
در اثنای راه در موضعی که بغدیر خم مشهور است فرود آمده منبری از پالان شتران ساختند
و جمیع خلق که صد و بیست و چهار هزار کس بقول مشهور بودند فرود آمده همه حاضر شدند

بر فراز منبر بر آمد و بعد از حمد الهی فرمود اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ یعنی آیا نیستم نزد شما ای
امت اولی و سزاوارتر از جانهای شما همگی بیکبار از روی خشوع و زاری باواز بلند گفتند
اللهم بلی یعنی خدای میداند که بلی تو اولائی بر ما از جانهای ما انگاه بدست مبارک هر دو بازوی
شاه ولایت و قسیم جنت و نار و صاحب ذو الفقار حضرت امیر المؤمنین کرار غیر فرار را گرفته
بنحوی بلند کردانید که سفیدی زیر بغل آن اعلیحضرت را همه حاضران عیان دیدند و باواز
بلند بر فراز منبر بامر خدای اکبر فرمود که اَلا مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ وَمَنْ کُنْتُ نَبِیَّهُ
فَعَلِیٌّ اِمامُهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَدارِ الْحَقَّ
مَعَ عَلِیٍّ حَیْثُ مادارَ یعنی آگاه باشید ای گروه امت من و بدانید که هر کس من مولا و فرمان فرمای
اویم این علی مولا و فرمان فرمای اوست و هر کس من نبی اویم علی امام و پیشوای اوست بار
خدایا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که با علی دشمنی نماید و نصرت ده
هر که علی را نصرت دهد و خوار کردان هر کس او را فرو گذارد بار خدایا بکردان حق را با علی در هر
امری که بان کراید و بسند معتبر در کتب شیعه و بعضی از کتب اهل سنت مذکور است که چون
این سخنان بر فراز منبر کروه منافقان شنیدند شخصی در برابر آن اعلیحضرت فریاد بر آورد که
ای محمد صلی الله علیه و آله گفتی که خدا را پرستش نماییم نمودیم و فرمودی که اقرار بنبوت
من نماید اقرار کردیم و نماز و روزه و زکوة و حج امر فرمودی بجای آوردیم و الحال میخواهی که

این

ابن عم خود را بر ما امیر و فرمان فرما کردانی اگر از جانب تو است و باراده خود مینمایی راضی
نیستیم و هیچ کس بدین راضی نیست و اگر بامر الهی است سنگی از آسمان بر سر من فرود آید در همان
روز چند قدم نرفته بود که سنگی از آسمان بر سر آن شقی بی ایمان خورد که از نشسته گاهش
بیرون آمد همان لحظه بجاور درک جحیم و عذاب الیم کردید جبرئیل امین نازل شد و آیه کریمه
سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ آورد و در کتاب مناقب و حاوی و نوادر الاخبار و غرایب التنزیل
که از مشاهیر کتب سنیان است مذکور است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از منبر
فرود آمد اول کسی که امیر المؤمنین علی را تهنیت گفت عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب بود گفت
که بَخٍ بَخٍ لَکَ یا عَلِیُّ اَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَمَوْلا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ترجمه فارسی صریح آنست که بَه بَه
مبارک باد ترا ای علی صباح کردی و حال آنکه پیشوا و فرمان فرمای من و هر مرد مؤمن و زن
مؤمنه و در زهرة الریاض و کتاب مناقب از میثم تمار منقول است که روزی در بلده کوفه بخدمت
حضرت امیر المؤمنین حاضر نشسته بودم که مردی قبای خز پوشیده و عمامه خز بر سر و شمشیر حمایل
کرده گفت گفت که در میان کعبه متولد شده و در اخلاق حمیده بمقام عالی رسیده و محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله را در جمیع غزوات نصرت داده و عمرو عنتر را از پای فکنده و در خیبر بابت
حمله کنده امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود یا سعد بن الفضل الربیع منم آنکس که پرسش میکنی
میخواهی منم ملجا و مآب مسکینان و یتیمان و اسیران منم که بلاهای عظیم بر من آمد و بحکم

إنّ الله يحب الصابرين صبر نمودم منم که در توریة و انجیل و زبور و فرقان وصف من دید آیت
منم ق والقرآن المجید اعرابی گفت که تو وصی رسول خدایی و پیشوایی خلق آسمان و زمین بعد
از سید المرسلین ترا باشد فرمود بلی سؤال کن اعرابی گفت من رسولم از جانب شصت هزار نفر
که ایشان را بنی عصیم خوانند و کشته آورده ام که در کشتهٔ او اختلاف است اگر او را زنده کردانی
بتحقیق دانم که تو وصی رسول خدایی پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که بر استر من سوار شو
و در کوچها و محلها ندا کن که هر کس خواهد آنچه الله تعالی بعلی بن ابی طالب ع کرامت فرموده
مشاهده نماید فردا بنجف اشرف حاضر شود بفرمودهٔ آن حضرت قیام نمودم روز دیگر تمام
بامداد روی بصحرا نهاد و اهل کوفه در رکابش چون بنجف رسید فرمود اعرابی جنازه را حاضر
کردند سر جنازه کشوده جوانی دیدند از کثرت زخم پاره پاره کشته سرش بجایی و پایش بطرفی
پرسید که چند روز است این را کشته اند گفت چهل و یک روز است فرمود طالب خون کیست
گفت پنجاه نفر از اقوام او فرمود عمش حریث بن حسان او را کشته چون دختر او در حبالهٔ این
جوان بود و رها کرد و زنی دیگر خواست بعناد او را بقتل رسانید اعرابی گفت صورت
واقعه چنین است اما بدین راضی نمیشوند تا مرده زنده نکردانی آنگاه روی بسوی اهل کوفه
نمود و فرمود که بقرهٔ بنی اسرائیل بزرگتر نزد الله تعالی از وصی خاتم انبیا نیست چنانکه موسی
عضوی از بقره بر کشته که هفت روز بود که کشته بود زد زنده شد من نیز از اعضای خود

برین کشته زنم که فاضل تر است از آنچه بنی اسرائیل بر آن کشته زدند پس پای راست بر کشته
زده فرمود که قم باذن الله یا مدرک بن حنظلة بن غسان بقدرت الهی آن مرده زنده شده آواز
بر آورد که لبیک لبیک یا حجة الله فی الانام بعد رسول الله علیه السلام امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که ای اعرابی با این جوان بروید و قوم خود را از آنچه بچشم خود دیدید خبر کنید گفتند یا
امیر المؤمنین ما از خدمت سامی تو یک قدم جدا نشویم تا زنده باشیم هر دو در خدمت آنحضرت
بودند تا آنکه در جنگ صفین شهید شدند و این نیز معجزهٔ نمایان در حقیت و ولایت قبلهٔ
انس و جان است و از این حدیث که در کتب مخالفین مذکور و در میان شیعه متواتر است ظاهر
میشود که بنحوی که از انبیا حجت بر نبوت میخواستند و از ایشان آنچه طلب نموده بودند با
قدرت الهی بوقوع می آمد از حضرت امیر مؤمنان و قبلهٔ انس و جان اعرابی حجت خواست
که اگر تو وصی پیغمبری این مرده را زنده کن و آنسرور بتوفیق خدا احیا نمود پس انکار امامت
و انکار نبوت بی تفاوت است بخاطر رسید که از احادیثی که معتمدان عامه در کتب خود نقل
نموده اند با آیات قرآنی بنحوی که عمدهٔ علمای اهل سنت خود تفسیر نموده اند و از آن استحقاق
لعن آن سند ناکس ظاهر میشود ایراد نماید که با وجود نهایت تعصب و عناد و رسوخ در
طریقهٔ ضلالت و فساد آنگروه گمراه حدیثی چند بچند سند ذکر نمایند که هر کس که بوی
از انصاف و حق طلبی بمشام جانش رسیده باشد بعد از شنیدن آن باواز بلند بفرموده

رسول الله صلی الله علیه وآله صلوات الله لعن آنگروه کرده می نماید از آنجمله حدیث صحیح که ابو القاسم
ماموني که از عمدهٔ علمای ایشان است در کتاب موسوم بحاویه بسند متصل نقل نموده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله خطاب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم نموده فرمود که یا علی لا
یَتَقَدَّمُكَ بَعْدِي إِلَّا كَافِرٌ وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْكَ إِلَّا كَافِرٌ یعنی ای علی تقدم نجوید بر تو هیچکس بعد
از وفات من مگر کافر و از تو تخلف و تأخیر در طاعت و فرمان برداری ننماید مگر کافر و
بر ظاهر است که مراد از تقدم در راه رفتن و سواری تنها نیست بلکه مراد تقدم در امر خلافت
و جانشینی سید ابرار است و از آنجمله در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم که از معظم کتابهای
مخالفین است مذکور است بچندین سند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود که
فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ یعنی فاطمه علیها السلم
پاره ایست از بدن من هر کس او را بیازارد مرا آزرده و هر کس مرا آزرده نماید گویا خدای را
آزرده ساخته و آیهٔ کریمهٔ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی آنگروهی که آزرده میگردانند خدای و رسول را لعن کرده است بر ایشان
خداوند عالمیان در دنیا و آخرت و آماده ساخته بجهة ایشان عذاب هولناک صاحب
کشاف و ثعلبی و بسیاری از اجلهٔ علمای ایشان تفسیر ایذا به آزاری نموده اند و تفسیر
یعنی کمال مرتبهٔ خشم بیان نموده اند و درین کتاب در چند جا مذکور است که ماتت فاطمة وهی

ساخطةٌ علی ابی بکر وعمر یعنی حضرت فاطمه علیها السلم از دار دنیا بعالم عقبی رحلت فرمود
و کمال خشم و غضب بر ابی بکر و عمر داشت و در جای دیگر از کتب معتبرهٔ خود نقل نموده اند که
وصیت نمود که او را در شب دفن کنند و ابو بکر و عمر بتشییع جنازهٔ مقدسهٔ او حاضر نشوند
دیگر در کتاب انوار التنزیل که از عمدهٔ مصنفات ابن حجر است نقل شده که اِنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا خَرَقَ عُمَرُ
كِتَابَهَا اَخَذَتْ بِتَلَابِيبِ عُمَرَ وَبَكَتْ بِالْعَوِيلِ وَقَالَتْ شَقَّ اللهُ بَطْنَ مَنْ خَرَقَ كِتَابِي و معنیش آنکه
هنگامی که عمر نامهٔ ابو بکر را که بجهة فدک نوشته بود که بآن سیدهٔ طاهرهٔ معصومهٔ مظلومه بگذارند
و مزاحم گماشتگان ایشان نشوند پاره نمود حضرت فاطمه گریبان آن بدترین عالمیان را گرفته بزار
زار گریست و فرمود شکافد خدای تعالی شکم آنکس را که نامهٔ مرا پاره کرد و درین باب همه متفقند
که دعای آن سیدهٔ طاهرهٔ معصومهٔ مظلومه علیها السلم باجابت رسیده حربه بر شکم آن بی دین
زدند که شکافته شد و بهمان زخم بدار البوار رفت و این روایت بطریق اهل بیت مذکور است آنکه
که فرمود بخدای قسم که هرگاه بپدر بزرگوارم ملحق شوم شکایت شما خواهم نمود و همچنین در
صحیحین و کتاب نوادر الاخبار و کتاب مشکاة مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله اسامه پسر زید را سردار لشکر فرموده ابو بکر و عمر تابع او نموده فرمود جَهِّزُوا جَيْشَ
أُسَامَةَ لَعَنَ اللهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ یعنی آماده نمائید و سامان دهید لشکری که سردار او اسامه
و لعن خدای بر کسی که او باشد و از لشکر او باز گردد و در همان کتاب مذکور است که عائشه و حفصه

بپدران خود نوشتند که کوفت حضرت رسول اشتداد یافته آن هردو گمراه از راه برگشتند
وهمچنین درچندین موضع از کتاب صحیح بخاری وصحیح احمد بن حنبل وکتاب مغازلی وکتاب
لطایف الاخبار وغیر آن از کتب معتبره ایشان مذکوراست واز ابی هریره منقولست که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده که یا عَلِیُّ حَرْبُکَ حَرْبِی وَمَنْ حَارَبَکَ فَقَدْ حَارَبَ اللهَ یعنی ای
علی هرکس با تو حرب نماید چنان باشد که با من حرب نموده وهرکه با من حرب نماید چنانست که با خداوند
عالمیان حرب نماید ونموده وازین نوع احادیث زیاده از بیست حدیث بتتبع از کتب اهل ضلالت
بتوفیق حق متعال اخراج نموده که باین وسیله شاید جمعی که بهره از انصاف دارند در مقام تفتیش
درآمده هرگاه درین کتب انچه نوشته شده باز بادقت ملاحظه نمایند بشرف ایمان وپیروی
ائمه انس وجان رغبت نموده همراهی اهل طغیان ننمایند واز جمله احادیثی که صریح اخبار
بامامت ائمه اثنی عشر در آن مذکوراست آنست که بروایات مختلفه در کتاب کفایة الطالب
وکتاب وسیلة المتعبدین ومناقب ابو المؤید خوارزمی واین کتابها از جمله کتب مشهوره اهل
سنت است مذکوراست که در کوفت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله داخل شد حضرت فاطمه
علیها السلم بخدمت آن سرور انام وآن علیحضرت را درکمال ضعف وسستی مشاهده نموده آب
از دیده مبارکش روان گردید حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود چرا گریه میکنی آن بضعه
مظلومه عرض نمود که اَخْشَی الضَّیْعَةَ بَعْدَکَ یعنی میترسم که بعد از تو خوار شوم یا رسول الله

انکاه

انکاه حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که یا فاطمه اَمَا عَلِمْتِ اَنَّ اللهَ اَطْلَعَ عَلَی الاَرْضِ
اِطْلَاعَةً فَاخْتَارَ مِنْهَا اَبَاکِ ثُمَّ اطَّلَعَ اِطْلَاعَةً ثَانِیَةً وَاخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَکِ وَاتَّخَذَهُ لَنَا وَزِیرًا
وَوَصِیًّا ثُمَّ اطَّلَعَ اِطْلَاعًا ثَالِثَةً فَاخْتَارَکِ وَوَلَدَیْکِ اَنْتِ سَیِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَابْنَاکِ
سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاَنَّ بَعْلَکِ وَذُرِّیَّتَهُ اِلَی یَوْمِ الدِّینِ اَئِمَّةٌ هَادِینَ مَهْدِیِّینَ اَوَّلُ الاَوْصِیَاءِ
بَعْدِی اَخِی ثُمَّ بَعْدَهُ وَلَدُهُ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ التِّسْعَةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ فِی دَرَجَتِی وَلَیْسَ فِی
الْجَنَّةِ اَقْرَبُ اِلَی اللهِ مِنْ دَرَجَتِی وَدَرَجَةِ اَبِی اِبْرٰهِیمَ اَمَا تَعْلَمِینَ یَا فَاطِمَةُ اَنَّ اَبَاکِ زَوَّجَکِ خَیْرًا
مِنْ اُمَّتِهِ اَقْدَمَهُمْ اِیمَانًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَکْثَرَهُمْ عِلْمًا وَهُوَ اَکْرَمُ الاَکْرَمِینَ وَاَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ ترجمه
انکه آیا نمیدانستی ای فاطمه که حضرت الله تعالی نظر رحمت بر اهل زمین افکنده پدرت را
اختیار فرموده بعد از آن نظر عنایت بر زمین انداخته شوهرت را انتخاب نموده ومن او را وزیر و
وصی خود نموده ام بعد از آن نوبت سیم نظر توجه بر اهل زمین افکنده ترا ودو پسر ترا اختیار
نموده وتو بهترین زنان اهل بهشتی وهردو پسرت بهترین وسید وبرگزیده جوانان اهل
بهشتند واول اوصیا بعد از من برادر من است وبعد از وی پسر او حسن وبعد از وی برادر او حسین
علیهما السلم پس نه نفر از اولاد حسین با من در درجه من خواهند بود ونیست نزد خدای تعالی
درجه نزدیکتر از درجه من وپدرم ابرهیم نمیدانستی ای فاطمه که پدرت ترا بشوهری داد
که بهترین امت اوست از همه پیشتر در ایمان وبیشتر در علم وعرفان وبزرگتر در حلم وکریمتر

کریمان و مهربان ترین مهربانان و از آنجمله آنچه صاحب صحیحین که یکی از عمدهٔ علمای اهل سنت است
بسند متصل بعبد الله عمر روایت کرده که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حالتی که اشاره
بحضرت امام حسین علیه السلام میکرد که هذا النبی امام ابن امام اخو امام ابو تسعة ائمة تاسعهم قائمهم
اسمه کاسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا ترجمه این حدیث آنکه
این پسر من امام است یعنی پیشوا و پسر امام است و برادر امام است که مراد حضرت امام حسن علیه السلام
است و پدر نه امام است که نهم ایشان قایم آل محمد است که نام او نام من و کنیت او کنیت من باشد
و پر کرداند روی زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از ظلم و جور و فساد و از آنجمله عماد
الدین شعرانی حنفی مذهب که از عمدهٔ علمای سنیان است و در پیش ایشان بفضل و تقوی معروف است
روایت نمود از سلیمان راعی بسند متصل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
که لیله اسری بی الی السماء قال لی الجلیل جل جلاله آمن الرسول بما انزل الیه من ربه قلت
والمؤمنون قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی بن ابی طالب قلت
نعم یا رب قال یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک منها وجعلتک نبیا و شققت
لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی انا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة
علی الارض اطلاعة فاخترت منها علیا وجعلته وصیک وخلیفتک من بعدک و شققت له
اسما من اسمائی فانا الاعلی و هو علی یا محمد انی خلقتک وعلیا و فاطمة والحسن والحسین والائمة

من اولاده من نور واحد وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی
من المؤمنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین یا محمد ولو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی یصیر
کالشن البالی ثم اتانی جاحدا بولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم
قال التفت الی یمین العرش فالتفت فرأیت علیا والحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن
علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی الرضا ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن بن
علی و م ح م د بن الحسن المهدی قایمین یصلون والمهدی فی وسطهم کانهم کوکب دری فقال لی
یا محمد هؤلاء الحجج من بعدک وهو اشار الی المهدی وعزتی وجلالی انه الحجة الواجبة لاولیائک
والمنتقم من اعدائی ترجمه این حدیث جان فزا و معنی این روایت عقده گشای حق صفا آنکه در آن
شبی که مرا بآسمان بردند و معراج واقع شد خطاب مستطاب رب الارباب رسید که
ایمان آورد و اقرار نمود رسول بآنچه باو نازل شد و بسوی او فرستاده گردید من گفتم و جمیع
مؤمنان خطاب رسید که راست گفتی ای محمد پس فرمود که کرا جانشین خود و خلیفه و فرما
فرما در میان امت خود گذاشته گفتم پروردگارا بهترین امت خود را خطاب رسید که علی بن
ابی طالب را خلیفه و جانشین نموده گفتم پروردگارا بلی پس خداوند عالم و عالمیان فرمود که
ای محمد ما بر تو رحمت بر اهل زمین افکندیم بنظر توجه و از همه خلق ترا اختیار فرمودیم و گردانیدیم
ترا نبی و فرمان فرما و اشتقاق و تعیین نمودیم بجهة سرافرازی تو نامی از نامهای خود اسم من محمود

ترا محمد خواندیم نوبت دیگر نظر عاطفت و پرتو احسان بر اهل زمین و خاکیان افکندیم و از همه
ایشان علی را اختیار نمودم و گردانیدم او را وصی و جای نشین بعد از رحلت تو و بیرون آوردم
بجهة تعظیم او نامی از نامهای خود اسم من اعلی است او را علی خواندم ای محمد بدرستی که پیدا کردم
خود آفریدم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از یک نور و عرض
نمودم دوستی و پیروی ولای شما را بر اهل آسمانها و زمین هر کس که آن اقرار نماید و ولای
شما را بجان قبول کند نزد ما از مؤمنان است و هر که انکار نماید از کافران است ای محمد صلی الله
علیه و آله اگر بنده از بندگان من آنقدر عبادت کند که کالبد بدن او چون انبانی کهنه گردد
و اقرار بولایت شما ننماید او را نمی آمرزم تا اقرار کند این کلام کنایت از نهایت ضعف آن بی
ایمان و گداختن استخوان آن نا انصاف است پس حق تعالی جل و علا فرمود که ای محمد میخواهی
که ایشان را بنظر عیان مشاهده نمایی گفتم پروردگارا بلی پس فرمود که ملتفت شو بجانب
راست عرش عظیم چون متوجه آنصوب شدم دیدم علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و
محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و علی بن
محمد و حسن بن علی و م ح م د بن حسن را که در رکنی از ارکان عرش ایستاده مشغول نماز
بودند و مهدی در میان ایشان چون ستاره درخشان بود پس خطاب عزت رسید که
ای محمد صلی الله علیه و آله این گروهند امامان و راهنمایان و حجتها بر خلایق بعد از تو

و اشاره بقایم آل محمد نموده فرمود که اوست انتقام کشنده بعزت و جلال و عظمت من که اوست
حجة واجبة بجهة دوستان من و اوست انتقام کشنده از دشمنان من الحمد لله که این حقیر را این
سعادت روزی گردید که چنین احادیث صریح در باب ولایت پیشوایان و سروران انس و جان که
در کتابهای سنیان بی ایمان پنهان بود بعنایت بیغایت پروردگار و مرحمت کریم آمرزگار و اعجاز ائمه
اطهار و اقبال خاقان کامکار نور ظهور یافت امید که بوسیله این احادیث قطعی الدلالة خلایق بشمار در
زمره دوستان احمد مختار و شیعیان حیدر کرار و محبان ائمه اطهار داخل شوند و ظاهر است که هیچ
از اهل انصاف راهرچند سالها در بادیه ضلالت سرگشته و حیران و گمراه و سرگردان باشد شبهه
نمیماند و باید که تا مگس شعشعه نور ایمان زنگ کفر و نفاق از آینه دلشان میزداید بجهت استحکام
اینمعنی بعضی از احوال و خصال نبی و وصی بدلیل عقل و نقل مؤید میباید بنا بر آن شرذمه بر وجه
اختصار بیان مینماید بدانکه باتفاق طایفه ناجیه اثنی عشریه رضوان الله علیهم بر آنست که می باید
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصیای او معصوم باشد یعنی هرگز از ایشان هیچ وجه گناه صغیره
و کبیره صادر نگردیده باشد و نگردد زیرا که اگر نافرمانی خداوند عالمیان جلت آلاؤه
در امر جزئی یا کلی نماید وثوق و اعتماد بر قول و فعل ایشان نمیماند و شایسته منصب والای
نبوت و امامت نخواهند بود و درین باب احادیث متواتره بسیار است و باید دانست که نبی
ما صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علم هر امری از جزئی و کلی که واقع

شده وبعد ازین تا روز قیامت واقع شود متصل دارند وهر امام در وقت رحلت ودیعه علم
خود را بوصی وجانشین خود سپرده چنانکه اعلیحضرت سید مختار علیه وآله صلوات الله الملک
الغفار جمیع علوم اولین وآخرین که در سینهٔ مبارکش بود در وقت رحلت وتوجه بعالم بقا
تسلیم آن محرم حرم کبریا وپهلو نشین مسند آرای قاب قوسین او ادنی یعنی علی مرتضی علیه الف
الف من التحیة والثنا نمود **لمؤلفه** از محیط بحر دانش قطرهٔ بر جا نماند تا لب باکش مکید آب
دهان مصطفی وباید دانست که جسد مطهر نبی ووصی زیاده از سه روز در خاکدان دهر نمی
ماند ودرین وقت نیز ملوک جن وحیوانات عجم ووحوش وطیور احوالات خود را بخدمت ایشان
عرض مینمایند ومشکلات کافه خلایق بفیض عنایت ایشان منحل میشود بدانکه با کمال قدرت
وعظمت تا اشاره از جانب رب الارباب صادر نشود متوجه امری نمیشوند ومشعر برین آیت
کلام وما تشاؤن الا ان یشاء الله وعرض اعمال جمیع خلایق هر شب جمعه بخدمت
والای ایشان میشود ای عزیز دیده بینش بکشای که اگر بالفرض شخصی بشنود وداند که
جمعی در کمین هستند که احوال وافعال او را از خیر وشر بخدمت سلطان عصر عرض میکنند
نهایت خوف وهراس نموده هر چند خواهش بمخالفت رضای سلطان داشته باشد متوجه
آنچه مرضی سلطان نباشد نمیشود وپاس قول وفعل خود را میدارد ای غافل از خود بیخبر
سلسله داران قضا وقدر در کمین وابلیس پر تلبیس در ربودن ایمان ودین چرا جانکنی که

هنگام

هنگام عرض اعمال وافعال تو بپروردگار جبار ونبی با اقتدار وائمهٔ اطهار شرمنده وشرمسار
ومنفعل وزیانکار نباشی بدانکه امام علیه السلام مژده داده که شیعیان مخلص هیکل ابدان ایشان
از ضیای انوار محبت وشعلهٔ اخلاص خاص جانان کامل عیار کردیده که بمرور دهور هیچ وجه
تغییر نمی پذیرد وچون طلای دست افشار بقرون بیشمار در خاکدان روزگار تباه نمیکردد
وحرامزاده ممکن نیست که محبت ائمهٔ اطهار وحیدر کرار داشته باشد وازین جهت هرگز داخل بهشت
عنبر سرشت نمیشود **شعر** محبت شه مردان مجو ز بی پدری که دست غیر گرفته است پای مادر او **فصل**
ششم در بیان معاد یعنی باز گردیدن روحهای ادمیان وجنیان بتنهای ایشان وجزا یافتن
مؤمنان وپرهیزکاران ببهشت جاودان وتنبیه نمودن کافران باتش سوزان اما دلیل عقلی
آنکه پروردگاری که هیچ موجودی نبود وعالمی در نهایت وسعت وعظمت ایجاد نمود چرا نتواند
که بقدرت کامله یکبار همه مردگان را زنده کرداند ودلیل عقلی مذکور شد که دروغ در جناب
ورسول روا نیست واخبار بعثت ونشر از کافهٔ انبیا متواتر ومشهور است وآیات قرآنی که اعظم
کتابهای آسمانیست بآن ناطق از آنجمله قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة
وهو بکل خلق علیم یعنی کفتند کی زنده میکرداند استخوانها را وحال آنکه پوسیده وازهم پاشیده
بگوی آنکسی که آفریده است آنرا مرتبه اول واو بهر خلقی داناست وآیات صریحه ازین باب بسیار است
واخبار بقای عالم را بعضی از ظاهر بر حمل حقیقت نموده کویند که ما سوی الله فانی محض شود

که هیچ نماند و باز بقدرت کامله اختراع عالم جدید شود و این قول باطل است زیرا که خلاف نص
قرآن و احادیث متواتره ائمه اطهار است در خلود بهشت و دوزخ و وجود آن و در هم نوردیدن
آسمان پس جواب شبهه ایشان اینست که مراد هلاک و فنا در آیه کریمه کل شیء هالک الا وجهه و آیه کل
من علیها فان آنست که در معرض هلاک و فنا است و قابلیت عدم و زوال دارد و ذات ممتنع العدم
منحصر در ذات یکتای بیهمتا است و تواند بود که از تغیر و تبدل و تفرق اجزا و از هم پاشیدن
آن تعبیر بهلاک نموده باشد چنانکه شایع است که محلی اگر خراب شود یا چوبی سوخته گردد گویند
فانی شد یا شخصی فوت شود گویند هلاک شد و در هم نوردیدن آسمانها از آیه کریمه یَوْمَ نَطْوِی
السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ یعنی روزی که در هم پیچیم آسمان را مثل پیچیدن مکتوب نوشته در وقت
هلاک و فنای آنست و شبهه جمعی گویند الله تعالی فرموده وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ و بهشتی که عرض آن باندازه آسمانها و زمین مساوی باشد تا فنای آن نشود موجود
نتواند شد جواب این است که بقول مخبر صادق بثبوت رسید که آسمان اول نظر باسمان دوم
چون حلقه ایست در بیابانی و همچنین آسمان دوم نظر باسمان سیم تا آسمان هفتم و عرش
و کرسی هر یک نظر بما فوق آن چون حلقه ایست در بیابانی و چنانکه از بعضی احادیث فهمیده
میشود که بهشت در آسمان چهارم است اگر عرض آن با آسمان اول و دوم و سیم مساوی
یا زیاده باشد هیچ منافات با عبارت قرآن ندارد و الف لام السموات را باید عهد ذهنی

گرفت

گرفت نه استغراق و جوابهای دیگر نیز گفته شده که این رساله گنجایش بیان آن ندارد و
همچنین تغیر و تبدل زمان قلیل منافات با دوام حقیقی ندارد و اقرار بسؤال منکر و نکیر
در قبر و زنده گردانیدن اموات بجهة جواب و میزان و صراط و حشر و حساب از
ضروریات دین است و هر کس انکار یکی از اینها نماید کافر میشود **تنبیه** چون بعد از
دانستن ضروریات دین و اصول مذهب اطلاع بر فروع احکام و معرفت حلال و حرام از
احادیث ائمه علیهم السلام از واجبات لازم دانست که بر وجه اختصار در این کتاب ثمره از

مقصد اول در بیان عمده فروع و در آن شش منهج است

ضروریات مسائل فروع ذکر نماید و هر چه اهم و سزاوارتر باشد مقدم دارد و چون بعد از معرفت
اصول عقاید و طهارت باطنی بآب حیات بخش معرفت و زلال ولای اهل بیت عصمت
عمده فروع اسلام صلوة و زکوة و خمس و صوم و حج و جهاد است و صلوة بدون طهارت
درست نیست بنابرین فروع مزبوره در شش منهج است ابتدا بآن نموده **منهج اول** در بیان طهارت و احکام
و مسائل فروع متعلقه بآن و دوازده باب میشود **باب اول** در تعریف طهارت و طهور و اقسام
آن و انچه بر او متعلق است بدانکه طهارت در لغت بمعنی نظافت و پاکیزگی است و در
اصطلاح اهل شرع عبارتست از استعمال پاک کننده که بحسب شرع نیت در او شرط باشد
و از شأن او تاثیر در مباح بودن نماز باشد و طهور بر وزن فعول بمعنی پاک کننده است
و آن بر دو قسم است اول آنکه چون او بجهة بجا آوردن عبادت استعمال کنند

دو شرط باشد و آن منحصر است در آب و خاک دوم آنکه نیت در استعمال او بهیچ وجه شرط
نباشد و از بین مجموع افراد طهور هفت میشود اول آنکه شد طهور اسلام و شمس و انتقال و
انقلاب استحاله نقص و باطن آنها است آب و خاک دلیل پاک کنندگی آب از کلام معجز نظام
قرآنی که وَاَنزَلنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا طاهر و پاک کنندگی خاک از حدیث سید انام
و قبله خواص و عوام که جُعِلَت لِیَ الاَرضُ مَسجِدًا وَ تُرَابُهَا طَهُورًا آشکار است ترجمه آیه قرآنی
آنکه نازل گردانیدیم و بزیر فرستادیم از جانب آسمان آبی پاک کننده و ترجمه حدیث آنکه
گردانیده شده است بجهة من زمین مسجد یا بمعنی که امت من در هر جا خواهند نماز گذارند و خاک زمین
را پاک کننده باین معنی که اگر کف پا یا کفش نجاست آلوده باشد چون چند قدم برود که اصل نجاست بر طرف
شود پاک میشود و همچنین هر گاه آب نباشد بخاک تیمم نمایند و نماز گذارند بدانکه نجاست چیزی با آب و خاک
پاک نمیشود هرچند سگی یا کافری یا خوکی هر روز هزار بار در دریا کار با آب غرق شود پاک نگردد و
همچنین شیره انگور هر گاه بجوش آمده باشد و با آب پاک متصل سازند پاک نمیشود مگر از صورت شیره
بودن رفته در عرف آب مطلق گویند و خشتی که بنجاست مخلوط باشد یا چیزی که نجس باشد آن نجس نیز بمحض اتصال
با آب پاک نمیشود تا ازاله آن نشود و هر آبی که بنجاست تغیر در رنگ یا بوی یا مزه آن بهم رسید
باید نجس است هرچند بسیار باشد مطلب دویم در اقسام آبها از مضاف و غیره بدانکه هر آبی که در عرف
آنرا آب گویند خواه آب جاری و خواه آب ایستاده و خواه آب چاه و خواه آب حمام و خواه آب دریا

وخواه

و خواه آب باران پاک و پاک کننده است و باعتبار وقوع نجاست هر یک را حکمی علیحده است
اما آب جاری اگر بقدر کر یا زیاده باشد چون نجاست تغیر نیابد همان قدر متغیر نجس است و اگر
کم از کر باشد بنابر قول مشهور در نجس شدن مثل جاری بقدر کمتر از کر است و بجاری شدن آب
باران بنحوی که تغیر زایل شود یا در ریختن کری بران از خارج که زوال تغیر کند یا آمدن باران که
زوال تغیر کند پاک میشود و کری هزار و دویست رطل عراقیست و قدر آن بنابر نهایت تدقیق
که داعی نموده و بجو متوسط کشیده و احادیث در تعیین درهم و دینار و رطل و صاع منظر زبید
صد و سی من تبریز است که هر منی از آن ششصد مثقال صیرافی و هر مثقالی از آن شش دانگ و
هر دانگی چهار نخود متوسط و هر نخودی چهار جو متوسط که از این قرار هر مثقالی نود و شش جو
متوسط بوده باشد و احادیث صحیحه واقع شده که هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است
بنابرین هر درهمی نیم مثقال صیرافی میشود و ده درهم که چهارصد و هشتاد جو متوسط است
هفت مثقال شرعی است بموجب روایات و قول اصحاب و از ینقرار هر مثقال شرعی شصت و
هشت جو و چهار سبع جوی میشود و این اشرفیهای مصری و شریفی یک نخود از مثقال شرعی
زیاد است و مساحت کر که باتفاق علما بمحض ملاقات نجس نمیشود سه وجب و نیم طول در سه
وجب و نیم عرض در سه وجب و نیم عمق است که حاصل ضرب آن چهل و سه وجب الا ثمن
میشود و بعضی از علما بموجب روایت مساحت سه وجب طول در سه وجب عرض در سه

و مثقال صیرافی معروف که بیست و چهار نخود متوسط است و هر نخودی چهار جو متوسط است ازین

وجب عمق را کرفته اند و حاصل ضرب آن بیست و هفت وجب میشود قول او در مساحت احوط است
و اکر آبی بوزن صد و سی من تبریز باشد و بحسب مساحت چهل و سه وجب الا ثمن باشد در این
فرض باعتبار انکه اصل در چیزها طهارت است و بیک وجه از وجوهی که شارع در بیان کر مقرر
فرموده موافق است حکم بر نجاست آن بملاقات نجاست نمی توان کرد و اکر کسی از باب تقوی
و احتیاط استعمال ننماید حرجی نیست و بهتر است اما آب ایستاده اکر بقدر کر باشد بمجرد ملاقات
نجاست مادام که احد اوصاف که عبارتست از مزه یا رنک یا بوی است بسبب نجاست تغیر نیافته
باشد نجس نمیشود و اکر احد اوصاف بسبب نجاست تغیر کرده باشد بریختن کری یا باریدن باران
یا اتصال آب دوان بحیثیتی که زوال تغیر شود پاک میشود و اکر آب ایستاده کم از کر باشد بنا
بر قول مشهور بمجرد ملاقات نجاست خواه تغیر کند یا نکند نجس میشود و بعضی بموجب بعضی
از روایات تا تغیر احد اوصاف نشود نجس نمیدانند و جمعی از اصحاب نیز باین رای عمل نموده اند
از این آب اجتناب احوط است اما آب چاه در اینکه بملاقات نجاست نجس میشود یا نه در میان
علمای امامیه خلافی عظیم است و در باب عدم نجاست بملاقات نجاست احادیث صحیح بسیار آمده است
و ابن جعفر طاب ثراه و جمعی از علما را نیز رای این بوده که چاههای عظیم که اقلا بقدر کر باشد
بملاقات نجاست نجس نمیشود و آنچه در باب افتادن نجاسات در ان و قدر کشیدن آب که
بموجب احادیث معتبره مقرر شده هر چند واجب که باید کشید اما علت نجاست نیست بلکه

سبب وجوب آن نظافت و پاکیزکی و اطاعت قول شارع است و بعضی از اصحاب روایات
وجوب کشیدن آب چاه را بملاقات نجسی یا مردن حیوانی حمل بر سنت موکد نموده اند و بسیار
جا لفظ واجب در سنت موکد استعمال شده و برای حقیر قول بعدم نجاست بملاقات هر کاه
اقلا بقدر کری آب داشته باشد اقوی است اکرچه قدری که بجهة افتادن چیزها مقرر شده که
باید کشید واجبست و ادله آن را در کتب مبسوطه خود بیان نموده ام اما بیان نوازح که بجهة
هر چیزی که در چاه افتد کشیدن چه قدر مقرر شده بدانکه بجهة مردن شتر و کاو و ریختن
شراب و هر مست کننده و خون حیض و نفاس و استحاضه در آب چاه و هر چیز که بخصوص شارع
از جهة افتادن آن حکمی نکرده و نصی ندارد بنا بر قول مشهور کل آب را بکشند و اکر دشوار باشد چهار
مرد بنوبت از طلوع آفتاب تا غروب بنحوی که بعد از مانده شدن دو نفر دو نفر دیکر بکشند
و اکر اسبی یا مادیانی یا الاغی یا کاو ماده در آب چاه بمیرد بقدر یک کر آب بکشند در همه جا
بهمان دلو معتاد باید کشید اکر فرضا دلو دو من تبریز آب میکرفته باشد و خواهند قدر کری
بکشند شصت و پنج دلو باید کشید و بجهة موت انسان در ان خواه مرد و خواه زن کافر و خواه
مسلمان و خواه خنثی و خواه بزرک و خواه کوچک هفتاد دلو و بعضی کویند اکر کافر باشد
تمام آب را باید کشید زیرا که اکر کافری در آب چاه داخل شود باعتبار آنکه نصی بخصوص
ندارد همه را باید کشید ابن ادریس و ابو علی کویند که اکر کافری در آب چاه بمیرد باید تمام آب را

کشید چراکه نجاست مرده از زنده زیاداست ونکتهٔ لطیفی حقیر را درین باب بخاطر رسیده
که خباثت روح نجس آن کراه وعقاید باطله او سبب بود که تا روح خبیثش تعلقی به بدن داشت
با پستی همه آب کشیده کردد وبعد از مفارقت روح خبیثش تفاوت با افراد انسان ندارد چنین
زندکی بسیار از مردن بدتراست وبجهة ریختن خون بسیار وفضله انسان هرکاه تر باشد ده
دلو وچهل دلو بجهة مردن خرکوش وروباه وسک وخوک وکربه وامثال آن چون دله وشغال
وریختن بول مرد واکر بول زن یا خنثی در چاه ریزد حکم ما لا نص فیه دارد بقولی تمام آب را
باید کشید واکر بسیار باشد چهار مرد بدستوری که کذشت از طلوع تا غروب آفتاب آب
کشند وبعضی کویند که هرچه بخصوص نصی ندارد از سی دلو تا چهل باید کشید وموافق اکثر
قول دو روایت معتبره واقع شده واقوی است وسی دلو بجهة آب باران که بول وفضله انسان وخون
وکلب آمیخته شده ده دلو بجهة فضله انسان هرکاه خشک باشد وخون کم چون خون کبوتر و
مرغ خانکی وامثال آن وهفت دلو بجهة طیری که در چاه بمیرد واز کبوتر تا شترمرغ را طیر
کویند وموشی که آماس کرده باشد وبعضی مطلق کفته اند وبول پسر کوچک که از دو سال
کذشته وبحد بلوغ نرسیده باشد وبجهة غسل نمودن جنبی که بدنش خالی از نجاست باشد
وبجهة بیرون آمدن سک زنده از آب چاه وسه دلو بجهة موشی که بمیرد وآماس نکرده باشد
ویک دلو بجهة کنجشک وهر مرغی که در جثه برابر او باشد اما آب حمام هرکاه ماده آن بقدر

بعضی سگ خوک آبیه صح

کر یا زیاده باشد حکم آب جاری دارد اما مضاف وآن آبیست که بی اضافه قیدی آنرا آب
نکویند مانند آب سیب وکلاب ومانند آن هرچند زیاده از کر باشد بملاقات نجاست نجس شود
هرچند پاک باشد پاک کننده نیست وازالهٔ حدث نمیکند وقول بتجویز وضو ساختن بکلاب
کرده اند ضعیف است واما آب اسار یعنی آنکه سؤر هرچیزیست که برسد بان جسم حیوانی خواه تمام
خورده آن باشد یا عضوی از آن رسیده باشد بدانکه سؤر نجس العین نجس است واز مسوخات چون
میمون وفیل وکربه ولاک پشت وخارپشت وموش وخرکوش وخرس وغیر آن بسند مشهور
مکروهست وبعضی حرام دانسته اند وبعضی سؤر زن حایض که بی ملاحظه باشد مکروه دانسته اند
وسؤر باقی خواه حیوان وخواه انسان پاک است **باب سیم** در آداب بخلا رفتن وذکر واجبات
ومستحبات ومکروهات ومحرمات آن بخلا رفتن چون بر وضو ساختن مقدم است مقدم
ذکر میشود بدانکه واجبست شستن موضع بول به آب وموضع غایط اکر حوالی مخرج آلوده باشد
بنحوی که اثر نجاست زایل شود واکر بویی باقی باشد که برطرف نشود حرجی نیست والا میتواند به
سنک یا کلوخ یا خرقه اکتفا نماید وآب افضل وجمع اکمل است وپوشیدن عورتین از نامحرم
وسنت است سر پوشیدن وجامه خود را بر سر انداختن که کوشها را بکیرد وملاحظه نمودن
که نجاست ترشح نکند واز مردم دور شدن بحدی که اکر صدایی ظاهر شود قبیح باشد ودر
وقت بول کردن بر مکان مرتفع قرار کرفتن ودر وقت داخل شدن پای چپ پیش کذاشتن

وبسم الله گفتن و چون داخل شود این دعا خواندن اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث
الشیطان الرجیم و در وقت دخول ابلکین گفتن که دور شوید و بجهت شما خدای را شاهد میگیرم
که کاری از من صادر نگردد و در وقت بیرون آمدن پای راست پیش گذاشتن و این دعا خواندن بسم الله و بالله
الحمد لله الذی عافانی الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی و در حین شنیدن اذان متابعت نمودن
و استبرا بجا آوردن و طریق آن آنست که مسح کند از مقعد تا اصل قضیب سه نوبت و بعد از آن بفشرد
و بکشد ذکر را سه نوبت که بول در مجرای آن نماند و سنت است که اگر لقمه در خلا افتاده بیند آن را
شسته تناول کند که در حدیث است که آن لقمه در هیچ شکمی قرار نگیرد مگر آنکه حرام شود بر وی آتش
دوزخ و واجب شود بر وی بهشت و حضرت امام محمد باقر علیه السلم در خلا لقمه دیدند آن را شسته
بغلام خود سپردند چون از وی طلب نمودند غلام گفت که خورده شد حضرت او را آزاد فرمود و این
حدیث بیان نمود و حرام است روی بقبله و پشت بقبله نشسته باشد و از جهت احترام بیت الله الحرام
نماید زیرا که او واجب شود و با خاتمی که بر و نام خدا یا یکی از ائمه هدی نقش باشد استنجا نمودن
هرچند ملوث نگردد و با آن و هر چه خوردنی باشد خود را پاک کردن و مکروه است بسیار نشستن
در خلا از جهت آنکه موجب بواسیر است و استنجا با استخوان و سرگین دواب کردن و ایستاده بول
کردن و روی عورت با آفتاب و ماه ظاهر نشستن و در زمین سخت و سوراخ حیوانات
و در آب بول کردن و در خلا مسواک نمودن و در قبرستان و بر روی قبر مسلمان و شارع عام

و در های خانها و در میان نهرها هر چند آب نداشته باشد و در پای درخت میوه دار هر چند میوه
نداشته باشد و در قافله گاه که مردمان فرود می آیند و سایه دیوار مسجد و بدست راست استنجا
نمودن مگر بضرورت و حرف زدن مگر بجهت امر ضروری فوتی و اگر استنجا را فراموش نموده وضو
بسازد و نماز کند انگاه بخاطرش برسد که استنجا ننموده اعاده وضو و نماز نماید و اگر وقت گذشته
باشد نماز صحیح است بعد از استنجا چون وقت نماز دیگر داخل شود وضو نماید

باب چهارم

در وضو ساختن و واجبات و موجبات و مستحبات آن واجبست که بآب پاک مباح در مکان
مباح در حالتی که اعضای وضو پاک باشد نیت نماید در دل خود که وضو میسازم از
برای رضای خدا و اگر رفع حدث و مباح بودن نماز نیز قصد کند بهتر و احوط است و
اگر بزبان بگوید و قصد نماید صحیح است و اگر با گفتن بزبان قصد نکند باطل است ابتدا
شستن روی بدست راست نموده از رستنگاه موی سر تا پایین زنخ بر وجهی که فرا گیرد روی
او را انگشت بزرگ و انگشت میان و شستن ظاهر محاسن کافیست اگر محاسن پر باشد و اگر تنک باشد
تخلیل لازم است و آنچه از محاسن از زنخ تجاوز نموده باشد شستن واجب نیست انگاه آب بدست
راست برداشته بر کف دست چپ ریخته بدست چپ دست راست را از مرفق تا سر انگشتان بشوید
و بعضی این را واجب نداشته بلکه در سنت بودن آن تأمل نموده اند چون روایتی دیده که یکی
از ائمه باین نحو وضو ساخته اگر حمل بر استحباب شود اولیست پس دست چپ را بطریق دست راست

بشوید انگاه مسح سر بر بالای پیشانی بهمان رطوبتی که در دست باقیست نماید و مسح باب جدید
مذهب عامه است و باطل است در جواز آن دو روایت واقع شده علمای امامیه حمل بر تقیه نموده‌اند
اگر انگشتری یا دهکیر یا غیر آن در دست داشته باشد که مانع رسیدن آب باشد حرکت دهد تا
آب بزیر آن برسد و باید که خود مباشر افعال شده باشد بقدرت استعانت بغیر نجوید فرع اگر جاهل باشد
که آب غصبی است و وضو سازد اگر وقت باقیست اعاده وضو نماید و الا وضو صحیح است و جاهل
مسئله درین صورت یعنی که نداند که با آب غصبی وضو نتوان ساخت معذور نیست و اما
آنچه در وضو سنت است باید که بیکدکه ده اشیا الاربع است وضو سازد و در حین شروع وضو
نماید که متوجه خدمت خداوند عالمیان میشوم نقل است که هرگاه حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
وضو ساختی تغیر فاحشی در بشره مبارکش بهم میرسید و گونهای شریفش بزردی مایل میشد
شخصی بخدمت آنحضرت عرض نمود که چیست که هرگاه متوجه وضو ساختن میشوید چهره مبارک
شما تغیر مینماید فرمودند که میدانی که بخدمت که میشتابم چون دست بر آب زند این دعا
بخواند اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و سه نوبت مضمضه کند و این دعا بخواند
و اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک و شکرک و سه نوبت استنشاق بجای
آورد و این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها
و مسواک کند اگر همه بانگشت باشد و روی بقبله نشیند و اگر ظرفی که سر آن گشوده باشد

و دست دران رود چنانک در آب زند و در حین شستن روی بگوید اللهم بیض وجهی یوم
تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه و در حین شستن دست راست بگوید
اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا و در شستن
دست چپ بگوید اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من
مقطعات النیران و در مسح پیشانی بگوید اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک وعفوک وعطائک
و در مسح پاها بگوید اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما
یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام که منقولست که هرکه در حین وضو این دعاها بخواند
هر قطره که از دست او جدا شود بید قدرت کامله پروردگار عالمیان ملکی خلق نماید که بجهة
وضو کننده استغفار و طلب آمرزش نمایند تا روز قیامت و اما مکروهات بدانکه مکروهست
وضو ساختن با آبی که در میان ظرف مانند آفتابه و غیره بآفتاب گرم شده باشد زیرا که حدیث
که موجب برص میشود و بغیری یاوری جستن باین نحو که آب بر دست او ریزد که وضو
سازد زیرا که شاید بطریقه جباران است و منع واقع شده اما اگر ریختن آب و آفتابه و امثال
آن دیگری نماید مکروه نیست و بسور مسوخات وضو ساختن و بعضی سور هر حیوانی که گوشت
حرام یا مکروه باشد مکروه داشته‌اند و قول اول اقوی است و اما موجبات وضو بول
و غایط و بادی که از موضع معتاد بیرون آید و خوابی که بر چشم و گوش غلبه نماید

وهرچه ازاله عقل کند از جنون ومستی وبیهوشی واستحاضهٔ قلیله که بعد ازین دانسته شود
واما سنتها سنت است تجدید وضو بدون حدث که روایت صحیح است الوضوء علی الوضوء نور
علی نور یعنی وضو بالای وضو ساختن نور است بالای نوری وهرچند با وضو باشی
جهة نماز شام وضو سازد که کفارهٔ گناهان امروز است بغیر کبایر وبجهة تلاوت قرآن
وقضای حاجت وخواب ودر جنابت اگر خواهد که بخوابد سنت مؤکد است وعقب حدث زیرا
که همیشه با وضو بودن سنت است وبعد از جماع هرگاه خواهد جماع دیگر کند وبا زن حامله جماع
نمودن واگر با کنیزی مجامعت نموده وخواهد با دیگری جمع شود وزن حایض را سنت است
که وضو سازد ودر مصلای خود قرار گیرد ودرین باب حکمت بسیار است وبجهة نماز میت
وبجا آوردن مناسک حج وگذاشتن میت در قبر وتناول نمودن جنب مگر آنکه مضمضه
واستنشاق نماید وهرگاه میت را غسل داده باشد وغسل میت نکرده اراده جماع کند وبجهة سجدهٔ
شکر وبجهة مذی وودی وبعد از بوسیدن زن وجاریه ودست بر فرج او گذاشتن وبعد
از خون دماغ وقی وخلال کردن اگر دندان خونی شود وبجهة کتابت قرآن وبعد از خواندن شعر
زیاده از چهار بیت باطل یا گفتن دروغ یا ظلم کردن ودیدن [illegible] بعد از غسل وبجهة
گفتن اذان واقامت واین سنت مؤکدات مسائل متعلقه اگر شخصی شک در وضو ویقین در
حدث داشته باشد باید وضو سازد واگر عکس باشد لازم نیست واگر در هر دو شک دارد

وضو سازد

وضو سازد واگر در هر دو یقین وبقول اکثر عمل بعادت نماید واگر در اثنای وضو شک نماید از سر گیرد
وشک بعد از فراغ معتبر نیست واگر شک در بعضی از افعال وضو نماید مثلا شک نماید
در حین اراده شستن دست چپ که آیا دست راست را شسته است شک در هر کدام نموده آنرا
وبعد آنرا بجای آورد وضو صحیح است مگر آنکه عضو سابق خشک شده باشد باید از سر گیرد
واگر شک در بعض عضوی بعد از فراغ از آن عضو نماید باتفاق اعتبار ندارد **باب پنجم**
در بیان موجبات غسل واغسال واجبه بدانکه سبب وجوب آن بالاصالة بنا بر مشهور
شش است جنابت وحیض واستحاضهٔ متوسطه وکثیره ونفاس ومس میت سرد شده غسل
نداده بشروطی که مذکور خواهد شد اما سبب جنابت دو چیز است بیرون آمدن منی خواه در خواب
یا بیداری باختیار یا بی اختیار ومرد وزن وخنثی درین حکم شریکند وهمچنین اگر در جماع
که مخصوص او باشد منی ببیند غسل واجبست ودرون شدن ذکر در فرج زن یا دبر او بنا
بر قول اصح خشفه که سنت کامل است پنهان شود هرچند منی نیاید وسنتهاست جنب را در وقت
خوردن وآشامیدن وضو ساختن یا دست ودو شستن وسه بار مضمضه واستنشاق
نمودن ومکروهست خوردن وآشامیدن مگر آنکه یکی از مندوبات مذکوره بجا آورد و
خواب وجماع مگر با وضو وخضاب بحنا وغیر آن وروغن مالیدن واز عزایم هفت آیه
وبقولی هفتاد آیه خواندن وبر جلد وحواشی قرآن دست گذاشتن وکتابت وتلاوت قرآن

و حدیث نمودن و بعضی حرام دانسته اند و ترک تلاوت درین حال اولی است و حرام است
روزه داشتن و قرائت سورهای عزایم که آن الم سجده و حم سجده و النجم و سوره اقرا است حتی
بسم الله بقصد یکی ازین سورها نمی تواند خواند و نماز و طواف و داخل شدن مسجد الحرام
و مسجد پیغمبر صلعم در مدینه و در مساجد دیگر ماندن و اگرچه اندک زمانی باشد و در مسجد
چیزی گذاشتن و بدست گرفتن و مس نمودن زری که بران نام خدا و انبیا یا یکی از ائمه هدی
باشد و بعضی مکروه دانسته اند و اجتناب احوط است و لما کان حیض خون سیاه غلیظ گرم تند
بد بوی است که بسوزش بیرون آید از رحم از جانب چپ بنابر مشهور بعد از کامل شدن نه سال
تا پنجاه سال در غیر قرشیه و نبطیه و زنان قرشیه که منسوب بقبیله قریش و نبطیه یعنی
گروهی که بین بصره و بغداد می باشد ایشان حیض تا شصت سال می بینند و ظاهر اینست که
قرشیه و نبطیه هرچند در ولایت دیگر باشد حکم شرعی متبدل و متغیر نشود اگرچه
احتمال دارد زیرا که باختلاف هوای ولایات و شهرها تفاوت در مزاجها بهم میرسد
خصوص آنکه تولد در آن دیار شده باشد و هر خونی که دیده شود بعد از آنکه حیض مستقر باشد
و احتمال آن بکند که حیض است یعنی کمتر از سه روز و زیاده از ده روز نباشد آنرا حیض گوید
و واجبست که ترک نماز و روزه نماید و غیر صاحب عادت بعد از آنکه سه روز احتیاط نماز
و روزه نموده باشد ترک نماید و بعضی گویند هرگاه ظن حیض داشته باشد می باید ترک عبادت

نماید هرچند مضطربه باشد و واجبست که قضا نماید هر نمازی را که قدرت شرعی بر گذاردن آن
داشته و بجا نیاورده اگرچه هم با دراک یک رکعت باشد و اگر عدد عادت فراموش کرده اگر میداند که
اول یا آخر یا وسط حیض میشده دوم و سیم آنرا واجب است که حیض حساب نماید و اگر وسط را
داند یک روز مقدم و یک روز موخر را با آن حیض حساب نماید و اگر دو روز آخر او را میداند که چه وقت
بوده واجبست که دو روز پیش از آنرا با این دو روز حیض شمارد و اگر داند که اول یا آخر یا وسط
ماه او حایض بوده و نداند که اول بوده یا آخر یا وسط همان یک روز که بیقین در حیض دارد ترک
عبادات نماید و اگر زنی که اقلا دو ماه یک وقت اورا ابتدا و انقطاع حیض شده باشد و بعد از آن
خون بیند عمل بعادت خواهد نمود و اگر بعضی از آن خون بصفت حیض باشد آنچه موافق
حیض است هرگاه کم از سه و زیاده از ده نباشد حیض است و اگر مبتدای حیض باشد یا آنکه عادتش
مختلف باشد یا فراموش کرده باشد و خون در همه یک رنگ باشد باید مبتداه بعادت اهل و اقارب
خویشان عمل نماید و اگر عادات مختلف باشد یا نباشد بعادت همسالان هرگاه در یک شهر باشد
و اگر اقران نیز نباشد یا مختلف عمل بروایت نموده ده روز از ماهی و سه روز از ماهی دیگر یا در هر ماهی
هفت روز قرار دهد ماه دیگر ده روز و هر یک شوهر خواهد مقدم میتواند داشت و در آن ایام خود را
حایض داند و از آنچه حایض را اجتناب لازم است اجتناب کند و اگر مشتبه شود خون حیض بکارت
باید که پنبه بجوف فرو کند ملاحظه نماید اگر دور آن خون آلوده شده بکارت است و الا

خون حیض و اگر بخون جراحت مشتبه شود باید به پشت خوابید و پاها بلند و بانگشت
میانی ملاحظه نماید اگر خون از جانب چپ آید حیض است و از جانب راست از قرحه و جراحت
و بعکس این علامت نیز واقع شده اما روایات اول با قول شیخ مفید طاب ثراه و صدوق و علامه و محقق
و جمعی کثیر از اجلهٔ علمای متقدمین موافق است و عمل بان اولیست **تنبیه** آنچه بر جنب حرام و مکروه هست
از امور مذکوره بر حایض نیز حرام و مکروه هست و همچنین نیز حرام است که شوهر با او در آن وقت
از قبل مجامعت نماید و در وطی در دبر در این حالت میان علمای امامیه خلافست بعضی حرام میدانند
مطلقا و بعضی جایز میدانند و در هر دو طرف روایات صحیحه هست و بآیهٔ قرآن از طرفین استدلال
شده اما برای حقیر کراهت شدیده دارد و حکم بحرمت جرأت و اگر مجامعت در قبل نماید
در اول یک دینار طلا که عبارت از یک مثقال شرعی است میباید بمستحق دهد و اگر در میان حیض
باشد نصف دینار و در آخر ربع اگر عادت حیض آن زن نه روز باشد سه روز اول حکم اول حیض
دارد و سه روز میان حکم وسط و سه روز آخر حکم آخر و اما استحاضه خونی است که بیرون
آید از رحم و اکثر اوقات سرد و زرد رنگ و پیاپی بیرون آید و قبلا احکام خروج آن سستی
بهم رسد و از ده روز زیاده و از سه کمتر میباشد ملکه تواند بود که بصفت حیض باشد و
هر خونی که زن قرشیه و نبطیه بعد از شصت سال و غیر ایشان بعد از پنجاه سال مانند
بعد از ایام معتاده نفاس بیند استحاضه است و آن بر سه قسم است اگر خرقه که بخود گرفته

آلوده شود و بیان آن خون در نیاید آنرا استحاضهٔ قلیله خوانند و واجب است که بجهة هر نماز
یکوضو بسازد و آن خرقه را پاکیزه نماید یا تغییر دهد و اگر خون بدرون خرقه رود اما سیلان
ننماید آنرا متوسطه گویند باید که بجهة هر نماز یکوضو سازد و تطهیر خرقه نماید و غسل بجهة
نماز صبح بجا آورد و اگر از خرقه خون سیلان نموده روان شود با افعالی که گفته شد یک
غسل بجهة نماز ظهر و عصر و یکی بجهة نماز شام و خفتن بجا آورد و هرگاه این افعال بجا آورد
در حکم طاهرات و روزه و نماز او صحیح و داخل مساجد و روضات **مقدسه** میتواند شد هرگاه
چنان نماید که جای آلوده نگردد و باید که اولا این افعال بجا آورد و بعد از آن نماز گزارد که اگر
بعد از نماز این افعال بجا آورد نماز صحیح نیست و اگر افعال مزبوره بجای نیاورد با آنکه
گناه کار است حرام است داخل مساجد و روضات مطهرات شود و بر شوهرش حرام است که
با او جماع نماید و بعضی مکروه دانسته اند و آن قول ضعیف است و اما نفاس بکسر نون
خونیست که با ولادت طفل از رحم و بعد از آن از اکثر زنان ظاهر میشود سوای مریم بنت عمران
و فاطمهٔ زهرا سیدهٔ عالمیان بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ما دامت الارض والسماء
که ایشان را نفاس نبود و بعضی گویند بنات جمیع انبیا علیهم السلام چنین باشند و این قول ضعیف است
و اقل آن یک لحظه و اکثرش بنا بر قول اشهر و اقوی ده روز است ترتیب و بمذهب عامه تا چهارده
تواند بود و بعضی از علمای شیعهٔ رفیعه تا هیجده روز تجویز نموده اند و آن قول ضعیف است

واکر زنی در حیض صاحب عادت باشد عدد ایام نفاس عدد ایام حیضش خواهد بود و اکر
صاحب عادت نباشد بعدد آنچه خون بیند اکر از ده روز تجاوز ننماید و الا ده روز نفاس است
و زاید استحاضه و بیان غسل جنابت و حیض و استحاضه و نفاس ترتیبی و ارتماسی یکیست و جمیع محرمات
و مکروهات و مسنونات حایض و نفسا یکیست و تواند بود که زنی بزاید و در اصل خون نه بیند او را
نفاس نخواهد بود بلکه اکر با وضو باشد بتولد چنین طفلی نقض وضوی او نمیشود و اکر در اول
خون نه بیند و روز دیکر از دویم تا دهم بیند از آن روز که دیده تا آن روز که منقطع شده نفاس است
و همچنین اکر طفل تام الخلقه نباشد اکرچه چهل روز از حمل کذشته و یقین داشته باشد که
بعد از آمدن آن سقط اکرچه قطعه کوشتی باشد خونی که آید نفاس است و اکر روز اول خون
دید و پاک شد و غسل نمود و عبادات بجا آورد و بعد از آن در عرض ده روز تا آخر دهم خون بیند
ایامی که خون ندیده داخل نفاس است و روزه که در آن ایام داشته اعاده نماید و بعضی کفته اند
که اکر روزه ماه رمضان باشد اعاده کند و این قول ضعیف است و اکر توام باشد و یک طفل
اولا متولد شود و دیکری زمانی بعد روزی خون بیند و منقطع شود و بعد از آن طفل دیکری متولد
شود و باز با آن یا بعد از آن خون دیده شود این دو زاد و نفاس است و عبادتی که در مابین نموده
صحیح است اما غسل بجهة مس میت بشرطی واجب که آنچه مساس نموده حس داشته باشد پس اکر
موی محاسن یا محاسن میت کذارد غسل واجب نیست و در حالتی واجب که سرد شده باشد و غسل

نداده

نداده باشد اما اکر احیانا شخصی را امام خواهد قصاص نماید و او غسل نموده باشد در ایام
حیوة مس بدن او بعد از موت هرچند سرد شده باشد غسل واجب نیست و شهید در جنکی که
بامر امام علیه السلام واقع شده باشد هرچند امام در معرکه قتال حاضر نباشد مس او غسل واجب
نیست و محتاج غسل و کفن نیز نیست بلکه بخونابهٔ اخلاص و جانبازی در سرچشمهٔ زندکانی جاوید
غسل یافته و بسندس و استبرق که تار و پود آن بید قدرت ربانی و صناعت سبحانی بافته و تافته
کفن پوشیده بر جنیبت آسمان پیمای همت سوار متوجه عالم لاهوت و فضای جبروت باید کرد
جامهای خونین سوای موزه و پوستین از جانباز میدان خون طلبی را مدفون سازند امید که این
سعادت عظمی و موهبت کبری مؤلف را در خدمت قبلهٔ هر دو سرا صاحب الزمان و خلیفهٔ رحمن
علیه التحیة والرضوان با اولاد و اقربا و احبا و خویشان روزی کردد و ایضا واجب میشود غسل
بنذر و عهد و یمین و اما غسل جمعه بعضی روز عید رمضان و قربان و چهارده غسل دیکر را بعضی
واجب میداند و حمل بر سنت مؤکده نمودن اولی است **و اما اغسال** مندوبه بسیار است آنچه
مذکور و روایت بخصوص آن دیده ذکر میشود از آنجمله غسل شب نصف رجب و نصف شعبان
و لیالی افراد ماه رمضان شب بیست و سیم دو غسل در اول و آخر و شب عید رمضان و روز
آن و عید قربان و غسل شخصی که در روز جمعه نماز پیش از غسل کذارده سنت است غسل کند
و اعاده نماز نماید بنیت ادا و غسل شب اول ماه رمضان و غسل مابین العشائین در شهر

ماه مبارک رمضان و غسل دهه شب هفده آخر ماه رمضان و غسل روز اول ماه رمضان و سی کاسه
آب بر سر ریختن بجهة سلامتی تا سال دیگر و غسل شب اول رجب و غسل شب آخر ماه رجب و غسل یوم
الترویه هشتم ذی حجه و روز عرفه نهم ذی حجه و روز غدیر هیجدهم شهر ذی حجه و بیست و هفتم
رجب و هفدهم ربیع الاول و بیست پنجم ذی قعده و بیست چهارم ذی حجه و روز نوروز که
بنابر قول اصح روز اول طلوع آفتاب در برج حمل است بجهة طلب حاجات و استخاره و طلب باران
و غسل شب عید قربان و غسل زنی که بوی خوش بجهة غیر شوهر خود نموده باشد و غسل بجهة احرام
حج و غسل بجهة رمی جمرات ثلثه هنگام حج و غسل بجهة دخول حرم مکه و غسل بجهة دخول مدینه
مشرفه و بجهة دخول مسجد الحرام و دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه و بجهة دخول
خانهٔ کعبه و غسل کردن بعد از غسل دادن میت و بجهة کشتن وزغه یعنی چلپاسه و اگر غسل
ناقصی نموده بعضی اعاده را اگر وقت باشد سنت دانسته اند و اگر شخصی جنب فوت شده باشد
که بعد از اعمال واجبه غسل سنت دهند و کفن نمایند **باب ششم** در بیان اوصاف آبی که
بآن غسل نمایند و محلی که در آن غسل واقع شود بدانکه غسل باید که با آب پاک مباح در زمین
مباح که بزور و جور و غصب از کسی گرفته نشده باشد نماید مگر در صورتی که آن شخص که غسل
بر او واجب شده محبوس باشد و نتواند بیرون آمدن در اینصورت در همان لاعلاج غسل بنماید
نمود و غسل بر دو قسم است ترتیبی و ارتماسی اما در غسل ترتیبی واجب آنست که اول بدن را

اگر شخص

اگر بخش باشد و بعضی نیت کند در دل خود که غسل میکنم از برای مباح بودن نماز و خشنودی خدا
و بزبان گفتن لازم نیست و اگر بزبان بگوید قصور ندارد هرگاه در دل هم قصد کرده باشد
باید که شستن سر و کردن و نیت باهم مقارن باشد که اگر پیش از آن یا بعد از آن اگرچه اندک
فاصله باشد نیت کند غسل باطل است آنگاه جانب راست را بشوید و بعد از آن جانب چپ را چنانکه
آب بزیر با و همه اعضای او برسد و باین ترتیب البته بجا آورد و الا غسل باطل است مگر آنکه
عاجز باشد و قصد امری که منافی غسل باشد ننماید و بی ضرورتی ترک موالات نکند و اگر ضرورتی
باشد تا عضو اول خشک شده باشد عضو دوم را میتوان شست و اگر مکان غسل پاک باشد
احتیاج شستن پا نیست و اگر اثنای غسل حدثی از او واقع شود اعادهٔ غسل واجب و بجهة
اسباب غسل از حاضر گردانیدن آب و ظرف و گرم نمودن آن غیری میتواند نمود و در باب جایز
بودن غسل پیش از وقت نماز یا طواف و دخول مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگاه
واجب شود میان علما خلاف عظیم است بنابر رای جمعی که غسل را واجب لنفسه میدانند یعنی
مستقل است پیش از وقت نماز جایز است غسل کردن و پیش از رفتن بمسجد الحرام یا طواف یا داخل
شدن مسجد رسول صلی الله علیه و آله اگر واجب شود و جمعی را اعتقاد اینست که غسل فی نفسه
واجب نیست و پیش از وقت نماز نتوان نمود و این قول اقوی است پس اگر مشغول الذمه باشد
بقصد آن شغل ذمه نموده و الا در وقت نماز نذر نماید هرگاه خواهد غسل میتواند نمود و این

نحو باحتیاط نزدیکتر است و سنت است که آب غسل بقدر صاعی که نکمن تبریز است بیک بر کم
بوده باشد و اولا هر دو دست تا مرفق سه بار بشوید و سر و گردن و جانب راست و جانب چپ را
هر یک سه بار و بعضی واجب دانسته اند و بدست راست سر و گردن شستن و پیش از غسل اگر
جنب باشد بول کردن و گشودن موهای بافته و حرکت دادن انگشتر و زهگیر هر چند آب بزیر
آن رسد و در ابتدای غسل این دعا خواندن بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ التَّوَّابِینَ وَاجْعَلْنِی
مِنَ الْمُتَطَهِّرِینَ و مضمضه و استنشاق کردن و در غیر غسل جنابت وضو را بر غسل مقدم داشتن
و غسل ترتیبی نمودن سنت موکد است و اما غسل ارتماسی آنست که بیکبار سر تا پا فرو برد
و ترتیب ساقط است لیکن باید چنان نماید که آب بهمه اعضا جاری شود و باندک حرکت بدن
آب میتواند شد و اگر در میان آب ایستاده باشد و نیت غسل نموده سر تا پا فرو برد و اندک
حرکت نماید که آب از زیر قدمش جاری شود غسل صحیح است و از زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله تا الحال خلافی در این باب بنظر نرسیده و اینکه باید در خارج آب بعد از تطهیر بدن نیت
نمود و بیکبار خود را معاً در آب افکندن در کار نیست **باب هفتم** در احوال متعلقه بمیت از
صعب شدن مرض و حالات احتضار و غسل و صلوة از امور واجبه و مستحبات و مکروهات
و محرمات بدانکه هر گاه کوفت مریض سنگین شود واجبست وصیت بآنچه حق او طلب داشته
و آنچه از حقی طلب دارد و بر اموری که مطلع باشد و اگر اظهار نشود حق غیر تلف شود از قبیل

شهادتی

شهادتی که نزد او باشد و هر چه از این نوع بوده باشد نماید و سنت آنکه هر گاه آثار موت ظاهر شود
اقرار بشهادتین و ائمه علیهم السلم نماید و اگر نتواند دیگری تلقین کند و تلقین کردن بر حاضران واجب
کفایی است و باید که پای او بقبله نمایند و بر پشت بخوابانند باین نحو که اگر بنشیند روی بقبله
باشد و در حدیث است که هر گاه پای او بقبله نمایند ملائکه متوجه او شوند و الله تعالی
بلطف متوجه او شود تا قبض روح او نمایند و واجبست که اگر مشتبه باشد سه روز تاخیر
نمایند مگر اینکه قبل از آن موت مشخص شود و سنت است یس و الصافات و قدری از قرآن
نزد او خواندن و کلمات فرج اگر دشوار جان دهد خواندن و نقل او بجایی که همیشه نماز
میگذارده نمودن و دستهای او را کشیدن و دهانش بهم آوردن و پرده بر روی او کشیدن
و اگر شب باشد چراغ روشن نمودن و او را تنها نگذاشتن و سنت است که در آنخانه که فوت
شده دایم چراغ سوزانیدن و تعجیل در دفن و تجهیز او نمودن و مکروهست او را تنها گذاشتن
و جنب و حایض در سکرات نزد او حاضر شدن و هنگام خروج روح دست بر بدن او رسانیدن
و نوحه کردن و حرام است بجز پدر و برادر گریبان دریدن و اما اموری که بغسل میت متعلق است
واجب است که غاسل مرد مرد باشد و زن زن را غسل دهد و اگر مضطر شود شوهر زن و زن
شوهر را غسل می تواند داد و در حین غسل ستر عورتین نمودن و هر میتی که باشد از سقط چهار
ماهه و صغیر و کبیر و زن و مرد و خنثی غسل او واجب است هر چند در آب فوت شده باشد

یاد در معصیت کننده باشد و سنت است هنگام شستن روی میت بقبله باشد و پیش از
غسل او را وضو دهند و شستن میت و طلب مغفرت بجهة او سنت مؤکد است و پنهان
داشتن آنچه از میت ببیند یا خبردار از اموری که اظهار آن سبب رسوائی میت شود و عمدا را
و ملاحظت مباشر غسل شدن و انگشتان و اعضای او برفق و نرمی کشیدن و همچنین سنت آنست
که هرگاه زنی فوت شود و نباشد زنی که او را غسل دهد و محرمی نیز نباشد اجنبی او را از
بالای پرده یا جامه غسل دهد و همچنین است اگر میت مرد باشد و سنت است که آب در غسل
میت بسیار باشد تا هفت خیک و غسال بر جانب راست بایستد و پرده بر سر او کشند که در زیر
آسمان نباشد و مکروه هست که آبی که میت را شسته اند در خلا و چاه رخت شوی بریزند و
بعضی اعضای او کرفتن و بآبی که باتش گرم شده باشد شستن مگر آنکه غاسل از شدت سرما
ترسد و حرام است موی او شانه کردن و ناخن گرفتن و در حین غسل پا بر دو طرف میت
گذاشتن بنحوی که درمیان دو پای غاسل باشد و بعضی مکروه دانند و واجب است هرچه
از موی و غیر آن از وی جدا شود با او دفن نمایند و حرام است کافور بر محرم رسانیدن و مرده
کافر را شستن هرچند خویش باشد و کفن و دفن نمودن هرچند پدر باشد و مباح است که
زن طفل سه ساله و مرد دختر سه ساله را غسل دهد و کافیست غسل میت هرچند که جنب
یا حایض یا نفسا باشد و واجبست که بعد از غسل اگر نجاستی ظاهر شود بشویند و اعاده غسل

نباید کرد و مباح است که زن حایض یا مرد جنب میت را غسل دهد یا پیش از آنکه غسل مس
میت نموده باشد جماع نماید و واجبست که او را سه غسل دهد بعد از آنکه ازاله نجاست از بدن
نماید و در غسل اول و دوم آهسته بر شکم میت دست گذارد و نیت چنین کند که غسل میدهم
این میت را بآب سدر بجهة آنکه واجب است قربة الی الله و بعد از آب سدر بآب کافور غسل دهد
و سنت است که کافور سیزده درهم و ثلثی که بوزن حال شش مثقال و چهار دانگ میشود باشد
و اگر سدر و کافور دست نشود بعوض آن دو نوبت بآب خالص بشویند و اگر بدن او سوخته
باشد از آتش یا آنکه نتوان آب استعمال نمود یا آب نباشد تیمم دهند و در جمیع احکام میت اولی
بمیراث او اولیست از کسی که وارث نباشد و از وارث مرد و زن مرد اولیست هرچند زن
بزرگتر باشد و پدر از پسر اولیست و شوهر از همه کس نسبت بزن در جمیع احکام اولیست
و سنت است که پیراهن میت را شکافته از زیر پای بیرون نمایند و بعضی گویند که اگر
پیراهن نجس باشد افضل آنست که در همان پیراهن غسل دهند و در حین غسل میت را بر تخته
خوابانیدن و هر عضوی را سه نوبت شستن و بعد از فراغ بدن میت را خشک نمودن **باب هشتم**
در احکام متعلقه بکفن کردن واجبست یک لنگی و پیراهن و پارچه که سرتاسر میت را
فرا گیرد و بدن نما نباشد و نمازی یا زری و از خالص مال میت باشد و آن بر دین و میراث مقدم است
سوای زن شوهر دار که هرچند مال از او مانده باشد بر شوهر لازم است مگر آنکه عاجز باشد

و واجبست در حین کفن کردن پیشانی و هر دو کف دست و هر دو پشت پای و هر دو سر زانوی
میت را کافور بپاشند اگرچه کم باشد و سنتست که کفن خوش قماش و قیمتی و سفید و از
پنبه باشد و طول لنگی آنقدر باشد که از سینه تا کعب قدم برسد و پیراهن تا نصف ساق و اگر
مقدور باشد تعدد کفن سنتست خصوص زیاده نمودن حبرهٔ یمانی و آن پارچه ایست بسیار
قیمتی سرخ رنگ در یمن و شام بافته میشود و در زمان سابق تا هزار دینار که صد و پنجاه تومان
بقیمت حال میشود قیمت داشته و عمامه بجهت مرد مقدار آنکه هیئت عمامه تواند شد که تحت الحنک
بسته شود و دو طاقه از پیش بر سینه میت انداخته شود و پارچهٔ که طولش سه ذرع و نیم
باشد و یک وجب عرض آن باشد بر رانهای میت بپیچد خواه مرد باشد و خواه زن و آنچه باقی ماند
بر بالای ران و مابین کمر بپیچد و زنرا عوض عمامه مقنعه اضافه نمایند و بر عمامه و پیراهن و کمر
تا سری و کفن شهادتین و اسمای ائمه علیهم السلام بتربت مطهر حسین علیه السلام با اسم میت نویسند
و صحیفه که اقلا جوشن کبیر بتربت حسین علیه السلام شهادت بر ایمان او نوشته باشند با او در کفن
گذارند و جریدتین که دو چوب تر از خرما و اگر نباشد از سدر و اگر نباشد از بید و الا از هر
درخت باشد بقدر ساق دست تا سر انگشت یکی بر پهلوی راست و یکی بر جانب چپ میان پیراهن و لنگی
یا میان پیراهن و بدن و شرح جریدتین بجهت کردن میت برسد و باین وسیله عذاب از او دفع
میشود و در این باب یک نکتهٔ لطیف بخاطر مؤلف رسیده که این جریدتین بمنزلهٔ بیرقیست که بجهت امان

پادشاهان

پادشاهان عظیم الشان از ترکش خاص خود هرگاه در مقام انتقام گروهی عاصیان باشند و آتش
غضب مشتعل ور گردد ببعضی دهند که هر کس از لشکری این تیر ببیند داند که نشانهٔ رحمت سلطانی
با اوست متعرض نکردند و بعضی گفته اند آدم عصای خرما از بهشت آورد و بآن انس داشت
و وصیت کرد که تا او را بکفن کنند و در دو طرف او دفن نمایند و گذاشتن جریدتین بجهت پیروی
امتثالست و تجریدتین مخصوص شیعه و رفعه است که موالی ایشان که شفعای روز جزا بیند
بجهت علامت فرموده اند که با اموات شیعه دفن شود که از شرارت نایره عذاب منکر و نکیر امان
یافته بزلال نجات برسند و مکروهست از کتان کفن کردن و پیراهن را دوختن مگر آنکه
دوخته باشد و کفن را با آهن قطع نمودن و بابدیه هن تر کردن و کافور بر چشم و گوش میت
پاشیدن و چون نماز میت بهیأت غیر نماز احیاست و در اکثر احکام موافق نیست بلکه
بمنزلهٔ دعائی است جنب و حائض میتواند نمود مناسب دانست که بعد از بیان کفن نمودن طریقهٔ
نماز بیان شود **باب نهم** در نماز میت بدانکه نماز میت مسلم که او را اقلا شش سال کامل
باشد واجب کفائی است باین معنی که هرگاه شخصی نماز نماید بر دیگران واجب نیست و واجبست
که در حین نماز میت گذاردن سر میت بجای جانب راست نماز گذارنده باشد و پیش روی او
و میت بر پشت خوابانیده باشند و نماز گذارنده بایستد مگر آنکه عاجز باشد و نیت
کند در دل که نماز میگذارم بر این میت واجب از برای رضای خدا و پنج تکبیر بگوید باین طریق

که الله اکبر و در عقب تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا صمدا فردا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا واشهد ان محمدا عبده ورسوله
ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون وعقب تکبیر دوم
بگوید اللهم صل علی محمد وآله کافضل ما صلیت علی ابرهیم وآل ابراهیم انک حمید
مجید و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات الاحیاء منهم والاموات
تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک لا نعلم منها الا خیرا اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه واحشره مع من کان یتولاه من
الائمة الاطهار و اگر میت مستضعف باشد مثل مردم عامی صحرانشین که حق را نمی‌شناسند
و عداوت نیز ندارند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک
وقهم عذاب الجحیم و اگر زن باشد اللهم ان هذا امتک لا نعلم منها الا خیرا واحشرها
مع من کانت تتولاه من الائمة الاطهار و در نماز طفل غیر بالغ بگوید اللهم اجعله
لنا ولابویه فرطا و اگر اراده بقیه بر نماز صبی مطلع شود نماز باید کرد بعد از تکبیر چهارم
لعن کند و باتفاق کافه امت در این نماز وضو شرط نیست و سنت است که با وضو باشد
و هر چند آب میسر باشد اگر به تیمم اکتفا نماید میشود و سنت است اعلام مؤمنین بموت مؤمن نمودن

والمسلمین والمسلمات

ونماز

و نماز گذارنده سنت است که محاذی سینه میت بایستد نزدیک بآن و اگر زن باشد و اگر
مرد باشد محاذی کمر بایستد و در وقت تکبیر گفتن دست بردارد و بجماعت گذارند و اگر
مأموم یک کس باشد در عقب سر امام بایستد و صف آخر در نماز جنازه افضل است و اگر چند
جنازه حاضر شود پهلوی هم گذارند و اگر زن و مردی باشد اول مرد را بگذارند و زن را بعد از آن
اندکی پایین تر و طفل را در عقب زن و بر هر سه نماز یکبار گذارند و باید پیش نماز تحت الحنک را
بردارند و اگر در اثنای نماز جنازه حاضر شود نماز بر جنازه اول تمام نموده متوجه نماز جنازه دوم
شود و پیشنماز هاشمی باشد افضل است و بر کسی که بر او نماز نکرده باشند و دفن نمایند تا
یکشبانروز و بقولی دایم میتوان بر قبر او نماز گذارد و سنت است که اگر جنازه ببیند گوید هذا
ما وعدنا الله ورسوله وما زادنا الا ایمانا وتسلیما و تشییع کننده جنازه باید در عقب
جنازه راه رود یا دست راست و چپ و تربیع باین روش که چهار نفر در حمل میت چهار پایه تابوت را
بگیرند بنوبت و افضل آنست که از جانب راست جنازه که دوش چپ میت بر آنست حمل نماید
بدوش راست خود آنگاه بپایین پای میت آمده اول پایه راست و بعد از آن پایه چپ را
حمل نماید پس بجانب چپ جنازه که دوش راست میت بر آنست حمل نماید و چون نزدیک بقبر رسانند
تا پایین پای که سه ذرع تخمینا مانده باشد جنازه را اولا بگذارند و نوبت دیگر پیشتر
گذارند و در مرتبه سیم داخل قبر نمایند **فصل** اول از امور متعلقه بدفن واجبست پنهان کردن میت

در اراضی مباح و اراضی خاک و ریگ و سنگ و گچ را شامل است بنوعی که از جانوران محفوظ
باشد و بوی عفونت ظاهر نشود و اگر در دریا باشد در صندوق گذارند و سر او محکم نموده
در دریا اندازند و اگر نباشد سنگی بر پای او بسته روی بقبله او داده در دریا اندازند حد ادنای آن
و خاک یکوجب و سنت است عمق قبر قدر قامت آدمی باشد و در جوار قبر عالمی یا مؤمنی و اگر
در جوار قبر معصوم میسر شود سعادت عظمی است و در باب جواز نقل موتی بمشاهد مشرفه خلاف
میان علمای امامیه بسیار است و باعتقاد حقیر کمال رجحان دارد و بر طبق این احادیث بسیار
بنظر رسیده در کتب استدلالی بتفصیل بیان نموده ایم و همچنین بعد از دفن اگرچه نبش قبر
حرام است مگر در چند موضع که در کتب مبسوطه ذکر شده اما بعد از نبش نقل بمشاهد مشرفه
اولی و انسب است و در قبر لحد بجانب قبله ساختن سنت است مگر آنکه از زمین نتوان و در
وقت میت بقبر داخل نمودن سر و پا برهنه باشد و مرد را الجنبی و زن را یکی از محرمان او در قبر
گذارد و شوهر اولیست و در حین داخل نمودن بقبر اول سر مرد را پیش نماید و زن را بعرض
داخل نماید و در حین گذاشتن در لحد بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَعَلیٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ عَبْدُکَ
وَابْنُ عَبْدِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ و در زن اَمَتُکَ بگوید و خاک زیر سر میت
بلند سازد و گرههای کفن بگشاید و روی او باز کند و بازوی او را گرفته حرکت دهد و او را
تلقین نماید با آواز بلند و میت را نام بخواند که ای فلان بن فلان بیاد آور عهدی و زمانی که در

دنیا

دنیا بودی بشهادة لا اله الا الله و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول اوست و دوازده
امام علیهم السلام را بترتیب بگوید و در حین خشت چیدن بر روی لحد بگوید اللّٰهمّ صِلْ وحدته
وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ رَحْمَةً یَسْتَغْنِی بِهَا عَمَّنْ سِوَاکَ
وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ یَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الْاَطْهَارِ و از پایین قبر بیرون آید آنکه حاضرند خاک بریزند
و همراهی نمایند حاضران بریختن قدری خاک بر قبر بپشت دست بغیر فرزند و خویشان و دست بر روی
قبر نهند و بگویند اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ و چهار انگشت قبر را مرتفع نموده مربع طولانی
نمایند و غیر خاک قبر را نریزند و آب بر روی قبر از پیش سر میت ابتدا نموده بچهار جانب
بریزند و آنچه از آب زیاده آید بر وسط قبر و هرگاه از آب ریختن فارغ شوند حضار دست
بر قبر گذاشته هر یک هفت انا انزلناه یا یازده قل هو الله بخوانند و چون مردمان متفرق
شوند ولی میت بآواز بلند بگوید اَللّٰهُ رَبُّکَ وَمُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ نَبِیُّکَ وَعَلِیٌّ اِمَامُکَ
و دوازده امام بترتیب بگوید اَئِمَّتُکَ اَئِمَّةُ هُدًی اَبْرَارٌ و در حدیث معتبر است که میت را
که باین نوع تلقین کند منکر و نکیر از سؤال نمی نمایند **فصل** در بیان مسائل متعلقه اگر
در شکم زن بعد از موت یا دفن در سرداب ظاهر شود که طفل زنده است واجبست
که شکمش بشکافند و طفل را برارند و از جمعی معتمد شنیده شد که در اصفهان طفلی
عریان سر بر پستانی گذاشته شیر میخورد و سوای پستان باقی اعضا بتغیر یافته و مندرس

شده طفل را بیرون آورند از قدرت خدا هیچ بعید ندارد و اگر عکس آن طفل در شکم زن
فوت شود و بیم آن باشد که اگر بیرون نیاید زن هلاک شود واجب است که اگر بید را بیرون بیاید
زنان قابله دست در فرج او نموده بیرون آورند و اگر هیچکس نکند شوهر می تواند که بدست
خود او را پاره پاره بیرون آورد و اگر زن ذمیه از مسلمان حامله باشد بجهة حرمت طفل
در مقبره مسلمانان پشت بقبله دفن نمایند تا روی طفل بقبله باشد و حرام است که کسی را
که شارع از کلو آویخته زیاده از سه روز بگذارند باید فرود آورند و دفن نمایند و اگر انسان را
سبعی از هم دریده باشد اگر سر و سینه اش بر جاست واجب است که بشویند و غسل دهند
و کفن نموده نماز نمایند و دفن کنند و در جمیع احکام با میت مساوی است و اگر استخوانی
باشد بغیر غسل دفن نمایند و اگر اعضای دیگر غیر سینه یافت شود در خرقه پیچیده دفن نمایند

باب دهم در بیان تیمم و واجبات و مستحبات و مکروهات آن بدانکه واجب است که محدث خواه
محدث اصغر یا اکبر آب نیابد یا بجهة آزاری یا حجبی یا مانعی نتواند استعمال آب نماید اعم از آنکه
مانع سبع باشد یا دشمن یا سرمای شدید که بیم هلاک بوده باشد همچنانکه پروردگار
عالمیان در قرآن میفرماید فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ
أَيْدِيكُمْ مِنْهُ یعنی اگر آب نیابید تیمم کنید بر زمین یا بر خاک و زمین شامل ریگ و کچ و سنگ
و مانند اینها از زمین روید و بعضی زمین تیمم جایز نیست از چیزهایی که از زمین روید

و همچنین اگر با آتش تغییر یافته باشد و تغییر اسم شده باشد چون پخته و کچ و آجر و باید که
زمین یا خاکی که بران تیمم مینماید مباح باشد و همچنین بر زرنیخ و قیر لیکن اگر یافت نشود
خشک بر کردی که بر جامه یا یال اسب باشد تیمم نماید و اگر در جامه اش کرد نباشد دست بر کل
گذارد و بهمواری دست بر دست بمالد تا آنکه خشک شود آنگاه بر روی و پشت دست مسح نماید
و اگر در موضعی باشد که سوای برف نباشد برف را بر روی و پشت دست و راست بپاشد و وضو بآن
مسح پیشانی و پا نماید و اگر بغسل نیز محتاج باشد و ظرف و آتش که برف را آب نماید نباشد
همچنان غسل نیز بپاشیدن برف بر اعضای غسل بمالد و اگر از سرما بیم مرض باشد و آب و خاک هیچ
بهم نرسد یا بغل و زنجیر محبوس بوده قدرت بر استعمال هیچیک او را نباشد بعضی گویند
در این صورت نماز ادا و قضا ساقط است و احوط اینست که تاخیر نماز نماید تا هر گاه قدرت
آب یا خاک بهم رسد خود را تطهیر داده آنچه از نماز فوت شده قضا نماید و اگر قبل از تمکن
فوت شود مواخذه نیست و حکم بآنکه بر ولی او لازم باشد که قضای چنین نمازی نماید مشکل است
و اگر بجا آورد احوط و اگر در کوهستانی باشد که غیر سنگ یافت نشود واجب است بر آن سنگ
هر دو کف دست زند و صورت تیمم بجا آورد و با آن نماز گذارد و بر وی حرجی نیست و اگر بیابانی
در چنین موضعی که استعمال آب دشوار است عمداً جنب شود غسل واجب هر چند بیم ضرر باشد
و تیمم جایز نیست و نامشروع است و نمازهای شبانروزی و نمازهای سنتی را تا حدی

از وصادر شده می تواند نمود و یکی از نواقض تیمم قدرت بر استعمال آب است که هر وقت آب
بهم رسد تیمم باطل است چنانکه هرگاه امام زمان ظاهر باشد تقلید مجتهدان نتوان نمود و اگر
جای آب یافت نشود و اگر زمین هموار باشد بقدر دو تیر پرتاب از هر طرف بجهة تحصیل آب تردد
نماید و اگر کوهستان و ناهموار باشد بقدر تیر پرتاب راه کافیست و اگر آب نیابد در آخر
وقت تیمم کند و نماز گذارد و بعضی گویند که اگر مانع احتمال عادی بزوال آن باشد تاخیر
لازم و الا تعجیل مستحب است مثل شخصی که بیمار باشد یا درد چشم داشته که عادت بزوال درد
دو سه ساعت ممکن باشد و این قول اقوی است پس اگر متوجه نماز شده بود که آب بهم رسید
اگر تکبیر احرام نگفته وضو سازد و الا نماز گذارد و اگر وقت باقی باشد وضو سازد و اعاده
نماز کند احوط است و اگر متیمم در اثنای نماز از و حدثی بی اختیار صادر شود و قبل
از آن ملاحظه آب بهم رسیده باشد باید که وضو سازد و نماز کند و بعضی از اجله علما گفته اند
که اگر دو رکعت نماز فضا بجا آورده بوده که آب بهم رسید و حدث از و صادر شد اگر
روی از قبله نگردانیده و فعل کثیر بجا نیاورده و عمدا تکلم ننموده وضو سازد و بنا بگذارد
و تتمه نماز را بجا آورد و این قول محل تامل است و طریق تیمم بنا بر قول اصح آنست که با نیت
استبرائی که مذکور شد بجا آورد که اگر در مجرای بول چیزی باقی باشد برآید و هر دو کف
دست بر زمین زند و انگشتان از هم بگشاید آنگاه هر دو کف بهم زده غبار را اگر نماید و بهر

دو دست

دو دست مسح از رستن گاه موی تا طرف بینی نماید پس کف دست چپ بر پشت دست راست کشد
و همچنین کف دست راست بر پشت کف دست کشد از بند دست تا سر انگشتان و اگر تیمم بدل جنابت
یا حدث اکبر از حیض و نفاس و استحاضه کثیره و متوسطه باشد دو ضربه باید زد در ضربه اول
مسح قصاص شعر نماید و ضربه دیگر مسح پشت دست راست بدست چپ نموده مسح پشت دست
چپ بکف دست راست نماید و چون چنین کند حکم جنابت از و ساقط و حلال شود بر و نماز گذاردن
و در عوض حدث خواب و بیهوشی بدستور اول یک ضرب تیمم نماید که کافی است **باب
یازدهم** در آداب حمام رفتن و احکام متعلقه بآن بدانکه سنت مؤکد است حمام رفتن
و احکام متعلقه بآن بدانکه روز در میان و ستر عورتین از ناظر واجب و مراد از عورتین
مرد ذکر و انثیین و دبر و از زن قبل و دبر است و ستر باقی واجب نیست و اگر بداند ستر
عورت نماید کافیست و در روایتی در کافی واقع شده که دبر راه دو ران پوشیده دستی در
پیش خود بگیرد ظاهر این در وقت ضرورت است و سنت است که اول در ان خانه که رخت
میکند بگوید اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی علی الایمان و مواظبه باید اقلا تا زانو
باشد و هرگاه بخانه اول حمام در آید بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و استعیذ بک
من اذاه و چون داخل خانه دوم شود بگوید اللهم اذهب عنی الرجس النجس و طهر جسدی
و قلبی و مشتی آب گرم بر فوق سر بریزد و قدری بر ساق دو پای و اگر تواند یکجرعه آب گرم تناول

نماید زیرا که مثانه را پاک کند و نفع عظیم دارد و چون داخل اصل حمام یعنی گرمخانه حمام
شود بگوید نعوذ بالله من النار و نسأله الجنة تا وقت بیرون آمدن و بپرهیزد در خوردن آب
سرد در حمام که معده ضرر دارد و چون بیرون آید آب سرد بر هر دو قدم بریزد که آن مرض را از بدن
بکشد و در حین رخت پوشیدن بگوید اللهم البسنی التقوی وجنبنی الردی و چون
چنین نماید امن شود از هر درد و مرض و ناصور نباشد و از رخصت حمام وغیرهما
و تعریف خانها و پوشیدن جامهای نیکو دادن مکروه است و مکروه است مجلة بر حمام رفتن
و در حمام بر پشت خوابیدن و بدرو کیسه کشیدن تا بهم رفتن هر گاه ساتری نباشد و خلوت نمودن که
منع دیگران نماید بجهة مشابهت جباران و سر را بگل مصری شستن نهی عظیم واقع شده و
شانه بپای مالیدن زیرا که روایت واقع شده که غربت بر طرف میشود و مورث بوئی آن
و سنت مؤکد است آب خطمی و برگ سدر سر شستن خصوص روز جمعه و اگر بفرمایند که
حمام را گرم نمایند هر چند که همه کس نتوانند رفت مباح است و سنت است اطلا هر پانزده روز یکنوبت
دارو کشیدن و در زنان بیشتر و در حدیث است که چون موی بلند شود مفاصل را سست میکرداند
و موجب ضعف میشود و نوره بدن را قوت میدهد و فربه میسازد و سنت است در حین
ارادهٔ دارو کشیدن نماید اول دارو را بو بکند و اندکی بر پشت دماغ بمالد و بگوید صلی الله علی
سلیمان بن داود کما امرنا بالنورة نوره را اختراع نمود و این مجرب است و لازم است که عورتین را

دارو

دارو کند اگر باقی بدن را دلاک کند حرجی نیست و اگر ایستاده در حین دارو بول کند
مکروه است و نشستن مکروه است و بول را نگاه داشتن ضرر دارد و این حکم مستثنی است و زوج
واقع شده که ابو بصیر را حضرت صادق علیه السلام تکلیف دارو کشیدن نمود عرض کرد یا بن رسول
الله من دو روز پیش دارو کشیدم و امروز سیم است حضرت فرمودند که ندانسته که دارو طهور است
یعنی پاک کننده مکن دارو و بعضی حرام دانسته اند ترک دارو را زیاد از چهل روز و کمال کراهت
دارد و دارو کشیدن موی زیر بغل از کندن و تراشیدن بهتر است و سنت است جمیع بدن
بعد از نوره حنا مالیدن که امن میشود از جنون و جذام و برص و نهی عظیم در داروی
روز چهارشنبه واقع شده و گویند سبب برص میشود و اگرچه نهی در روز جمعه نیز
واقع شده اما روایت صحیحه معارض دارد و وارد شده که اگر بعد از دارو حنا بمالد از
برص ایمن شود در این صورت اگر جمعه دارو کند اولی اینست که حنا بمالد و بعد از دارو کشیدن
بر دست حنا بمالند تا ناخنها با ناخن اموات مشابه نشود و روایتی در مذمت حنا مردان را بدست
مالیدن در معانی الاخبار مذکور است که شخصی دستها خضاب نموده بود حضرت از روی تعرض
فرمودند خوش می آید ترا که خدای جل شانه هر دو دست ترا چنین خلق نماید عرض نمود که
ندانسته بودم که شما فرموده اید که هر که از حمام بر آید که اثر حمام در او ظاهر باشد حضرت
علیه السلام فرمودند نه چنانست که فهمیده مراد اینست که هر گاه از حمام بر آئی دو رکعت نماز

بجای آورد و مکروه نیست مالیدن آرد و روغن زیت بر بدن و اسراف خلافا للعامة خذلهم الله
(در حاشیه به سرخی: ... مشهوره)
و سنت است روز جمعه آخر روز ناخن گرفتن روایت است که موجب طول عمر میشود و روایت
کرده اگر روز پنجشنبه ناخن بگیرد فرزندش درد چشم فرزندش نه بیند و حضرت فرمودند اگر
زنان اندکی از ناخن بگذارند و از بیخ نگیرند خوش نماتر است و روز دوشنبه ناخن
گرفتن مکروه هست و بدندان قطع ناخن کردن و اگر بعد از ناخن گرفتن دست را بشوید
بهتر است و روایت واقع شده که سه شنبه ناخن بگیرید و چهارشنبه حمام روید و خضاب
مرد و زن را سنت مؤکد است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت امام حسین علیه السلام
و حضرت صادق علیه السلام و حضرت امام رضا علیه السلام خضاب مینمودند و تحریص و ترغیب
درین باب بسیار واقع شده و بلفظ امر چند روایت است از آنجمله از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله مرویست که غَیِّرُوا الشَّیبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالیَهُودِ وَالنَّصَارَی یعنی تغییر دهید موی
سفید را و مشابه مسازید خود را بیهود و نصاری و دین نواصب و عامه خذلهم الله خضاب
نمی نمایند و پیروی کنند و حدیثی است که درهمی از خضاب افضل از آنست که در راه خدا
تصدق نموده باشد و مکروه است که بگذارند که نما شود و مانند نیش پیکان تهای موی
سفید نمایان شود که بسیار از محاسن سفید بدنماتر است و خضاب سر نیز سنت است
زنان را و خضاب بوسمه و حنا و غیر آن می توان نمود و حنا و وسمه افضل است زیرا که موی

جلای بصر و نور نظر و زیادتی آبروی و خوشبوئی دهان و حسن فرزندان میشود و نیز که
در خضاب هنگام ملاقات دشمنان از اهل کتاب و غیر ایشان خصوص روز معرکه قتال
و سرمه کشیدن مرد و زن را سنت است که طاق بکشند یک میل یا سه میل و روایت است که
در شب رسول الله صلی الله علیه و آله قبل از خواب چهار میل در چشم راست و سه میل در چشم
چپ میکشیدند و سنت است که میل از آهن و سرمه دان از استخوان باشد و راوی گوید دیدم
که حضرت امام موسی علیه السلام را که بمیل آهن سرمه کشیدند و بمن مرحمت فرمودند و کشیدم
و مدد کور بینی که چشم آب کشیدند باز فرمودند که آب کش و این حدیث دلالت عظیم بر طهارت
آهن دارد و سر تراشیدن سنت مؤکد است و موی بلند بی جهتی و علتی مکروه و سنت است
محاسن مدوّر ساختن و شانه کردن نشسته و مسواک خصوص بعد از خواب سنت مؤکد است
و از یک قبضه زیاده مکروه هست و بعضی حرام دانند و گرفتن شارب یعنی پیش لب سنت است
و آن اشتباه هست و حرام است تراشیدن و درین باب مذمت بسیار واقع شده و ایستاده
شانه کردن مکروه هست و بعد از شانه کردن امرار شانه بر سینه سنت است و ازاله کینه
میشود و کندن موی مکروه هست و در استعمال بوی خوش ثواب بسیار و روایات بسیار
واقع شده خصوص در اول روز و خصوص بمشک و زعفران و عود و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله بسیار از بوی خوش محظوظ بودند و گویند آنحضرت خرج بوی خوش زیاده از

این حدیث در کافی محمد بن یعقوب نقل نموده

مطعومات میفرمودند واکر بنابر ناسی آنحضرت کسی استعمال مینموده باشد نواب خواهم
داشت و بخور نیز تابع طیب است و در شب روغن مالیدن خصوص روغن زیت بر کف
پای مالیدن نفع عظیم دارد و مستحب است بوسیدن ریاحین و کلهای خوش بوی و میوه
که تازه رسیده و بهترین ریاحین کل کلابی و مورد است که حدیث صحیح است که هر کس بنفشه
با کلی را بکیرد و ببوید و بر دو چشم کذارد و صلوات بر محمد و آل او و صلی الله علیه و آله و سلم
بفرستد بقدر ریکهای بیابان عالج باو ثواب دهند و روایت است از مالک جهنی که کفت حضرت صادق
علیه السلم فرمود که هر شیعه که ریحانی ببوید و بکوید اللهم صل علی محمد و آل محمد انکل را هنوز
بر زمین نکذاشته باشد که خدای او را بیامرزد و روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
هر کاه میوه تازه می آوردند می بوسیدند و می بوسیدند و بر چشم عالم آرا میکذاشتند و
میفرمودند کما ارایتنی اولها فی عافیة ارنی آخرها فی عافیة و بجهة معالجه بکرم و دود سر
هر کاه بروغن بنفشه سعوط نمایند صحت کامل بهم رسد و روغن بنفشه در تابستان سرد
و در زمستان کرم است یعنی مرکب القوی است روایت است که حضرت فرمود نرم و نافع آن
بر شیعیان ما و ختک و مضر است بر دشمنان ما اکر بدانند منفعت او را وقیه بهزار دینار
خریداری نمایند و تزین بلباس فاخر هر کاه از وجه حلال بهم رسد مؤمن را او لیست قل من
حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق اللهم اغننا بحلالک عن حرامک

وتفضلک عمن سواک وچون در احادیث صحیحه ترغیب و تحریص بزینت و لباس پاکیزه واقع
شده بجهة پیروی و اطاعت نه بجهة افتخار و لذت اکر کسی از وجه حلال لباس فاخر بپوشد
و انکشتری پر قیمت در دست نماید مثاب و ماجور خواهد بود بهترین لباس آنست که سفید باشد
و مرد را پوشیدن جامه نقره باف و عمامه زربافت نقره هر چند قیمتی باشد جایز است و لباس
خز خالص نیز توان پوشید و با آن نماز توان نمود و لباس سمور را در غیر نماز توان پوشید و در
سنجاب خلافست اظهر آنست که در آن نماز توان نمود و حدیث صحیح واقع است که یاقوت
یاقوت در دست نمودن فقر را زایل کند و در روایتی بخصوص یاقوت زرد واقع شده و در بعضی
انکشتر عقیق و فیروزه احادیث صحیحه وارد شده و اکر بر فیروزه الله الملک نقش نماید و بان ختم
نماید سبب غنی و ثروت میشود و حدیث صحیح است که هر نکاه کردن بدر نجف اشرف ثواب
حج مقبول و عمره مبروره دارد و با برکت با لغت تختی بسهولت و ارزان بدست آید تا اکثر
مردم از این سعادت عظمی محروم نباشند و لحاف رنکین خصوص زعفرانی سنت است و اکرام
در زینت نیست اسراف در آنست که جامه خلوت و لباس مجلس یکی باشد و کفش سنت آنکه
که در زرد یا سبز رنک یا سفید باشد و اکر اطفال را بطلا و نقره مزین نمایند حرجی نیست و
معتبر روایت که حضرت علی بن الحسین علیهما السلم زنان و اطفال خود را بطلا و نقره
زینت میفرمودند و همچنین هر یک از ائمه معصومین سوای امیر المؤمنین علیه السلم زینت

زنان واطفال میسر بوده وخصوص در زمانی که اگر لباس پاکیزه نباشد شماتت اعدا شود
لازم است که اهتمام نمایند که پاکیزه ومیمنی باشد وفرش واسباب مجلس اگر زینت باشد
از وجهی که شبهه ناک نباشد حرجی نیست شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود
که یابن رسول الله بسیار میل بدنیا دادم وازان خاطر پریشانم آنحضرت فرمودند که خواهش
دنیا را بچه جهت است ودنیا برای چه میخواهی عرض نمود که میخواهم دستگیری درماندگان
واعانت ایتام وفقرا ومساکین نموده بناهای خیر بسازم وصرف راه زیارت ائمه علیهم السلام
مینموده باشم پس آنحضرت علیه السلام فرمودند که این عین آخرتست آنگاه گفت نعم العون الدنیا
علی الآخرة یعنی بهترین مددکار نیکو دنیاست برای تحصیل آخرت **منهج دوم** در صلوات
وبیان مقدمات از اقسام وشرایط ومتعلقات ومسائل متفرعه ودر دوازده باب بیان
میشود **باب اول** در ذکر بعضی از آیات قرآنی که در باب وجوب نماز واقع شده وبیان عدد
نمازهای واجب قال الله تعالی حافظوا علی الصلوة والصلوة الوسطی خطاب بکافه امت
محمدی صلوات الله علیه وآله است که محافظت واهتمام تمام نمایید در بجا آوردن نمازهای
واجب ونماز وسطی باعتقاد اجله محققین مفسرین نماز جمعه است که در وسط روز جمعه بعوض
ظهر واجبست واین قول اقوی واصح است وآیه کریمه وأمر أهلك بالصلوة واصطبر علیها
یعنی امر کن اهل خود را بر گذاردن نماز وصبر بر مشقت آن بنابر روایات صحیحه بجهة

احترام اهل بیت پیغمبر علیهم السلام وارد شده والا ایشان نیز با سایر مکلفین در تکلیف نماز
شریکند بدانکه نمازهای واجبی نزد اهل اسلام باعتبار عدد رکعات از سه قسم بیرون نیست
دو رکعتی وسه رکعتی وچهار رکعتی واین زیاده وکم نیست وعدد نمازهای واجب باعتبار
اختلاف اوقات وجهات وهیأت که بحسب اصل شرع واجبست چهارده است نماز صبح ونماز
ظهر ونماز عصر ونماز شام ونماز خفتن ونماز جمعه ونماز عید رمضان ونماز عید قربان و
نماز طواف ونماز خسوف یعنی گرفتن ماه ونماز کسوف یعنی گرفتن آفتاب ونماز زلزله و
نماز بجهة اموری که حادث شود در طرف آسمان هرچه باشد چون رعد وبرق وباد وظلمت
وحمرت وصفرت که موجب ترس وهراس اکثر مردم شود وچون عدد آن مضبوط نبود همه را
یکی گرفت ونماز خوف در حالت بیم از لشکر مخالف وچون هیأت تغیری می یابد قسم علیحده
شمرد ونمازی که بجهة شرعی مکلف بر خود واجب سازد چهار قسم است نذر وعهد ویمین واجاره
وبعضی از علمای ما نماز واجب را هفت شمرده اند نمازهای یومیه ونماز جمعه ونماز عیدین
ونماز آیات ونماز اموات ونمازی که بر خود لازم سازند بنذر وعهد ویمین ونماز طواف
والتزام بعهد ونذر ویمین واجاره را یکی حساب نموده اند وآفتاب گرفتن وماه گرفتن وزلزله
والخاویف هرچه باشد یکی حساب نموده اند وبعضی نقل کرده اند نماز آفتاب گرفتن وزلزله را
جدا حساب نموده اند وبعضی نمازهای واجبی را دوازده گفته اند ونماز ماه گرفتن را علیحده حساب

نموده وعیدین داد و نماز کرفته اند و بعضی آنچه بالتزام بر خود واجب سازد بعهد و نذر
و یمین و اجاره هر یك را علیحده شمرده اند باعتبار اختلاف جهات و این وجه وجیه و از
داعی نماز یومیه را پنج شمرده زیرا که هر یك را وقت خاصی است و در نظم عددی اکثر تفاوت
دارند و یکی از علمای متأخرین باعتبار اختلاف نظم و هیأت نمازهای واجبی را دوازده قسم
نموده دو رکعتی سه رکعتی چهار رکعتی نمازی که دو خطبه مقدم و اجب نمازی که دو خطبه
مؤخر است نمازی که پنج رکوع در هر رکعتی واجب است نمازی که پاره از آن اقتدا و بعضی فرادی
واقع شود نمازی که نشسته نماید نمازی که بایما واقع شود نمازی که بیك تکبیر و تسلیم واقع
نمازی که تسلیم ندارد و باعتقاد داعی صلوة واجبه را باهمت باید گفت و اعتبار اختلاف
جهة واجب نمود و هر گاه ملاحظه کنند که مابین باشد بیکی اعتبار شود چنانکه شیخ شهید و شیخ
زین الدین نموده اند و هر گاه اختلاف جهة وجوب شده و زلزله و کسوف و آیات هر یك
علیحده شمرده شد یکی گرفتن عیدین را یکی محل تأمل است و همچنین نذر و عهد و یمین و
اجاره و عیدین هر یك علیحده گرفتن و زلزله و کسوف و خسوف و اخاویف سماویه جمیعا
یکی گرفتن بحسب ظاهر نامناسب است والله اعلم بحقیقة الحال و نمازهای سنتی بسیار است
و هیچ یك از اصحاب حصر نموده **باب دویم** در بیان عدد نمازهای یومیه و اوقات
آن بدانکه نماز صبح باتفاق اهل اسلام دو رکعت است و ظهرین و عشاء در حضر باجماع

هر یك

هر یك چهار و مغرب سه رکعت و شرط گزاردن یومیه و باقی صلوات هفت است اول وقت
و وقت هر یك در موضعش مذکور میشود اما وقت صبح از صلوات روشنی است که ظاهر
شود در دامن افق چون خط کشیده و بصبح صادق مشهور است و ممتد است تا بر آمدن
آفتاب و اول وقت ظهر در بعضی شهرها مثل مکه مشرفه بظاهر شدن سایه است بعد از آنکه
هیچ نمانده بود و در اکثر شهرها شروع در زیادتی نمودن بعد از نقصان و همچنین نماز عصر وقت
آن بعد از فارغ شدن از نماز ظهر است و گذشتن زمان گزاردن آن و آن مخصوص ظهر است
آنگاه مشترك میشود میان ظهر و عصر و ممتد است تا آنکه از روز بقدر گزاردن هشت
رکعت بماند در آنوقت باز چهار رکعت مخصوص ظهر است و بقولی پنج رکعت که چهار رکعت
مخصوص ظهر باشد و در وقت واقع شود و یك رکعت از عصر در وقت و سه در خارج وقت
و قول اول اقوی است و وقت شام غروب آفتاب است در افق و دانسته میشود بزایل شدن
شفق از جانب مشرق و بقدر گزاردن نماز شام و زمان طهارت اگر متطهر نباشد مخصوص
اوست و بعد از آن وقت مشترك است با خفتن بیك قول تا آنکه سرخی از جانب مغرب زایل
شود و بقولی تا نصفی از شب بگذرد و این قول اقوی است و روایات صحیحه درین باب
و وقت خفتن میگذرد باشتهار و اصح اقوال تا نصف شب و در آنوقت هر گاه بقدر چهار رکعت
باقی ماند قدر سه رکعت مخصوص شام و یك رکعت از جمله خفتن و باقی در خارج وقت ادا

وبقول ثامع وشرط سیم آنست که روی بقبله واضح شود مکر در حالت خوف یا مانع شرعی
از عجز وجهل وغیره که بعد ازین در مواضعش انشاء الله مذکور خواهد شد وقبله عین کعبه
بجهت آنها که مشاهدهٔ کعبه نمایند یا در حکم مشاهده که بادنی توجهی توانند دید اکر همه بر فوق
پشت بام یا بالای کوه باشد وجهت قبله است نظر بجماعتی که بهیچ وجه مشاهدهٔ کعبه میسر
نباشد وجهت سمتی را کویند که یقین باشد که عین کعبه ازان بیرون نیست وهر یک از مردم
که از کعبه دورند ایشانرا علامتی است اما علامت اهل عراق آنست که مشرق بر جانب چپ
ومغرب بر جانب راست باشد وهر که در سمت ایشان باشد چون بعضی از ولایات خراسان
که ستارهٔ جدی هنکام کمال ارتفاع عقب شانهٔ راست باشد واین ضابطه با قواعد اهل هیئت
موافق است وعلامت اهل شام وهر کس در سمت ایشان موافق باشد آنست که بکردانند جدی را
هنکام نهایت ارتفاع عقب کتف چپ وبکردانند سهیل را هنکام غایت ارتفاع در میان هر دو
دوش واکثر این علامات را علمای هیئت بدلایل ذکر نموده اند وآسان تر از همه آنست که در
هر بلدی از بلاد بقبلهٔ مساجد وقبرستان مسلمین آن ولایت اعتماد نماید وروایات درین
باب متعدد واقع شده مکر آنکه علم بخطا بهم رسیده باشد واکر ازین امارات نباشد تقلید
عارفی نماید خواه مرد باشد خواه بنده یا آزاد وفرقی نیست که مانع ابر باشد یا کوری یا صنوف
از تحقیق واکر کسی که قبله نماید هم نباشد درین صورت بچهار جهت نماز کذارد بعد از آنکه

ظاهر شود که بر خلاف قبله نماز کزارده واجتهاد کرده یا تقلید او خطا بوده اعاده نمی نماید مکر
آنکه پشت بقبله نماز کزارده باشد که درین صورت بنا بر مشهور باید اعاده نماید هر چند خارج
وقت باشد واکر صریح بمغرب یا مشرق نماز کزارده و وقت باقیست اعاده نماید واکر وقت
باقی نباشد اعاده ننماید شرط چهارم پوشانیدن عورتین است وآن قضیب وانثیان ودبر است
از مرد وزن را پوشانیدن جمیع بدن سوای روی وهر دو کف از بند دست وقدمها واجبست
هر چند نامحرم نباشد پس در خانهای پنهان یا تاریک اکر عریان نماز کند باطل است واکر
بنده باشد پوشانیدن سر وموی واجب نیست بشرط آنکه جامه که پوشیده باشد نه نما باشد
بحدی که عورتین نماید واکر بر بدنش جراحتی یا جوششی باشد که خون از آن می آمده باشد
تا آن برطرف نشود با آن جامه نماز میتواند کرد هر چند تبدیل جامه ممکن باشد واکر بقدر
مجمدی این زمان تخمینا بر جامهٔ او از خون غیر حیض ونفاس واستحاضه وخون سک وخوک
وکافر باشد نماز صحیح است باتفاق وبا آن خونها هر چند از درهم کمتر باشد نماز بنا بر قول اصح جایز
است واکر زنی که طفل را شیر دهد سوای پیراهنی نداشته باشد ویا چاره وعاریه کردن
نیز میسر نشود درین صورت در شبانروزی یکبار جامه را بشوید با همان جامه هر چند نجس باشد
نماز صحیح است وبعضی کویند اکر در آخر روز بشوید که نماز در آخر با جامه پاک نماید
بهتر است ورای داعی آنست که هر کاه تعین ندارد که نماز را البته در جامه طاهر خواهد نمود

زیراکه هر لحظه احتمال نجس شدن دارد پس اگر نماز را در اول وقت گذارد جهت آنکه شارع
رخصت نماز در جامهٔ نجس بنجاست طفل در یکروز داده اولی و احوط است و اگر شخصی جامه
نجسی پوشیده باشد و اگر بکند بیم هلاک از شدت سرما یا گرما دارد باید با همان جامه نماز کند
شرط چهارم اینست که جامه مباح باشد و مغصوب نباشد و جایز نباشد در آن نماز که جلد و پشم و کرک
حیوانی که گوشت او حرام است باشد الّا در حربگاه که با جامهٔ حریر و طلاباف و سمور جایز است
و اگر خز خالص و سنجاب پوشیده باشد نماز در آن بموجب روایت صحیحه صحیح است و رجال و خنثی را
پوشیدن حریر محض حرام است و زنان را جایز است پوشیدن حریر و غیره اما دیکه با آن نماز
نتواند بود خلاف احوط آنست که در آن نماز نکند و پوشیدن صبیه که بحد بلوغ نرسیده
باشد چون نماز بر او واجب نیست اگر بجهت عادت نماز بجای آورد نمازش صحیح است و جایز
نیست نماز در صحی که پشت پا بپوشاند و ساق را نپوشد و در باب لباس چند امر سنت است
از آنجمله آنکه سفید باشد و اگر عمامه و موزه سیاه باشد باکی نیست و تحت الحنک یعنی بگردانیدن
سر عمامه بزیر گلوی و نماز بر عمامه بندد سنت مؤکد است و ابن بابویه واجب میداند بموجب
حدیثی که در عوالی اللئالی مذکور است که حضرت فرموده اند که مَن صَلّی بِغیرِ حَنَکٍ
فاصابه بلیّةٌ فلا یلومنّ الّا نفسه یعنی آنکسی که نماز بگذارد و تحت حنک نبندد و برسد
باو بلایی ملامت ننماید الا نفس خود را احوط آنست که ترک ننماید و ردا سنت است هر چند

امام

مأموم باشد و ردا آنرا گویند که شالی یا غیر آن بر کتف اندازند و جانب چپ آنرا بر دوش راست
اندازند و در نعل عربی نماز گذاردن مکروه هست و در لباس سیاه مرد و زن را نماز کردن و نقاب
و روبند امکنه بحدی که مانع قرائت شود و الّا حرام است و در جامه که صورت حیوان
یا غیر آن در آن باشد شرط پنجم مکان مصلی باید که در آن نجاست متعدی نباشد و مباح
باشد و جایی که بر آن سجده میکند از پیشانی و هر دو کف دست و دو سر زانو و هر دو پشت پا
پاک باشد و درین چند امر سنت است از آنجمله اینکه مکانی که نماز میکند طاهر باشد و در
مسجد باشد و اگر در مسجد الحرام باشد نمازی بصد هزار نماز و اگر مسجد مدینه بده هزار
و مسجد کوفه و اقصی بهزار نماز و روایت واقع شده که در خانهٔ فاطمه سلام الله علیها نوافل نماز در مسجد مدینه
زیاد است و در زیارت نامهای منسوب باهل بیت مذکور است که بر در روضات مقدسه
ائمه اطهار بایستد و بگوید اللّهمّ هذا بَیتٌ مِن بُیوتِ نَبیّک یعنی بار خدایا گواهی میدهم
که این خانه ایست از خانهای پیغمبر تو و شک نیست که خانهٔ فاطمه را شرافتش بانتساب بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله است باعتقاد داعی فضیلت نماز در حرم اهل بیت عصمت یعنی ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین اگر از مسجد مدینه زیاده نباشد کم نیست وَعَلی ذلک اَحیی
واَموتُ واُبعثُ ان شاء الله و در مسجد جامع سایر شهرها نمازی بصد نماز برابر است و در
مسجد محلات بیست و پنج نماز و در مسجد بازار بدوازده نماز و سنت است که مسجد آسمان نما باشد

بومرد تقدّم جستن در حین نماز و بعضی مکروه دانسته مکر آنکه ده ذراع دور باشد و قول
اوّل اقوی است و سجده کردن بر معادن و خزف و بر مأکول و ملبوس عادتی و مباح است
کاغذی که از کیاهی که از زمین می روید بسازند شرط ششم طهارت بدن از حدث و خبث
و تفسیر آن بیان شد شرط هفتم ترک سخن کفتن در هنکام نماز و توجّه بسوی معبود حقیقی و از
و ترک فعلی که در عرف بسیار کویند و آنقدر خاموش شود که از حدّ نماز کذار بیرون شود
و کریه بجهة امور دنیا ننماید و زهی سعادت که از بیم الهی کریان شود و خندهٔ قهقه حرام است
و هر دو کف در حال رکوع برهم در میان ران کذاشتن حرام است و بعضی از اهل سنّة خذلهم
الله سنّت میدانند و دست بستن بطریق سنیان مکر از روی تقیّه و بجانب راست و چپ
متوجه شدن و خوردن و آشامیدن مکر در نماز وتر که خواهد روزه دارد
و تشنه باشد آب میتواند خورد **باب سیم** در کیفیّت نمازهای یومیه و مقدمات سنّة
آن مقدّمهٔ اوّل اذان و اقامت و آن سنّت مؤکّد است در نماز یومیه خواه ادا باشد یا قضا
و تأکید در ادا بیشتر است و در نماز جماعت شیخ مفید رضی الله عنه واجب میداند و
اوّل کسی که اذان فرموده خالق انس و جان جهة سیّد عالمیان در آسمان کفت جبرئیل
امین علیه السلم بود و طریقهٔ مشهوره میان اصحاب امامیه آنست که اوّلا چهار بار بکوید
الله اکبر آنکاه دو نوبت اشهد ان لا اله الا الله و دو نوبت اشهد ان محمدا رسول الله و دو

و اکرچه در بعضی از آن در اکثر ولایات بجهة دفع حرّ و برد در تابستان و زمستان باید
ضرورت است و متوضّا بر در مسجد و مناره در دو طرف و هرکاه داخل شود پای راست پیش نهد
و هنکام بیرون آمدن پای چپ و دعای منقول از ائمّهٔ اطهار بخواند و پیش از نشستن دو رکعت
نماز تحیّت بجا آورد و مکروهست که مسجد بلند هوا باشد یعنی زیاده از هفت ذرع و اکر بر در
او آیة الکرسی نقش نمایند بنابر روایتی رفع کراهت میشود و آب دهن و آب دماغ در مسجد
انداختن مکروهست و کشتن شپش و کنه و کذاشتن دیوانکان و اطفال که مبادا مسجد را
ملوّث سازند مکروهست و عمل صنایع در آن و زیاده از معتاد آواز بلند کردن و ریک مسجد را
بجایی دیکر نقل نمودن و مسجد را محکمه احکام شرعیه ساختن و بجهة کمشده و یاد کردن و شعر
خواندن مکروه الّا نعت حسین علیه السلم زیرا که نهی صریح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شده و حرف دنیا کفتن و نماز در حمام و آتشکده و تون حمام و خانهای مجوس و مجرای آب
و خوابکاه شتر و شارع عام و زمین شوره زار و بیت الخلا و بر روی برف از روی اختیار
و دوی بر روی آتش بنابر قول مشهور کزاردن و روایتی هست که این مخصوص خانهٔ مجوس است
و در روی خانهٔ مورچکان و در قبرستان مسلمانان و برابر در و مصحف کشوده و انسانی که
روی بر وی باشد یا دیوار آنکه چاه رخت شوی یا نجاست ترشح می نموده باشد و علم نجاست
نباشد مکروهست و مکروهست صاحب سواد بر کاغذ نوشته سجده نمودن و حرام است زنا

نوبت حی علی الصلوة و دو نوبت حی علی الفلاح و دو نوبت حی علی خیر العمل و دو نوبت
الله اکبر و در اقامت اول دو تکبیر و آخر یک تکبیر و دو نوبت پیش از تکبیر آخر قد قامت الصلوة
و در باقی با اذان مساوی است اما چون شعار شیعه و ترک آن موجب ضعف اعتقاد جمع
کثیر از عوام میشود شهادت بولایت علی علیه السلم یعنی اشهد ان علیا ولی الله بعد از اشهد ان
محمدا رسول الله باید داد اگرچه از عمدهٔ ارکان ایمان است اما از فقرات اذان نیست و مذهب
شیخ الطایفه این که اگر از روی اخلاص بگویند و قصد اذان ننمایند قصوری ندارد و با اعتقاد
داعی قصد اذان نباید کرد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم بسند معتبر مرویست که هر کس اذان و اقامت در نماز
واجبهٔ یومیه گوید در عقب او صف از ملائکه نماز گذارند و اگر اقامت تنها گوید یک صف
و در بعضی روایات مذکور است که حد هر صفی از مشرق تا مغرب باشد و همچنین مرویست که اذان
و اقامت در منزل خود باعث صحت بدن و سلامتی فرزندان است و در روایت معتبر مذکور است
که الله تعالی بادی را موکل فرموده که صدای اذان را باسمان رساند و ملایکه گویند این صدای
امت محمد صلی الله علیه و آله است که خدای عالمیان را توحید مینمایند و طلب مغفرت از برای
آنها مینمایند و در روایت دیگر واقع شده که هر کس تا ده سال در شهری برای خدا اذان گوید واجب شود
برای او بهشت و گفتن اذان و اقامت در غیر نمازهای شبانروزی هرچند واجب باشد در کار

نیست بلکه سنت است که سه نوبت بگوید الصلوة و تاکید و مبالغه در باب گفتن اذان و
اقامت در نمازهائی که قرائت بلند باید خواند بیشتر است چون صبح و شام و خفتن و سید مرتضی
رضی الله عنه بر مردان در این اوقات واجب میداند و حسن بن عقیل بر مردان و زنان و سنت است
که آهسته بگویند هرچند نامحرم نباشد و مبالغه بمرتبه ایست که اگر اذان و اقامت را فراموش کند
و تکبیر احرام گوید و در اثنای قرائت آگاه شود که اذان و اقامت نگفته تا برکوع نرفته باز گردد
و اذان و اقامت بگوید و نیت نماید و بعضی از علما گویند اگر عمدا ترک نموده باز گردد و اگر
سهوا شده باشد ضرور نیست و این در صورتیست که ترک اذان و اقامت هر دو نموده باشد چه
اگر اقامت تنها گفته باشد رجوع نمی تواند نمود و هرگاه جمعی بجهت نماز جماعت اذان و اقامت
گفته باشند و هنوز صفوف ایشان برجای باشد و جمعی خواهند در آن مکان نماز گذارند اذان
و اقامت ساقط است هرچند ارادهٔ جماعت داشته باشند و از منفرد بطریق اولی و اگر آنکه سابق
بمسجد آمده تنها نماز گزارد و بجهت خود اذان و اقامت گفته باشد از جمعی که خواهند بجماعت
گذارند ساقط نمیشود و حرام است گفتن اذان در عصر روز جمعه و عصر روز عرفه و در
نماز خفتن جمعی را که در مشعر حاضر باشند شیخ زین الدین رحمه الله گوید حکمت در این باب
با وجود نص آنست که اهتمام تمام هست که در روز جمعه و عرفه بی تاخیر نماز عصر واقع شود
از این جهت باقامت تنها اکتفا مینمایند و در گفتن اذان [illegible] باشد [illegible] و اقامت [illegible]

وتندی کهنه شود افضل است اما امور مستحبه سنت است که مؤذنی که همیشه مقرر شده که در مسجد یا مناره اذان میگوید بر جایی بلندی بایستد و در وقت گفتن اذان روی بقبله نماید و باوضو باشد و همچنین سنت است مؤذن عادل و وقت شناس و خوش آواز باشد و فاصله میان اذان و اقامت بدو رکعت نماز یا ساکت شدن اندکی یا سجده کردن و در خصوص نماز شام روایت واقع شد که هر که بعد از اذان در نماز شام سجده نماید چنان باشد که شهیدی آغشته بخون خود در جهاد در خدمت انبیا بجهة رضای خدا شود و سنت است که هر کس صدای اذان و اقامت شنود او نیز متابعت کند اگر همه در خلا باشد و بعضی گفته اند اگر همه در نماز باشد تکبیرات و تهلیلات و شهادتین را بگوید و مرویست که اگر وقتی که مؤذن گوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله سنت است که بگوید وانا اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله یعنی از روی اخلاص من نیز شهادت میدهم بعد از هر منکری و بعد دهم اقرار کنده او و راحت دهنده و مکروهست سخن گفتن در اثنای اذان و در اثنای اقامت و بعضی حرام دانسته اند احوط آنست که سخن نگوید و اگر احیانا در اثنای اذان سخن گوید تا آنکه فاصله بسیار شده از سر گرفتن لازم نیست با نیست تمام و بیان ارکان نماز بدانکه در نماز پنج رکن است نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و سجدتین و رکن آنرا گویند که اگر ترک شود عمدا یا سهوا نماز باطل گردد و واجبات و مستحبات و مکروهات

محرمات

و محرمات هر یک بتفصیل گفته شود اما واجبات نیت و تکبیر احرام و قیام است که در حال نیت و تکبیر احرام گفتن ایستاده باشد و تکیه بر جایی با وجود توانایی ننماید و اگر عاجز باشد که بدون تکیه نتواند ایستاد معذور است و اگر در تمام نماز نتواند بی آنکه تکیه نماید ایستد بقدر آنچه تواند واجبست و اگر نعوذ بالله با تکیه نیز نتواند ایستاد بنشیند و اگر نتواند بنشیند بر جانب راست تکیه نماید و اگر از آن نیز عاجز باشد بر جانب چپ و اگر از هر دو عاجز باشد بر پشت بخوابد و کفهای پایش بقبله باشد بنحوی که اگر بنشیند روی بقبله باشد و در رکوع و سجود اشاره نماید و اگر از حرکت دادن نیز عاجز باشد قصد خصوص نماز و اینکه اداست یا قضاست واجبست یا سنت باید نمود باین طریق که در دل قصد نماید که نماز میگذارم ادا واجب از برای رضای خدا و تعیین نماز نماید اگر صبح است صبح بگوید و اگر ظهر باشد ظهر و همچنین مقارن آن تکبیر احرام باین عبارت که الله اکبر بگوید بمخرج فصیح که حروف از هم ممتاز شوند و اگر اکبر الله گوید درست نیست و کذلک بعد از قصد زبان را حرکت دهد و اقل واجب در بلند گفتن تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و باقی تکبیرات آنقدر است که اگر خود شنوا باشد بشنود و در حالت گفتن تکبیر احرام دستها بردارد بحدی که سرهای انگشتان برابر گوش مصلی شود و بعضی سنت میدانند و مابین لفظ الله و اکبر بلفظی یا سکوتی فاصله ننماید و همزه را با الف وصل تتمه نماید که نماز باطل میشود و باید فرود آوردن دست و تمام شدن

در یکوقت باشد و در این اهتمام تمام ضرورست و سنت است که در وقت دست برداشتن
روی کف هر دو دست بقبله باشد و شش تکبیر یا قبل از آن یا بعد از آن بگوید و در عقب تکبیر
سیم دعای مشهور بخواند آنگاه دو تکبیر بگوید و دعا بخواند و باید که در حین تکبیرات انگشتها
بهم متصل باشد سوای انگشت ابهام و تکبیرة الاحرام را اگر داند باید گوید و اگر اقتدا نمود
آهسته و معنی الله اکبر اینست که خداوند عالمیان بزرگتر از آنست که وصف کرده شود و بغیر
عربی جایز نیست تکبیر احرام و هیچیک از اذکار واجبه و امری که با نماز جمع نتواند شد تا آخر
نماز بخاطر نرساند چنانکه اگر بخاطر آورد که نماز را قطع نماید و با کسی حرف زند یا کاری از
جوی آب بکشد و بدود بحدی که در عرف نمازگزار نگویند نمازش باطل است آنگاه سوره
الحمد را و هر سوره که خواهد تمام بخواند مگر آنکه وقت تنگ باشد که تا تمام شدن سوره قضا
میشود در اینصورت واجبست که سوره بخواند که یقین داند پیش از آنکه قضا شود تمام میشود
و خواندن حمد و سوره در دو رکعت اول واجب است و در رکعت سیم در نماز شام و دو رکعت
در ظهرین و خفتن خواندن حمد واجب نیست بلکه اگر یکبار بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا
إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ و بقولی بی الله اکبر سه بار بگوید و بقولی بی الله اکبر دو بار و در آخر
تمام بگوید بنابر قول بعضی از علما کافیست و باعتقاد داعی اگر سه بار تمام گوید احوط است
چرا که در چهار صورت روایت صحیح واقع شده پس در وقتی که سه بار باید گفت محمول بر افضلیت

عمو
باب پنجم در کیفیت نمازهای یومیه و امور واجبه و مسنونه و بیان مبطلات در اثنای آن و امور مکروهه و جملة الحال و قنوت و تعقیب بعد از فراغ

و در یک

و در اینکه آیا حمد اولی در دو رکعت یا یک رکعت آخر یا تسبیح خلافست و نزد داعی اگر نماز جماعت
باشد اولی آنست که امام در دو رکعت آخر الحمد بخواند زیرا که اگر شخصی در رکعت سیم در
نماز چهار رکعتی ملحق شود حمد را با امام دریافته باشد و بر مرد بلند خواندن قراءت در
نماز صبح و دو رکعت اول شام و خفتن واجبست و بر زن هرچند نامحرم نباشد بلند خواندن
واجب نیست و واجبست تعلیم گرفتن حمد و سوره بر کسی که نداند و اگر وقت تنگ باشد آنچه
داند مکرر بخواند تا بقدر حمد و سوره شود و اگر حمد و سوره نداند از آیه دیگر بقدر آن مکرر
بخواند و اگر هیچ از قرآن نداند ذکر خدا بقدر حمد نماید و بعضی گویند در اینصورت ذکر
کافیست اگر بقدر حمد نباشد و بنابر مشهور الم نشرح و سوره والضحی یک سوره اند و در احادیث
ائمه واقع شده که هرگاه در رکعتی والضحی خوانده شود واجبست که الم نشرح هم بخواند
و ما بین حمد و سوره بسم الله باید گفت و واجبست که آیات را شمرده بخواند بحدی که حروف
از هم ممتاز شوند و در جایی که وقف لازم باشد وقف نماید بدانکه وقف بر چهار قسم است اول
تام دوم کافی سیم حسن چهارم قبیح اما وقف تام آنست که با کلمه بعد از آن ذکر میشود هیچ
نسبتی نداشته باشد مثل هُمُ الْمُفْلِحُونَ که هیچ وجه ربطی بآیه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ندارد و کافی
آنست که ربط و تعلقی بحسب معنی باشد چنانکه وقف بر وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ نموده ابتدا
و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ نماید و وقف حسن آنست که تعلق بحسب لفظ باشد اما بیکوجه تمام باشد

مثل وقف بر الحمد لله وابتدا بر رب العالمین وچنین وقفی ضرر ندارد واگر هیچ وجه معنی
تمام نباشد هرچند بحسب لفظ مناسب باشد اگر وقف نماید اعادهٔ کلام اول واجب وحدیث
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت شده واین قبیح است مثل وقف بر لفظ مالک
مالک یوم الدین پس اگر بجهة تنگ شدن نفس وقف نموده باشد باز اعاده لازم است ودر قرائت
اظهار اعراب وحرکات باید نمود **فصل** در بیان امور مستحبه بدانکه سنت است در اثنای
قراءت باید چون به آیهٔ رحمتی رسد طلب آمرزش ومغفرت نماید واگر آیهٔ عذابی بخواند بجناب مقدس
الهی پناه جوید واستعاذه نماید وسورهایی که در نماز صبح خواندن سنت است از باب نبأ
عمّ وهل اتی وجمعه است واگر بیم آن باشد که وقت تنگ شود وفرصت نباشد سورهای
کوتاه خواندن اولیست وحدیث صحیح است که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر وسورهٔ قل
هو الله احد قایم مقام هر سوره میتواند شد ودر صبح دوشنبه وپنجشنبه سورهٔ هل اتی
ودر شب اول در نماز شام در رکعت اول جمعه ودر ثانی توحید ودر صبح جمعه وتوحید
ودر ظهرین آن در رکعت اول جمعه ودر دوم منافقین خواندن واین را بعضی واجب دانسته‌اند
واحوط اینست که تا ممکن است غیر این دو سوره در ظهر جمعه نخواند وحرام است قراءت سورهای
عزایم که مذکور شد در نماز واجبی ومجرد شروع عمدا اگرچه بسم الله باشد بقصد عزایم نماز
باطل است وباید اول فاتحه خوانده شود واگر عکس نماید سهوا باز اعادهٔ سوره نماید تا ترتیب

حاصل شود وعمدا باطل است وتعیین سوره در ذهن کرده بسم الله گوید وتا ممکن است حمد
وسوره از بر خواند وسنت است قبل از قراءت اعوذ بالله گفتن واکثر علما قیام متصل برکوع را
رکن دانسته‌اند واین قول اقوی است وبعد از فراغ از قراءت دستها را بنوعی بر دارد که سرهای
انگشتان محاذی گوش شود وایستاده الله اکبر بگوید وبعد از آن برکوع رود اما واجبات
ومتعلقات رکوع بدانکه واجب خم شدن در رکوع مستوی الخلقه را بقدری که کفهای
دست بر زانو رسد واگر گوژ پشت باشد قدری بیشتر باید خم شود تا میان ایستادن و
رکوع کردن آن تفاوت بهم رسد وباید نظر بر سجده‌گاه نماید وذکر واجب سبحان ربی العظیم
وبحمده است یا سه نوبت گفتن سبحان الله ومضطر وجاهل هر ذکر که داند بگوید مجزیست
ولفظ بحمده در بعضی اخبار مذکور نیست اگر بگوید افضل است وسنت است هنگام رکوع
انگشتان از هم جدا شود که سر زانو را فرو گیرد وسنت است تسبیح را سه نوبت گفتن و
هرچند زیاده گوید تا حضور قلب هست بهتر مرویست که شصت نوبت در حین رکوع
از حضرت صادق علیه السلم تسبیح شنیده شده وامام زیاده سه بار نگوید مگر اکثر ماموین
خواهش نمایند وپیش از ذکر رکوع این دعا بخواند اللهم لک رکعت ولک آمنت وعلیک توکلت
وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری وعظامی ومخی وما اقلته قدمای غیر
مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر وپیش نماز ذکر رکوع وسجود وباقی اذکار بحدی که ماموین بشنوند

بگوید سنت است واما تکبیرات اگر مامومین بسیار باشند در اینصورت اولی آنست که شخصی
از آنجماعت که آواز امام باو رسد او بدیگران برساند اگر همه بعد در همهمه باشد باواز بلند برسند
که بعد او اط رسد آواز باواز برساند واگر شخصی که مصلی نباشد تکبیرات را بآواز بلند گوید
بجهة اعلام می تواند بود وبعد از سر از رکوع برداشتن بگوید سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب
العالمین اهل الکبریاء والعظمة والجود والجبروت آنگاه الله اکبر بگوید وبسجود رود و هنگام
سجود مرد باید اول هر دو کف دست بر زمین گذارد وزن اول سرهای زانو را بر زمین
گذارد ومرد چنان نماید که هیچ عضوی سوای پیشانی وهر دو کف دست وهر دو سر زانو
وهر دو انگشت پا بر زمین قرار نگیرد وزن بخلاف آن واما واجبات سجود آنکه پیشانی
باقدری از طلای پنی بر خاک یا آنچه از خاک روییده باشد وماکول وملبوس عادتی نباشد
گذارد ودر جواز سجود بر خزف وگچ وسنگ علمای امامیه خلاف نموده اند احوط اینست
که بر اینها سجده ننماید واگر از شدت سرما وگرما نتواند جبهه بر زمین گذارد جایز است
که بر کف دست خود سجده نماید واگر بر پیشانی زخمی یا دملی باشد وگذاشتن جبهه باعث
زیادتی آن جراحت شود بقدر آنچه دمل یا جوشش در آن جای بگیرد زمین را کاوش نماید
واگر میسر نباشد زنخ بر زمین گذارد واگر بجهة المی چون درد چشم وسر هیچ وجه خم نتواند
کرد بجهة سجده ایما نماید یا مهر را بلند کند تا آنقدر که خم تواند شد واین حکم در جمیع اعضای

سجود جاری است هرگاه مانع از گذاشتن بر سجده گاه باشد وسه نوبت سبحان ربی الاعلی
یا سه نوبت سبحان الله بگوید وسنت است که پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک سجدت وبک
آمنت ولک اسلمت وعلیک توکلت وانت ربی سجد وجهی للذی خلقه وشق سمعه وبصره
والحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین وتکرار ذکر تا حضور قلب هست سنت است
وبینی بر خاک مالیدن وهر دو زانو از هم دور داشتن وبر تربت حسینیه علی مشرفها الف
صلوة وتحیة سجده کردن ومساجد سبعه که پیشانی وهر دو کف دست وهر دو سر زانو
وهر دو سر انگشت بزرگ پاست بخاک رسانیدن وبعد از سر برداشتن الله اکبر واستغفر
الله ربی واتوب الیه گفتن وثانیا الله اکبر گفتن وبسجده رفتن ودر حین نشستن پای
راست بر کف پای چپ گذاشتن وبعد از فراغ از سجدهٔ دوم هر دو کف دست بر زمین
گذاشتن بحول الله تعالی وقوته اقوم واقعد وارکع واسجد گفتن نیز سنت است وآنگاه
برخاستن وبعد از فراغ از قراءت حمد وسوره هر دو دست برابر رو برداشتن بقنوت
ولا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین گفتن وطول قنوت باد عیه منقوله از ائمه خصوص دعای حاجات
که اللهم یا منتهی مطلب الحاجات اول در صحیفه کامله خواندن سنت موکد است و

است علی غیر محرمات در قنوت بجهة دین و دنیا نمودن اگرچه بغیر عربی جایز است و نماز
باید بلند و معتدل نه آهسته بخواند پس بعد از رکوع و سجدتین در رکعت دوم باید نشستن
و تشهد گفتن **فصل دوم** در بیان واجبات تشهد و مستحبات و مکروهات بدانکه اصل تشهد
که اگر عمدا ترک نماید نماز باطل است اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد است و بعضی گویند اگر لفظ عبده را ترک کنند نشود
نماز باطل نشود و قول اول اقوی است بجهة دلالت نص صحیح و نشستن بقدر گفتن شهادتین
و صلوات واجبست و سنت مؤکد است صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله در حین تشهد این
نوع بگوید السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله
السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام
علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و انک محمد بن عبد الله و انک قد نصحت لامتک
و جاهدت فی سبیل ربک حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جازی نبیا عن
امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
و این روایت از فاضل حمیری که یکی از اجله علمای امامیه است در کتاب قرب الاسناد
از قبله هر دو سرا و سرور اصفیا و قرة عین مصطفی و مرتضی علی بن موسی الرضا علیه التحیة
و الثنا نقل نموده که عرض نمودم بخدمت آن حضرت که یا بن رسول الله چگونه است صلوة

و سلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله در عقب صلوة مکتوبه آن حضرت فرمود بگوی و
زیارت و صلوات بنحوی که مذکور شد تعلیم فرمودند و بعضی روایات در صلوات بر انبیا
علیهم السلم نیز واقع شده که بگوید بعد صلوة و سلام بر نبی صلی الله علیه و آله بگوید السلام علی
انبیاء الله و رسله السلام علی جبرئیل و میکائیل و الملائکة المقربین السلام علی محمد بن عبد الله
خاتم النبیین لا نبی بعده و سلم بعد از فراغ تشهد و صلوات و سلام بر قول مشهور واجبست
که بگوید السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و بعد از آن سنت است که بگوید السلام علینا
فصل سیم در تعقیب نماز
و علی عباد الله الصالحین بدانکه در کافی بسند صحیح مذکور است که حضرت صادق علیه السلم
فرموده که اذا فرغت من تشهدک فارفع یدیک و قل یعنی هرگاه از تشهد فارغ شوی هر
دو دست بردار و بگو اللهم اغفر لی مغفرة عزما لا اغادر لی ذنبا و لا ارتکب بعدها محرما
ابدا و عافنی معافاة لا ابتلی بعدها ابدا و اهدنی هدی لن اضل بعده ابدا و انفعنی یا رب
بما علمتنی و اجعله لی و لا تجعله علی و ارزقنی کفافا و ارضنی به یا رباه و تب علی یا الله یا الله
یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم و اعصمنی من الشیطان الرجیم
و اجرنی من النار ذات السعیر و ابسط علی من سعة رزقک و اهدنی لما اختلف فیه
من الحق باذنک و اعصمنی من الشیطان الرجیم و ابلغ محمدا صلی الله علیه و آله عنی تحیة
کثیرة و سلاما و اهدنی بهداک و اغننی بغناک و اجعلنی من اولیائک المخلصین و

صلی الله علی محمد و آله اجمعین آمین که هر کس این دعا مداومت نماید بعد از هر نماز واجبی
باز کرداند حق تعالی جل شانه روح او را در قبر او زنده و منعم کرده و مسرور باشد
تا روز قیامت و این روایت صریح است که روح بهمان بدن که از آن تعلق کشته باز تعلق کرد
نه ببدن مثالی والا رد روح بقبر بی فایده است و در تعلق ابدان کافه مؤمنین با بدان مثالیه
بموجب احادیث صحیحه شکی نیست بل اما از برکت این دعا که مشتمل بر اسم اعظم است سالم ماندن
بدن و روح بدو تعلق کرفتن است و از فوائد ربانی هزار چندان بعید نیست و تسبیح فاطمه
علیها السلام بموجب احادیث صحیحه با هزار رکعت نماز برابر است که سی و چهار بار الله اکبر
و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله است و انچه مذکور میشود در تعقیب اذان
مختصر و با اسانید صحیحه در فضل آن از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین واقع شده
تا مؤمنین بآسانی این سعادت دوجهانی را دریابند از آنجمله از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
مرویست که فرمودند باک ندارم هرگاه این کلمات را کفته باشم از شر انس و جن و هر کس صبح
بکوید تا شام در امان خداست و هر کس شام کوید تا صبح بسم الله و بالله و من الله و الی الله
و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک فوضت
امری و الیک الجات ظهری اللهم احفظنی بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمینی
و عن شمالی و من فوقی و من تحتی وادفع عنی بشر ما اصبت بحولک و قوتک فانه لا حول و لا قوة

الا بک یا ارحم الراحمین و در حبل المتین واقیه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست
که نخواند این دعا را هیچ کس از مؤمنین الا آنکه برانکیزاند حضرت الله تعالی او را روز
قیامت در خدمت امام حسین علیه السلام و آنحضرت شفیع او باشد و برآورده شود حاجات
او و ادا کرده شود قرضهای او و آسان کردد و روا شود مهمات او و درجه شهادت یابد
و دعا اینست اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و ارضک و
انبیائک و رسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک اللهم ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تجعل لی من عسری یسرا و بسند صحیح واقع است که بعد از هر نماز خواندن
این دعا سبب درازی عمر میشود اللهم ان رسولک الصادق المصدق صلی الله علیه و آله
قال انک قلت ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن یکره الموت
و اکره مسائته اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعجل لی الفرج و العافیة و النصر و ان
لا تسوءنی فی نفسی و لا فی احد من احبتی و از حضرت امام علی نقی علیه السلام این دعا بجهة طول
عمر و سلامتی و وسعت رزق منقول است یا اسمع السامعین و یا ابصر المبصرین و یا انظر
الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین صل علی محمد و آل محمد
و اوسع علی فی رزقی و امدد لی فی عمری و امنن علی برحمتک و اجعلنی ممن تنتصر به لدینک
و لا تستبدل به غیری و خواندن آیة الکرسی تا و هو العلی العظیم در عقب هر نماز سنت

مؤکد است و سبب حفظ از شر جن و انس میشود و همچنین در عقب هر نماز بترا از جمعی که حق
کهنهٔ خدا و رسول نموده سبب خرابی دین و ظلم بر ائمهٔ طاهرین و غصب حق ایشان شدند انگاه
سجدهٔ شکر نمودن و صد بار الحمد لله شکراً گفتن و بعد از آنکه وقت تقاضا نماید و حضور
قلب باشد طول سجده سبب رحمت ربانی و سعادت دارین میشود هر چند بیشتر بهتر و چون
سر از سجده بردارد دست بر سجده گاه کشیده صلوة فرستد و بر سر و روی و طرف راست
و چپ و اعضای خود بکشد که سبب صحت بدنست و اگر متوجه ذکر ادعیه بتفصیل میشد بطول
می انجامید باینقدر که ثوابش جلیل و مدتش قلیل اکتفا نمود **باب ششم** در بیان نوافل یومیه
و شروط و احکام متعلقه بآن بدانکه نافلهٔ صبح دو رکعت است پیش از صبح و نافلهٔ ظهر
هشت رکعت پیش از ظهر و از عصر هشت پیش از عصر و از شام چهار رکعت بعد از آن و بعد
از خفتن دو رکعت که مشهور بنماز وتیره است بجا آورد و یازده رکعت در شب بتفصیلی که
مذکور خواهد شد و یکی از علامات مؤمن آنست که در حضر شبانروزی پنجاه و یک رکعت نماز
مینموده باشد هفده به نیت واجب و سی و چهار به نیت سنت بدستوری که مذکور شد و روزی
یکی از ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فرمودند که بقدر آنکه دل در نماز با خدای تعالی باشد
و بغیر خدا بخاطر نگذراند از نماز شرف قبول می یابد اگر نصف نصف و اگر کمتر کمتر و اگر دلش
هیچ وجه از اول تا باخر با خدا نباشد مانند خرقهٔ آلوده ملوث بنجاست که بر سر کسی زنند

می شود و شرف قبول نمی یابد و فریاد از اصحاب حساب بر آمده بزار زار گریستند که یا رسول الله
این قرار نماز هیچکس بتمامه شرف قبول نمی یابد و معامله چون خواهد شد آنحضرت فرمود که
الله تعالی مقرر فرموده است که در شبانروزی سی و چهار رکعت نماز که ضعف نماز واجبی
هر مؤمنی که بجای آورد او را ثواب نماز کامل مرحمت میشود پس در بضودن اهتمام عظیم
در باب بجای آوردن نوافل شبانروزی ضروریست خصوص جمعی که جهات تفرقهٔ خاطر و علایق
حضور قلب دارند بدانکه هر نماز سنتی که باشد در مذهب شیعهٔ رفیعهٔ اثنی عشریه هر دو
رکعت بیک سلام است سوای نماز اعرابی نمازی که بسند معتبر ثابت **فصل** در بیان اول وقت
نوافل از اوقات نمازهای واجبی و بیان آنکه مقدم باید داشت نافلهٔ صبح و ظهرین و
مغرب و عشا را مؤخر فهمیده میشود که بقدر گزاردن نافله تقدم دارد وقت نافلهٔ صبح و ظهرین
هر چند بعد از وقت فضیلت ساقط نمیشود باعتقاد داعی و جمعی کثیر از محققین ممتد است
تا آنکه باقی نماند از روز الا بقدر هشت رکعت که در آنوقت نافلهٔ ظهرین هر دو قضاست
و می باید ظهر و عصر متصل بجا آورند و اگر قدر گزاردن شانزده رکعت نماز مانده باشد نافلهٔ ظهر
اداست و نافلهٔ عصر قضا شده و برأی بعضی در بنوق هشت رکعت نافلهٔ ظهر بجا آورد و شش
رکعت نافلهٔ عصر و دو رکعت از عصر در وقت و در دو رکعت مزاحمت میرساند بنماز شام اگر
چه روایتی که مشعر باین امر بوده باشد واقع شده اما روایات معتبره هست که هر گاه بقدر هشت

رکعت نماز باقی باشد مخصوص ظهر و عصر است پس چهار رکعت اول هرگاه مخصوص و چهار
رکعت آخر مخصوص باشد دو رکعت از نافلهٔ عصر در خاصه عصر واقع شده خواهد بود پس احتیاط
آنست که در این صورت ظهر را چهار رکعت نموده بعد از آن شروع در عصر نماید که تمام آن در وقتی
که مخصوص اوست بجا آورده شود و اگر احتیاط نموده از وقت فضیلت نگذراند اولی و احوط
و عمل بیقین نموده خواهد بود و اما فضیلت نافلهٔ صبح ممتد است از گذاردن فرض آن پیش از صبح
تا آنکه شفق مشرقی نمایان شود و وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه سایهٔ شاخصی که بعد از کمال
نقصان شروع در زیادتی نموده بقدر دو سبع شاخص زیاده شود مثلا اگر شاخص هفت
ذرع باشد دو سبع آن دو ذرع است و چون قامت اکثر افراد انسان که مستوی الخلقه باشند
هفت قدم زیاده نیست روایات بلفظ قدمین واقع شده و فضیلت عصر میکشد تا آنکه سایه
بعد از نقصان اگر شاخص چهار سبع او زیاده گردد حاصل که وقت فضیلت نافلهٔ عصر دو برابر
وقت فضیلت نافلهٔ ظهر است و وقت فضیلت نافلهٔ شام تا برطرف شدن سرخی جانب مغرب است
و باعتقاد بعضی از فضلا میکشد بامتداد وقت شام تا آنکه باقی نماند الا بقدر گذاردن هفت
رکعت تا نصف شب در این صورت نافلهٔ شام قضا و میباید بعد از شام بلا فاصله خفتن را بجا آورد
و بنا بر آنکه وقت خفتن تا طلوع صبح ممتد است می تواند نافلهٔ شام را در آن وقت بجا آورد
و در روایات صحیحه در باب اوقات نوافل بامتداد فریضه واقع شده و این قول اقوی است و عمل

باحتیاط اولی است **فصل ۳** در کیفیت گذاردن نوافل یومیه بدانکه نافلهٔ صبح و ظهرین را آهسته
باید خواند بقدری که اگر شنوا باشد خود بشنود و اقل بلند خواندن آنست که اگر شخصی در پهلوی
او باشد تواند شنید دیگر توجه بقبله و ایستادن در نماز سنتی واجب نیست و اگر ضرور شود
در اثنای راه رفتن می تواند نمود که رکوع و سجود را بایما نماید و سواره بر روی بر روی اسب و شتر
و هر مرکوبی صحیح است اما افضل آنست که در روی زمین ایستاده گذارد و عقب هر دو رکعتی
از نوافل ظهرین دعای مخصوص بخواند و همچنین در عقب شام و خفتن و صبح و چون در کتب
دعوات بتفصیل مسطور است اکتفا بآنچه ضروریست نمود **فصل ۴** در باب گذاردن نماز
شب و آن هشت رکعت است و ترغیب تمام از ائمه علیهم السلام در باب آن بموجب روایات
صحیحه واقع شده چنانکه مذکور است که هنگام رحلت و وقت وصیت سه نوبت بزبان وحی
بیان قبلهٔ انس و جان بامام متقیان امیر المومنین علی علیه السلام فرمود سه بار که یا علی علیک بصلوة
اللیل یعنی ای علی بر تو باد که نماز شب ترک ننمایی و از این عبادت کمال اهتمام بهمرسانید شود
و بتجربه رسیده که گذاردن نماز شب از روی اخلاص و مروتیست که سبب طول عمر و وسعت رزق
و صحت بدن و آشنایی بخدا و عزت دنیا میشود در این شک نیست که هرچند غبار هوا و هوس
آیینهٔ خاطر حق پرست را چنان زنگار گون نموده باشد که مشاهدهٔ مرحمت ربانی و عنایت
سبحانی بدیدهٔ بصیرت نتواند نمود آتش حیرتی و بیداری و فیض سحرگاهی بتدریج وگاه باشد

که بساعتی چنان نماید که حجاب غفلت وظلمت و زنگ کدورت بتمامی کردیده مشرق انوار
معرفت وآگاهی کردد کروهی بامید آنکه شاید شبی کذار سلطان بجانب ایشان افتد و نظر رحمت
بدیشان نکرد و مورد عنایتی کردانند عمرها شبها بروز می آورند و محمل سرما و کرما در شهر و صحرا
میشوند وکاه باشد که قرنی بکذرد و این تمنا شبی بعمل نیاید و این مقصود هرکز حصول نیابد
و پیداست که احسان مخلوق در جنب عنایت خالق از ذره و خورشید و قطره و دریای محیط
بسیار کمتر است پس بر هر مؤمنی لازم است که حصه از شب اگر همه یکساعت باشد طلب توفیق از
قادر علی الاطلاق نموده بقدر همت دستی دامن درکاه بردارد و دانه اشکی بر خاک فشاند
از روی کمال مذلت بیفشاند لمؤلفه بچشم کم نباید دید دانه اشک نومیدی دو عالم را ازین
یک قطره میتوان کردن اللهم وفقنا و وفق جمیع المؤمنین لما تحب و ترضی بجاه ولیک
وصفیک علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا بدانکه هرکاه نصفی از شب تجاوز نماید می تواند
برخیزد و نماز شب بجا آورد و میکشد وقت تا دم صبح و هرچند بصبح نزدیکتر باشد بهتر است
اگر اینمعنی بخاطر رساند که قادری که این شب دیجور را خلعت نوری می پوشد و در لحظه ازان
اثری بر جا نمی کذارد احوال همه را چنان که می بیند ومیداند اگر بنا بر مصلحتی در بعضی
امور که چشم امید بران دوخته ایم و هیچ وجه بر کیفیت و مآل آن آگاه نیستیم تاخیر شود ما
امیدوار باید شد لمؤلفه پدید آید درین وادی زهر تاریکی نوری مدود آه روشن میشود آخر

چراغ ما وطریقه اولی آنست که چون سر از خواب غفلت بردارد بکوید الحمد لله الذی احیانی
بعد ما اماتنی و الیه النشور و سجده شکر بجا آورد آنکاه وضو سازد و متوجه نماز شود اقل
سنت آنست که در هر رکعتی در هشت رکعت نماز شب بعد از حمد قل هو الله احد یا سوره مبارکه
انا انزلناه بخواند که در حدیث است که این دو سوره قایم مقام هر سوره می تواند شد و اقل
تعقیب ما بین هر دو رکعت تسبیح فاطمه علیها السلام نماید آنکاه که فارغ شود بکوید یا من رحمتک
وسعت کل شیء و انا شیء فارحمنی و افعل بی ما انت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله بجاه محمد
و آله یعنی پروردکارا رحمت تو فرا کرفته هرچیزی را و من نیز چیزی حقیرم بر من رحم
نمای و آنچنان که تو سزاواری نه چنان که من سزاوارم بجاه و بزرکی محمد و ال بر کزیده او
آنکاه دو رکعت نماز شفع بجا آورد و بخواند در رکعت اول بعد از حمد قل اعوذ برب الفلق
و در دوم بعد از حمد قل اعوذ برب الناس آنکاه بعد از تسبیح این دعای مختصر بخواند الهی
انی اسئلک بکل اسم هو لک و بکل اسم سمیت به لاحد من خلقک و اسئلک باسمک الاعظم
المخزون عندک و حق علیک ان تجیبه و اسئلک بکل حرف انزلته علی انبیائک و انزلته
فی کتاب من کتبک و اسئلک بکل دعوة دعاها ملک من ملائکتک و رسول من رسلک ان
تصلی علی محمد و آله و حاجت طلب نماید و مضمون معنی این دعا اینست که خدایا بدرستی که
از تو مطلبم بهر اسمی و بهر نامی که نامیده خود را بان نزدیکی از آفریدهای خود و سؤال میکنم

از تو بآن نام بزرگی که بزرگترین نامهاست و هیچ کس غیر از تو نداند و مقرر فرموده که از تو هر حاجت
که بآن اسم خواسته شود رد نفرمائی و سؤال میکنم از تو بهر حرفی که فرستاده بجمیع پیغمبران خود
و هر حرفی که فرستاده در جمیع کتابهای آسمانی و بهر دعای مستجاب که ملکی از ملائکه یا پیغمبری
از پیغمبران تو نموده باشد میخواهم صلوات و تحیّة فرستی بر محمد و آل محمد و جمیع حوایج من بر آورده
که در وهم و گمان من در نیاید بر آوری بجاه محمد و آل محمد و بحقیقة آن ترجمه شد که بداند چه میگوید
و کی را وسیلهٔ حاجت میسازد تا اعتماد باجابت بیشتر بهم رسد آنگاه نماز وتر بجا آورد و بعد
از حمد سه بار قل هو الله احد و معوّذتین بخواند آنگاه بجهة قنوت دست بر دارد و دعای فرج را
که در قنوت یومیّه مذکور شد بخواند و اقلا چهل مومن را او کلا دعا نماید و هفتاد مرتبه استغفر
الله بگوید و صد بار العفو و در طول دادن قنوت نماز وتر و دعای طویل در ان خواندن چون
حزب البحر و دعای سمات و سیفی و غیر آن از ادعیهٔ صحیفهٔ کامله یا دعاها و مناجاتها که در کتب
ادعیه از مصباح و غیره مذکور است ثواب عظیم است **فصل** در بیان اموری که در نمازهای
سنّتی و واجبی باید ترک نماید از آنجمله گفتن آمین بعد از الحمد مگر از روی تقیّه و نماز بگفتن
آن باطل میشود و همچنین عمدا ترک واجبی از واجبات نمودن و قطع نماز باختیار مگر بجهة
گرفتن طفلی که بیم هلاک او باشد یا دشمن که بیم هلاک مصلّی یا جراحت یا هتک عرض او باشد
یا سبعی یا تاذّی از آب و آتش و خاک و باد و هر چه در ان بیم ضرر کلی باشد جایز است حتی

تصریح

تصریح شده در روایت معتبر که اگر از شخصی طلبی دارد و بیم آن هست که اگر صبر نماید که از نماز
فارغ شود دیگر او را نمی تواند دید در ینصورت قطع میتواند نمود و اگر قطع نظر کردن از آن
مال بجهت ثروت حال دشوار نباشد در ینصورت اگر قطع ننماید بهتر است و همچنین اگر شخص
حقی برو باشد و در کنار کشتی مثلا ایستاده و بادبان برداشتند و اگر تا اتمام نماز تاخیر نماید
حق گذاری آن مرد میسّر نیست در ینصورت اولی قطع است هرگاه بدون آن نتواند بهسازی نمود
و جایز است در اثنای نماز بانگشتر و غیره شمردن رکعات و مکروه هست بجانب راست و چپ التفات
نمودن و شکستن انگشتان و باختیار خود را کشیدن و عبث انگشتان را حرکت دادن و آب دهن
و آب دماغ افکندن و آه که زیاده از حرفی نباشد کشیدن و اگر زیاده باشد عمدا حرام است
و مدافعه ریح و بول و غایط نمودن مکروه هست **فصل** در بیان بعضی از سنّتها که مذکور نشد
بر مرد سنّت است که در حین ایستادن بنماز ما بین هر دو قدم از یک شبر زیاده نباشد و زن
باید هر دو پا را بهم متصل سازد و بهر دو دست هر دو پستان خود بگیرد و هر دو دست در حال
رکوع بالای رانها گذاشته بقدر مردان خم نشود و در وقت نشستن بنشیند و هر دو ران بهم
متصل سازد و زانوها بردارد **باب هفتم** در نماز جمعه و کیفیت و شروط و احکام و
امور متعلقه آن بدانکه باتفاق مسلمین بموجب نص قرآن که آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا
اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید هرگاه

اذان گویند در روز جمعه بشتابید بجهة بجا آوردن نماز بسوی مسجد بدانکه نماز جمعه
در زمان رسول صلی الله علیه و آله واجب عینی بود و مذمت در باب هر که بی عذر شرعی ترک
نماز جمعه در سه جمعه پی در پی نماید در روایات صحیحه بسیار واقع شده و بعد از تتبع تمام
نزدیک است که بیقین توان گفت که در هیچ مسئله از مسائل دینیه اینقدر تحریص و ترغیب
و روایات بسیار از ائمهٔ اطهار واقع نشده نهایت در زمانی که حضرات ظاهر بودند لیکن
دولت مخالفین و نواصب لعنة الله علیهم بود و تقیهٔ شدید و جواسیس ایشان بسیار بود
بنابرآن کسی از شیعیان و اخیار را جرأت نبود که تواند علانیه در مصری از امصار نماز جمعه
نماید زیرا که گذاردن جمعه نص صریح بر ابطال جمعات ایشان میشد بنابرین کمال کتمان
میفرمودند و از پنجهة حضرت صادق فرمودند بخواص شیعه خود که جا پنج نفر باشند و یکی
که خطبه بخواند در میان شما باشد جمعه بگذارید و زیاده از هفتاد حدیث جد
حقیر که وحید زمان خود بود طاب ثراه در باب تحریص و ترغیب گزاردن نماز جمعه در رسایل
و مصنفات خود ذکر نموده و تفصیل آن در بیمقام بغایت است بعد از نهایت تدقیق و تأمل
آنچه درین مسئله اعتقاد داعی است آنست که عادلی که صفات عدالت در او جمع و فقیه باشد
و شش نفر دیگر باشند نماز جمعه واجب عینی است و می باید بجا آوردن و بدون شبهه
محمله هر کس ترک نماید و علم شرعی بعدالت پیشنماز داشته باشد مؤاخذ است تا بیان کیفیت

آن بدانکه نماز جمعه دو رکعت است بعوض ظهر و جمع مانده و باعتقاد داعی بر خود
واجب ساختن امریست که عوض آنرا باید کرد پس بکردن اولیست و واجبست دو خطبه که
مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و موعظه باشد بخواند و اگر خطبهٔ که منقول
از اهل بیت عصمت است خوانده شود اولی است و باید که خطیب با وضو باشد و بر بلندی
برآید و قبل از خطبه سلام کند و خطبه را طول ندهد و عادل باشد و بعد از خطبهٔ اولی
آنست که بنشیند و سورهٔ کوچکی مثل توحید یا والعصر بخواند یا آیهٔ که تمام الفایده مثل آیهٔ
کریمهٔ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْفَحْشَاءِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ و سنت است که بلیغ باشد و صفات پسندیده داشته باشد و گویا
و شل هر چند که بحد زمین گیر نرسیده باشد و می باید که در حین گزاردن نماز جمعه میان
دو پیشنماز اقلا بقدر یک فرسخ که بذرع شاه شش هزار ذرع است باشد و هرگاه شرایط جمعه
متحقق باشد سفر بعد از زوال بر مکلف آن حرام است و واجبست بلند قراءت نماید و در
رکعت اول بعد از الحمد سورهٔ جمعه و قنوت قبل از رکوع و در دوم بعد از حمد سورهٔ منافقین
و قنوت بعد از رکوع و اگر وقتی که شرایط جمعه متحقق نباشد و ظهر بجا آورد سنت است
در رکعت اول جمعه و در دوم منافقین بلند بخواند و دو رکعت پیش رکعت نماز سنت
نافلهٔ ظهرین ساقط است و افضل آنست که باین نوع گزارده شود شش رکعت هنگام بلند شدن

آفتاب وشش رکعت در وقت چاشت وشش رکعت قریب بزوال ودو رکعت باقی در وقت
زوال وهرگاه از ازدحام وکثرت در روز جمعه یکی باشد که نتواند سجده اول را با امام دریابد بعد
از آنکه سر بر دارند سجده نماید ودر رکعت دوم با امام ملحق شود وباین سجده قصد سجده رکعت
اول نماید نماز او صحیح خواهد بود **باب هشتم** در نماز عید رمضان وعید قربان وطریقه
وشرایط ومتعلقات آن بدانکه شرایط جمعه وعیدین یکیست وتفاوت در نظم وهیأت
گزاردن واوقاتست واین در چند فصل بیان میشود **فصل ۱** در بیان کیفیت آن بدانکه
روز عید هرگاه طلوع صبح شود بعد از فراغ از نماز وطلوع آفتاب وشرایطی که در نماز
جمعه مذکور شد همگی متحقق باشد نماز عید واجبست واز ینجهة عید گویند که در ان روز
عایده یعنی بخشش وعطیهٔ خداوند عالمیان بسیار شود وخلق انبوه را از آتش جهنم رهائی
داده بیامرزد وباز گشتن ایشان از نماز عید بسرور وخرمی وخشنودی باشد بدانکه زیادتی
بر تکبیرات نماز صبح درین نماز پنج تکبیر در رکعت اول وچهار تکبیر در رکعت دوم ودر عقب
هر تکبیری قنوت واجبست **فصل ۲** در بیان سنتها بدانکه سنت است بعد غسل بوی خوش
بکار بردن وپاکیزه ترین جامهٔ خود را پوشیدن وبا گروه مؤمنان جمعیت نموده پای برهنه
بصحرا رفتن وهنگام رفتن همواری وآهستگی ذکر کنان وتکبیر گویان ودر هر چند قدم
اندکی ایستادن وپیش از رفتن عیدگاه در عید رمضان افطار نمودن ودر عید قربان

و سنت است که این قنوت خوانده شود اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصین

بعد از

بعد از برگشتن اول از گوشت قربانی خوردن اگر همراه گوشت باشد ودر مکه معظمه نماز
عید در مسجد الحرام گزاردن بهتر است وروایتی هست که باید اول تربت حسین علیه السلم بقدر نخودی
تناول نماید واین با قول اول جمع میشود چرا که خوردن متعارف نیست وبقصد تبرک وشفا
خورده میشود واگر اتفاق افتد که روز عید جمعه باشد بر پیشنماز سنت است که در خطبه
مردم را آگاه گرداند که هر کس نماز عید گزارده حاضر شدن بنماز جمعه امروز واجب نیست
اما بر پیشنماز واجبست که بمسجد حاضر شود اگر عدد جمعه باشد بجا آورد والا ظهر وسنت مؤکد است
وبقولی واجبست که بعد از آنکه از نماز عید فارغ شود بی فاصله بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله والله اکبر الله اکبر علی ما هدینا وزیاده نماید در عید قربان وله الشکر علی ما اولانا
ورزقنا من بهیمة الانعام وهمچنین در عقب نماز شام وخفتن شب عید رمضان وصبح
وظهر بی فاصله این دعا بخواند ودر عید قربان بعد از ده نماز که اول آن ظهر روز عید است
هرگاه در منی نباشد **فصل ۳** در بیان مکروهات مکروه هست منبر بصحرا بردن وپیش از گزاردن
نماز عید وبعد از آن تا نماز ظهر امام ومأموم را نماز سنتی نمودن مگر در مسجد مدینه طیبه
که دو رکعت نماز تحیت مسجد سنت است واولی آنست که آنجا اول بمسجد روند ودو رکعت
نماز تحیت گزارند آنگاه جمعیت نموده بصحرا روند ونماز بر روی جا نماز گزاردن واز وقت
آفتاب تاخیر نمودن اگرچه تا ظهر میتوان گزارد وپیش از گزاردن عید سفر کردن ودر خطبه

حرف زدن و بدانکه اگر نماز عید بجماعت میسّر نباشد فرادی سنّت است و اگر شرایط وجوب
موجود نباشد بقصد سنّت بجماعت بجای آورند بهتر است و هرچند یک نیزه در ما بین
درین وقت می تواند نمود **باب هشتم** در بیان نمازهای واجبی آیات از خسوف و کسوف و زلزله و نماز
و علامتهائی طوفانی که در آسمان ظاهر شود و اکثر مردم از آن بترسند مثل تیرگی هوا و بادهای تند و
سرخ و صداهای هولناک و جستن رعد و برق زیاده از حدّ و هرچیزی که سبب هراس اکثر
خلایق شود بدانکه گرفتن ماه را خسوف و گرفتن آفتاب را کسوف نامند و سبب آن بنابر آنچه
در احادیث واقع شده از بسیاری ظلم و نافرمانی خلایق است و بجهة دیگر نیز تواند بود که
بسبب ظاهر ماه و آفتاب تیره نماید چنانکه اهل نجوم بدلیل اثبات نموده اند بدانکه بجهة
هر یک ازین آیات که در زمین و آسمان روی دهد دو رکعت نماز باید گذارد باینطریق که بعد
از نیت سوره حمد بخواند و سوره کوچکی یا آیه و برکوع رود و بعد از ذکر واجبی سر از رکوع
بردارد و اگر سوره تمام خواند واجب است که باز حمد بخواند و الّا آیه دیگر که بعد از آنست
بخواند آنگاه برکوع رود و بعد از ذکر رکوع سر بردارد تا پنج رکوع و چون سر از رکوع پنجم
بردارد تکبیر بگوید و بسجود رود و در رکعت دوم نیز چنین نماید و اگر تمام قرص ثابت
شود گرفته و بجا نیاورده باشد قضا واجبست و احوط آنست که قضا نماید **فصل ۱** در بیان
سنّتها سنّت است که ما بین هر دو رکعت یک قنوت بخواند پس در رکعت اول دو قنوت

و در رکعت دوم سه قنوت باینطریق که پیش از رکوع اول یک قنوت و پیش از رکوع سیم یک
قنوت و پیش از رکوع آخر قنوت آخر بخواند و از برای دست برداشتن بجهة هر قنوت تکبیر
بگوید و در رکعت اول و دوم چون سر از رکوع پنجم بردارد بگوید سمع الله لمن حمده و اگر
بعلامات دانسته شود این تیرگی یا گرفتن ماه و آفتاب که یکدو ساعت یا زیاده خواهد کشید
سورهای بلند چون سوره کهف و بنی اسرائیل خواندن سنّت است و همچنین ذکر رکوع را
بسیار گفتن و تضرّع نمودن و دعاها در قنوت که دران نهایت زاری و تضرّع باشد خواندن
و قراءت بلند نمودن و این نمازها بجماعت بجا آوردن و اگر نعوذ بالله نماز بگذارد و هنوز
باقی باشد سنّت است اعاده نمودن و بعضی از علما درینصورت واجب میدانند که دو سه
نوبت بجا آورند اگر هنوز بر طرف نشده باشد و توبه و استغفار درچنین وقت سنّت
مؤکد است أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ مِنْ جَمِيعِ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ و اما نماز
واجب است که بعد از طواف در مقام ابرهیم بجا آورند بهیات نماز صبح دو رکعت آن
و از جمله نمازهای واجب نمازیست که بر خود لازم ساخته باشد بنذر یا عهد یا سوگند
یا اجاره یا بجهة شرعی بنابر شک برو لازم شود چون نماز احتیاط که تفصیل چگونگی آن در
شکیات بیان میشود و نماز قضائی که باید باشد بعد از فوت او بر پسر بزرگتر واجب آن
فصل ۲ در شکیات و سهویات و مسایل متعلقه بآن بدانکه شک در رکعات و

مسائل متعلقه آنرا قدوة المجتهدین شیخ علی نوّر الله قبره در رساله‌ای که در کمال آسانی بیان نموده
بعینه نقل نمود و در یک دو سه مسئله حکم آن اختلاف داشت اشاره نمود بدانکه معنی شک
آنست که بخیال آید که آیا فلان فعل بجا آورده شده است یا نه و این هر دو صورت در نظر او
برابر باشد و پس اگر گمان غالب این باشد که بجا آورده آنرا ظن گویند و واجبست که بآن عمل نماید و طرفی
که بیشتر گمان غیر آن باشد آنرا وهم گفته‌اند اما سهو اینمعنی دارد که فعلی را بجا نیاورده خواه
آن فعل رکن باشد یا غیر رکن **باب دهم** در بیان مسائل متعلقه بنمازهای واجب که بعضی اوقات
در هیأت تغییر می‌یابد بدانکه در حال الخوف از لشکر مخالف در حالتی که بیم آن باشد که اگر
همه باتفاق مشغول نماز شوند هجوم آورند و قصد هلاک مسلمانان نمایند بموجب نص
آیه در چنین صورتی در حضر نمازهای چهار رکعتی را باید دو رکعت بجا آورند باین طریق که
مسلمانان دو فرقه شوند یک فرقه در مقابل دشمن درآیند و یک فرقه با پیشنماز احرام نماز بسته
یکرکعت باتفاق بجا آورده رکعت دوم را خود بتنهایی بسرعت بجا آورده سلام دهند و متوجه
دشمن شوند و آن فرقه اول بجای ایشان رکعت دوم را با امام اقتدا نمایند و در رکوع و سجود
با او موافقت نمایند و چون بتشهد بنشیند ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر را بتنهایی
بجا آورده با امام سلام دهند درینصورت فرقه اول تکبیر احرام با امام و رکعت اول را
دریافته‌اند و فرقه ثانیه رکعت دوم را با سلام و در نماز شام مخیر است که دو رکعت با فرقه

و جدول الباب

شکیات شرح حال	ایستاده پیش از رکوع	در اثنای رکوع	بعد از رکوع و پیش از سجود	در اثنای سجود	بعد از سجود	
شک میان دو و سه	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	ودرین صورت بنا بر سه گذارد و تمام و یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته احتیاط کند
شک میان دو و چهار	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	ودرین صورت بنا بر چهار گذارد و تمام کند و دو رکعت ایستاده احتیاط کند
شک میان سه و چهار	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و یکرکعت ایستاده احتیاط کند
شک میان دو و سه و چهار	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته احتیاط کند
شک میان دو و سه و پنج	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل و قول [illegible]	[illegible]
شک میان دو و سه و چهار و پنج	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح [illegible]	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و احتیاط [illegible] رکعت ایستاده [illegible] و سجده سهو کند
شک میان دو و چهار و پنج	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح [illegible]	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و احتیاط [illegible] رکعت ایستاده و سجده سهو کند
شک میان دو و پنج	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل [illegible]	
شک میان سه و پنج	صحیح	باطل	باطل [illegible]	باطل	باطل [illegible]	بنا بر چهار گذارد و منهدم سازد [illegible] و احتیاط [illegible] و سجده سهو کند
شک میان سه و چهار و پنج	صحیح	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible] و احتیاط [illegible] یکرکعت ایستاده و سجده سهو کند [illegible]
شک میان چهار و پنج	صحیح	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible] بنا بر چهار گذارد و منهدم سازد [illegible] و تمام کند و احتیاط [illegible] و سجده سهو کند [illegible] بنا بر چهار گذارد و تمام کند و سجده سهو نماید
شک میان پنج و شش	صحیح	باطل	باطل	باطل	باطل	بنا بر [illegible] گذارد و منهدم سازد [illegible] و تمام کند [illegible] و سجده سهو کند
شک میان چهار و پنج و شش	صحیح	باطل	باطل	باطل	صحیح	[illegible] بنا بر [illegible] گذارد و منهدم سازد [illegible] و تمام کند [illegible] یکرکعت ایستاده و سجده سهو کند اما بعد از سجود بنا بر چهار گذارد و تمام کند و سجده سهو نیز کند

شکوک شش گانه	ایستاده پیش از رکوع	در اثنای رکوع	بعد از رکوع پیش از سجود	در اثنای سجود	بعد از سجود	
شک میانه سه و پنج و شش	صحیح	باطل	باطل	باطل	باطل	بنا بر پنج گذارد و منهدم سازد قیامش را و تمام کند و احتیاطا دو رکعت ایستاده و دو سجده سهو کند
شک میانه چهار و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و سجده سهو نماید
شک میانه سه و چهار و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و احتیاطا یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته و سجده سهو کند
شک میانه دو و سه و چهار و پنج و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و احتیاطا دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و سجده سهو کند
شک میانه دو و سه و چهار و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و احتیاطا دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و سجده سهو نماید
شک میانه دو و سه و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل	
شک میانه سه و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل	
شک میانه دو و چهار و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و دو رکعت ایستاده احتیاطا کند و سجده سهو کند
شک میانه دو و پنج و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل	
شک میانه دو و سه و پنج و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل	
شک میانه دو و چهار و پنج و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	صحیح	بنا بر چهار گذارد و تمام کند و دو رکعت ایستاده احتیاطا و سجده سهو نماید
شک میانه دو و شش	باطل	باطل	باطل	باطل	باطل	در جائی که در شش او مبالغه است توان بست بنا بر اقل باید گذاشت و قرینه است که حکم این و حکم هیچ نیست

اول و یک رکعت با زفره دوم بجا آورد یا عکس بدستوری که در نماز دو رکعتی بیان شد و این نماز
بنماز خوف مشهور است و اگر چنانچه وقت نماز تنگ شود که جنگ در گیرد و بیم هنوز در میان
باشد نماز باشاره بجا آورند و اندکی بجهة رکوع اگر ممکن باشد خم شود و برو بوس زین بجهة سجده کند
و الا باشاره از انکه بجهة رکوع خم شده بجهة سجده خم شود و اگر باهم در آویزند و جنگ مغلوبه
شود و اثر کارزار در بانه کشد و شمشیر آبدار بلند گردد در ینصورت بعوض هر رکعتی یکبار
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قرائت و رکوع و سجود در ین وقت اگر
ممکن نباشد و مراعات قبله و جهة در کار نیست انچه لابد باید در اول نیت و تکبیر احرام و در آخر
تشهد و سلام و چنین واقعه در جنگ صفین حضرت امیر المومنین علی علیه السلام را با معاویه
بن ابی سفیان علیه لعنة الله و الملائکة و الانس و الجان اجمعین روداد و نماز ظهرین و شام
و خفتن باین نوع گزارده شد و در آن شب شاه ولایت پناه بدست مبارک خود هزار خارجی بجهنم
فرستاد و هزار تکبیر گفت بنوعی که دو لشکر می شنیدند و چنین کاری از هیچ دیزی نیامد
و نخواهد آمد و از جمله معجزات آنکه هرگز در مدت عمر خود دو ضرب بر یک کس نزد و اگر
بر سر زد تا کمر شکافت و اگر بر کمر زد دو حصه عدل نمودی که بمیزان نظر هیچ طرف زیاد
و کم نبود و در آن شب فرمود که وَاللهِ لَقَدْ رَأَيْتُ لَيْلَتِي هٰذِهِ كَلَيْلَةِ مُحَارَبَةِ طَالُوتَ وَجَالُوتَ
یعنی بخدای سوگند که دیدم این شب را مانند شبی که جنگ طالوت و جالوت شد شخصی

کفت یا امیر المؤمنین این واقعه پیش از زمان سلیمان علیه السلم بود که الحال از دو هزار سال [وفات] انجا
روی داده تو آنوقت کجا بودی آن سرخدا علیه التحیة والثنا فرمود که ای خدایی که روح من [در]
قبضهٔ قدرت اوست که هیچ واقعه در عالم روی نداده الا آنکه سر کرده و صاحب اختیار بوده [دوام]
و بر حقیقت این سرّ خفی جز شیعهٔ خاص فدوی اطلاع نتواند یافت **فصل** در بیان نماز مسا[فر]
و شروط آن بدانکه بنا بر مشهور نزد علمای شیعه باید که نماز را در سفر وقتی قصر نموده شود
که مباح باشد و اقلا عزم هشت فرسخ شرعی داشته باشد و هر فرسخ شرعی سه میل و هر میلی
چهار هزار ذرع است که تخمینا دو هزار کز این زمان هر کزی چهار وجب و دو انکشت کسی [است]
که مستوی الخلقه باشد یا چهار فرسخ اگر کسی خواهد در همان روز باز کردد و در روایات صحیحه [در]
باب اکتفا بعد چهار فرسخ بجهة قصر هر چند عزم باز کشتن آن روز نباشد واقع شده و
بسیاری از جملهٔ فضلا عمل بآن احادیث نموده کفته اند در چنین حال اختیار دارد که خو[اهد]
قصر نماید و اما روزه بدارد و این حکم جمع بی سند مشکل است پس اگر از باب احتیاط در چنین
وقتی قصر و اتمام هر دو نماید و اگر شهر رمضان باشد احتیاطا قضای آن روز بدارد و همچنین
بری الذمه میشود و همچنین شرط است که در اثنای سفر مرور او بر منزلی که در آن بعد
شش ماه بوده باشد نیفتد یا بشهری که بعزم وطن کردن شش ماه در آن بوده و بیرون [نرفته]
باشد آنقدر که اذان نشنود و دیوار پنهان شود و اگر جزم بسفر نموده در شهری تا یکماه

تمام بماند که امروز و فردا در قصد رفتن باشد و رود و نرود اگر همه یک نماز باشد بعد [از آن]
تمام باید کرد و هر کس سه سفر پی در پی نماید که در میانه ده روز جایی توقف ننموده باشد [هر گاه]
سفر نماید بعد از آن تمام باید کرد و مکاری آنست که شتر و استر و اسب و الاغ بکرایه داده
همراه کرایه کننده سفر نماید و کسی که خود را اجاره دهد بجهة سفر و شاطری که کارش بردن
نامها باشد یا دشتبانی که تردد بعد مسافت شرعی در صحرا بجهة ضبط آب و زمین نمود[ه]
باشد یا سرکار حرز تنها کرایه بعد مسافت او را تردد نموده باشد در عزم سفر بیرون شهر
آمده که دیوار نمایان باشد و اذان شنود تمام کند اما اگر شهر عظیم باشد چون مشهد مقدس
و اصفهان محلکه از انجا حرکت نموده هر گاه دیوارش پنهان شود و اذان نرسد کافیست هر چند
دیوار اصل شهر نمایان و اذان شنیده شود قصر باید کرد و چهار موضع استثنا شده که هر چند
مسافر باشد سنت است که نماز تمام نماید در مسجد مکه و در مسجد الحرام و در مدینهٔ مشرفه
مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در مسجد کوفه و حایر حسین علیه السلم و بعضی از علما کویند باقی [مشاهد]
مشرفه حکم حایر حسین علیه السلم دارد و تمام اولیست و بعضی کویند در مکه و مدینه و کوفه
تمام اولیست مخصوص مسجد نیست و بعضی در مکه و مدینه تنها کویند تمام اولیست و قول اول
اقوی است **فصل** در بیان مسائل متعلقه بدانکه اگر وقت [اول] در اثنای سفر داخل شود و نماز
نکزارده باشد و داخل بلدی که عزم اقامت مینماید یا بلد خود شود آن نماز را بعضی کویند قصر [نماید]

[illegible]

بدلیل آنکه هنوز مسافر بوده که بر وی واجب شده و بعضی گویند واجبست که تمام نماید زیرا
که الحال مسافر نیست و نماز قضا شده و گروهی از علما گویند در این صورت مخیر است و بعضی از
علما گویند که اگر اول وقت در خانه بوده و آخر وقت سفر نموده قصر نماید و اگر عکس باشد
تمام کند ظاهر اینست که در این صورت قول تخییر ظاهر است و دلیل متعدد در کتب استدلالی
بیان شده سنت است مسافر در عقب هر نماز که قصر شده سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر تا ثواب تمام دریابد بدانکه اگر عزم اقامت ده روزه نماید تا یک
نماز تمام بجا نیاورده تغییر تواند که بدهد و اگر در مدتی که نیت اقامت نموده از این محل قدری
بیرون رود که اذان نشنود و دیوار پنهان شود و اراده دارد که بعد از برگشتن باز ده روز
تمام مینماید و الا قصر میکند **فصل ۳** در آداب سفر سنت است که مسافر خصوص سفر مکه اول
حقوق و طلبها که مردم از او دارند بوجه مشروع صورت دهد و رد مظالم که بر ذمه
او باشد نماید و همچنین اگر خمس و زکوة بر ذمه او باشد ادا نماید و وصیت کند و دو رکعت
نماز بقصد سلامتی سفر بجا آورد و آیة الکرسی در سفر بسیار خواند و صلوات بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله آنقدر که تواند بفرستد و اگر بطلب کسی که پیشوا و عزیز باشد یا طلب قرض داری
و هرچه از این نوع باشد که نداند که بمقصد میرسد یا نه تا هشت فرسخ نماز تمام
مینماید و بعد از آن در وقت برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد نماز را قصر خواهد نمود و این

دعا را در وقت سفر کردن بخواند اللهم اسعدنا فی هذه الحرکة وامددنا بالیمن والبرکة
وقنا سوء القدر واکفنا مهمات السفر وقرب لنا البعد والنای وسهل علینا السری وهوّن
لنا طی المراحل وانزلنا خیر المنازل واحفظ مخلفینا واجمع بیننا وبینهم واحسن آمالنا وآمالهم
سالمین غانمین آیبین تایبین یعنی خداوندا یاری ده ما را درین حرکت و مدد کن ما را بمبارکی
و برکت و نگاه دار ما را از واقعهای زشت و کفایت کن حاجتهای سفر ما را و نزدیک گردان
بر ما راههای دور و آسان ساز بر ما شب راه پیمودن و توفیق ده ما را بقطع منازل نمودن
و بگردان بهترین منازل را آرامگاه ما و محافظت فرما بازماندگان ما را و جمع کن میان
ما و ایشان و برآور همه امیدها و آرزوهای ما را با سلامتی و بازگشتن توبه کار و ستایش کنان
بازگشتن و سنت است آذوقه برداشتن و همراهی و اعانت رفقا و شکفتگی با ایشان نمودن
و در آداب سفر سنتی بسیار است که پاره دیگر از آن ان شاء الله در کتاب حج در سفر حج بیان
خواهد شد **باب یازدهم** در بیان نمازهای سنتی که احادیث صحیحه در ترغیب آن
و ثواب در آن واقع شده خصوص در قضای حاجتها که برآمدن در برکت و راهی
مطلوب باشد از انجمله شیخ طبرسی در مجمع البیان نقل نموده که روایتست از حضرت امام
بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که در سوره مبارکه انعام در هفتاد موضع اسم اعظم آمده
هر کس را حاجتی باشد باید که چهار رکعت نماز بدو سلام بجا آورد و در هر رکعت بعد از الحمد

سورهٔ انعام تمام بخواند و چون سلام دهد سه نوبت بگوید یا کریم و سه بار یا عظیم و سه مرتبه
یا اعظم من کل عظیم آنگاه بگوید یا سمیع الدعاء یا من لا تغیره اللیالی والایام صل علی محمد و
آل محمد وارحم ضعفی وفقری وفاقتی ومسکنتی یا من رحم الشیخ یعقوب حین رد علیه یوسف
قرة عینه یا من رحم ایوب بعد طول بلائه یا من رحم محمداً صلی الله علیه وآله ومن الیتم آواه
ونصره علی جبابرة قریش وطواغیتها وامکنه منهم و چند نوبت بگوید یا مغیث اغثنی و آن حضرت
میفرماید که فوالذی نفسی بیده لو سألت الله بذلک جمیع حوائجک لاعطاک یعنی قسم
بآن خدائی که نفس و روح من در قبضهٔ قدرت اوست که اگر سؤال کنی از خدا باین نماز و دعا
جمیع امیدها و آرزوهای خود را خواهی هر آینه بر آورد و ببخشد ترا و ترجمهٔ دعا اینست که
ای شنوندهٔ دعا و ای آنکه تغیر نمی‌دهد او را گذشتن شبها و روزها بفرست تحیه بسوی محمد
و آل محمد و ببخش بر ناتوانی و پریشانی و سستی و ناداری ای آنکه بخشید بر یعقوب
یوسف را هنگامی که باز گردانید روشنی چشم او را و ای آنکه بخشید بر حضرت ایوب
بعد درازی محنت بیماری او و ای آنکه بخشید و مهربانی شد بر محمد صلی الله علیه و آله و او را
پس از یتیمی بسوی خود خواند و بر جباران قریش و سرکشان ایشان فیروزی داده بر تخت عزت
نشاند ای فریادرسندهٔ هر درمانده بفریادرس نماز دیگر بجهت برآمدن حاجت که شیخ الطائفه ثقه
شیخ مفید رضی الله عنه که استاد سید مرتضی علم الهدی بوده و در زمان غیبت کبری از حضرت

صاحب

صاحب الزمان بفرموده و رخصت خلد او عالمیان مکرر در قم سرافرازی از روی کمال شفقت
بدو رسیده در کتاب معتبر بیان نموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر حاجتی که نهایت
اهتمام و خواهش بروا شدن آن داشته باشی روزه بگیر سه روز پی در پی چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه و روز جمعه غسل کن و جامه نو بپوش و برای بلندترین بامی که در منزل تو باشد
و دو رکعت نماز کن و چون فارغ شوی هر دو دست بسوی آسمان بردار و بگوی اللهم انی
حللت بساحتک بمعرفتی بوحدانیتک وصمدانیتک وانه لا قادر لقضاء حاجتی غیرک وقد
علمت یا رب انه کلما تظاهرت نعمتک علی اشتدت فاقتی الیک وقد طرقنی هم کذا و حاجت
عرض نماید و آنگاه بگوید وانت بکشفه عالم غیر معلم واسع غیر متکلف فاسئلک باسمک
الذی وضعته علی السماء فانشقت ووضعته علی الجبال فنسفت وعلی النجوم فانتثرت
وعلی الارض فسطحت واسئلک بالحق الذی جعلته عند محمد صلی الله علیه وآله وعند علی
وفاطمة والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی وحسن و م ح م د
صاحب الزمان ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تقضی حاجتی وتیسر علی عسیرها وتکفینی
مهمها فان فعلت فلک الحمد وان لم تفعل فلک الحمد غیر جائر فی حکمک ولا متهم فی قضائک
ولا حائف فی عدلک آنگاه گونه راست بر خاک گذارد و بگوید که اللهم ان یونس بن متی
عبدک ونبیک دعاک فی بطن الحوت فاستجبت له وانا عبدک ادعوک فاستجب لی کما استجبت له

حضرت صادق علیه السلام فرموده که بسیار بوده که این نماز بجا آورده ام و این دعا نموده ام
هنوز از بام بزیر نیامده بودم که حاجت روا شده بود مضمون معنی دعا آنکه بار خدایا
خود را بمیدان مرحمت رسانیده ام زیرا که میدانم یکتائی بی همتائی و بزرگی تراست و آنکه
هیچکس را یارای برآوردن خواهش من جز تو نیست و بیقین میدانم که هرچند بیشتر نمایان
شود نعمتهای تو بر من بیشتر شود و زیاده گردد احتیاجم بسوی تو و بحقیقتی که تفکر و اندوه
آنکه این امر مرا و حاجت عرض شود و گوید تو بر کشف محنت و برداشتن اندوه پی آنکه
بشنوی دانائی و بر برآوردن خواهش و رفع محنت و کلفت توانائی پس میخواهم از تو
امید و حاجت خود را بان نامی که اگر بر آسمان نهی از هیبت شکافته گردد و اگر بر کوه گذاری
از نهیب از هم بریزد و پرستارکان خوانی از هم بپاشد و بر زمین گذاری گیت و بلندیش هموار
شود و از تو در میخواهم الهی بصدری و حقی و بپاینده که محمد و علی و یازده وصی او را نزد تو است
که بخشد و فرستی بر محمد و آل محمد و امید من بر آوری و آسان گردانی بر من دشواریها و کفایت
جمیع مهمات فرمائی پس اگر حاجت روا نمائی تراست حمد و سپاس و اگر روا کرد نیاوری
تراست حمد و سپاس جور ننموده و در نفرین هیچ میل نفرموده بان و تهمت زده
نیستی و بیم نقصان و کمی در عدالت نیست و آنچه در وقتی که روی راست بر خاک نهد
گوید معنیش اینست که پروردگارا یونس بن متی بنده و نبی تو بود در شکم ماهی ترا خواند

حاجتش روا ساختی من نیز بنده توام امید مرا برار چنانکه امید او را برآوردی ایضا نماز
دیگر شیخ طاب ثراه از محمد بن علی در کتاب مذکور روایت نموده که گوید عریضه بخدمت
امام علی نقی علیه السلام نوشتم که یابن رسول الله تعلیم فرمای دعائی که هنگام محنت و اندوه هر گاه
بخوانم رفع شود فرمودند که دو رکعت نماز کن و در سجود در هر رکعت این دعا بخوان اللهم
انت انت انقطع الرجاء الا منک یا احد من لا احد له لا احد لی غیرک یعنی بار خدا موجود
توئی تو یعنی در هر امیدی فریاد رس توئی تو گسیخته است امید من از همه کس سوای تو که یکی
یکتائی و من بیکسم و این دعا را بسیار بگوید و زاری نماید آنگاه بگوید اسئلک بحق محمد و علی
و الائمة و نام یکی یکی را بگوید پس بگوید فان لهم عندک شأنا عظیما ان تصلی علی محمد و آل
محمد و ان تکفینی شر فلان و تکفینی مؤنته بلا مؤنة علی و فرمود این دعا مجدم جعفر صادق
علیه السلام است نماز وصیت دو رکعت ما بین شام و خفتن در رکعت اول بعد از الحمد سیزده
بار اذا زلزلت و در دوم بعد از حمد پانزده بار قل هو الله احد هر مؤمنی که بگذارد این نماز
و مداومت نماید البته در بهشت برین در خدمت خاتم المرسلین صلوات الله علیه و آله
اجمعین بوده در آن درجه عالیه همیشه باشد نماز جمعه آخر ماه رجب منقول است در
کتاب انیس الصالحین که هر کس در جمعه آخر ماه رجب دوازده رکعت نماز بجا آورد بشش سلام
و در هر رکعتی بعد از حمد آیة الکرسی و سوره قدر هر یک سه بار بخواند و این دعا را در میان

هر دو رکعت بخواند نبی یا العمر او دراز شود اللهم یا اجل من کل جلیل و یا اکرم من
کل کریم و یا اعظم من کل عظیم و یا اعز من کل عزیز اکفنی یا غیاث المستغیثین بلطفک
وجودک وکرمک مد عمرنا وهب لنا من لدنک عمرا بالعافیة دیگر از نمازهای سنتی نماز
که هرگاه باران از آسمان نبارد و چشمها خشک گردد و گوسفندان لاغر و ناچیز شوند و در صحرا
علف نروید و مردمان بفغان آیند و حدیث است که این حالت از بسیاری ظلم مردمان و بی رحمی
دهان و هجوم بدکاران که سبب غضب خداوند عالمیان است واقع میشود و گاه باشد که بجهت
مصلحتی پروردگار عالمیان که خلقان را تنبیهی واقع شود این علامت نماید و بسند معتبر
منقولست که در زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام هفت سال باران در میان بنی اسرائیل
نشد و کافه خلق بشور و زاری در آمده روی بخدمت سلیمان گذاشتند آن اعلیحضرت با آن
قدرت که از جانب پروردگار داشت که بر جن و انس و وحش و طیر و ابر و باد و جمیع حیوانات فرمان
روا بود امر نمود که خلق را همگی اعلام نمایند که بطلب باران از خدای جهان پای برهنه بیرون
آیند با این جمعیت عظیم که نزدیک بود که کره خاک از این حرکت در اضطراب آید بر آمدند در بین
حال چشم مبارک حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بر موری ضعیف افتاد که هر دو دست
از روی زاری بدرگاه بی نیاز کریم باری بر آورده میگوید پروردگارا بر ما بیچارگان ببخشای
آدم مگیر چون این سخن بگوش حضرت سلیمان علیه السلام رسید ندا فرمود که ای گروه خلایق باز

گردید

گردید که آب دادند شما را ببرکت دعای غیر شما و بعد از بازگشتن دریای مرحمت بجوش آمده
بارانی عظیم شد اگر نعوذ بالله چنین حالتی روی نماید سنت است مردمان ذکر کنان و تسبیح
گویان روی بصحرا گذارند و با خود طفلان شیرخوار و گوسفندان بره دار و زنان و مردان
سالخورده همراه برند و در حین نماز طفل و مادرش از هر انسان و حیوان از هم جدا نمایند
بیکبار بزاری در آیند و انجا لعین هیچکس همراه نبرند و بعد از آنکه جمعیت قرار گیرد مؤذنان
سه نوبت الصلوة گویند و دو رکعت نماز بجماعت بطریق نماز عید بجا آورند و در دعای قنوت
بعوض دعای عید این دعا بخوانند که اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشر رحمتک علینا و
احی بلادک المیتة یعنی بار خدایا سیراب گردان بندگان خود و چهارپایان را و بگستران رحمت
خود را بر ما و زنده گردان لمؤلفه تو جان بخش دلهای افسرده را زمینهای از تشنگی مرده را
و چون پیشنماز از نماز فارغ شود طرف ردا از دوش راست بر جانب چپ اندازد و خطبه بخواند
و مردم را بتوبه و بازگشت امر نماید انگاه باید که روی بقبله صد بار الله اکبر بگوید و همه
مردمان متابعت نموده باواز بلند زاری کنان بگویند انگاه روی بجانب راست کند و صد بار
سبحان الله بگوید و همه متابعت نمایند و بدستور روی بجانب چپ نموده لا اله الا الله
بگویند انگاه بجانب حاضران نماید و صد بار الحمد لله گوید و همگی زاری کنان بلند بگویند
دیگر نماز نیمه شب شعبان است که شیخ طوسی طاب ثراه در مصباح بسند معتبر ذکر نموده

که آن شب بعد از زیارت حضرت امام حسین علیه السلم ونماز زیارت چهار رکعت نماز
بدو سلام بجا آورد ودر هر رکعتی بعد از حمد صد بار قل هو الله احد بخواند وچون فارغ
شود بگوید اللهم انی الیک فقیر ومن عذابک مستجیر اللهم لا تبدل اسمی ولا تغیر جسمی ولا
تجهد بلائی ولا تشمت بی اعدائی اعوذ بعفوک من عقابک واعوذ برحمتک من عذابک
واعوذ برضاک من سخطک واعوذ بک منک جل ثناؤک انت کما اثنیت علی نفسک و
فوق ما یقول القائلون ودر کتاب اقبال مذکور است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
که هر کس در شب نیمه شعبان چهار رکعت نماز کند بدو سلام مابین نماز شام وخفتن در هر
رکعتی بعد از حمد ده بار قل هو الله احد وچون فارغ شود ده بار گوید یا رب اغفر لنا وده بار
گوید یا رب ارحم لنا وده بار گوید یا رب تب علینا وقل هو الله احد تا آخر بیست ویکبار بخواند
انگاه ده بار بگوید سبحان الذی یحیی الموتی ویمیت الاحیاء الله تعالی حوایج او را روا کرداند
واز جمیع آفات وبلیات محفوظ باشد تا نیمه شعبان دیگر دیگر نماز هر شب جمعه که در کتب
معتبر در انیس الصالحین مذکور است که هر کس در شب جمعه دو رکعت نماز کند در هر رکعتی
یکبار الحمد وپانزده بار اذا زلزلت ایمن کرداند حق تعالی او را از عذاب قبر دیگر نماز روز عاشورا
ونموده که روزه مگیر اما چیزی مخور تا نماز عصر که عصر بود که آنجا به آخر شد وچون چاشت
روز عاشورا شود بصحرا یا بام خانه خود بر آید وهکذا وجامه برسم ماتم زدگان بپوشد

وبندها

وبندهای قبا کشاید وبعد از زیارت چهار رکعت نماز بجا آورد در رکعت اول بعد از حمد
قل یا ایها الکافرون ودر دوم بعد از حمد قل هو الله احد ودر سیم بعد از حمد سوره احزاب
ودر چهارم بعد از حمد سوره منافقین بخواند وده گام از آنجا که نماز گذارده واپس گردد
ودر وقت رفتن وبازگشتن بگوید انا لله وانا الیه راجعون رضا بقضاء الله وتسلیما لامره
واز جمله نمازها که شیخ شهید رضی الله عنه در اربعین خود بیان نموده در شبهای ماه
رمضان وآنچه ذکر نموده اسانید ومبالغه در ثواب بیشتر ذکر میشود هر کس در شب دوم
ماه رمضان این نماز بجا آورد او را در آن سال مکروهی روی ندهد وروزی بر او فراخ گردد
وبیامرزد حق تعالی گناهان او را چهار رکعت در هر رکعتی بعد از حمد بیست وپنج انا انزلنا
وهر کس در شب هفدهم دو رکعت نماز بجا آورد در رکعت اول حمد وسوره ودر رکعت دوم
الحمد وصد قل هو الله احد بخواند وچون فارغ شود بگوید صد بار لا اله الا الله بدهد حق تعالی
باو ثواب هزار حج وهزار عمره وهزار جهاد که در راه خدا نموده باشد مؤلف گوید لیکن این را
شرط بسیار است که تا آن شرایط نباشد این نمازها فایده ندارد وعمده آن مجتنبی است [illegible]
بعد از اعتقاد درست واطاعت وفرمان برداری چنان نماید که با ائمه خود دارد و
این کلام روایات بسیار است که نقل آن سبب ملالت یاران ذکر نمود دیگر نماز هدیه
روح پیغمبر دو رکعت در اول بعد از حمد آیة الکرسی ودر دوم بعد از حمد بنا بر قول مشهور

ده انا انزلناه فی لیلة القدر و بسند صحیح رسیده که مثل این نماز همین که شیعه دوازده
امامی باشد بمیت میرسد و اگر اجره از مال میت دهند گذاردن واجب میشود و از جمله نمازهای
سنت نماز روز مبعث یعنی روز بیست و هفتم رجب است و شیخ مفید در مقنعه ذکر کرده که
از ائمه اطهار علیهم السلام مرویست که هر کس در این روز دوازده رکعت نماز بجا آورد و در هر
رکعت بعد از حمد یس بخواند و چون فارغ شود حمد و اخلاص و معوذتین هر یک چهار نوبت بخواند
و چهار نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر والحمد لله و سبحان الله ولا حول
ولا قوة الا بالله الله ربی لا اشرک به شیئا چهار بار آنگاه هیچ مرادی نخواهد که روا نگردد مگر
بخیمه قطع صله رحم باشد **باب دوازدهم** در فضیلت نماز جماعت و آداب و احکام متعلقه
بآن و چند فصل در بیان مسائل متعلقه بنماز که اهتمام بدانستن آن بیشتر است بدانکه نماز
جماعت در عقب سر عالم با هزار نماز که تنها نماید در ثواب برابر است و اگر در مسجد جامع در عقب
عالم نماز گذارد با صد هزار و اگر با غیر عالم نماز گذارد با بیست و پنج نماز برابر است و اگر در مسجد
جامع باشد با غیر عالم با دو هزار و پانصد فرادی برابر است و با عالم صد هزار نماز فرادی و بروایت
و در روایت واقع شده که این در حالتی است که ماموم یک کس باشد و اگر بده رسد شماره ثواب آنرا
غیر از خالق انس و جان نتواند و این ثواب وقتی مرحمت میشود که هیچ غرض و مدعا سوای قرب
الهی و ثواب آن بحضرت رسالت پناهی منظور نبوده از عبادتها و اغراض دنیا و عزت و جا

ودیانت

و دیانت خلایق و رجوع جهال و عوام و حسن ظن مردمان مبرا و معرا باشد و خاطر امام
و ماموم بهمه جهت در عدالت امام خواه بمعاشرت باطنی یا شیاع یا شهادت دو عادل جمع باشد
بدانکه چنانکه مذکور شد در جمعه و عیدین و نماز خوف هر گاه امام اصل باشد جماعت
اولیست و در نمازهای واجبی دیگر چون یومیه و خوف و کسوف و زلزله و نماز آیات وغیره
آسمانی و نماز قضا و نماز میت و نماز اجاره بجماعت گذاردن سنت مؤکد است **فصل ۱** در بیان
تحقیق معنی عدالت باید امام عاقل و بالغ و آزاد باشد و گناهان کبیره را نکند و اجتناب
نماید و بر صغیره اصرار ننماید و دانستن صغایر و تفصیل ظاهرا شرط نباشد زیرا اگر از روی
جهل بصغیره از صغایر مصر بوده باشد ظاهر اینست که معذور داشته اند زیرا که شمردن و یاد داشتن
جمیع آن نزدیک است که توان گفت که مقدور کم کسی باشد و مکلف بعدالت شارع همه را فرموده
و علمای متاخرین چنین تعریف عدالت نموده اند که ملکه ایست در نفس انسانی که سبب پرهیز
هرکاری بمروت گردد و مروت آنست که خلاف ذی اوست در وجود نیاید یعنی خصلتهای
نیکوی پسندیده با او بوده بیشتر و از صفات ناشایسته اجتناب نماید اگر ببیند برهنه و او را جامه
متعدد باشد مروت تقاضای آن نماید که او را برهنه نگذارد و همچنین در باقی احوال
و در قضای حوایج برادران مومن کمال سعی بقدر مقدور داشته نموده باشد و بمحاسبه
نفس خود مشغول بوده غافل نشود که بمنازی اگر چه ثواب علیهم بیشمار ائمه اطهار در ان فرموده اند

نهایت ملاحظه تمام باید نمود که مایه بر سر سود نابود نگردد و آن نمازی که مینماید هم بغبار
خواهش عزت وجاه وترقی دنیای دون تیره وتباه نگردد واین امریست بسیار پنهان زیرا که اطلاع
واقعی بر باطن غیر خود وخدا کسی ندارد ومیتواند بود که شخصی عمرها بظاهر جمیع صفات پسندیده
ازو دیده شود وسبب آن تمام ونیکی خواص وعوام باشد وبسیار شود که شخصی بحسب دین
داری وترس خدا در امری ایستادگی نماید یا تغافل ورزد یا جمعی را که بعقیده او کراه کنند
خلق ودشمن دین باشند بد ایشان علانیه گوید وجمعی حمل بر غیبت برادر مؤمن وسهل انگاری
در دین نموده فسخ اعتقاد نمایند ودر واقع هر دو محق باشند در چنین صورتی اولی آنست
که هرگاه شخصی امری که بحسب ظاهر با عدالت جمع نشود از مؤمنی ببیند در خلوت ازو تفتیش
نموده بحرب متوجه شود که آنچه در جواب میگوید اگر میتواند بود که چنان باشد هر چند بحسب
ظاهر دور باشد بآن حمل نموده حکم بر فسق آن مؤمن ننماید واگر از جواب جزم بآنچه دیده شده
حاصل شود میتوان گفت که بنابر نهی منکر اگر گمان تاثیر داشته باشد او را زجر نماید واز عذاب
الهی بترساند ومردمان را از اقتدای با او هرگاه یقین در فسق او بهم رسیده باشد باز دارد دویم
دیگر آنکه امام مردان مرد باشد وامامت زنان زن وخنثی هرگاه معلوم نباشد که مرد بودن
او غالب هر چند عادل باشد نمیتواند نمود لیکن هرگاه صفت عدالت با او باشد پیشنمازی
زنان میتواند کرد وامامت غیر زن وخنثی نمیتواند نمود شرط دیگر آنست که میانه پیشنماز و جمعی

فصل ۲ در بیان شروط نماز جماعت اول آنکه پیشنماز عادل باشد

از مردان

از مردان که با او اقتدا کرده اند حائلی نباشد که مانع دیدن او یا جمعی که او را می بینند شود و هرگاه
نابینا یا کوری یا پرده ای صفها باشد قصور ندارد واگر جمعی که اقتدا کرده زن باشد با وجود حائل
هرگاه علم بافعال امام داشته باشد جایز است وباید که جای که امام ایستاده از مکانی که ماموم
ایستاده اند زیاده بر یک شبر بلند نباشد وبعضی بقدر یک گام گفته اند وقول اول باحتیاط نزدیک
تر است واگر مکان ماموم بلندتر باشد جایز است هرگاه بحدی نرسد که در عرف مقتدی نگویند
چنانکه در دامن کوهی نماز جماعت گذارند وشخصی در فراز کوه یا بالای مناره اقتدا نماید وهمچنین
کسی که تیمم نموده باشد پیشنمازی جمعی که با وضو باشند نتواند نمود ونشسته امامت ایستاده
نتواند نمود وحضرت رسول صلی الله علیه وآله یکمرتبه نشسته نماز جماعت نمودند ودر همان روز
فرمودند که بعد از من تا روز قیامت هیچ نشسته امامت ایستادگان ننماید وهرگاه دو کس نماز
گذارند که صلاحیت داشته باشند که بایشان اقتدا نماید تعیین یا بنام یا صفت چنانکه گوید
فلانی یا این مرد جوان یا پیر بر ماموم واجب است وواجب است متابعت وپیروی در افعال
نماید پس اگر دانسته پیش از امام برکوع رود یا بسجود کند گناه عظیم است هر چند که نماز
بقول اصح باطل نمیشود اما تکبیر احرام را پیش از امام یا مقارن با او گوید نماز باطل است و
اگر بفراموشی پیش از امام بسجود یا رکوع رود آنگاه فهمد که هنوز امام بسجده یا رکوع نرفته
واجب است که برگردد وباز متابعت امام نماید ودرین باب آن زیادتی مبطل نیست واگر عمدا در رکوع

یا سجود پیشی گرفته هرچند گناهکار است امّا واجبست که بر همان بایستد تا امام نیز
رکوع یا سجود نماید و احوط اینست که اگر بفراموشی بر امام سبقت کرده و بازد و باره با امام متابعت
ننموده آن نماز را اعاده نماید و بعضی گویند نماز باطل نشود و آن قول ضعیف است فصل
در امور سنتی که باین باب متعلق است بدانکه سنت است که هرگاه آواز قراءت امام بهیچ وجه
بماموم در نمازی که بلند خواند نرسد حمد را آهسته چنانکه خود شنود بخواند و هرگاه آواز
امام شنیده شود باعتقاد اکثر علما قراءت حرام است و بعضی مکروه داند و قول اوّل اولی
و احوط است و هرگاه در اثنای نماز سنتی باشد و امام تکبیر احرام گوید سنت است که قطع
نماز نماید و فضیلت جماعت بتمام دریابد و بعضی گویند هرگاه بیم آن باشد که اگر قطع ننماید
نماز جماعت بالکلیه فوت شود سنت است و اگر ممکن باشد که در رکعت دویم و سیم و چهارم
ملحق شود سنت نیست و این قول احوط است و اگر امام اصل حاضر شود باتفاق قطع سنت
مؤکد است و اگر امام را در رکوع آخر امام رسد تکبیر احرام ایستاده بگوید آن رکعت را دریافته باشد
بر قول اصح و سنت است که اگر بعد از رکوع آخر امام رسد تکبیر احرام ایستاده بگوید و با امام
بسجود رود و در هر سجده متابعت نماید و چون امام سلام دهد نیت تکبیر احرام اعاده نماید
و نماز فرادی بجا آورد تا بهره از نماز جماعت یافته باشد و اگر بعد از سجود در حال تشهد امام
برسد سنت است که تکبیر احرام ایستاده بگوید و بنشیند با امام در حین تشهد و چون

امام سلام دهد برخیزد و بهمان نیت و تکبیر قراءت نموده نماز تمام نماید که زیاده رکن
ننموده و سنت است که بشنواند امام اذکار نماز یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی
چنان گوید که ماموم بشنوند مگر آنکه بسیار باشد و ماموم سنت است که آهسته بگوید و
مکروه است بلند گفتن و قول اول اقوی است و مکروه است که امام بجذام یا برص یا کوری یا عیبی مبتلا
باشد چرا که این دو مرض سرایت کننده است و بعضی حرام داند و سبب تنفر طبایع است و مکروه است
که اگر امام را عارضه روی دهد کسی که در آخر ملحق شده باشد هرچند افضل باشد تقدیم دهند
اگر در آن عارضه شعور شرایط نیت اختیار تعیین نایب با اوست و الّا با مامومین و هرگاه تعیین
نایب امام نماید تجدید در دل در کار نیست و اگر مامومین نموده باشد احوط اینست که در هر دو حال
قصد اقتدا با امام جدید نمایند و همچنین مکروه است که کسی که قراءت حمد و سوره نتواند نمود امامت
قاری نماید و مثل خود و مراد بخوبی هست که حروف را از مخارج درست گوید و در وقف وقف
و وقف نماید کافیست خوش صدا بودن و بعضی زیادات که قاریان نواصب معتبر نموده اند علت
ترجیح نمیشود و اگر کسی را در زبان عارضه باشد که حروف را درست نگوید چنانکه را را لام
گوید یا سین را ثا این امامت کسی که درست گوید مکروه است و مقتضای روایات صحیحه هاشمی
هرگاه عالم باشد از غیر هاشمی هرچند عالم باشد اولیست و بعضی با وجود هاشمی عالم امامت غیر
هاشمی که عالم نباشد درست نداند و بر طبق حدیث معتبر واقع شده و هرگاه در صفه قرا

مساوی باشند هر کس درین زمان بیشتر بشهر اسلام ساکن یا بطلب علم بیشتر رفته اولیست
وعکس مکروهست وهرکاه درین امور مساوی باشند انکس که پیرتر باشد وهرکاه دران نیز
مساوی باشند هر که رغبت مردم بان بیشتر باشد یا خوش صورت تر باشد وبمقتضای آیه
کریمهٔ اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللهِ اَتقٰیکُم هرکاه در علم وسن وهاشمیت ورغبت مردم مساوی باشند
بعضی از علما کویند انکه پرهیزکاری وتقوای او بیشتر باشد اولیست وپیشنمازی که همیشه
در مسجدی امامت می نموده باشد اولی از جمیع است وهمچنین حاکم در بلد خود اولی است
بامامت از غیر وصاحب خانه اولیست هرکاه متصف بصفت عدالت باشد واکر صاحب مسجد
وصاحب خانه وحاکم خود اذن دهند کراهت زایل میشود بخلاف آنچه سابق مذکور شد زیرا
که دران کراهت ذاتیست واین کراهت بسبب رعایة ادابست ونابینا وکسی که برص یا جذام
مبتلا باشد امامت مثل خود میتواند نمود **فصل** دربیان بعضی احکام متعلقه بنماز
بدانکه واجبست قضای نمازهای یومیه هرکاه فوت شود بعد از بلوغ وعقل وخالی بودن
از حیض ونفاس وکفر اصلی ودر قضا رعایت ترتیب واجبست پس اکر اول نماز ظهر قضا شده باشد
وبعد از ان نماز صبح قضای ظهر بر صبح مقدم است وهرکاه وقت نماز ادا باشد اول ادا را بجا
آورده متوجه کذاردن قضا شود واکر اول قضا بجا آورد جایز است هرکاه وقت ادا تنک نباشد
وهرکاه نداند که کدام نماز پیشتر فوت شده بنا بر قول اقوی ترتیب ساقط است وبعضی کویند

هرکاه

هرکاه ظن آن دارد که نمازی معین از او پیشتر فوت شده او را مقدم دارد واین قول حدیث
ندارد واکر نداند که این نمازی که از او فوت شده شام است یا ظهر یا عشا درینصورت واجبست
که یک سه رکعتی بنیت شام ویکدو رکعتی بنیت صبح ویک چهار رکعتی بجا آورد وقصد نماید که اکر
قضا ظهر است عوض ظهر باشد واکر عصر عصر واکر عشا عشا واکر نداند که این نمازی که از او
قضا شده در سفر بوده یا در حضر وچه نماز بوده درینصورت یک چهار رکعتی نیز می باید بجا
آورد وقصد نماید که اکر ظهر است ودر حضر قضا شده این نماز عوض او باشد واکر عصر عصر واکر
عشا عشا ومرتد که اول اسلام داشته باشد وبعد از ان بر کردد واز دین برکشته شود بر فطرت
اسلام متولد شده باشد یا نو مسلمان باشد انچه در زمان ردّه عبادات از او فوت شده
قضا نماید واما کافر اصلی هرکاه مسلمان شود قضای نمازها ایام کفر از او ساقط است و
اولاد کفار و یهود ونصاری ومجوس در حکم کافر اصلیند ودر قبول توبه مرتد فطری جهت در نفس
الامر وواقع هرچند ظاهرا مقبول نیست خلافست واز کرم بخشاینده مهربان دور نیست که در
قیامت هرکاه از روی اخلاص توبه نموده باشد قبول توبه ایشان نماید وهرکاه شخصی قدرت
استعمال آب وخاک نداشته باشد ادا نماز ظاهرا آنست که از او ساقط است وکناه کار نیست اما
هرکاه تواند باید قضا نماید واین قول اقوی است وابن جنید کوید که هرکاه شخصی عریان نماز
کذارده باشد هنکامی که هیچ چیزی نداشته که عورت بان بپوشد بعد از قدرت قضا واجبست

وحدیثی درین باب بخصوص بیت حضرت صادق علیه السلم فرموده که اگر یک جامه بخس دارد و آبی
بیت که آنرا بشوید یا وضو بسازد تیمم نماید و عریان نماز گذارد و هرگاه آب یافت شود جامه را بشوید
و وضو سازد و نماز اعاده نماید بنا برین احوط اینست که قضا نماید و سنت است قضای نوافل
یومیه و در روایت است که هر کس ترک نافله یومیه بجهت مشغولی بکارهای دنیا نمود ملایکه خبافت
که گویا در یافته خدمت پروردگار را هنگامی که استحقاق و سعی که نسبت پیغمبر صلی الله علیه وآله
رسانیده و بعضی گویند بر پسر بزرگ واجبست که قضای آنچه از پدر و مادر او فوت شده از نماز
و روزه نماید و بعضی گویند هر قضایی که بسبب عذری از او واقع شده باشد بجا آورد و لحظه
واقب اینست که بهر جهت فوت شده باشد و بعضی گویند هر قضایی که بسبب عذری از او واقع
شده باشد بجا آورد و احوط اینست که خود بنفسه قضا نماید و اگر نتواند باید دیگری را باجاره
بگیرد و اگر اتفاق نماز او فوت شده باشد که از بسیاری نداند آنقدر قضا نماید که جزم یا ظن
قوی بهم رسد که دیگر قضا باقی نیست و اگر بفراموشی ظهر شروع نماید و در اثنای نماز که هنوز
از دو رکعت تجاوز ننموده بیادش آید که صبح را نگذارده نقل نیت بصبح نماید و سلام دهد
صحیح است و اگر از دو رکعت گذشته تمام نماید و بعد از آن صبح بجا آورد زیرا که با فراموشی
در اینصورت ترتیب ساقط است و اگر کسی قضا بر ذمه داشته باشد نوافل بموجب روایات
معتبره می تواند نمود و بعضی تجویز نکرده اند و آن قول ضعیف است **منهج سیم** در زکوة

وقضا عبادات واجبه بر پسر بزرگ واجب

ومسائل متعلقه بآن و در آن دوازده بابست **باب اول** در بیان معنی زکوة و مبالغه خدا
در ادای آن بموجب نص قران و احادیث فضلا اثر وجان سید و سرور جهانیان بدانکه زکوة
در لغت بمعنی پاکیزگی است و بمعنی زیادتی نیز آمده و چون لازم است که مناسبت میان معنی
لغوی و اصطلاحی یا حقیقت شرعی و لغوی باشد در اینصورت سبب زیادتی مال میشود و
دهنده را از چرکنی نافرمانی پاک میسازد هر دو معنی مناسبت دارد و نص آیه واقیموا الصلوة
واتوا الزکوة واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون یعنی نماز بجا آورید و زکوة بدهید و فرمان
رسول خدا نمایید که شاید که پروردگار بر شما ببخشاید و زکوة در برابر نماز ذکر فرموده و هر که
انکار زکوة نماید کافر است پس چنانکه دانستن نماز واجب است شناختن آنکه زکوة در چه
چیز و چه قدر است بر هر مکلفی لازم است و در وجوب چند شرطست **باب دوم** در بیان
آنکه در چند جنس زکوة واجبست باتفاق بدانکه در طلا و نقره و از غلها در گندم و جو و مویز
و خرما و از حیوان در گاو و گوسفند و شتر و در غیر این از اموال و اسباب و غلات و حیوانات
واجب نیست و احکام و شروط هر یک علیحده بتفصیل و تحقیق بیان میشود **باب سیم** در زکوة
طلا و نقره بدانکه هرگاه بیست مثقال شرعی که چهارده مثقال و یک دانگ صیرفی شش دانگی
این زمانست طلای سکه دار که معامله بتخصیص مالک شود و سال بر آن بگذرد نیم مثقال
شرعی که عبارتست از دو دانگ و ثمن دانگی و دو سبع شعیر متوسط این زمانست میباید زکوة

علامه حلی رحمه الله فرموده که هر درهمی چهار دانگ و هفت مثقال شرعی ده درهم جو متوسط است [illegible] تا بوزن هر یک مثقال شرعی هفتاد و دو جو متوسط چهار سبع جو باشد زیرا که چهار دانگ [illegible] هر دانگ بهفت قسمت [illegible] [illegible] چهار جو متوسط است [illegible] جو بیست و چهار جو [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible]

بدهد و ازین قدر اگر همه یکجو کم باشد زکوة واجب نشود و اگر چهار مثقال شرعی که سه
مثقال و پنج شعیر متوسط و دو سبع شعیر کم صیرفیست بر چهارده مثقال و یکدانک زیاده شود
چهل یک آنرا بزکوة بدهد و اگر از نقد یکه کم باشد اگر همه یکحبه باشد از دو دانک و نصف
بخود زیاده نمیدهد و برین شق اگر صد هزار مثقال طلا داشته باشد که چهل و یک نخواهد
داد بمذهب شیخ مفید رضی الله عنه و بعضی از فقها اگر بقصد فرار بسیکه نماید عقوبت آن
بروز زکوة واجب و گویند زکوة منفعت نمی بخشد و باید که بدهد و بعضی گویند زکوة ساقط
میشود اما آن ثوابی که از آن محروم شد زیاده از آن نفعی است که بخود رسانیده بیادات
احسان خداوند عالمیان اگر از چهل درهم یک درهم و از چهل دینار یک دینار خود برعت غم
بحو بتان بر ایشان رساند و با خدا حیله نماید نتیجه اش در هر دو جهان عیان گشته سبب
زیادتی عمر و مال میشود **باب چهارم** در بیان زکوة جو و گندم و مویز و خرما بدانکه
هر یک ازینها هرگاه به پنج وسق که دویست و هشتاد و دو من نیم بوزن تبریز است برسد
ده یک آنرا بزکوة باید داد و اگر بدلو و دولاب که بشتر و گاو کشیده میشود آب داده بیست یک
آنرا بزکوة باید داد و ازین قدر هرچه کم باشد زکوة ندارد و هرچه زیاده اگر یکمن باشد
زکوة باید داد و اگر بعضی اوقات آب روان داد و گاهی بدولاب آب خورده در نصف صورت
بهمان نسبت زکوة باید داد و بعضی گویند هر آبی که از نسبت شده آنرا اعتبار نمایند در نصف صورت

رعا

رعایت جانب مستحق احوط است **باب پنجم** در بیان زکوة حیوانات اما زکوة شتر و آنرا
دوازده نصاب است نصاب اول پنج شتر است و در آن یک گوسفند است و بعد از آن در چهار
نصاب دیگر پنج پنج زیاده میشود یعنی که هرچه از پنج زیاده شود تا بده برسد زیاد از یک
گوسفند نمیدهد چون بده رسید دو گوسفند بدهد و در زیادتی تا پانزده نرسد چیزی
نباید داد و در پانزده سه گوسفند و همچنین تا بیست و چون بیست کامل شد چهار گوسفند و چون
بیست و پنج رسید پنج باید داد و چون عدد شتران به بیست و شش رسید باید یک شتر
یکساله یا در دو سال بزکوة دهد و سوای این تا سی و پنج شتر که باشد چیزی نمیدهد
و اگر یکی زیاده شود شتر دوساله یا در سه بدهد و هرگاه بچهل و شش رسد باید یک
شتر سه ساله یا در چهار بدهد و بعد از آن چون شصت و یکی کامل شود شتر چهار
ساله یا در پنج بدهد درینصورت که صد و بیست و یک شتر داشته اگر سه شتر دوساله
یا در سه سال بدهد یک شتر از و عفو خواهد شد و اگر دو شتر چهار ساله یا در پنج دهد
در بیست و یک چیزی نباید داد و اولی اینست که هر کدام مستحق نفعش بیشتر باشد اختیار نماید
زیرا که قیمت شتر پنج ساله کاه باشد دو برابر شتر دوساله در سه سال باشد **و اما**
در زکوة گاو و او را دو نصاب است هرگاه سی گاو داشته باشد یک گوساله یک
ساله یا در دو بزکوة باید داد خواه نر باشد یا ماده و چون چهل گاو کامل شود یک گاو دو ساله

بادرسه بدهد و یک کوساله یکساله یا دردو و اگر کم باشد همان کاو دوساله
یا درسه را بدهد و آن زیادتی عفو است و همچنین تا هر قدر برسد اگر صد باشد دو کوسالهٔ
یکساله یا دردو و یک کاو دوساله یا درسه باید داد **واما** در زکوة کوسفند
و آنرا پنج نصاب است هرگاه چهل کوسفند داشته باشد یک کوسفند بدهد و از آن زیاده
نمیدهد تا صد و بیست و یک برسد و چون صد و بیست و یک کامل شود دو کوسفند باید داد
و در زیاده بر آن نمیدهد تا بدویست و یک برسد و اگر یکی از دویست و یک زیاده
باشد سه کوسفند باید داد و در زیادتی تا سیصد کوسفند چیزی نمیدهد و اگر سیصد
کامل شود از هر صد کوسفند یکی باید داد و بعضی گفته اند هرگاه یکی زیاده شود چهار
باید داد و منشأ خلاف اختلاف روایات است و سند روایت چهار صحیح تر و احتیاط
نزدیکتر است و چون بچهارصد رسد صد یک باید که چهار باشد بنابر قول آخر هر چند
از چهارصد نود و نه راس کم شود باز چهار باید داد و بنابر قول اول سه و اگر از آنچه
زیاده است در هر نصابی از شتر و کاو و کوسفند که در آن زکاة نیست تلف شود نقصی بزکوة
نمیرسد و اگر از اصل عدد بی تقصیر و تفریط چیزی تلف شود بهمان نسبت از آن نصاب
کم و رجوع بنصاب پیش میشود و بدانکه مدار بر ملکیت است اگر مال یک شخص چهل کوسفند
در چهل موضع داشته باشد تا آنکه زکوة هر یک تنهایی از نصاب بسیار کمتر است ساقط نمیشود

واکرمال

و اگر مال چند کس در یک چراگاه باشد و مجموع از نصاب زیاده و رسد هیچیک بزکوة نرسد
چیزی واجب نمیشود **باب ششم** در مسائل متعلقه بزکوة بدانکه واجب نمیشود زکوة در
مذهب شیعهٔ اثنی عشریه در مال یعنی اطفال و دیوانکان مکر آنکه ولی ایشان بآن مال
تجارت نماید اگر نفعی حاصل شود از ایشانست و اگر زیان نماید نقصان بر و است اما از غیر
آن از غله و حیوانات هرگاه بحد نصاب رسد زکوة واجبست اما مالی که بقرض بنزد کسی
باشد یا در تصرف مالک نباشد زکوة ندارد مکر آنکه قصد فرار از زکوة نموده باشد و اگر
وصرف نموده تا یکسال
مالی قرض نموده و سال بر آن بکذرد ظاهر اینست که زکوة باید داد و اگرچه بعضی علما در این
صورت سنت داشته اند و هرگاه بر زر طلا و نقره و حیوانانی که نصاب هر یک بیان شد سال
یعنی یازده ماه تمام بر آن کذشته داخل دوازدهم شده باشد و تبدیل و تغییری در آن بهم نرسد
زکوة لازم میشود و اگر ملک روزکری باشد که تلف شود بدون قصد فرار زکوة لازم نیست
و در جو و کندم و مویز و خرما بعد از درویدن و کوفتن و چیدن و پیمودن و بیرون
نمودن صرف و ریات زراعت از تخم و کاو و مصالح الاملاک و بقولی مالوجهاتی که به سرکار
پادشاه کرفته میشود اگر بقدر نصابی که مذکور شد باشد واجبست و الا واجب نیست
باب هفتم در بیان جواز تعجیل زکوة بدانکه روایت صحیح از اهل بیت در رخصت تعجیل
دو ماه واقع شده و اگر ضرور باشد و فقرا و خویشان عسرت کشند بنابر وجوب رعایت صله

پادرسه بدهد و یک کوساله یک ساله پادردو و اکر کم باشد همان کاو دو ساله
پادرسه را بدهد و آن زیادتی عفو است و همچنین تا هر قدر برسد اکر صد باشد دو کوساله
یک ساله پادردو و یک کاو دو ساله پادرسه باید داد **و اما** در زکوة کوسفند
و آن را پنج نصاب است هر کاه چهل کوسفند داشته باشد یک کوسفند بدهد و از آن زیاده
نمیدهد تا صد و بیست و یک رسد و چون صد و بیست و یک کامل شود دو کوسفند باید داد
و در زیاده بران نمیدهد تا دویست و یک رسد و اکر یکی از دویست و یک زیاده
باشد سه کوسفند باید داد و در زیادتی تا سیصد کوسفند چیزی نمیدهد و اکر سیصد
کامل شود از هر صد کوسفند یکی باید داد و بعضی کفته اند هر کاه یکی زیاده شود چهار
باید داد و منشأ خلاف اختلاف روایات است و سند روایات چهار صحیح تر و باحتیاط
نزدیکتر است و چون بچهار صد رسد از هر صد یک باید که چهار باشد بنابر قول آخر هر چند
از چهار صد نود و نه راس کم شود باز چهار باید داد و بنابر قول اول سه و اکر از اینجه
زیاده است در هر یک نصابی از شتر و کاو و کوسفند که در آن زکاة نیست تلف شود نقصی بزکوة
معتد نرسد و اکر از اصل عدد بی تقصیر و تفریط چیزی تلف شود بهمان نسبت از آن نصاب
کم و رجوع بنصاب پیش میشود و بدانکه مدار بر ملکیت است اکر مال یک شخص چهل کوسفند
در چهل موضع داشته باشد تا آنکه زکوة هر یک تنها پی از نصاب بسیار کمتر است ساقط نمیشود

و اکر مال چند کس در یک چراکاه باشد و مجموع از نصاب زیاده و رسد همچنین بزکوة نرسد
چیزی واجب نمیشود **باب ششم** در مسائل متعلقه بزکوة بدانکه واجب نمیشود زکوة در
مذهب شیعهٔ اثنی عشریه در مال بغیر اطفال و دیوانکان مکر آنکه ولی ایشان بآن مال
تجارت نماید اکر نفعی حاصل شود از ایشانست و اکر زیان نماید نقصان بر ولی است اما از غیر
آن از غله و حیوانات هر کاه بحد نصاب رسد زکوة واجبست اما مالی که بقرض نزد کسی
باشد یا در تصرف مالک نباشد زکوة ندارد مکر آنکه قصد فرار از زکوة نموده باشد و اکر
و صرف نموده باشد
مالی قرض نموده و سال بران بکذرد ظاهر اینست که زکوة باید داد و اکرچه بعضی علما در این
صورت سنت دانسته اند و هر کاه بر زر طلا و نقره و حیواناتی که نصاب هر یک بیان شد سال
یعنی یازده ماه تمام بران کذشته داخل دوازدهم شده باشد و تبدیل و تغییری در آن بهم نرسد
زکوة لازم میشود و اکر یک روز کمتر باشد که تلف شود بدون قصد فرار زکوة لازم نیست
و در جو و کندم و مویز و خرما بعد از درویدن و کوفتن و چیدن و پیمودن و بیرون
نمودن مزد و ربات زراعت از تخم و کاو و مصالح الاملاک و بعولی مالوجهاتی که بسرکار
پادشاه کرفته میشود اکر بقدر نصابی که مذکور شد باشد واجبست و الا واجب نیست
باب هفتم در بیان جواز تعجیل زکوة بدانکه روایت صحیح از اهل بیت در رخصت تعجیل بقدر
دو ماه واقع شده و اکر ضرور باشد و فقرا و خویشان عسرت کشند بنابر وجوب رعایت صلهٔ

رحم نه بقصد تعجیل بعنوان قرض می تواند داد و اگر در وقت وجوب زکوة آن فقیر بر حالی
بی نیازی دست از جامه مسکنت شسته در لباس اغنیا باشد باید که آنچه بوجه قرض گرفته
باز دهد که بمستحق دهند و اگر بر صفت فقر باقیست بزکوة حساب می توان نمود و اگر در
وقت زکوة مستحق ظاهر یا حاضر نباشد باید جدا نمایند و اگر ممکن باشد که بفرستند در
صورت بجائی که مستحق بهم رسد بهتر است که بفرستند و نگاه ندارد مگر آنکه ظن پیدا شدن
مستحق بزودی در بلد خود داشته باشد محافظت اولیست خصوص اگر جمعی مخصوص
هرسال در میگرفته باشند و در صورتی که نقل ببلدی دیگر اولی باشد و بی تقصیر مالک تلف
شود بر او چیزی نیست اما اگر با وجود مستحق در همان بلد بجائی نقل نموده باشد که بجمعی داد
شود که در نظر او بهتر باشد ساقط نمیشود باب هشتم در بیان جمعی که استحقاق گرفتن
زکوة بموجب نص قرآن دارند قال الله تعالی انما الصدقات للفقراء والمساکین و از لفظ انما
انحصار مستحقین درین هشت صنف فهمیده میشود اما فقیر کسی را گویند که با وجودی که
درخرج مانده باشد یعنی بسیار عسرت نکشد و زیاده صرف نماید قوت سال نداشته
باشد و مسکین بقول اصح کسی است که از نهایت احتیاج زبان باظهار عسرت و تنگی احوال
گشوده سؤال می نماید والعاملین علیها یعنی سعی کنندگان در جمع نمودن زکوة والمؤلفة
قلوبهم و مراد بمؤلفه جمعی از کفار است که در سرحدهای اهل اسلام می بودند و بجهت آنکه

آهن دلهای تیره ایشان بتعبیه ملاطفت و احسان نرم شود و رغبت بجهاد با کافران حربی
نمایند و نصرت مسلمین دهند وفی الرقاب یعنی در اعانت بندگان و یاوری نمودن ایشان از
زکوة جمعی را که مولای ایشان را مکاتب نموده که قدری تحمیل نموده بدهند و آزاد شوند
یا بندگان شدت کشیده را از بندگی برهانند والغارمین یعنی قرض دارانی که وجه قرض در
معصیت الهی و فسق و فساد صرف نموده باشند وفی سبیل الله یعنی در راه خدا یعنی باید
هنگام جهاد بجهاد کنندگان در راه دین و درین زمان که جهاد شرعی کم است اگر صرف بنای خیر
چون پلهای ضروری و بقعهای خیر و امثال آن نمایند بهتر است وابن السبیل و مراد با بن سبیل
بموجب روایات معتبره غریبی است پریشان که روی طلب نداده و محتاج است که بمهمانی
معاش گذرانند هرچند در بلد خود غنی باشد

فصل

در بیان مسائل متعلقه بزکوة شرط آنست
که چهارپایانی که بیان نصاب آن شد در صحرا چریده باشند و علف نداده باشند و اگر یک روز
یا بیشتر علف داده باشند زکوة ساقط نشود و بدانکه سوای مؤلفه باقی اصناف را لازم است
که شیعه اثنی عشری باشند و همچنین در فقرا بعضی عدالت شرط نموده اند و فقیری که
آنرا پیشه باشد که بآن معاش اگر متوجه شود تواند کرد در حکم غنی است و توانایی کسب قوت
کار و کری داشته باشد بموجب روایت زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلم و لا تحل الصدقة
لمحترف ولا لذی مرة سوی قوی فتنزهوا عنها یعنی حلال نیست گرفتن زکوة واجب از برای کسی

که پیشه داشته باشد و نه بزرگی زهره کارگری و توانایی داشته باشد و بعضی این روایت را
حمل بر کراهت نموده اند و احتیاط اینست که از گرفتن آن خود را باز دارند و زکوة واجبی بواجب
النفقه یعنی پدر و مادر و فرزند و جد و جده و غلام و کنیز و اجیری که نفقه شرط شده باشد
نمی توان داد زیرا که بحکم شرع انور اگر ندهد نفقه ایشان را حاکم شرع بجبر گیرد مثل آنکه حرام است
زکوة واجبی بر سید هاشمی که از اولاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و جعفر و عقیل و عباس
باشد و هرگاه آتش ظلم زبانه کشد و دست سادات فقیر از خمس کوتاه و حال ایشان از غربت
و پریشانی تباه از باب اکل میته از زکوة می توانند گرفت اما سوای زکوة واجبی اگر بگیرند
حرجی نیست و اقل آنچه نفقه داده شود از زکوة نقد سیصد دینار است و اگر بیک کس
آنقدر دهند که غنی شود جایز است **باب نهم** در بیان چیزهایی که در و زکوة سنت موکد است
از هر چه از زمین روید از حبوبات و دانها و کیله نمایند و بحد زکوة رسد و در خربزه و خیار
و کاهو و شبت و بادنجان و ریحان و آنچه مشابه آن باشد زکوة نیست باتفاق امامیه **باب
دهم** در حکم زکوة سنتی حیوانات اسپ اصیل و دو بهره و از نیکی که الاشه گویند از هر مادیان
اصیلی که در صحرا چریده باشد و سال بران بگذرد دو دینار باید داد و اگر دو بهره باشد یک دینار
و در استر چون تر آید زکوة نیست و هر چند در صحرا چریده باشد و در الاغ نیز سنت نیست و
همچنین در حیواناتی که در صحرا نچریده باشد باجماع زکوة نیست و در هر متاعی که طلب نمایند

که بفروش

که بفروش و نفع بدهند و راضی نشود بجهة طلب زیادتی بفروختن آن و سال بگذرد و اگر
قیمت آن بحد زکوة رسیده باشد سنت موکد است و اگر براس المال یا کمتر خریداری نماید و
نفروشد سنت نیست **باب یازدهم** در بیان شروط زکوة فطره و مسائل متعلقه بآن بدانکه زکوة
فطره واجبست بر آزاد بالغ کامل بشرط استطاعت و قوت سال که از جهة نفس خود و عیال
از زن و مرد و بنده و آزاد مسلمان و ذمی کوچک و بزرگ اخراج نماید هر چند روزه ماه
رمضان نگرفته باشد و از طفلی که پیش از دیدن ماه تولد یابد و وقت وجوب اخراج روز عید
رمضانست بعد از طلوع صبح صادق و آیه کریمه قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
بنا بر فرموده ائمه هدی در باب زکوة فطره واقع شده و ترجمه اش بنا بر فرموده معصوم علیه السلم
اینست که بتحقیق که رستگار شده است آنکسی که زکوة یعنی زکوة فطره بدهد و ذکر پروردگار
عالمیان نماید و شاید مراد بذکر اذکاری باشد که در اثنای رفتن بصحرا باید که گفته شود
و نماز یعنی نماز عید بجا آورد و اهل هر ولایتی از آنچه خورش ایشان اکثر آن باشد فطره اینست
که بدهند چون خرما و مویز و گندم و جو و برنج و کشک و شیر و از همه بهتر خرماست و اگر
قیمت آنرا از سرخ و سفید دهند جایز است و مستحق زکوة فطر و زکوة مالیه یکیست و بعضی
درین باب نیز شرط کرده اند و قدر فطره از هر یک از اجناس مذکوره که اخراج نماید یکصاع
که یکمن تبریز پانزده مثقال کم است که پانصد و هشتاد و پنج مثقال صیرافی بوده باشد و

که فقیری را از یکمن کمتر ندهند و زیاد اگرچه هزار دینار باشد جایز است **باب یازدهم**
در بیان بعضی از مسائل متعلقه بزکوة بدانکه واجبست که هر گاه امام حاضر باشد زکوة را
بخدمت همیون آنحضرت برند که بمصرف رساند الله تعالی میفرماید خُذ مِن اَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم
وَتُزَکّیهِم بِها وَصَلِّ عَلَیهِم اِنَّ صَلوتَکَ سَکَنٌ لَهُم وَاللهُ واسِعٌ عَلیمٌ یعنی بگیر از مالهای ایشان زکوة
که پاک کردانی ایشانرا و زیاده کردانی بدادن زکوة مال ایشانرا و طلب رحمت و بخشایش نمای
بجهة ایشان بدرستی که دعای تو سبب آرام ایشان است و پروردکار عالمیان وسعت دهنده
و داناست کویا باخراج زکوة و بزلال امتثال و فرمانبری غبار عصیان و نافرمانی از چهره
اعمال و افعال ناشایسته شسته کردد و در باب دادن زکوة و تهدید کسانی که زکوة ندهند
روایات بسیار از ائمه اطهار منقولست زکوة واجبی را علانیه باید داد و زکوة سنتی در خفیه
و حدیث معتبر است که صَدَقَةُ السِّرِّ تُطفِئُ غَضَبَ الرَّبِّ یعنی صدقه پنهانی آتش غضب ربانی را فرو
نشاند و همچنین روایت واقع است که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال نمودند که کدام
صدقه افضل است فرمود که علی ذِی الرَّحِمِ الکاشِحِ یعنی صدقه دادن بخویشی که عداوت
داشته باشد و ظاهر اینست که چنین صدقه باخلاص نزدیکتر و از قصدهای باطل دورتر
باشد و خلاف نفس را اثرهای عظیم است **باب دوازدهم** در بیان بعضی از مکروهات بدانکه مکروهست
غله که زکوة دارد پیش از رو نمودن و در فصل انکور درختهای باغ کرفتن و سؤال کشیدن را

محروم نمودن و مبالغه عظیم درین باب واقع شده و از غیر آنچیزی که در آن زکوة واجبست
زکوة دادن و از مالهای فربه لاغر انتخاب نمودن و عکس سنت است و مکروهست که ساعی که
بجمع کردن میرود بر مردمان تنک کیرد و باید داخل میان کله ایشان نشود و مکروهست صدقه
اهل بادیه را با اهل شهر و صدقه اهل شهر را با اهل صحرا دهند حضرت رسول صلی الله علیه و آله
زکوة اهل شهر با اهل شهر میدادند و از اهل صحرا با اهل صحرا و مکروهست مستحق را از غله
یکمن کمتر و از نقد از پنج دینار کمتر دادن مکر اینکه مستحق بسیار باشد در چنین صورت مکروه
نیست بلکه اولی اینست که تا ممکن است بهر یک قدری داده شود و سنت است که اگر یکی از مخالفین
از اهل سنت دیده بصیرتش کشوده دوازده امامی شود زکوتی که بغیر مستحق شرعی بمخالفین داده
عوض بشیعیان دهد و سنت است که امام و فقیه جامع الشرائط که نایب امام است هر کاه که
در اطراف جمع زکوة می نمایند بعد از کرفتن زکوة دعا بجهة صاحب مال نمایند و سنت است که
زکوة شتر و کاو و کوسفند را بجمعی که از اهل اعتبار و پریشان حال باشند و روی طلب ندارند
دهند داده و اگر داند که بصیغه زکوة هر چند پنهان احتیاج داشته باشند نمیکیرند بعنوان
هدیه دهد و در دل خود بعد از تسلیم مستحق قصد زکوة نماید و اگر ظاهر شود که آنکسی که
زکوة باو داده شده مستحق نبوده یا مخالف بوده اگر میتواند از او کرفت باز کیرد و بمستحق دهد
و اگر نتواند یا ممکن نباشد اگر بی تفتیش احوال داده ضامن است و عوض بمستحق باید داد

واکر آنرا یا عوض آنرا بشهادت جمعی ظاهر الصلاح داده بر وجهی چیزی نیست واکر ظاهر شود که
آن شخص که کرفته غلام یا واجب النفقه مالک بوده البته باید عوض بمستحق رساند و احتیاط
اینست که چون از بعضی روایات فهمیده میشود که باید زکوة خصوص زکوة فطره بعادل داده
شود و تحقیق آن کم بهم میرسد بجمعی که عیال و فرزندان کوچک که بحد بلوغ نرسیده باشند
با اطفال ایشان دهد تا بیقین برائت ذمه حاصل شود خصوص وقتی که مستحق امامی یافت
نشود و سنت است که بجمعی که قوت سال ندارند و عیال دارند یکمن کندم یا آنچه میسر شود از
جو و ذرت و خرما و کشک و مویز یکی بدیکری و آن دیکری بدیکری دهد و در میان خود
دست بدست کردانند و آخرین بمستحق دهند تا از ثواب دادن زکوة همکی بهره یابند و زکوة
زیور و حلی و زر این آنست که جایی که خاطر جمع باشد بعاریت دهند و این سنت موکد است
و همچنین در عاریه دادن ضروریات خانها چون دیک و لنکری و هاون و امثال آن مبالغه
عظیم و مذمت تمام در منع آن در کتاب کریم است **منهج چهارم** در بیان خمس و مسائل متعلقه
بآن و در این منهج دو باب است **باب اول** در بیان معنی خمس و وجوب آن بنص صریح بدانکه خمس در
لغت بمعنی پنج یک است و چون خداوند عالمیان خواست که قدر و رتبه و منزلت و بزرکی و رفعت
رسول و آل او صلی الله علیه و آله و ذریه ایشان بر کافه خلایق ظاهر کرداند ابتدا باسم ذات مقدسه
از صفات خود فرموده رسول و ذی القربی که مراد از آن آل رسول و ذریت و اقربای او ست نزدیک

ساخته فرموده که واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل یعنی بدانید ای کروه امت که هر غنیمتی که بیابید از چیزی پس بدرستی که از برای خدا
پنج یک آن و از برای رسول و ذی القربی یعنی خویشان او از بنی هاشم و یتیمان و مسکینان و
راه ماندکان که از خویشان ایشان باشند و غنیمت بحسب لغت بمعنی فایده است و اجله اصحاب
کویند که خمس واجب است در هر فایده که بجهة آدمی حاصل شود از کسب و نفع و تجارت و
کنجهای پنهان که بدست آید و از معادن هر معدنی حتی نمک و قیر و هرچه بغوص و رفتن در دریا
بدست آید از در و مرجان و کرفتن عنبر از روی آب و غیر آن و هرچه زیاد آید از خرج سال
از مال التجارت یا زراعت یا کشت و پیشه که اسراف ننموده باشند و بر خود تنک نکرفته باشند
و بمذهب بعضی از علما از میراث و هدیه و بخشش و حاصل باغ و دکان خمس لازم و واجب است
و دلیل آنکه لفظ غنیمت شامل اینها همه است و بر هر کدام صادق است که فایده ایست که بلطف
الهی مال انسان شده و در خصوص میراث و هبه و عطیه صریح تر است و بعضی از جهال اهل علم
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین کویند غنیمت مخصوص مالیست که از کفار نابکار در
وقت جهاد و کارزار بتیغ آبدار کرفته شود و این فایده ایست از جانب خدا بمقتضای وما
النصر الا من عند الله و در اینکه خمس در و واجبست نزاعی نیست نهایت تخصیص فایده بآن
نمودن و حق سادات که تاج امتیاز ایشان است غصب نمودن نمونه از غصب اول است که بعد

از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شد و چون منزه کرده الله تعالی رسول الله صلی الله
علیه و آله و ذریه و خویشان او را از گرفتن صدقه که چرکنی صوری و معنوی دارد در عوض
این عطیه کرامت فرموده و باین موهبت عظمی بی نیاز کرده ایشان را از گرفتن صدقه و چرکنی
از مردمان و اما انفال زمینی و ملکی که بی جنگ و قتال بتصرف رسول صلی الله علیه و آله یا ائمه
که اوصیای آنحضرتند در آید و زمینهای موات که زراعت نشده باشد و کسی را ملکی
بر آن نباشد و ترکه و میراث که او را وارثی نباشد و جمیع نیستانها و جنگلها و دریاها و بیابانها
و معدنها و تحفهایی که در جنگ از ملوک مخالف بدست آید و هرچه از غنیمت سوای خمس
خواهد انتخاب فرماید از کنیز زیبا و اسب خوب و جامه نیکو و تصرف در آن بغیر اذن امام جایز
نیست پس هر کس از کافر خلاصی زمین موات احیا نماید مال آن نمیشود و آنچه از حاصل آن
خورند و پوشند حرام است اما بر شیعیان خود در زمان غیبت ایشان اگر کسی ملکی احیا
نماید یا از معدنی قدری اخراج نماید بعد از آنکه خمس و اجرت جدا نماید چهار خمس باقی بود
حلال است و بسند معتبر منقول است که یکی از شیعه حکومت بحرین نموده و بسبب غوص دریا
و جهات دیگر مبلغی خطیر او را بدست آمد و از آن ضیاع و املاک خریداری نمود و کنیزان خرید
و با ایشان نزدیکی نموده فرزندان بهم رسانید بعد از آن متوجه مکه معظمه شده بخدمت
حضرت محمد بن علی علیهما السلام مشرف شده عرض نمود که یا ابن رسول الله از حکومت بحرین مالی خطیر

بمن

مرا بدست آمد و از آن املاک خریداری نموده ام و خمس جمیع با فرزندان و کنیزان بخدمت آورده
مال از شما و کنیزان آنحضرت چون آثار صدق و اخلاص از کلام آن مخلص خاص مشاهده نمود
فرمود آنچه آورده قبول فرمودیم و حلال نمودیم بر تو کنیزان مادر فرزندان او و هرچه صرف
نموده و ضامن شدم من و پدرم برای تو بهشت را و همچنین آنحضرت فرمود که هلاک شدند
مردمان در منع حق ما از جهت که ایشان ادای حق ما نمینمایند از خوردنش و کنش و اگر ما
حلال نمائیم بر ایشان هر کس حلال نگردد **باب دوم** در تفسیر معدن بدانکه معدن آنست
که از زمین بیرون آورند یا از کوه خواه احتیاج صاف نمودن داشته باشد چون آهن و مس
و نقره و طلا و قلع و هرچه از این نوع باشد یا آنکه احتیاج بعمل نداشته باشد و جوهر آن
ظاهر باشد چون جواهر و سنگ آسیا حتی گل که بآن سر شویند و سنگ آسیا و عنبری که از
روی دریا گرفته شود اگرچه داخل معدن نیست اما از آن خمس باید داد و حلالی که بحرام
ممزوج باشد و تمیز نتوان نمود و صاحبش معلوم نباشد بیرون نمودن خمس آن مال را حلال
میگرداند و اگر قدر مال حرام معلوم باشد تمام را بصاحب یا وارث او رد نماید و با خراج خمس
نمیشود و گنج مالی را گویند که بر آن اثر سکه اسلام نباشد خواه در بلاد اسلام باشد و خواه
در بلاد کفر و اگر در ملک غیر بوده باشد اعلام لازم است و اگر مالکان همگی دعوی نمایند
بر ایشان بنسبت مالکیت قسمت شود و اگر هیچیک ایشان نزد هند مال از کسی است که یافته

اگر آنرا اسلام بران نباشد و اگر از شکم ماهی یا حیوان دیگر بعد از آنکه مالک شده چیزی
برآید نیز آنکسی است که یافته خمس بدهند و مالک شوند هر گاه قیمت بقدر ده مثقال شرعی طلا باشد
و بعضی گویند اگر قیمت دویست درهم نیز باشد باید خمس داد و قول اول اقوی است و مذهب
شیخ طوسی اینست که نصاب ندارد هر قدر باشد خمس باید داد اگر باحتیاط اخراج خمس نماید
بر آن یقینی حاصل میشود و بعضی گفته اند اگر یکبار بحار رود خمس بدهند و در زمینی
که از مسلمانی بیهودی یا نصرانی یا مجوسی در بلاد اسلام منتقل شود بخریدن بعضی گویند هر وجه
باشد خمس لازم است که او بدو کرفته شود و درین خلاف هست و ظاهر اینست که می باید بدهد
باب سیم در بیان آنکه خمس را بچه نحو قسمت نمایند بدانکه خمس بشش سهم منقسم میشود سه سهم
که از خدا و رسول و ذی القربی است درین زمان تعلق بقبله الارواح صاحب الزمان علیه السلام
دارد و در زمان غیبت آنحضرت ظاهر اینست که بخدمت مجتهد جامع الشرایط که نایب امام
علیه السلام است برند که هر نحو رای او باشد عمل نماید و بعضی گویند بطریق امانت نگاه دارند
و هنگام مرض یا توصیت نمایند تا دست بدست بصاحب رسد و اگر کسی در زمان
غیبت اسیر نماید و از مناکح بجاریها مهر زن و قیمت خانه دهند یا بخرد مناکحی از کسی که خمس
نمیدهد یا درین زمان اعتقاد خمس ندارد چون نواصب عامه و درین سه وجه اگر امام حاضر
باشد خمس واجب است که بدهند اما در ایام غیبت بر شیعیان خود حلال نموده اند که ازین

وجه

وجه خمس ندهند مشروط آنکه خانه و مهر زن بحد امثال و اقران باشد و قصد فرار از خمس نماید
و سه حصه دیگر با داتی که از جانب بنی هاشم منسوب باشند و بر ایشان که قوت سال نداشته
باشند و یتیمان ایشان و ابنای سبیل از ایشان بدهند و قولی که باولاد مطلب نیز خمس می
توان داد ضعیف است و بمذهب سید مرتضی شریف که مادرش سید باشد می توان داد
و این قول کمال قوت دارد بسند معتبر مذکور است که یکی از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین
فرمود که هر کس دختر زاده فرزند نداند قدح و انکار در نسب ما بر رسول خدا نموده و هر کس
انکار نسب ائمه الطهار نماید از اهل نار است و در سادات عدالت شرط نکرده اند و در زمان
غیبت امام علیه السلام آنچه مذکور شد همه شیعیان در آن علی التسویه شریکند و هر که اول قسمت
نماید اولی است و از و انتزاع بدون امر امام حرام است **منهج پنجم** در صوم و اقسام و
احکام و شرایط آن از واجبات و مندوبات و مکروهات و مسائل متعلقه بآن و درین
دوازده باب است **باب اول** در تحقیق معنی صوم بدانکه صوم در لغت یعنی باز داشتن نفس است
از هر چه باشد و در شرع بقول اصح باز داشتن نفس است از خوردن و آشامیدن خواه معتاد
باشد یا غیر معتاد و از جماع با زنده و مرده از حیوان و انسان و پیر و نا آوردن منی به وجه شتم
از روی اختیار و رسانیدن غبار بحلق و بعضی گویند اگر غلیظ باشد مفطر نیست و احتیاط آنست
که اجتناب نماید و باقی بودن بر جنابت تا صبح با آنکه شب داند که جنب است و معاودت خواب جنب

بعد از دو بار بیدار شدن که صبح جنب باشد هرچند قصد غسل داشته باشد و اگر صبح شود
و بدون خواب بمانع شرعی ترک غسل نموده روزه صحیح نیست بنابر مشهور و اگر یکی از اموری که
گفته شد عمداً اخلال رساند و اجنبی قضا و کفاره لازم است و اگر بفراموشی یکی ازین امور واقع
شود قضا و کفاره ندارد و روزه صحیح است و اگر جنب یکنوبت عود بخواب نموده باشد و صبح شود
قضای تنها دارد اگر عادت بیدار شدن داشته باشد و اگر داند بنابر عادت که بیدار نمیشود
درین صورت قضا و کفاره هردو لازم است و حقنه یعنی آب گرم بعضی دواها بفرج یا دبر ریختن
اما استعمال شیاف نمودن بنابر قول اقوی موجب قضا نیست و بعضی موجب قضا و کفاره دانند
و احتیاط ترک آنست و همچنین عمداً سر بآب فرو بردن حرام است باتفاق و بعضی موجب قضا
و کفاره دانند و لواط اینست که بدهد و بفراموشی بر و چیزی نیست و کمتر از آن که بتحقیق شام نماید
چیزی بخورد قضا لازم است یا پیش از آنکه ملاحظه کند که هنوز صبح نشده بگمان اینکه شب است
هرگاه ملاحظه ممکن باشد درین صورت ظاهر اینست که قضا دارد و اگر بی اختیار نظر بر زن بیگانه
افتد و بمجرد دیدن انزال شود قضا لازم نیست و اگر عمداً نظر نماید و چنین نبوده باشد که هرگاه
نگاه کند انزال شود قضا نماید و احتمال وجوب کفاره نیز دارد و اگر عادتش این باشد که هرگاه
ببیند انزال شود اقوی قضا و کفاره است و فعلی که سبب کفاره شود هرگاه مکرر شود کفاره
نیز مکرر واجب میشود هرچند در یکروز مثلاً صباح یکنوبت جماع نماید و ظهر یکبار دیگر کفاره لازم

و بعضی اختلاف جنس را چون آب و نان سبب تعدد کفاره میدانند و اگر در روزی واقع شود
هرچند از یکجنس باشد قضا و کفاره لازم است یا واسطه فعلی که بعد از فعلی که سبب کفاره شود
کفاره داده باشد و باز همان روز آن کار نماید باز کفاره لازم است هرچند از روی جهل گمان
نماید که چون کفاره داده دیگر حرام نیست و مشهور اینست که اگر در یک وقت در یکروز
از یک جنس مکرر تناول نماید سوای شراب و کفاره نداده باشد زیاده از یک کفاره لازم
نیست و بعضی گویند هر لقمه کفاره بدهد و اگر بجبر در اثنای روز زن از وجه خود جماع نماید
کفاره زن نیز بر او لازم است و پنجاه تازیانه حاکم شرع بعد از آنکه ثابت شود یا اقرار نماید
بر و زند و بر زن چیزی نیست حتی روزه اش بقول بعضی باطل نمیشود و اگر زن نیز راضی
باشد کفاره بدهد و بیست و پنج تازیانه خود را بعد از اقرار یا ثبوت بخورد **باب دوم**
شروط صوم بدانکه روزه واجب نمیشود الا بر عاقل بالغ و اگر زوال عقل بسبب خوردن
مست کننده باشد در حکم عاقل است اما دیوانه و طفل و کسی که از اول وقت تا ظهر بیهوش
باشد واجب نیست و اما شروط صحت روزه اسلام و خالی بودن از جنابت و حیض و نفاس
و مرض و سفر است الا در چند موضع که بیان خواهد شد و بر مستحاضه متوسطه و کثیره واجب است
که غسل نماید بدستوری که مذکور شد و اگر غسل نموده روزه دارد صحیح نیست و در صحت صوم
زنی که استحاضه کثیره دارد و غسل صبح و ظهرین نموده باشد و بجهة نماز شام و خفتن غسل

نموده باشد اگر چه نمازش صحیح نیست و گناه کار است شکی نیست اما اشکال در صورت روزه
مباح آن روز است که آیا قضای غسل شام و خفتن لازم است یا همان غسل غسل صبح کافی است
ظاهر این است که غسل کافی باشد و قضای نماز شام و خفتن که بی غسل کرده نموده استغفار کند

باب سیوم در بیان حد بلوغ پسران و دختران و اقسام آن بدانکه حد بلوغ پسران یا بیرون آمدن
منی است و آن بنا بر قول اصح هرگاه ده سال کامل داشته باشد و دعوی خروج منی نماید مسموع
تا پانزده سال و بعد از آن هرچند خروج منی نشده باشد بالغ شرعیست و در اطفال کفار
بر روییدن موی در شرمگاه از پیش ظاهر یا ثبوت رسیدن عمر او به پانزده سال کامل هرچند منی
بیرون نیامده باشد و دختران بعد از نه سال تمام بقول مشهور و واجب است بر پدر و مادر
که طفل هفت ساله را امر بروزه داشتن و نماز نمایند تا ایشان را عادت شود و در وقت مکلف
دشوار نباشد و بقول بعضی ده ساله و قول اول اقوی است

باب چهارم بدانکه روزه بر چهارده قسم است
روزه ماه مبارک رمضان و روزه قضای ماه مبارک رمضان و روزه کفاره قضای ماه
رمضان و روزه کفاره قسم هرگاه نتواند کسوه داد و اطعام نمود و روزه که بگیرد روزه قضای
پدر که بر پسر بزرگ و روزه که بنذر واجب شود و روزه که بعهد واجب گردد و روزه که بقسم
لازم شود و روزه که روز سیم اعتکاف و روزه کفاره ظهار که بزن خود در حضور عادل گفته باشد
که تو بر من مثل پشت مادر منی و بتفصیل در مبحث ظهار بیان میشود هرگاه قدرت بر بنده آزاد

کرده باشد

کردن نداشته باشد و تواند دو ماه روزه داشت و روزه عوض هدی هنگامی که هدی میسر نباشد باید
سه روز در حج و هفت روز بعد از رسیدن بمنزل خود روزه دارد و روزه جزاء صید کردن که در حج مستقبل
و روزه کفاره قتل خطا هرگاه عاجز باشد از بنده آزاد کردن و روزه که بجهت مرض یا آزاری در حین احرام سر تراشد
واجب می گردد و روزه تخییرات

باب پنجم در اقسام روزه حرام که روزه حرام آنچه مذکور شود روزه داشتن عید رمضان و عید قربان و روز
دوازدهم و سیزدهم برکسی که در منی بجهت حج باشد و روزه یوم الشک یعنی روز آخر ماه شعبان را هرگاه ماه دیده نشده
هرچند منجم دانا گفته باشد به نیت رمضان داشتن و روزه که بروی از شب داخل نماید حرام است و روزه که شرط داشته
نزد او و روزه نذر معصیت و عهد و غیر آن یا شکر بر ترک واجب بر روزه بودن و روزه غیر روزه و لجبی
و بنده بی رضای شوهر و پدر و مولا و روزه طفلی که بعد از طلوع صبح بخروج منی بالغ شود و زن بیمار حامله اگر
بفهمد که اگر روزه دارد بطفل ضرر عظیم برسد و کسی که از تشنگی یا بجهتی دیگر که حالتی در خود مشاهده نماید که اگر
روزه ضرر رسیدن او را سبب حرام است

باب ششم در بیان روزهائی که در آن روزه سنت است بدانکه روزه سنتی
از آنجمله آنچه بیان میشود بیست و هفت است سه روز ایام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و روز عید غدیر یعنی هجدهم ذی
حجة الحرام و اول آن و بیست و روز دهم اول آن و روز نوروز که اول تحویل شمس به برج حمل است و روز پنجشنبه اول و چهارشنبه
میان و پنجشنبه آخر و روز مباهله و روز مولود و روزه بجهت نماز حاجت و روزه شش روز بعد از عید رمضان
بدو روز بنا بر سند معتبر و روز عرفه و ده روز اول محرم و روزه روز مبعث و تمامی رجب و شعبان و روزه
روز اول و دوم اعتکاف سنتی و هر پنجشنبه و هر جمعه و صوم در مدینه مشرفه هرچند مسافر باشد سه روز

سامع ایمن باشد از اتفاق ایشان بر دروغ هر چند سه نفر زیاده نباشند و شهادت دهند
خواه مرد باشد خواه زن خواه بزرگ خواه کوچک خواه بنده خواه آزاد خواه مسلمان خواه کافر
معلوم شود تواند بود که بشهادت دو هزار نفر وهم بهم نرسد تا بعلم چه رسد و ممکنست که
از سه نفر ترتیب بعلم بهم رسد که بیان واقع است یا دو عادل شهادت دهند بدیدن آن خواه
در شهر یا خارج آن یا آنکه سی روز کامل از ماه مبارک شعبان گذشته هرگاه هوا صاف
باشد و بعضی گویند باید شاهد پنجاه نفر باشد و این روایت ضعیفست و تقویم و حساب
در هیچ باب علت شرعی نمی تواند شد و از حدیث شعبان لا یتم ابدا و رمضان لا ینقص ابدا مراد
اینست که گمان مبر که شعبان همیشه تمام می باشد یا ماه رمضان همیشه ناقص بلکه همیشه تمام
گاه ناقص باشد و رمضان همیشه ناقص نیست گاه تمام می باشد و دوری بودن ماه و بلندی
درجه و سال سابق در شرع بقول اصح معتبر نیست و اگر کسی محبوس باشد که نفهمد شود که
ماه مبارک کی داخل میشود در ذهن خود تخمین نموده روزه دارد اگر بعد از ماه رمضان شد
یا بعضی در او و بعضی بعد از آن روزه صحیح است و اگر پیش از وقت فرضا در شعبان داشته
صحیح نیست و قضا باید داشت اما مواخذ نیست و ابتدای صوم از اول طلوع صبح صادق
تا بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق بنا بر قول مشهور و اگر مسافر پیش از ظهر داخل شود بمنزل
یا مکانی که عزم اقامت دارد یا بیماری که بحول و قوت الهی قبل از ظهر صحت او بظهور رسد و هنوز

یازدهم جمادی الاول و یکروز در میان روزه داشتن و روزه کسی که نماز شب از او فوت شده روز آن روز بدارد
بیست و پنجم ذی قعده الحرام و تمام سال سوای عیدین **باب هفتم** در بیان روزهایی که در آن روزه مکروهست بدانکه روزه
آنچه بیان میشود دوازده است اول در سفر روزه سنتی گرفتن و کسی که از عبادت ضعیف شود روز عرفه روزه گیرد یا شک
در هلال باشد و روزه عاشورا کراهت شدید دارد و بعضی حرام دانسته اند و روزه مهمان بی رضای صاحب خانه و
بعکس و روزه شخصی که مومنی او را بطعامی تکلیف نماید و روزه دو روز بعد از عید رمضان یعنی دوم و سیم بموجب روایت معتبر
و بقول علامه در منی روزه سنتی و لد بی اذن والد و والد افطار مکروه روزه سنتی یا بی تکلیف کسی بعد از زوال افطار نماید
باب هشتم در بیان روزه که در سفر واجبست که بیاراید اول روزه ماه رمضان هرگاه سفر معصیت باشد و سه روز بدل هدی که در مکه
و روزه نذری که قصد سفر و حضر نموده و همچنین روزه که بعهد یا بیمین در سفر و حضر خود واجب ساخته باشد و روزه روز سیم اعتکاف
که بعد از ... مسافر واجبست و روزه سفر چهار فرسخ بقول جمله فقها و روزه کثیر السفر و روزه مسافری که هشت فرسخ
بر سر خود حرکت نماید و روزه کسی که روزه واجبی بعد از ظهر مسافر شود بقول اصح واجبست و روزه شخصی که اقامت ده روز در سفر نماید
تمام بجا آورد بعد از آن فسخ اراده نماید و قبل از ده روز عزم رفتن نماید واجبست و روزه شخصی که سی روز در سفر ماند که در آن شک
باشد واقع شود واجبست و روزه کسی که قصد اقامت نماید و روزه کسی که باتفاق رفیق باشد هر چند در سلاح باشد از روی تقیه طعامی
گویند چیزی بخورد و نیت صوم نماید و قضا نماید و این احوطست **باب نهم** در بیان روزه کسی که در سفر داشته شود سه روز
هر چند مسافر باشد و سوای آن روزه مختص سفر بنظر رسیده **باب دهم** در احکام متعلقه بصوم بدانکه روزه سنتی اگر بی عذر لازم نمیشود
تا وقت افطار بسولد نمود و بخول ماه رمضان دانسته شود یا نبیند در خود ... که سوال نمایی گویند دیدیم یا نو گیرد که

یا شک در هلال باید روز عرفه روزه نگیرد

و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه الحرام در منی نظر کسی که ناسک نباشد بقول اصح

چیزی نخورده باشد قصد روزه می تواند نمود بلکه واجبست و اگر حایض بعد از صبح پاک
شود یا نفاس بعد از آن منقطع شود یا دیوانه که بیهوش باشد بعد از آن بهوش آید یا کافر مسلمان
شود روزه واجب نیست و امساک در بقیه روز سنت است و هر کس صوم ماه رمضان
بجای نیاورده قضا لازم است خواه عمداً و سهواً خواه بسبب عذری باشد چون مرض و حیض
و نفاس یا غیر آن تفاوت درین است که اگر بعذر شرعی افطار نموده باشد قضا دارد و کفاره
ندارد و بی عذر نیز گناهکار و عاصی و بدکار است و قضا باید و اگر بحرام افطار نموده باشد چون
شراب و زنا با قضا کفاره جمع باید بدهد و توبه کند و پشیمان شود و سنت است که پی
در پی قضای ماه رمضان بجا آورند و در روایتی بتفریق هم واقع شده لیکن قول اول اقوی است
و همچنین قضا و کفاره را ترتیبی نیست هر یک را خواهد مقدم دارد و در جایی که بموجب نص
قرآن امر شده که دو ماه متصل بدارند روایت صحیح است که هر گاه سی و یک روز بدارد بقیه
روزه دیگر را متفرق می تواند داشت و بموجب روایت معتبره هر گاه غسل جنابت را فراموش کند
بعد از آنکه او را بخاطر آید یا دیگری او را آگاه گرداند اگرچه گناهکار نیست اما قضای نماز
و روزه لازم است و بعضی قضای نماز تنها لازم دانند و در روزه قضای ماه رمضان از اول
صبح تا ظهر افطار بنا بر مشهور جایز است و بعضی حرام دانند و قول اول اقوی است و لیکن
در آنست که افطار ننماید و اگر بعد از زوال افطار نماید ده مسکین را طعام دهد و اگر عاجز شود

سه روز روزه بقصد کفاره سنت است که بدارد و اگر مرض مستمر باشد تا ماه مبارک آینده
قضا ندارد و سنت است که بجهة هر روزی ده سیر طعام از نان و خرما از ماه رمضان و غیره بمستحقی
دهد و اگر صحت یافت و در خاطر داشت که قضا نماید و کاهلی نموده قضا لازم و آثم است
و کفاره بجهة هر روزی مدی از طعام نیز باید داد و استغفار نمود و اگر بنا بر وسعت تأخیر
نموده و چون وقت تنگ شد علاج شده درین صورت قضا تنهاست و بعد از لزوم قضا چنانکه مرده
شده نماز پسر بزرگ بنیابت او بجای می آورد و اگر او را پسر بزرگی نباشد یا باشد یا بزرگ
دختر باشد تعیین قضا ساقط است زیرا که شارع به پسر بزرگ مقررات و تفصیل آن
انشاء الله در کتاب میراث ذکر میشود و بعضی از فقها گویند که بکلها اولیای او می باید قضا
بدارد و این قول ضعیف است و قضایی که بسبب عذر ترک شده باشد و آنقدر مقام در مکان
نموده باشد که شرعاً قضا تواند بجا آورد بر روایتی از زن و بنده کبیر بزرگ می باید قضا نماید
بحکم عام واقع شده و اگر احتیاط نموده قضا نماید ماجور و بری الذمه هیچنین خواهد بود
بدانکه عمداً هر کس از مردمان بی عذر شرعی افطار نماید بر حاکم شرع لازم است که بر و تازیانه زند
و اگر مرتبه دیگر این کار کند تازیانه بر وزند زیاده بر اول و در مرتبه سیم و بقولی در مرتبه
چهارم او را بقتل رساند و اگر حلال داند در مرتبه اول و مسلمان زاده باشد قتل او واجب
و اگر بر فطره اسلام متولد شده باشد او را از عذاب الهی بترساند و تکلیف توبه نماید اگر قبول

در احکام افطار روزه

قبول نماید بعقل رسانند و اما اگر زنی چنین نماید او را محبوس نمایند و در اوقات نماز میزده باشند
تا آنکه توبه نماید یا بمیرد و از جمله اموری که در ماه رمضان سنت مؤکد است اعتکاف است

باب ۱۲ در بیان اعتکاف و شروط و احکام آن بدانکه اعتکاف در لغت بمعنی گوشه گرفتن
و در اصطلاح شرع عبارتست از بودن در مسجد سه شبانروز از برای عبادت و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هر ساله در ماه رمضان اعتکاف در مسجد مدینه مشرفه میفرمودند بغیر
از سالی که محاربه بدر واقع شد و عوض در سال آینده دو اعتکاف فرمودند و از آنحضرت صلوات
الله علیه و آله منقولست که هر اعتکافی برابر دو حج و دو عمره ثواب دارد و شروط صحت اعتکاف
آنست که مکلف و مسلمان و روزه دار باشد و در غیر مسجد الحرام و مسجد اعظم مدینه مشرفه
نبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و مسجد بصره و هر مسجدی که پیغمبری داشته باشد که در آن پیغمبری
یا وصی آن نماز کرده بنابر قول اصح اعتکاف نتوان نمود و احتیاط آنست که در غیر مساجد
مزبوره بنیت اعتکاف ننشیند و عبادت و خضوع و بودن در مسجد بدون نیت اعتکاف
نتیجه عظیم دارد و باید که درین عرض سه شبانروز بی ضرورت شرعی مثل تحصیل خوردنی
و قضای حاجت برادر مؤمن یا شهادت شرعی برادر مؤمن و تشییع جنازه مؤمن [illegible]
بداع یا کوفتی که در مسجد نتواند بود و تجدید وضو یا غسل واجبی اگر ضرور شود و در مسجد
نتواند نمود مثلا اگر محتلم شود ازاله نجاست در مسجد حرام است بیرون نیاید و در حین

بیرون

بیرون آمدن ضروری باختیار در سایه راه نرود و هیچ جا ننشیند و نماز نگذارد مگر در آنجا
که اعتکاف نموده الا در مکه مشرفه که هر جا خواهد نماز می تواند گذارد و بنابر قولی که در مسجد
جامع هر شهری اعتکاف می توان نمود در مسجدی دیگر هرچند افضل از آن باشد نمیتواند نماز
نماید مگر آنکه خوف قضا باشد و اعتکاف بنذر و عهد و یمین نماید واجب میشود و اعتکاف
سنتی هرگاه دو روز کامل نشسته باشد در روز سیم واجبست بموجب روایات معتبره و عمل
اکثر اصحاب و سنت است که ابتدای اعتکاف شرط نماید که اگر او را عارضه روی دهد بیرون آید
بر و چیزی نیست و قضا ندارد و بدون شرط اگر دو روز نشیند روز سیم واجبست و اگر پنج روز
نشسته باشد روز ششم و اگر هشت روز روز نهم و همچنین و چون روزه در اعتکاف
شرط است حرام است در روز هر چه بر روزه دار حرام است و در شب جماع کردن و بوی
خوش شنیدن و با زنان دست بازی و بوسه کردن و بجماع اعتکاف باطل میشود و کفاره
افساد اعتکاف اگر در روز سیم نموده باشد در اعتکاف سنتی و در باقی ایام در اعتکاف
واجبی باید بدهد و آنچه بسبب فساد روزه لازم شده علیحده باید داد و اگر اعتکاف در ماه
رمضان باشد و در شب جماع نموده باشد یک کفاره و اگر با زن بجبر جمع شده دو کفاره لازم
و اگر در روز باشد دو کفاره و اگر زن را اکراه نموده چهار کفاره لازم است که دو از جانب زن
باشد **منهج ششم** در بیان حج و اقسام و افعال و مسایل و فروع متعلقه و درین چهارده باب است **باب اول**

در بیان معنی حج بحسب لغت و تعریف آن و نص قرآن در وجوب بر مستطیع بآن بدانکه حج در لغت
قصد است که مکرر شود در امر بوده باشد و بحسب شرع زیارت بیت الله الحرام است در مکه
از برای بجا آوردن عبادات مخصوصه در مواضع مخصوصه از ذوی عمد و اختیار و آیه کریمه
در وجوب ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا یعنی خدا راست بر مردان و زنان
و خنثی باتفاق فقهای امامیه گزاردن حج بر هر کس از مکلفین که استطاعت و توانایی
آن داشته باشد پس ظاهر شد که بر کافه مکلفین از مومن و کافر و مرد و زن و خنثی حج
بعد از استطاعت واجبست و از قبله هر دو سرا ابوالحسن علی بن موسی الرضا بسند صحیح منقولست
که هر مومنی که حج گزارد و طواف خانه کعبه هفت شوط نماید و دو رکعت نماز باخلاص در مقام
ابرهیم علیه السلم بجا آورد ثبت شود در نامه اعمال او هفتاد هزار حسنه و محو کرده از او هفتاد
هزار سیئه و بلند کرداند بجهة او هفتاد هزار درجه و قبول نماید شفاعت او در حق هفتاد هزار
گناه کار و بر آورد هفتاد هزار حاجت او و ثواب آزاد کردن هفتاد بنده که قیمت هر یک ده هزار
درهم باشد کرامت فرماید و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که بنده مخلصی که وضو سازد
و حجر را در بغل کیرد و دو رکعت نماز در مقام ابرهیم بجا آورد و باز کردد و دست بر در کعبه
مبارکه گذارد و حمد خدا بر احمد گوید و از خدا حاجت خواهد الا آنکه خواهش او بر آید و مطلوبش
باو داده شود و بدانکه همینکه استطاعت بهم رسد و وقت باشد باید رفت و کاهلی نمودن

گناه

گناه عظیم و داخل کبایر است و استطاعت هر کس مناسب حال اوست کسی باشد که بصد تومان
تزویج نشود و کسی باشد که بده تومان واجب شود و اکثر علمای متقدمین و فقهای سلف را
عقیده اینست که تا آنقدر نباشد که بعد از عود معاش گذار او باشد حج واجب نمیشود و این قول
اقوی است باب دوم در بیان شروط صحت حج بدانکه تکلیف حج بر کسی است که بالغ و عاقل و آزاد
باشد و توشه خود و عیال خود در رفتن و باز گشتن و آنچه بر آن سوار شود داشته باشد و راه امن
و قدرت حرکت و سواری داشته باشد و از حضرت صادق علیه السلم بسند معتبر منقولست
که شخصی از آنحضرت پرسید که یابن رسول الله استطاعت حج کدام است فرمودند که مردمان
چه میگویند راوی گوید من عرض کردم که ایشان میگویند توشه و مرکب سواری پس آنحضرت فرمودند
اذا هلك الناس یعنی درین هنگام هلاک شدند مردمان [illegible] و آزاد اما کسی که مال او
قدر باشد که موونة او و عیال او در رفتن و باز گشتن باشد بعد از باز گشتن از مردمان
بیست گدایی و طلب نماید پس شخصی عرض نمود که یابن رسول الله پس موونت حج چیست فرمودند
که آنقدر باشد که بعضی از آنرا صرف رفتن و باز گشتن حج نماید و بعضی بجهة معاش گذاران عیال
او باشد و از عبارات اول کمال توضیح و تشنیع بر قول عامه ظاهر میشود حاصل که بمجرد استطاعت
رفتن و باز گشتن با وجود چنین روایتی حکم بر وجوب بسیار مشکل است و اگر بنا بر احتیاط
کسی که مالک بودن توشه و مرکب سواری که مناسب حال او باشد تنها توکل نموده حج بیت الله

الاسلام کذارده باشد وبعد از ان او را استطاعت کلی بهم رسد که اگر حج کذارد باز او فات
کذارا و وعیالش باشد اعاده بنیت حجة الاسلام نماید بعقین و دبر آنست ذمه بهم میرسد
و در اصل شرع در عمری یکبار واجب است اما علاوه شروط صحت اسلام وسلامتی است از مرضی
که مانع حرکت وسواری باشد و شرط در حج سنتی بنده و زوجه و فرزند اذن مولی و شوهر
و پدر است واگر بنده باذن مولی احرام حج بسته یا طفلی یا مجنونی بنیابت ولی او و الباس
احرام پوشانیده وبزبان او تلبیه می گفته باشد درینصورت اگر بنده آزاد و طفل بالغ و دیوانه
عاقل شود وقوف عرفات یا مشعر را سالم دریابند حج ایشان بنابر قول مشهور از حجة الاسلام
مجزی خواهد بود ولجاج حج مجدد نیست واگر کسی که اعتماد تمام بر او باشد گوید من توشه
رفتن وآمدن میدهم بر او واجب است که اجابت نماید وصیغه علیحده درین باب در کار نیست
وچنین حجی از حجة الاسلام مجزیست وبعضی گویند اگر قیمت زاد و راحله را ببخشد قبول
واجب نیست بمقتضای اصل روایات ودر باب مستطیعی که بحسب مال و ثروت قدرت دارد فقر
بهر جهت که باشد داشته باشد وامید زوال المانع در عرف نباشد چون ارکان دولت پادشاهی
هرگاه مابین سلاطین عداوت باشد یا مرضی که امید زوال نباشد چون لاعرجی و شلی و نا
توانی پیری درینصورت بسند معتبر رسیده که میتواند نایب تعیین نماید وبعضی گویند اگر مانع
بیشتر از استقرار حج بر ذمه باشد لازم نیست واگر بحسب اتفاق عذر زایل شود باید این بعد از

یافته خود باصالة حج نماید وبعضی از فقها گویند در زن محرم شرعی شرط نیست همینکه ظن سلامت
نفس ومال وناموس باشد کافیست وظاهر اینست که زن جوان جمیله را بدون محرم طی مسافت
عظیم نمودن بنحوی که خلاف شرعی نشود اگرچه شنیدن آواز و رسیدن بدن بنا محرم باشد
بسیار دشوار باشد وکسی را که استطاعت واقعی باشد و بجهتی از جهات بی زاد و راحله این راه
طی نماید از حجة الاسلام مجزیست واگر بدون استطاعت خود را بتعب و آزار افکنده بگدایی
وطلب بادیه پیما گردد حجة الاسلام نخواهد بود ومعلوم نیست که درینصورت ثواب هم داشته
باشد زیرا که خلاف فرموده شارع که ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه یعنی میندازید خود را
بدست خود در هلاکت وحج پیاده نموده هرگاه که از راه حسن باشد بسیار ثوابش از سواره بیشتر است
وبسند معتبر مذکور است که با آنکه جنیبهای بسیار پیش جناب مقدس امام حسن مجتبی علیه التحیة
والثنا میکشیدند بیست و پنج حج پیاده بجا آورد واگر ضعف و سستی در بجا آوردن عبادات
بهم رسد در آنوقت سواره افضل است وکسی که بعد از احرام و دخول حرم فوت شود از وحج
ساقط است واگر پیش از احرام بستن فوت شود اگر حج بر ذمه او ثابت بوده از میقاتگاه بجهت
او نایبی از مال او میگیرند که حج کذارد واگر بقصد حج سنتی این راه پیموده بثواب خود رسید
ونایب گرفتن ساقط است واگر حج در ذمه کسی ثابت باشد بنابر مشهور باید که از بلد موت بجهت
او حج اجاره نمایند واز حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایتی واقع شده که فرموده اند که

براستطاعت است اگر آنقدر دارد که از منزل او استیجار توان نمود باید از آنجا بگیرند و اگر آنقدر
نباشد از کوفه که الحال نجف اشرف است و اگر آنقدر نیز نباشد از مدینه این در صورتیست که
تعیین نموده باشد و از ثلث مال آنچه زیاده از حج میقاتی میشود بر آید و الا در صورتی که تعیین
ننموده باشد و از ثلث او بیرون نیاید خصوص با وجود ایتام اخراج حج از بلد موت حرام یعظم
و اگر جنبی که مسلمان بود حج در کار نیست و اگر یکی از مخالفین شرف تشیع یافتند و از ده اما
شود اگر اخلال برکنی از ارکان حج نموده اعاده نماید و الا اعاده ساقط است **باب سیم** در
اسبابی که بآن حج واجب تواند شد بدانکه حج واجب میشود بنذر و عهد و یمین و اجاره و افساد
حج اول بدانکه هرگاه گوید لله علی ان احج یعنی خدایراست بر من که حج بجا آورم اگر بجا آورد
بری الذمه میشود و اگر تعیین وصف و راه نموده باشد هر راه که خواهد و هر نحو که تواند و هر
وقت تواند رفت و اگر تعیین نموده که از راه نجف رود و بمانع شرعی از راه دیگر تواند رفت
درست نیست و حج نذر و عهد و یمین و اجاره عوض حجة الاسلام نمیشود پس اگر حجه نذر کسی
بجای حج باین نوع نموده باشد هرگاه مستطیع شود حجة الاسلام باید بجا آورد و شیخ طوسی
رضی الله عنه گوید اگر نیت حجة الاسلام نماید صحیح از نذر نیست و اگر نیت نذر نموده باشد
از هر دو صحیح است و احتیاط آنست که حجة الاسلام علیحده بجا آورد و اگر نذر حجة الاسلام
که بحسب شرع خداوند عالمیان بر او واجب کرد اینده نماید که در سال معین رود و اگر تاخیر شود

کفاره

کفاره نذر بر او نیز لازم و در آخرت خاسر و زیان کار و نادم خواهد بود و اگر صریح نماید که
سوای حجة الاسلام البته دو حج باید بجا آورد و اگر تعیین سال بجهة نذر ننموده باشد حجة
الاسلام را لازم است که مقدم دارد و اگر پیش از استطاعت نذر حج در سال معین نموده
باشد تقدیم حج نذر نماید و عهد و یمین نیز بدین طریق و اگر نذر حج پیاده نموده باشد لازمست
که در کشتی نشیند و هرگاه از نهری عظیم عبور نماید باید بایستد و بعضی سنت دانسته اند
و اگر خلاف نذر نموده تمام راه سوار باشد یا پیاده قضا نماید و اگر عاجز شود که امید صحت نباشد
سواری جایز است و باید بتلافی شتری قربان نماید هرچند در آن ایام نباشد و شرطاست
که نایب حج بالغ و عاقل و توانا و دوازده امامی بوده و در آن سال اجیر کسی بحج نباشد و اگر
از نایب پدر خود حج نماید هرچند پدر مخالف باشد جایز است و باید در جمیع افعال و اعمال
قصد نیابت نماید و تعیین آن شخص که نایب اوست و سنت است که این دعا بخواند که اللهم ما
اصابنی من تعب او لغوب او نصب فأجر فلان بن فلان و اجرنی في نیابتی یعنی بار خدایا آنچه
رسید بمن از تعب و ضعف و سستی و محنت پس اجر و ثواب کرامت فرما فلان بن فلان را و ثواب
ده مرا بنیابت او و اگر محرم داخل حرم شده پیش از بجا آوردن افعال فوت شود بری الذمه شود
و هرچند بکاری یا بسببی از حرم بیرون آمده باشد و اگر پیش از احرام و دخول حرم فوت شود
بعد از آنچه از عمل او باقی مانده از ترکه او شخصی را اجاره نمایند که تتمه افعال حج بجا آورد و اگر

تعیین اجرة بجهة رفتن و بازگشتن باشد اجرة رفتن و احرام را وضع نماید و از ما بقی استیجار حج
شود و در چنین امری حکم بر مقدار آنچه باید از ترکه او داده خصوص که در هر دو طرف یتیم باشد
بسیار مشکل است و اگر وارث هر دو طرف کبیر باشد مصالحه اولیست و واجبست بر نایب
بهر وصفی که شرط شده و هر قسم از اقسام حج بهمان نوع بجا آورد و بی آنکه رخصت صریح در تعیین
نایب کرده باشد دیگری را نایب نتواند نمود و اگر اجیر دو کس در یکسال شده آنکه اول صیغه گفته شده
صحیح است و از دوم باطل و اگر بیک دفعه باین نوع که اولیای هر دو میت یکبار گویند که بالاجاره فرستیم
ترا که بنیابت فلانی در این سال حج نمائی و چون فارغ شوند اجیر گوید قبول کردم از هر دو باطل است
و جایز است نیابت در افعالی که شرط نیست که خود بنفسه در حال بجا آورد بلکه هرگاه عاجز شود
نایب می تواند گرفت و اگر اجیر شخصی را بر دوش گیرد و رمی و سعی فرماید از هر دو مجزی و صحیح است
لیکن باید که آنمرد عاجز نیز قصد سعی و طواف داشته باشد و همچنین اجیر و اگر بعملی که موجب
کفاره باشد از نایب بوجود آید از مال خود می باید بدهد نه از مال میت و همچنین اگر حج را فاسد
نماید باید که در سال آینده از مال خود حج گذارد و این حج اظهر اینست که از حجی که اجاره نموده مجزی
باشد و مال الاجاره حج میشود چرا که تعیین نشده بود که در سال معین بجا آورد و سنتست که
وجه اجاره بعد از فراغ از حج و خرج راه و بازگشتن چیزی اگر زیاد آمده باشد بدهد و همچنین اگر
زیاد خرج نموده باشد و در ذمت از مال خود اعانت نماید و مکروهست که زنی را که هرگز حج ننموده باشد

نایب

نایب گردانند هر چند صاحب شعور باشد و بعضی حرام میدانند و احوط آنست که زنی که حج گذارده
باشد اجاره نگیرند و همچنین خنثی بقول بعضی و این ضعیفست و اولی آنست که نایب علم اجمالی
بافعال داشته باشد **باب چهارم** در بیان انواع حج و مسائل متعلقه بآن بدانکه حج بر سه
نوع است تمتع و افراد و قران تمتع در لغت بمعنی لذت یافتن است مثل جماع و متعه کردن چون از آن
لذت می یابند تمتع گویند و چون در این نوع عمره بر حج مقدم است و بعد از فارغ شدن عمره
محل میشود و بعضی چیزها که بسبب احرام حرام شده حلال میشود و عمره و حج گویا بهم پیوسته
اگر چه در این نوع جمع میان دو بیت جایز نیست و اما قران لازم است و فارغ نمیشود تا
تمام افعال بجا نیاورد و هدی با خود می آورد از جهة قران گویند که مقارن میسازد میان
حج و عمره بیک نیت و فارغ نمیشود تا تمام افعال بجا نیاورد و مقارن است بستن احرام با آوردن
هدی که در گردن او نعلینی آویخته اگر گوسفند باشد و در افراد چنین نباید پس باین وجه
جدا باشد از تمتع و قران و بدانکه در عمره سه رکن است خواه عمره تمتع و خواه عمره مفرده احرام
و طواف و سعی رکنست که یکی را اگر بجا نیاورد باطل است الا طواف نسا که رکن نیست و احرام
باید از موضعی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند بجهة احرام بستن اهل آنجا تعیین
نموده بجا آورند و آنرا میقات گویند **باب پنجم** در بیان آنکه میقاتها چند عدد است
بدانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شش میقات را بجهة مردمی که از اطراف و اکناف عالم

و نتواند بود که تمتع بمعنی سقط نمودن باشد و لذت را لازم دارد

می‌آید بجهة حج و عمره مقرر نموده و فرموده که هُنَّ لَهُنَّ وَلِمَنْ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِنَّ یعنی این مواضع
محل احرام است از برای اینگروه و از برای آنکسی که بران راهها آید و بران مواضع نزول نماید هر چند
از ان گروه نباشد اما میقات کاه اهل مدینه مشرفه و هر کس از ان راه آید محلی است که آنرا ذو الحلیفه
گویند و حلیفه یعنی قسم است و در آنموضع چون طایفه از عرب هم قسم شدند باین اسم مشهور است
و در آنموضع مسجدی که بمسجد شجره معروف باشد و بموجب روایات احرام از ان مسجد افضل است
و بعضی واجب دانسته‌اند و احتیاط آنست که در غیر آن واقع نشود و موضعی که آنرا جحفه گویند
میقات اهل شام است و میقات اهل یمن کوهی است از کوههای تهامه که یلملم گویند و میقات اهل
طایف کوه کوچکی که آنرا قرن المنازل گویند و میقات اهل عراق عقیق بدرهٔ ایست که قریب دو فرسخ
کشیده و آنرا عقیق گویند و بهترین مواضع آن مسلخ است بخاء معجمه یعنی مردمان بجهة احرام برهنه
میشوند و میقات حج تمتع از مکه معظمه شرفها الله و اما آنکسی که منازل ایشان بمکه معظمه از میقاتها
نزدیکتر است از هر طرف باشد از خانهای خود احرام ببندند و بعضی از علما گفته‌اند که هر کاه
از راه دریا یا طریقی که هیچیک ازین مواضع گذارش نیفتد ملاحظه نمایند که کدام در برابر میقات
میشود از ان احرام ببندد و اگر تحقیق نتواند نمود از جایی نزدیک که شامل همه میقاتها
تواند بود و سندی درین باب از روایات اهل بیت بنظر نرسیده **باب ششم** در کیفیت احرام
و معنی ان و واجبات و سنتها و مکروهات و محرمات بدانکه احرام در لغت یعنی حرام کردانیدن

مطلق

مطلق و در اصطلاح اهل شرع نیت بر ترک امری چند که الله تعالی درین حال بر وی حرام نموده
بجا آوردن آنچه واجب کردانیده و چون معنی احرام دانسته شد چنین عزم و قصد نماید در عمره
واجبه احرام می‌بندم بعمره تمتع واجب از برای خدا و اگر بنذر یا عهد یا قسم یا اجاره یا بر نیابت باشد
دیگر واجبست که ذکر آن نماید و همان ساعت دو جامه نادوخته که نماز دران توان نمود یکی
را بر دوش اندازد و زنانرا دو جامه دوخته باتفاق و حریر بقولی احرام جایز است و بگوید اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ
لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ و بسند صحیح رسیده که چون ابرهیم
علیه السلم بفرمان رب الارباب مامور شد که بنی آدم را بحج بیت الله الحرام بخواند حضرت ابرهیم
علی نبینا و علیه السلم بر جبل عرفات بر آمده باواز بلند خلق را بکزاردن حج خواند و بقدرت الهی
بگوش جمیع اولاد آدم هر که بود و متولد خواهد شد تا روز قیامت این صدای دعوت فرا رسید
همگی شنیدند پس لبیک که این جواب آن طلب عالیست که از جناب رب الارباب شنیده و توفیق
اجابت آن دعوت یافته لبیک میگویند یعنی ایستاده ام از روی اخلاص بار خدایا ایستاده ام برای
بندگی تراست حمد و نعمت تراست و ملک تراست و نیست ترا شریک ایستاده ام و متعارف است
که اگر کسی را بزرگی طلب کند و کمال خواهش دیرو ملازمت او داشته مکرر میگوید لبیک لبیک
و مقام تضرع و زاری از نجهت باین عبارت مامور است اما بیان سنتهای احرام و آنچه بان
متعلق است بدانکه سنت است از اول ماه ذی قعده موی سر گذاشتن و تاکید در اول ذی حجه

واقع شده و هنگام ارادهٔ احرام بدن را پاکیزه نمودن و ناخن گرفتن و نوره کشیدن هرچند پیش از آن
بچند روز کشیده باشد و غسل احرام سنت مؤکدات و بعضی واجب دانسته اند و سنت است
که احرام بعد از یکی نمازهای واجبی بندد و اگر ظهر باشد افضل است و اگر وقت نماز واجبی نباشد
شش رکعت بسلام بعد از غسل و پوشیدن احرام بجا آورد و سنت است که هر دو جامهٔ احرام
سفید باشد و نشوید تا محل شود و اگر جمع میانهٔ این شش رکعت و نماز فریضه تواند نمود اکمل است
و تلبیه گفتن تلبیه مردان را و هرگاه بلندی یا سرازیری رسد بلند گویند و با اصل این دعا که مذکور شد
چند لبیک دیگر اضافه نماید و در سحرها و در فرود آمدن و سوار شدن و بیدار شدن و ملاقات
اخوان و عقب نماز میکرده باشد تا آنکه خانهای مکه نمودار شود قطع تلبیه کردن نماید و در احرام
حج تا ظهر روز عرفه و در عمرهٔ مفرده وقتی که داخل حرم شود و بعضی واجب دانسته اند و اما مکروهات
در جامهٔ سیاه و چرکین احرام بستن بلکه غیر سرخ در جامهٔ رنگین اکثر مکروه دانند و در اینجا خطابی
ملبد دارد که در عرف الحجه را ست پیل گویند و بر لحاف رنگین خوابیدن و در حین احرام بحمام
رفتن و بجهت راحت بدن غسل نمودن و اگر غسل سنت باشد مکروه نیست هرچند راحت بهم رسد
و جواب بعضی که او را طلبد لبیک گفتن بر جای ادب جناب مقدس الهی لفظ دیگر گویند مثل سعدیک
و یا سعد و اما اموری که بر محرم حرام است سی امر است و از انجمله طواف سنتی متصل بطواف واجبی
کردانند حرام و مبطل طواف واجب است و بعضی موجب نقض قران و بعضی از ثواب منقوله از آن

انز

کرستشو

انزو جان اول شکار حیوانی که گوشت او حلال باشد از حیوانات هرچه باشد دشتی مثل آهو
و خرگوش و روباه و سوسمار و خارپشت و چلپاسهای بزرگ و شکار حیوانی دیگر از حیوانات
دشتی مباح است و اگر حیوان اهلی دشتی و صحرایی شود شکار او جایز است و عکس جایز نیست
و صید حیوانات بحری مباح است که در آب بیضه گذارند و در آب زندگانی نماید و بازی و جماع
و طلب منی نمودن بدون جماع و جامهٔ دوخته پوشیدن و بستن همیان اگرچه دوخته باشد
مستثنی است بقول بعضی و انچه بافته نماند چون زره بافته و بوی خوش بکار بردن سوای خلوق
کعبه و ریحان چون فوتنج و نازبوی و اذخر و قیصوم که بعضی بوی مادران گویند و اگر بقصد دوا
چون دارچینی و قرنفل خورده شود حرام نیست و از بدبوی دماغ گرفتن و سرمهٔ سیاه کشیدن
و روغن خوشبو بر بدن مالیدن و لا والله و بلی در اثنای حرف زدن گفتن و باختیار خون
از بدن بیرون نمودن و دندان کشیدن هرچند خون نیاید مگر وقت ضرورت و موی جدا کردن
از سر و بدن بهر وجه باشد و مرد را سر پوشیدن و زن را روی پوشیدن و نقاب انداختن
و دروغ گفتن و دشنام دادن مؤمن اگرچه همیشه حرام است درینوقت گناه
بیشتر است و حنا بجهت زینت بستن حتی پیش از احرام هرگاه داند که اثر رنگ باقی میماند
حرام است و انگشتر بقصد زینت در دست کردن و زن بخلاف متعارف خود را آراستن
و مرد صحیح را در سایه راه رفتن و اسلحهٔ جنگ بی ضرورت پوشیدن و درختی که در حرم روییده

باشد و گیاه آن مگر اذخر قطع کردن میکرد و چوبی که بآن بجهت شتر آب کشند یا آنکه در سلال و
روییده باشد و کشتن جانوران بدن از کیک و شپش و در باب دیه خلاف ناممکن است
داشته نکشد و جایز نیست که از عضوی بعضوی دیگر گذارد مثلا از شانه بر ساق پا و اگر
بی اختیار از بدن بیفتد حرجی نیست لیکن گذاشتن بر آن موضعی که یقین داند که جای افتد حرام
نیست باب هفتم در طواف و شروط آن و مسایل متعلقه بآن بدانکه شرط است که هنگام
طواف واجبی با وضو باشد و بعضی صاحب استحاضه قلیله هرچند وضو داشته باشد و متیمم
صحیح ندانسته اند و آن قول ضعیف است و همچنین شرط است طهارت جامه و بدن از نجاست عینی
و مرد باید که پوشیده باشد عورتش برهنه نباشد و در پیش حجر الاسود در رکن عراقی
بایستد و قصد نماید که طواف عمره تمتع بجا می آورم تقرب بخدا و اگر سنتی باشد سنت گوید
و هفت نوبت بر دور خانه بگردد و حجر اسماعیل را در وقت طواف داخل نماید بموجب روایت
و چنان نماید که هنگام طوف خانه بر دست چپ او باشد و هفتم دور را بحجر الاسود ختم نماید
و بر اساس کعبه مبارکه طواف ننموده چنان نماید که جزوی از بدن او داخل فضای بیت نشود
اگر کسی در اثنای طوف داخل نماید باطل است و هر یک دوره کامل یک شوط نامند آنگاه
دو رکعت نماز بقصد نماز طواف در عقب مقام ابرهیم علیه السلام بجا آورد و نماز طواف را در
هر جای مسجد خواهد می تواند نمود و شرط است که چهار شوط پی در پی بگردد پس اگر بعد از

و اگر زن بروی بخواهد بپوشد
باید آنکه چیزی پیش
روی پوشد یا باز باشد اما دور
شود که روی او باز باشد [illegible]
برابر نماز بجا حرام نیست بلکه او

و نتواند بیاد کوتاهی است از
جانب ناودان کعبه

مزدوری یا ضعفی یا حاجت برادر مؤمن قطع نماید جایز است و بعد از آن شوط دیگر بجای
آورد و طوف تمام نماید صحیح است و اگر در اثنای سعی بخاطر رسد که طواف ناقص بوده اگر یقین داند
که چهار شوط کشته از سعی فارغ شود و باقی را بجا آورد و الا قطع سعی نموده طواف را از سر گیرد
پس متوجه سعی شود و اگر بعد از فارغ شدن از طواف شک در عدد نماید در اصل اعتبار ندارد
و اگر در اثنای طواف باشد اگر شک در کمی نموده بنا بر اقل گذاشته تمام نماید هر گاه یقین داند
که هفت شوط تمام نشده و اگر شک در زیادتی نموده اگر یقین دارد چهار شوط باشد قطع نماید
و الا اتمام نماید تا دو طواف شود و اما در طواف سنتی بنا بر اقل گذارد خواه یقین داند که هفت
شوط کامل شده یا نداند و خواه بر رکن رسیده یا نرسیده و اما بیان سنتها بجهة طواف سنت آنست
از چاه میمون که در ابطح است غسل نماید یا چاه فخ که بیکفرسخی مکه معظمه است و خاییدن اذخر
و از بلندی کعبه بجهة تاسی و پیروی داخل شدن پای برهنه و نعلین در دست با کمال خشوع
و قدم بقدم کی ظاهر و باطن وارد دری که مشهور بباب بنی شیبه داخل مسجد شود و دعای ماثور
بخواند و نزد حجر الاسود بایستد و او را در بغل بگیرد و ببوسد هر یک از ارکان را اگر میسر شود
در هر شوط و دعا کند و عرض عقاید خود نماید و سوره قدر در اثنای طوف میخوانده باشد و یا
شد و در سه شوط اول گامها بهم نزدیک گذاشته در رفتن تند و چهار شوط آخر کند
و هموار یعنی طواف اول و در شوط هفتم مستجار را و آن محاذی در خانه مبارکه که نزدیک برکن

بجهت زیادتی حسنات که بهر گامی شش
هزار حسنه کرامت میشود و بر داشته شود
هزار سیئه کامی هفتاد هزار حسنه

بمانی است و بقولی در قدیم در کعبهٔ مبارک که از انجا بوده و این دعا بخوانند که اللهم ان البیت
بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار یا رب خدایا خانه خانهٔ تست و بنده بندهٔ
تو و این مکانیست که پناه میبرند بتو از آتش جحیم و او را دروان کویند دست بر روی و کلاه برداشتن و ذکر
کرفتن و کناهان خود را مفصل شمردن و استغفار نمودن و هیچ مومن نیست که کناه خود را
و از روی اخلاص توبه نماید الا آنکه الله تعالی توبهٔ او قبول فرماید و برادران مومن را بعموم
و بخصوص یاد نماید و دعا بخواند و چون محاذی در خانه در هر شوط برسد صلوات بر محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله فرستد و دو رکعت نماز طواف سنتی بجا آوردن و بکنار آب زمزم آمده
یک دلو آب بکشد و سر و تن را بآن آب مبارک تبرک نماید و قدری بخورد و در آنوقت بکوید اللهم
اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کل داء یعنی یا خدایا بکردان این آب را علمی نفع دهنده و
فراخی و شفا از هر مرضی اما مکروهست در اثنای طواف بغیر ذکر و تلاوت قران و صلوات
بر محمد صلی الله علیه و آله حرف زدن الا در احکام ضروری و دو طواف کردن سنتی بی فاصله بهم
متصل ساختن و هیچ چیز سنت است بسیار طواف کردن اگر تواند سیصد و شصت طواف بجا
آورد و آن نظر بغربا از نماز سنتی افضل است تا یکسال انکاه در سال دوم هر دو در فضل
مساوی است و در سیم در حکم مقیم است و نماز افضل **فصل** در بیان مسایل متعلقه بدانکه
اگر طواف نسا را در حج فراموش نماید واجب است که قضا نماید و اگر ممکن نباشد نایبی تعیین نماید

که بجا آورد و تا طواف نسا بجای نیاید زن بر و حلال نمیشود هر چند ده سال بکذرد حتی
عقد نمی تواند نمود و در حکم محرم است و از اینجهت است که مخالفین که طواف نسا نمی نمایند عقد
و نکاح ایشان باطل و حرام است و در تیه ضلالت الی یوم القیمة و ساعة القیام مانده اند

باب هشتم در سعی میانه صفا و مروه و تقصیر و مسایل متعلقه بآن از واجبات و مندوبات
و مکروهات بدانکه واجب است نیت سعی که قصد نماید که بجا می آورم این رفتن و بازکشتن را
محض بجهة فرمان برداری خدا و از صفا ابتدا و ختم بمروه نماید و این رفتن و بازکشتن را
یک شوط کویند از نفر از هر کاه ابتدا از صفا باشد انتهای شوط هفتم در مروه خواهد بود
و زیاده و کم عمدا بعد ربک کام حرام است و اگر کم نموده تمام نماید مثل طواف هفت شوط
لکن سنت است و دانسته هفت شوط زیاده ابتدا جایز نیست و اگر بظن آنکه سعی تمام نموده
تقصیر نماید و بخاطر جمع جماع کند بعد از آن ظاهر شود که سعی تمام ننموده تقصیر کرده سعی تمام
و کاوی کفاره بقول مشهور و روایات متعدده بدهد و جایز است بنا بر قول اصح که پیش از
آنکه چهار شوط کامل سعی نموده بجهة حاجتی یا ضروری یا دفع کلفت ماندکی و ضعف لحظهٔ استراحت
نماید و بعضی کویند تا چهار شوط کامل نشود قطع ننماید و این باحتیاط اقرب است و اما تقصیر
بمعنی کوتاه نمودن موی است از سر و محاسن با آلتی از آهن مثل مقراض یا کارد یا انتقاش یا کند
بدست بعد از فارغ شدن هر کاه سعی بجهة عمره متمتعه باشد اما در غیر آن مخیر است میانه تراشیدن

وتقصیر یا ناخن گرفتن خواه ناخن دست باشد یا ناخن پا واگر تمام سر را عمدا بتراشد گوسفندی
کفاره دهد واگر پیش از آنکه تقصیر نماید عمدا جماع نماید اگر غنی باشد شتری ومیانه حال گاوی
وپریشان گوسفندی کفاره داده توبه نماید واگر جاهل بوده یا فراموش کرده بر وچیزی نیست
وهرچند محل شده وپوشیدن لباس دوخته جایز است لیکن بجهة مشابهت اگر بر لباس احرام باقی
باشد افضل است وهمچنین سنت است بر اهل مکه که در موسم حج لباس احرام بپوشند هنگامی که
محرمان داخل شوند وبعد که حاجیان محل شوند لباس بپوشند باب نهم در افعال تمتع
از واجبی وسنتی ومسائل متعلقه بآن بدانکه واجبست احرام حج از مکه معظمه واین وقت
موسع است تا آنکه وقت اضطراری احد موقفین را دریابد ووقت اختیاری وقوف عرفات
از ابتدای روز نهم ذی حجة الحرام است تا غروب آفتاب بقصد عبادت تقرب بخدا پس اگر پیش از
غروب شود برود عمدا وباز نگردد شتری کفاره بدهد واگر عاجز شود هجده روز پی در پی
بگیرد وحد عرفات از عرنه وثویه است تا ذی المجاز وجایی که باید وقوف نماید میان نمره است
عرنه وثویه وذی المجاز جایز نیست بلکه حد عرفات بآن منتهی میشود اما افعال مندوبه بدانکه
سنت موکد است احرام حج از پای ناودان در روز هشتم ذی حجه که یوم الترویه مشهور است
بعد از نماز ظهر بسته شود وسنت این که هشت رکعت نماز حاجت نماید وتا آفتاب روز نهم
طالع نشود از حد منی که بوادی محسر مشهور است در نگذرد . وبر امام لازم است که پیش از گزاردن

ظهرین از مکه معظمه متوجه منی شود وهر دو نماز بیک اذان ودو اقامت بجا آورد وهمچنین
پیران وعاجزان وبیماران وزنان وجمعی که از انبوه خلایق بیم بر خود برند پیش از صبح توانند رفت
ودر وقت بیرون آمدن بسوی عرفه ودر عرفات دعای عظیم از ائمه ما علیهم السلم خصوص حضرت
علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلم مرویست چون بسیار طولانی بود مذکور نشد
بخواند وباید که ذکر خدا بسیار گوید وبرادران مومن را یاد نماید اقلا چهل نفر وهرچند بیشتر
یاد کند ثوابش زیاده است بسند معتبر مذکور است که راوی گوید دیدم عبد الله بن جندب را
که دستها بدرگاه کبریا بسوی آسمان برداشته سیلاب اشک بر رخسار روان بمرتبه که زمین را
تر ساخته چون خلق متفرق شدند گفتم در میان این امت محمد صلی الله علیه وآله ندیدم هیچ موقفی
بهتر از ایستادن تو در بندگی وتضرع ودعا گفت بخدای سوگند که درین موقف مسئلتی
ننمودم سوای مغفرت وآمرزش بجهة برادران مومن چرا که از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر
علیهما السلم شنیدم که فرمود هر کس برادر مومن را غایبانه دعا نماید از میان عرش اعظم
گویند که صد هزار ضعف آن از برای تو وخواستم که صد هزار دعای مستجاب یقینی را بگذارم
که عدا نمی شرف قبول خواهد یافت یا نه نبدیل نمایم بعد از غروب آفتاب تا آنی و وقار متوجه
مشعر الحرام شود وهرگاه بتل سرخی که بکثیب احمر مشهور است رسد بگوید اللهم ارحم موقفی
وزد فی عملی وسلم لی دینی وتقبل مناسکی اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه

ابدًا ما ابقیتنی یعنی بارخدایا دایم نمای برایستادن من درین مکان و در علم من زیاده کردان
و سلامتی اراز برای من دیگر و دعاهای مرا قبول کردان خداوندا مکردان بودن این مکانرا
آخر عهد من تا حیات مرا باقی داری هیچ این ساعت روزی نمای چون شب در آنمکان شریف تا طلوع
آفتاب باشد و بهتر آنست که بعبادت و خشوع این شب را بروز آورد و چنین سعادتی را غنیمت
شمارد که مرویست که هر که این شب را زنده دارد عیز در دل او دران روزی که دلها مرده باشد و کسی
که نو حاجی باشد باید که بکوه مشعر پیاده بر آید و ذکر الهی بسیار کوید بدانکه وقوف در عرفات
و مشعر رکن است و بترک یکی یکی از آن عمدا حج باطل و اگر سهو شود تدارک باید نمود و هر یک
ازین دو موقف وقت اضطراری دارد وقت اضطراری عرفات از شب عید است تا طلوع کند
و اضطراری مشعر از طلوع افتاب تا ظهر و شقوق اختیاری هر دو با اضطراری عرفات و اختیاری
مشعر یا عکس یا دو یافتن مجرد ادراک اختیاری عرفات تنها و فوت اختیاری و اضطراری مشعر
یا عکس آن و درین دو صورت باطل است و در شش اول صحیح هرگاه عمدا و باختیار نباشد
و اگر پیش از صبح از منی روانه بسوی مشعر یا انکه شب نیت وقوف در عرفات نموده باشد حج صحیح
و گوسفندی کفاره میدهد و اگر سهوا واقع شود برو چیزی نیست و زن و بیمار و راعی و طفل
و پرستار زن را جایز است که پیش از صبح متوجه مشعر شوند و حد مشعر از میانه حوضها و تا وادی محسر
وان راهیست بسیار تنک در میان دو کوه و اما امور مستحبه سنت است که هفتاد سنک ریزه بکیر

نقطه دار سیاه سفید املس از کوه مشعر بجهت جمرات بچیند و اول فرود آمدن و نماز شام و خفتن
متصل کذارده نافله شام بعد از ان بجا آورد و در اول شب غسل نماید و در حین احیا با
طهارت باشد و روز عید چون آفتاب بر آید متوجه منی شود و در وادی محسر کرک دو نماید
و در حال کرک دو بکوید اللهم سلم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت
بعدی مضمون انکه بارخدایا بسلامت دار عهد مرا از شیطان و قبول فرمای توبه من را از
کناهان و دعای من مستجاب کردان و خلف صالح کردان آنهارا که میکذاری پس از من از باز
ماندکان **باب دهم** در مناسک منی و بیان عباداتی که در منی میشود و واجبات و مستحبات
و مکروهات و متعلقات و ازین جهة منی کویند که جبرئیل امین علیه السلم بحضرت ابرهیم علی نبینا
و علیه السلم کفت تمن علی ربک ما شئت یعنی تمنا کن و هر آرزوئی که داری و خواهی از پروردکار
خود بخواه پس کویا این مکان آمدن آرزوهاست و واجبات که اول بعد از داخل شدن منی
و فرود آمدن در جمره عقبه که نزدیکترین جمرات بمکه معظمه است نماید و چنین قصد نماید که
میزنم این ریک را باین سنک بزرک در حجة الاسلام حج تمتع بجهة انکه بر من واجبست قربة
الی الله و یکی یکی بیندازد و چنان شود که بر میل بخورد و بدست خود بیندازد و اگر جمیعا
بیکبار بیندازد باعتقاد بعضی صحیح نیست و سنت است که ریکها ابرش یعنی بچند رنک
باشد و بعقد و سر انکشت کوچک باشد و هنگام انداختن الله اکبر بکوید و از انجا که سنک

می‌اندازد تا میل پانزده ذراع دور که هفت گز و نیم شاه است باشد و ریگ را بر دو انگشت بزرگ
دست راست گذاشته بر ناخن انگشت شهادت بیندازد و باعتقاد سید مرتضی بر انگشت ناخن
میان بیندازد و رو بروی میل بایستد و برو مشرف نباشد و در آن دو میل دیگر روی بقبله بایستد
و آزار امکان خود بعزم سنگ زدن متوجه شود و بعضی گویند که سواره رمی نماید چون رسول
صلی الله علیه و آله سواره رمی فرموده و روایت شده بسند صحیح از امام موسی علیه السلم که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پیاده نیز رمی فرموده و امر بآن شده و علت انداختن سنگ بر آن میلها
چنین روایت است که هنگامی که حضرت خلیل الرحمن علیه صلوات الله الملک المنان مامور شد
که فرزند خود اسحق و بروایتی اسمعیل را قربان نماید شیطان در سه موقف فرصت یافته در مقام
وسوسه درآمد و گفت حیف نمی‌آید ترا که چنین فرزندی را کارد بر حلق گذاری از آنجا که ابن آدم
و نموده رحمان است آن حضرت سنگ بر او انداخت و شیطان در این سه موضع معتبر آنست
وسوسه کرد و آنحضرت سنگ بر او افکند و این سنت شد که تا روز قیامت باقیست لهذا واجبست
که بعد از سنگ ریزها بر میل زدن باید بعمل آید اول قربانیست بدانکه واجبست که قربانی کند
بجهت حج تمتع و می‌نماید گوسفندی باشد که اقلا هفت ماه و بقولی شش ماه داشته باشد و اگر بز
باشد یکسال باید در دو و تمام خلقت بوده لاغر نباشد که گردهای آن از پیه خالی باشد و در
شتر پنج سال باید در شش و غیر گوسفند و بز و گاو و شتر قربانی صحیح نیست و ظن فربهی بقول

اهل خبرت کافیست و هرچند خلاف آن ظاهر شود و اگر عکس نماید هرچند فربه باشد اگرچه
صحیح است اما گناه دارد و استغفار نماید و اگر میدانست که لاغر است و در واقع چنان بود مجزی
نیست و سنت است که گوسفندی که قربانی مینماید بعرفات در وقت وقوف آورده باشد و قول
فروشنده کافیست و سنت است که خوب فربه باشد و چشمهایش سیاه و چهار دست و پا سیاه
باشد و بعضی گویند این کنایه از کمال مرتبه فربهی است و اگر شتر یا گاو قربانی نماید باید ماده
باشد و از گوسفند و بز نر باشد و افضل آنست و بقولی واجبست که پیش از کشتن قربانی نیت
نموده کارد بر حلقوم او گذارد و سنت است و بعضی واجب دانسته که گوسفند را خود بدست خود
قربان نماید و اگر نتواند و عاجز باشد دست بر بالای دست قصاب گذارد و هنگام قربانی این
دعا بخواند و قصد نماید که این قربانی مینمایم در حج تمتع که بر من واجب است قربة الی الله و اگر
اول حج باشد بگوید در حج تمتع حج اسلام و اگر خود مباشر ذبح قربانی نباشد سنت است که با وجود
نیت حاجی قصاب هم نیت نماید و واجبست که گوشت قربانی سه حصه نماید هرچند ماوی
نباشد اما باید که آنچه بمستحق میدهد و هدیه مینماید از سه یک قربانی کمتر نباشد یکحصه بفقرا
و یکحصه بآشنایان و مؤمنین و یکحصه را خود بخورد و در خوردن خود اگر هم یک لقمه باشد
کافیست و در دادن بمستحق خود یا نایب او قصد نماید و ترتیب لازم نیست و اگر تقصیر در رساندن
بمستحق و هدیه نماید ضامن است بخلاف خوردن که اگر نخورد گناه ندارد و ضامن نیست و سنت

کد شتر را ایستاده قربان نمایند هر دو دستش از پایین پاشنه و زانو را بر هم بندند و از جانب راست
شتر ایستاده بنیزه یا کاردی یا حربهٔ در کوی که میان سینه شتر و بیخ گردن است فرو برد و دعای
ماثور بخواند و لجب است که تا ممکن باشد قربانی معیوب و بیمار و لاغر نباشد و اگر یافت نشود
بموجب روایت معتبره هرچه بهم رسد صحیح است و اگر قربانی در اصل یافت نشود و زر تواند تحصیل
نمود بقول اشهر باید که بامینی بسپارد که در عرض ماه ذی حجه قربانی کند و الا در سال آینده و در حین
وقتی که هدی بهم نرسد احتیاط بموجب ظاهر قرآن نیست که سه روز پی در پی روزه دارد و دیگر
بنیت عوض هدی و هفت روز بعد از رسیدن بمنزل و هر گاه غلام را اذن بگذاردن حج
داده اختیار دارد که بجهة او قربانی کند یا امر بروزه چنانکه گفته شد نماید و واجب که قربانی
تمام از یکشخص باشد بنابر اصح اقوال و بعضی گویند تا هفت کس در یک قربانی هر گاه عاجز باشند
شریک می توانند شد و اگر شتر باشد تا هفتاد نفر و واجب که آنکس که قربانی بر او واجب است
اگر فوت شود از اصل مال او اخراج نمایند هر چند وصیت ننموده باشد و اگر در حین فوت
قدرت بر قربانی نداشته ولی بنیابت او واجب که سه روز روزه بگیرد مشروط بر آنکه آنقدر
در حیوة باشد که سه روز روزه در مکه بگیرد و نگرفته باشد و اگر با اهل خود مراجعت نموده
آنقدر که هفت روز دیگر تواند گرفت بجا نیاورده ولی قضای ده روزه واجب که
هر گاه قربانی یافت شود در روز دهم در منی واقع شود و از عقبه تا وادی محسر را منی گویند و اگر

قربانی کرده شود و کسی که یافته بنیابت صاحب نیت نموده قربان نماید و قسمت کند صحیح است و
سنت است که قربانی را خریداری نماید و آنچه خود داده از پیش بوده ذبح ننماید و بعد قربانی واجبی
که در منی کشته شود آن قربانی که سنت مؤکد است هر جا باشد باید کشت از آن شخص در آن سال
ساقط میشود اما مکروهات بدانکه مکروه است که پوست قربانی بقصاب دهد بلکه باید اجرت
دهد و پوست را تصدق نماید و همچنین اگر قربانی شتر باشد فروختن جل و قلاده و افسار
آن مکروه است باید تصدق نماید **باب یازدهم** در سر تراشیدن و احکام متعلقه بآن از واجبات [illegible]
و مندوبات و محرمات و مکروهات بدانکه مرد حاجی را در روز عید قربان سر تراشیدن
واجب تخییری است یعنی مخیر است میان آنکه بتراشد یا از موی خود قدری کم نماید و از این
دو واجب سر تراشیدن بهتر است خصوص که موی سرش بعسل و صمغ غنده باشد و بر
زن تقصیر واجب عینی است یعنی کم نمودن موی اگر همه اندکی باشد و اگر بتراشد درست است
و اگر کسی که سر بتراشد نباشد یا از بسیاری شتری فرصت نباشد واجب است که در روز دیگر
بتراشد و اگر موی بر سر و هیچ عضوش نباشد واجب است که تیغ بر سر برساند و اگر بر عضوی
دیگر موی باشد که از آن کم نماید رسانیدن باکی نیست است و باید که موی را بفرستد که در منی
دفن نماید و واجب مقدم داشتن رمی و قربانی و سر تراشی در این روز بر طواف کعبه مبارکه
و اگر عمدا تاخیر نماید گوسفندی کفاره بدهد و اگر بفراموشی واقع شود بر او کفاره نیست

[illegible]

اما اعاده طواف باید کرد و اگر آگاه نشود تا آنکه از مکه معظمه بروند بر وی چیزی نیست و بعضی
از علما در این صورت جاهل را در حکم فراموش‌کار داشته‌اند و بعد از آنکه رمی و قربانی نموده و سر
تراشیدن سوای زن و شکار و بوی خوش محل شود و چون طواف حج هفت شوط بجا آورد
وسعی بدستوری که در عمره بیان شد نماید بوی خوش نیز حلال میشود بدانکه مکروه است
پوشیدن جامه دوخته پیش از طواف حج و پیش از سعی و پیش از طواف نسا سر پوشیدن و
استعمال بوی خوش **باب یازدهم** در بیان خصوصیاتی که آن حج قران و افراد از یکدیگر و از
تمتع ممتاز شوند و بیان آنچه بآن متعلق است و بیان بعضی از مسایل متفرقه بدانکه در عمره تمتع
چنانکه مذکور شد طواف نسا نیست و در حج قران و افراد و عمره قران و افراد طواف نسا باید کرد
و حج قران و افراد چنانکه گفته شد بر عمره مقدم است و افعال هر دو یکروش است اما
در حج قران اختیار دارد که بستن احرام را مقارن بگفتن تلبیه سازد یا باشعار و تقلید
و در افراد البته باید مقارن بتلبیه کرد و بعضی گویند که قادر نمی‌تواند که مقارن سازد
میان حج و عمره بیک نیت و محل نمیشود تا از تمام افعال فارغ نشود و با همراه بردن هدی که
اشعار کرده و اشعار آنست که اندکی بشکافند کوهان شتر قربانی را از جانب راست و بخون
آلوده سازند و تقلید چنانکه مذکور شد بگای از نعلین در گردن گوسفند یا گاو قربانی
یا و نیز هدیه بجهت علامت **باب دوازدهم** در بیان امور واجبه بعد از محل شدن از عود بمنی در

جمرات و غیره بدانکه واجب است بعد از فارغ شدن از طواف که شب یازدهم است بمنی باز
گردد و بعضی گویند اگر بقصد عبادت در مسجد الحرام یا مکه در موضعی بسر برد باکی نیست
و اگر در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم در غیر منی باشد بجهت هر یک شب یک گوسفند کفاره
بدهد و اگر بقدر آنکه نصفی از شب تجاوز نماید در منی باشد آنگاه بطریق حرکت نماید
چیزی لازم نمیشود هر چند بمکه رود بغیر قصد عبادت و واجبست ترتیب هنگام رمی جمرها
بآن دستی که در مشعر چیده باید اول بجمره اولی که بمشعر نزدیکتر و نزدیک بمسجد خیف است
نماید بعد از آن میل میان را رمی نموده متوجه رمی میل آخر که بمکه معظمه نزدیکتر است شود
و اگر عکس نماید یا موخر را مقدم دارد باطل است و باید اعاده نماید بطریقی که ترتیب بعمل آید
ولی تواند که میل اول را چهار ریگ بزند و از آنجا متوجه میل دوم شود و رمی نماید و بعد از آن
سه ریزه در آخر زند و اگر از چهار کمتر زده باشد باطل است از سر گیرد و اگر یک سنگ مانده
و نداند از کدام یک از این سه میل است آن سنگ را بر هر سه میل چند از دنا یقین حاصل شود
و هر گاه شب یازدهم و دوازدهم در منی بوده باشد روز دوازدهم بعد از زوال پیش از غروب
می‌تواند رفت اگر شکار نکرده و صید بقتل نرسانیده و با زن جماع ننموده بعد از فراغ عمره
اگر حج تمتع باشد و اگر صید کشته یا جماع نموده یا آنکه تا غروب آفتاب روز دوازدهم در منی
بوده واجب است که شب سیزدهم نیز بماند و هر گاه شب سیزدهم در منی توقف نمود روز سیزدهم

باز در مجمع البحرین کفته شده نموده هرجا خواهد برود و اگر کسی از منی کوچ نماید و رمی نموده نشده
واجب است که باز کردد و رمی نماید و اگر نتواند نایب تعیین نماید که بنیابت رمی نماید و اگر تقصیر
نموده باشد در سال آینده رمی نماید و سنت است بر کسی تا روز سیزدهم از افعال او چیزی
نمانده باشد که باختیار توقف نماید و بسوی مکه معظمه رود و بجهت طواف وداع و دخول خانه
مبارکه که در روایت معتبره واقع شده که هر کس بخانه کعبه داخل شود کویا برحمت الهی داخل شده
و چون بیرون آید از کناهان پاک شده خصوص کسی که اول حج او باشد و باید که باز نکرده
ظاهر و باطن از روی کمال خضوع و زاری داخل شود و میانه هر اسطوانه که نزدیک در کعبه
مبارکه است دو رکعت نماز بجای آورد و در چهار کنج خانه هر جا دو رکعت نماز کذارد و اسطوانها
در بر کیرد و دعا بخواند و باید در میانه رکن مغربی و دست بدعا بدرکاه کبریا برداشته
طلب مغفرة بجهة خود و برادران مؤمن نماید و در حطیم نیز ادعیه ماثوره بخواند و آنجه
حطیم کویند که کناهان در آنجا سوخته کردد و بخشیده شود و از حضرت علی بن الحسین علیهما
السلم و جعفر بن محمد علیهما السلم منقول است که بهترین و شریفترین بقعهای روی زمین حطیم آنست
و بعد از آن در شرافت مقام ابرهیم علیه السلم است و بعد از آن پیش حجر الاسود و بر سر آب زمزم
رفتن و بقصد شفا خوردن و ارکان خانه را بغل کرفتن و عزم معاودت نمودن زیرا که مروی است
که عزم نیامدن سبب کوتاهی عمر میشود و از باب حناطین یعنی کندم فروشان و بقولی حنوط

فروشانرا

فروشانرا بیرون آمدن سنت است و بیک درهم خرما خریداری نموده تصدق نماید بجهة دفعه
هر نوبت بکف دست کرفته تصدق نماید و قصد کند که اکر امری سهوا از او واقع شده باشد باین
وسیله عفو شود و نماز بسیار در مسجد خیف کذاردن ثواب عظیم است خصوص در پای مناره
که در میان مسجد واقع است و حرام است بیرون بردن شخصی که بحرم پناه برد اما اکر در خانه
او را حبس کرده آب و خورش را کم نماید و نفروشند تا آنکه عاجز شده و دانند که لاعلاج خود برآید بهتر
و اکر در حرم از و جنایتی واقع شود در همانجا تعزیر رسانند و بموجب روایت بعضی از علمای امامیه
حرم رسول صلی الله علیه و آله و حرم ائمه علیهم السلم که حرم حقیقی رسول الله صلی الله علیه و آله است
درین باب مثل حرم مکه دانسته اند و چون بیان شد که بسند صحیح منقول است که حضرت علی بن
موسی الرضا علیه التحیة و الثنا فرمود که زیارتنا الفین الفین حجة و من لم یزرنا سوف و الله
نندم یعنی زیارت ما برابر است در حقیقت با دو هزار حج و بتحقیق که مراد حج مقبول است زیرا
که حج فاسد را قدری نیست و آنکسی که ما را زیارت نکند خواهد آمد وقتی بخدای سوکند که
پشیمان شود و همچنین بسند معتبر مذکور است که از آن روز که جسد مقدس آن اعلیحضرت در زمین
آسمان قدر طوس مدفون شده لا ینقطع از هر طرف چهار فرسخ منقطع نمیشود آمد شد ملائکه مقربین
تا روز قیامت و همچنین در باب هر یک از ائمه اطهار احادیث صحیح واقع شده و شکی نیست که شرف
المکان بالمکین **باب بیستم** در کفارات احرام و کفاره باقی محرمات اما کفاره احرام بدانکه

درسی و نه محل از صید و متعلقات آن در حال احرام کفاره لازم میشود بدانکه اگر شتر مرغ را
بکشد کفاره شتر ماده که پنج سال کامل داشته باشد باید داد و درین باب کوچک و بزرگ و نر
و ماده تفاوت ندارد هرچند کوچک باشد باید شتر پنج ساله بدهد و اگر شتر یافت نشود قیمت
آنرا گندم خریده شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را نیم من تبریز و آنچه از قیمت گندم
زیاد آید از برای او است و اگر ساله نکی باشد از قیمت شتر شصت مسکین را اطعام نماید
خود اتمام از مال خود لازم است هرچه شود آنقدر دهد و اگر عاجز آید دو ماه شصت روز کامل
پی در پی روزه بگیرد و اگر عاجز آید و قدرت روزه دو ماه پی در پی نداشته باشد هجده روز
روزه بگیرد و در کشتن گاو کوهی یا خر کوهی که بکودخر مشهور است گاوی که یکسال تمام داشته
باشد بدهد مگر آنکه گاو کوهی کوچک باشد که همسال او از گاو اهلی کافیست و اگر ممکن نباشد
نصف آنچه بجهت شتر مرغ گذشت روزه بعمل آورد و اگر بکشد آهوی یا خرگوشی یا روباهی گوسفندی
کفاره دهد و اگر میسر نباشد قیمت آن سه یک آنچه بجهت کشتن گاو گفته شد از اطعام و روزه
بجا آورد یعنی ده مسکین را طعام دهد و اگر نتواند ده روز متصل روزه دارد و اگر عاجز آید سه روز
و در شکستن تخم شتر مرغ شتر بچه یکساله بدهد هر گاه بچه در وی حرکت آمده باشد و اگر حرکت ننموده
باشد شتر نر بر ماده بجهاند آنچه بهم رسد تصدق نماید و بجهت کوتران مصالح کعبه بدهد هر تخمی
و اگر نتواند و عاجز آید عوض هر تخمی یک گوسفند کفاره دهد و اگر نتواند ده مسکین را طعام دهد

و اگر عاجز آید سه روز روزه دارد و در شکستن هر بیضه از طیهوج و کبک و دراج اگر
جوجه در آن حرکت نموده باشد بره کفاره دهد و الا قوچ بر میش جهاند نتاج آنچه شود بدهد
و اگر عاجز آید بجهة هر تخمی گوسفندی بدهد و در شکستن تخم کبوتر طوق در گردن که قمری گویند
و هر جنسی که دهن در آب گذارد و بمکد و قطره قطره چون مرغ خانگی بر ندارد اگر کبوتر را
گوسفندی بر محرم لازم است اگر در خارج حرم کشد و اگر در حرم باشد گوسفند و درهمی
و اگر محلی در حرم بکشد یک درهم کفاره دهد و اگر کبوتری را بکشد در خارج حرم بره بدهد
نصف درهم اضافه نماید و اگر تخم کبوتر را بشکند یک درهم در خارج حرم و درهم و ربع درهم
در حرم و در کشتن طیهوج و کبک و دراج بره که از شیر بریده باشد و چهار ماهه باشد
و در کشتن خارپشت و سوسمار و موش دشتی بزغاله بدهد و در کشتن قبره که در خراسان
چل گویند و گنجشک و صعو مدی از طعام بدهد و در کشتن ملخ خرمای بدهد و خرما
بهتر است از ملخ و بعضی گویند یک کف طعام و اگر در دشت و صحرا بسیار باشد که نتوان ملاحظه نمود
هر گاه عمدا نکشد چیزی لازم نیست و اگر بیش از یک بنداز دکهی از طعام بدهد و در کتب
روایت واقع نشده که کفاره باید داد اگرچه کشتن آن نیز حرام است و اگر دم دهد کبوتران
حرم را و باز گردند از هر یکی یک گوسفند کفاره بدهد و اگر باز نگردند از هر یک گوسفندی بدهد
و اگر ببندد راه کبوتران را که بیضه گذاشته حکم آن دارد که تلف نموده اگر علم بتلف باشد

ضامن است محرم در حل هر کبوتری را یک گوسفند و کبوتر بچه را بره و بیضه را درهمی و اگر جمعی
باتفاق سبب تلف ایشان شوند و یا جمعی مباشر باشند که بدست خود نمایند و بعضی وسیله
شوند که ایشان را ایران دارند بر هر یک فدائی لازم است و اگر بشکند هر دو شاخ یا هر دو چشم
او را یا هر دو دست یا هر دو پا قیمت تمام که یک گوسفند است تصدق نماید و اگر بکند پری از
کبوتران حرم بهمان دست کفی از طعام بدهد و داخل نمیشود صید در ملک محرم بمیراث و
بهیچ جهة از جهات و این کفارات که مذکور شد باید که در منی داده شود اگر در حین احرام حج
و اگر در احرام عمره بوده در مکه معظمه و اما کفاره باقی محرمات بدانکه در سی و شش محل کفاره
لازم است اگر جماع نماید عمدا و بداند که حرام است در قبل یا در بر پیش از وقوف بمشعر اگر چه وقوف
عرفات نموده باید شتری بدهد و باقی افعال و سال آینده باید و حج نماید اگر چه حج سنتی
باشد و اگر مجامعت با زوجه خود نموده باشد بر زن نیز بمثل این لازم است اگر دانسته که حرام
و برضای خود داده و لازم است که در سال آینده آن موضعی که این خطا از ایشان واقع شده
از هم جدا باشند و بعضی گویند از آن محل تا آخر افعال از هم جدا باشند و اگر باکراه با زن
نزدیکی نموده باشد بکند دیگر بجای او بدهد و اگر بعد از وقوف بمشعر این عمل نموده شتر
میدهد و حج فاسد نمیشود و هرگاه چهار شوط از طواف نسا نموده باشد که این عمل نماید
شتر نیز نباید داد و بعضی گویند تا تمام هفت شوط ننموده کفاره لازم است و این احوط

و اگر پیش از طواف زیارة باشد و از دادن شتر عاجز آید مخیر است که گاوی یا گوسفندی
دهد و اگر با کنیز خود که باذن او محرم شده جماع نماید شتری یا گاوی و اگر عاجز باشد
گوسفندی بدهد یا سه روز روزه دارد و حکم وقت مجامعت به ستوری است که در زن
مذکور شد که اگر قبل از ادراک مشعر است حج فاسد و اتمام لازم و سال آینده عوض بجا آورد
و جدائی از مکانی که این عمل نموده و اگر نظر او بر زنی بیگانه افتد و بی اختیار انزال شود و مالدار
این باشد و بجهت اتفاق روی دهد اگر مالدار است شتری و اگر میانه حال است گاوی
و اگر فقیر است گوسفندی بدهد و اگر بزوجه خود از روی شهوت نگاه کند و انزال شود
شتری بدهد و اگر با او دست بازی و ملاعبه نماید و منی بیاید گوسفندی بدهد اگر
از روی شهوت باشد و الا بر او چیزی نیست و اگر زوجه اش بشهوت ببوسد جزو لی اگر حیله تا انزال
نشود و اگر او نیز مثل این نماید بر او نیز لازم است و اگر بوسه از روی شهوت نباشد گوسفندی
بدهد و اگر طلب خروج منی نماید باختیار بهر نحو باشد بر او شتری لازم است و بعضی گویند
هرگاه علم بحرمت داشته و عمدا این خطا نموده حجش فاسد میشود و درین باب روایات است
معارض ندارد و اگر در حال احرام زنی بخواهد بجهة خود یا محلی بجهة او عقد نماید و جماع کند
بر او و بر آنکسی که عقد نموده هر یک شتری کفاره لازم است و اگر بجماع قبل از سعی افتاده عمره
مفرده نماید تا ماه آینده قضا نماید بقولی که ما بین دو عمره مفرده باید یکماه باشد و اگر

عذر شرعی جامه دوخته پوشد گوسفندی بدهد و گناه کار است [١٧] بدادن تا توبه نکند و پشیمان
نشود گناه بخشیده نمیشود و اگر بجهة مرضی یا غیر آن مضطر باشد آثم نیست اما کفاره باید بدهد
و همچنین بجهة پوشیدن موزه [١٨] و استعمال بوی خوش [١٩] یا سر تراشیدن [٢٠] یا کندن موی [٢١] یا ناخن [٢٢]
گرفتن هر دو دست و هر دو پای [٢٣] در یک مجلس گوسفندی بدهد و الا بعدد هر انگشتی ده اسار
طعام بدهد و اگر خلالی از نهالهای حرم [٢٤] قطع کند یا روغنی [٢٥] که خوشبوی باشد بمالد یا بسپرد [٢٦]
دندان بکند یا موی هر دو زیر بغل بکند یا بتراشد [٢٧] گوسفندی [٢٨] و بجهة یکی سه مسکین را طعام [٢٩]
دهد و اگر موئی بگرفتن ناخن [٣٠] دهد و خونی شود گوسفندی بدهد اگرچه محرم نباشد
و اگر سه مرتبه بلفظ والله [٣١] که صیغه قسم است یاد نماید سه نوبت گوسفندی بدهد و اگر
یکبار نعوذ بالله بدروغ [٣٢] والله گوید گوسفندی بدهد و در دو بار [٣٣] گاوی و در سه بار [٣٤] شتری
و آماده غضب الهی باشد و اگر درختی بزرگ بکند [٣٥] از حرم گاوی بدهد و اگر عاجز باشد در
دادن کفاره در جائی که بدل ذکر کرده اگر ده مسکین طعام دهد و اگر عاجز شود سه روز روزه
دارد و توبه نماید و درخت و بجهة موئی [٣٦] که از محاسن او یا بغل او بریزد کفی از طعام بدهد
و اگرچه در وضو باشد و آثم نیست و مکرر میشود کفاره بتکرار ادای این افعال عمداً و سهوا
و اگر در اوقات متعدده سر تراشیدن مکرر شود و اگر یکبار و مکرر نماید مکرر نمیشود بنا
بر ظاهر و بر جاهل و ناسی در غیر صید کفاره نیست و جایز است گذاشتن شتر [باب] که در حرم چرانند

در بیان عمره مفرده

چهاردهم بدانکه عمره مفرده واجب میشود بشروط حج و باید که قارن و مفرد بعد از آنکه حج بجا
آورند و بعضی گویند اول محرم تاخیر می تواند نمود و عمره مفرده معین بزمانی مخصوص نیست
خواه واجب و خواه سنت و در هر ماه یکبار سنت است و بعضی گویند جدی مضبوط مثلا
دو عمره نیست و در بعضی روایات گفته اند احوط آنست که بقدر ده روز فاصله شود **فصل**
در بیان بعضی مسائل متعلقه بدانکه اگر مرض مانع شده از ادراک موقفین خواه در عمره یا حج
باید که هدی قربانی خود را بمنی فرستند یا قیمت از آن اگر احرام حج بسته و بمکه اگر احرام بعمره
باشد و چون قربانی بجا رسید سر بتراشد و محل شود از همه الا از زنان اگر سال آینده ان شاء الله اگر
حج واجبست قضا نماید و اگر سنتی باشد بجا آورد طواف نسا کند و اگر در وقت احرام شرط
نموده که اگر مانعی روی دهد محل شود احتیاج فرستادن هدی نیست و محل بودن بگمان آنکه
هدی رسیده و نرسیده باشد باطل نمیشود و اگر جنایت نموده باشد و هدی نرسد سال آینده
قربانی کند و واجب نیست که هدی فرستد از آنچه محرم خود را باز میدارد امساک نماید بنا
بر اصح اقوال و اگر مانع برطرف شود هرچند هدی فرستاده باشد برود و اگر ادراک موقفین
نموده حجش صحیح است و الا محل شود بعمره مفرده و اگر مانع دشمن باشد و راهی دیگر نباشد یا
باشد و نداند قربانی را بکند و سر بتراشد یا تقصیر نماید و محل میشود حتی از زنان و اگر از عمره تمتع
نیز عدو مانع شود و هیچ راهی نباشد ظاهر اینست که زن نیز حلال شود **مقصد دوم** در جهاد

واقسام واحکام ومسائل متعلقه بان بدانکه جهاد در لغت بمعنی مشقت وتعب است ودر
اصطلاح نثار نمودن مال وجان بجهة رضای حق سبحانه وبلند ساختن کلمهٔ ایمانست ودرین
دوازده بابست **باب اوّل** در فضل جهاد بدانکه حضرت الله تعالی بسیار جهاد در کلام مبین
تحریص بجهاد با مشرکین فرموده از آنجمله میفرماید کتب علیکم القتال وباز میفرماید فضّل الله
المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین اجراً عظیماً ترجمهٔ اوّل آنکه واجب کرد ایزد
الله تعالی جل شانه برشما ای گروه مسلمانان جنگ وکشتن باکافرانرا ودر فضل جهاد کنندگان
میفرماید که تفضیل داده است خداوند عالمیان جهاد کنندگان بمالها وجانهای خود دلیران
گروه که دست باز داشته اند از جهاد وبربستر استراحت نشسته اند درجهٔ وچگونه درجهٔ یعنی
در دنیا وتفضیل داده است جهاد کنندگانرا بر بستر استراحت نشستگان باجری عظیم ودر
جسیم یعنی در آخرت وآیهٔ کریمهٔ جاهدوا فی الله حق جهاده یعنی جهاد کنید در راه الله تعالی
چنانکه حق جهاد در راه اوست واین کلام معجز نظام هر سعی ومجاهده را اگر واقع شود بنفس
ومال ودل وزبان شامل است وعمده آنست که منظوری بغیر از رضای الهی وفرمان بری
حضرت رسالت پناهی نباشد تا آثار آن در هر دو جهان بمنصهٔ ظهور رسد لمؤلفه [illegible]
هیچ مردان از صراط آرزو میتوان آسان گذشتن برق وار از آن صراط **باب دوم**
در ذکر جمعی که با ایشان جهاد باید کرد بدانکه جهاد با هشت فرقه [illegible] که بیان میشود

واجبست اوّل باکافر حربی که اقرار بنبوت موسی وعیسی وزردشت نداشته اند دوم جمعی که
انکار معظم ضروریات دین نموده اظهار بغض وعداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله
اجمعین نمایند چون خوارج عمان وامثال ایشان علیهم اللعنة وعذاب النیران سیم یهود
این گروه موسی علیه السلم را نبی دانسته انکار عیسی علیه السلم ومحمد صلی الله علیه وآله نمایند
چهارم نصاری واین گروه طوایف بسیارند اکثر ایشان اقرار بنبوت موسی علیه السلم داشته
وتوریة کتاب ایشانست وشریعت عیسی را ناسخ شریعت او دانسته عیسی را پیغمبر دانسته و
انجیل کتاب ایشانست واقرار بنبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله نداشته جمعی از ایشان عیسی را
خدای میدانند وجمعی خدای وعیسی ومریم را یکذات میدانند که بسه صورت عیانست
پنجم مجوس واینطایفه زردشت را پیغمبر دانسته ژند استا کتاب ایشان بود واقرار بنبوت موسی
وعیسی علیهما السلم وبحضرت محمد صلی الله علیه وآله نداشته ششم جمعی که بر امام زمان خروج
نموده باشند بر سر بلاد مسلمین آیند هفتم جمعی که آیند وآغاز فتنه وفساد نمایند هشتم جمعی
که بر سر راه مسلمانان آمده آغاز جنگ وقتال نمایند **باب سیم** در بیان شروط هر یک بتفصیل
اما شروط قتال با کافر حربی آنست که امام علیه السلم یا نایب خاص او خلق را بجهاد طلب فرماید
پس واجبست بر هر بالغ عاقل بینای آزاد صحیح از مرضی که مانع سواری شود وپیر نباشد که
قدرت رفتن نداشته باشد وبر امام یا نایب خاص او لازمست که اگر آن قوم را پیش از جهاد

مکلف اسلام و التزام جمیع احکام شرع از حلال و حرام نموده باشد نماید و بعد از عدم قبول
با ایشان قتال نمایند تا آنکه کشته شوند یا مسلمان شوند و اما شروط قتال با اهل کتاب آنست
که بشرایطی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با اهل کتاب مقرر فرموده ایشانرا در مال و جان
امان داده اهل ذمه نامید و یعنی بنام اسلام در آمده عمل نمایند و تفصیل آن شرایط اینست که
امام علیه السلام آنچه نقد و جنس مقرر فرماید و مصلحت داند که از زمین ایشان یا سر شمار نموده
از بزرگ و کوچک بگیرند آنرا جزیه گویند باید که از روی خواری از ایشان گرفته شود باین
طریق که مسلمان نشسته و ذمی ایستاده باشد و اما اگر موری که در شریعت اسلام حرام است
آشکار نماید چون خوردن گوشت خوک و شراب و سود زر گرفتن و عمه و خاله نسبی و رضاعی را
خواستن و هرچه ازین قبیل باشد و پناه دادن جاسوس کفار و خبر دادن بچیزی که ضرر مسلمانان
در آن باشد چون تعلیم طریق نمودن و آبها و امثال آن و با زنان مسلمانان و دیگران ایشان
کردن یا بدین خود ترغیب نمودن و احداث معبد چون کنیسه و کلیسا نمودن و ناقوس زدن
و عزم حرب اهل اسلام نمودن و امداد کفار نمودن باتفاق از ذمه اسلام بیرون شده حکم
کافر حربی دارند و با ایشان قتال باید نمود تا کشته شوند یا مسلمان شوند یا جزیه دادن قبول کردن
گذارند اگر در وقت مصالحه این شروط شده باشد باخلال هر یک از ذمه اسلام بیرون
می‌شوند و الا بمقتضای شریعت غرای مصطفوی صلی الله علیه و آله با آنگروه عمل شود

چنانکه

چنانکه اگر کسی از ایشان ناسزا به رسول عالمیان صلی الله علیه و آله گوید کشتن او واجب
و اما شروط قتال با کسی که بر امام زمان بر آید آنست که امام امر بقتال ایشان نماید چون معاویه
و لشکر و اصحاب او و واجب است با ایشان قتال نمودن تا آنکه سر باطاعت امام در آورند یا سر
بگذارند و اگر گریزان شوند و ایشانرا پناهی و لشکری باشد که خواهند ملحق شوند درین
صورت در عقب گریخته رفتن لازم است و نیم کشته را کشتن و اسیر ایشانرا اگر سر بطاعت
درنیاورد کشتن و اگر ایشانرا پناه و ملجای نباشد و امام بخصوص نفرماید از عقب رفتن
لازم نیست و همچنین بی فرموده امام قسمت اموال ایشان نتوان نمود و اما شروط قتال جمعی که بر سر
بلاد مسلمانان آیند آنست که عدد مخالفین دو برابر زیاده نباشد درین صورت بجهت حمایت
حوزه اسلام بر جمیع مسلمانان لازم است که هر کس بقدر مقدور در دفع آن گروه کوشد هر چند
امام غایب باشد و همچنین شرط قتال با دزدان آنست که احتمال ظفر باشد پس اگر غالب ظن
هلاکت بود بمقتضای آیه کریمه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه یعنی میندازید بدستهای
خود خود را در هلاکت فرار و گریختن اگر ممکن باشد لازم است و اگر ظن ظفر باشد بهتر آنست
که با ایشان کارزار نمایند و هرچه ازین قوم کشته شود نزدیک بشهید است و از آنگروه خون شخص
هدر است باب چهارم در کیفیت قتال و مسائل متعلقه بآن بدانکه اگر دشمن نزدیک ضعیف
و دشمنی کرده و است صاحب شوکت باشد مناسب آنست که اول اختیار کارزار با اهل شوکت

واعتبار نماید که مبادا رخنه در ارکان دین و ایمان افکند و حرام است از جنگ گریختن هرگاه
لشکر دو برابر زیاده نباشد مگر آنکه از هر طرف نقصی رسد عمدا حرکت نماید یا خود را بگروهی
رساند و جایز است جنگ و کارزار به هر طریقی که گمان فتح و ظفر در آن بیشتر باشد چون خراب
کردن قلعه و آتش افکندن حتی اگر مضطر شوند القای سم مهلک در آبی که بسوی ایشان میرود
یا شبیخون هرگاه نفع دهد جایز است و همچنین بریدن درختها و انداختن منجنیق و آب در
میدان انداختن و کشتن راهبان و کشیشان هرگاه فتح موقوف بران باشد و اگر بعضی از
مؤمنین را اسیر نموده باشند و ایشان را سپر سازند تا ضرور نشود قتال ننمایند و کشتن زنان
و اطفال و پیران ضعیف ایشان جایز نیست هرچند معاونت نمایند و اگر در وقت ضرورت
چون روز یورش از جماعت مسلمانان که سپر خود ساخته اند در جنگ مغلوب کشته شود
بازخواست از کسی در دنیا و آخرت نیست و الله تعالی اجر ایشان کرامت خواهد فرمود و مکروه است
باختیار پیش از ظهر جنگ کردن و اسب خود را بجهت آنکه بدست خصم نیفتد هنگام ضعف
و ماندگی پی کردن و اگر ضرور شود باکی نیست چنانکه جعفر طیار رضی الله عنه در موته
کردند اما در پی نمودن اسبان کفار حرجی نیست و بی اذن امام یا نایب او در روز جنگ پیش
دستی کردن و ظاهر آنست که حرام باشد و اگر منع نماید البته حرام است و عاصی است و
اگر بخصوص فرماید واجب عینی است و واجب است دفن نمودن کشتگان مسلمانان و اگر مشتبه

شود آنکه ذکرش کوچک باشد دفن نمایند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کلا
یکون ذلک الا فی کرام الناس یعنی اینچنین نمی باشد مگر در خوبان مردان و برگزیدگان مردم
و بعضی گفته اند هرگاه مشتبه شود احتیاطا همه را دفن نمایند و بر همه نماز نمایند و قصد مسلمانان
کند و قول اول اقوی است **باب پنجم** در بیان مواضعی که ترک قتال جایز و گاه واجب شود
از آنجمله هرگاه امان طلبند خواه بزبان خواه باشاره و هرگاه یکی از کفار را یکی از مسلمانان
امان دهد و همچنین جمع قلیل که اقل آن ده نفر باشد یا امام بنفس همایون خود یا نایب او همه را
امان دهند دیگر قتال حرام است و امانی که لشکری دهند وقتی است که هنوز آتش حرب افروخته
نشده باشد و اسیر ننموده باشند و لیکن امام را رسد که بعد از اسیر نمودن منت گذارد و
امان دهد و اگر غیر امام جاسوس را امان دهد و نداند که جاسوس بوده آن امان اعتبار
ندارد درینوقت اگر کافری گمان نماید که قبول امان نموده اند و داخل بلاد مسلمانان شود
و در واقع امان نداده باشند باید او را بجایی که ایمن شود برسانند و همچنین اگر بقصد ایلچی
گری آمده باشد قتال جایز نیست یا بقصد شنیدن آیات قرآن و آگاهی بر طریقه و قانون
اهل ایمان و اگر کسی را امام فرماید با سرهای کفار که هرچه صلاح داند با ایشان عمل شود
جایز است مادامی که امر خلاف شرع نفرماید و گاه کافر حربی مسلمان شود یا اهل کتاب راضی
بجزیه شوند یا آنکه بنا بر مصلحت امام یا نایب او راضی بصلح شوند در مدتی معین و اگر کفار

آن ده سالست و از چهار ماه بیز کمتر باتفاق جایز است و بعد از مصالحه قتال حرام است و
اگر مدت مصالحه بسر آید و صلاح در تجدید باشد از نو صلح نمایند **باب ششم** در بیان
غنیمت بآن که غنیمت در لغت چنانکه مذکور شد بمعنی منفعت است از هر جا باشد و در
اصطلاح مالیست که بدست مسلمانان بجنگ و کارزار از دست کفار در آید و آن زنان و اطفال
و املاک و نقد و جنس و اسب و شتر و هر چه باشد شامل است و هر کا جمعی از مردمان ایشان
در اثنای جنگ گرفتار شوند باید بقتل رسانید مگر آنکه مسلمان شوند در آنوقت اختیار با امام
و نایب اوست اگر خواهد بر ایشان منت گذاشته آزاد نماید یا بنده کرداند و بعد از آنکه فتح
شده باشد و جنگ باخر رسیده نباید کشت یا باید بنده نمود یا آزاد فرمود یا مالی بدهند
بجون بها و خلاص شوند و درین باب جوبی و کتابی مساویست و اگر بنده نمایند داخل غنیمت
و اگر اسیر از رفتن عاجز شود کشتن جایز نیست هر کاه مندانند که امام چه خواهد فرمود و
علامت بلوغ بعد از آنکه مشخص شود که موی درشت بر پشت ظهار او روییده باشد دشوار آ
و اگر بجوی دیگر علم حاصل شود در بمقام کافیست و هر چه از مال کفار ... منقول که
قابل نقل و تحویل نباشد جمیع مسلمانان در آن شریکند هر چند در جهاد حاضر نباشند و آنچه
بغنیمت بدست آمده هشت قسمت میشود و بیک اعتبار ده و از ده چرا که خمس سه حصه خدا و
رسول و ذی القربی مخصوص امامست و نصف دیگر سه حصه میشود اول آنچه از خمس

که خاصه ملوکست چون اسب و زن و شمشیر و جواهر و امثال آن مخصوص امامست
یا نایب او دوم آنچه بجهة حق السعی مقرر فرموده باشد بجهة بعضی امور سیم آنکه جمعی بجهة شغلی
یا عملی معین چون نیزه کردن یا حواله ساختن و امثال آن اجاره نموده و وجه اجاره ایشانرا
باید جدا نمایند و اگر معین اجره نشده باشد آنچه در آن شغل گنجایش داشته باشد بدهند
چهارم خمس یعنی پنج یکی از غنیمت امام بر میدارد بتفصیلی که مذکور شد پنجم عطیه الذکر که
بجهة حصه غازیان نرسد و امام صلاح داند بدهد ششم براقهر کس از کفار کشته شده تعلق
بکشنده او دارد و داخل غنیمت نیست هفتم قسمت عام است بهر کس در جنگاه پیش از قسمت حاضر
بوده اگر همه طفلی که بیر باشد پیش از قسمت متولد شده میدهند و بعضی گویند که اطفال
غازیانرا سهم دهند نه هر کس از اردو بازاری که بشغل و عملی حاضر شده و این قول قویست
و کسی که بقصد مدد آمده و بجنگ نرسیده و پیش از قسمت رسیده قسمت باو دهند و پیاده را
سهم و آنکه ... اسب دارد دو سهم و آنکه سه اسب یا بیشتر سه سهم و این در دریا و جنگ مساویست
و سوای اسب کاو و استر و امثال اینها سهم ندارد هشتم اگر زیادتی از سهم معین یکی از غازیان
عنایت نماید آنرا نفل گویند بنابر خدمتی نمایان که در اثنای محاربه کفار از و آشکار کرده و
بشخصی که اراجیف دروغ در لشکر مسلمانان انداخته و مردمان را تخویف نموده باشد و از
جنگ بترساند سهم نمیدهند و اسبی که بیمار یا پیر و معیوب و قابل سواری نباشد برنمی

در بیان حکم مالی که کفار از مسلمانان
بجنگ و قتال گرفته باشند
اولاد و اطفال ایشان که از ایشان
و باید مسلمانان ... رسد آنکه صاحب
باب ...

سهم عشر دهند و این قول ضعیف است **باب هفتم** در انفال بدانکه نفل در لغت زیادتی را گویند
و در اصطلاح هر زمین خرابی که اهل آن از تعمیر و آبادی آن دست کشیده و اگذاشته باشند یا
هلاک شده و وارثی نداشته باشد و زمینهای موات بی صاحب که هرگز آباد نبوده و سرهای
کوهها چنانکه بتفصیل مذکور شد و در زمان غیبت احیای موات شیعیان را بچند شرط جایز است
اول آنکه مسلمانی پیشتر تصرف ننموده باشد دوم آنکه حریم ملک احدی نباشد و هر ملکی را
قدری حریم معین است حد حریم راه روی که نو پیدا شده باشد پنج ذرع است و بقولی هفت
ذرع و حریم بقدر آنست که خاک آن ریخته شود و برده و طرف آن آمد و شد تواند شد و حریم
چاهی که شتران را آب دهند چهل ذرع است و حریم دولابیکه بگاو و امثال آن کشیده شود
شصت ذرع است و حد چشمه در زمین نرم هزار ذرع و در زمین صلب پانصد ذرع و حریم دیوار
سر راه بقدر آنکه خاک روبه انداز آن باشد و هر موضعی که شخصی سنگ چین کند یا زاویه است
بهم میرسد و اگر غیر او تصرفی نماید حرام است لیکن امام را رسد که آن شخص را جبر نماید که زمین را
معمور کن یا دست بردار تا دیگری آباد نماید و امام را نیز رسد که صحرای معین بجهة چرای لشکر
مخصوص ملازمان خود نماید و احیاء هر زمینی بحسب مثلا اگر زمینی را آب گرفته باشد از آب
بیندازند یا جنگل شده درختها را قطع نمایند حاصل که آنچه در عرف تصرف و احیا گویند کافی است
و اگر دو شخص متوجه تحجیر و تعمیر شده باشند و تقدیم هیچیک معلوم نباشد قرعه میان هر دو نماید

زد قسمت اغلب اند **باب هشتم** در بیان معنی امر معروف و نهی منکر بدانکه امر معروف امر فرمودن
مردمان بفرمانبرداری خالق انس و جان و اطاعت سرور عالمیانست و نهی منکر باز داشتن
عاصیان از نافرمانی واقف آشکار و نهان بر هر کس که علم بوجوب آنچه میفرماید داشته باشد
والا علم بجمیع این احکام غیر از امام علیه السلام کسی ندارد و الا ممکن است که امر بچیزی نماید که خدای
نهی فرموده یا بعکس آنکه فرموده خداست و چون تواند بود که امر بچیزی نماید که ما انزل الله بحکم
خداوند عالم واجب است بانه و حدیث صحیح از رسول صلی الله علیه و آله منقولست که لَتَأمُرُنَّ بالمعروف
وَلَتَنهَوُنَّ عَنِ المنكرِ اَو لَيُسَلِّطَنَّ اللهُ شِرارَكُم علی خِيارِكُم فَيَدعُوا خِيارُكُم فَلا يُستَجابُ لَهُم توجه آنکه باید
که امر نماید مردمان مکلف را بطاعت و فرمانبری و باز دارید از کارهای ناپسندیده و حرام که اگر
او را نکنید هر آینه مسلط میگرداند الله تعالی بدهای شما را از اهل شر و فساد بر نیکان شما و هر چند
تضرع و دعا و زاری نمایند امر بمعروف و نهی منکر احادیث بسیار وارد شده و مذهب بسیاری از فقها
و علما و بعضی از اجله فضلا بعد از وایت که هر گاه کسی را هیچ غرضی در اظهار معروف سوای
اطاعت امر باری نباشد و خالصا لوجه الله مردم را بفرمود خدا دلالت کند خدا یاری مینماید
و هر چند بظاهر خوف و بیم ضرر باشد تاثیر مینماید و چنانکه هر گاه معصوم طلب نصرت نماید
و صد هزار نفر باشد و هر یک گوید از من تنها چه می آید هر چند این سخن بحسب ظاهر حق است اما
همگی مستوجب عذاب و غضب الهی میشوند بجهة عدم اطاعت و بسیار بوده است که یک کس یاری

دشوار تقدم بجز کذاشته جمع کثیر رعیت آن فعل نموده اند و کسی انکار این نهی نتواند نمود پس
اکر کسی قصد خالص نموده جل شانه را حاضر بیند و حق را بپوشد و هر کس طرف باشد بکوید و
هیچ چیز از غرضهای شوم دنیا از شهرت و جاه و رغبت خواص و عوام منظور نبوده چنان تعقل
نماید که اکر ملکی فرمان روا در جایی که دو هزار کس همه با شمشیر و اسلحه از خویشان و هواداران
او حاضر باشند اشاره بقتل شخصی فرماید فدوی سلطان نکند بر عنایت سلطانی نموده
بخوف و هراس بفرموده اقدام مینماید شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که یا بن رسول
الله بر خدای کذب روایت و در قرآن میفرماید که ادعونی استجب لکم یعنی از من طلب نماید
تا اجابت نمایم و اکر دانم و حال آنکه بسیار حاجت عرض میشود و روا نمیشود آنحضرت در جواب فرمودند
که الله تعالی فرموده است که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم یعنی وفا نمایید بعهدی که با من نموده اید
و مراد از آن عهد اقرار بنبی صلی الله علیه و آله و احکام و فرمانهای اوست که بامر الهی فرموده تا
آنکه من وفا بعهدی که بجهت شما نموده ام یعنی نا امید نسازم و حاجت شما روا سازم و امر بمعروف
واجب کفایی و بر هر مکلفی که وجوب الحکم را اندام واجب اما اکر جمعی کثیر دانسته که نماز
واجبست و بعید شخصی نماز نکند بر هم واجب است امر بنماز نمودن و بامر یک کس هر کاه فرمان
برد و نماز کذارد جمعی دیکران تکلیف ساقط میشود و اکر تغافل نمایند همه کناهکارند و از جهت
که خالص نمودن چنین کاری بسیار صعب و دشوار است اکثر فضلا کویند واجب عینی شود تا ظن

تأثیر نباشد و با غلبه خوف حرام میشود پس تحقیق این مسئله آنست که این حکم نظر باشخاص
مختلف میشود تواند بود که شخصی را اینقدر اعتماد بر کفته خدا و رسول باشد که چون آن حضرت
صلی الله علیه و آله میفرماید که سلل علی الاطلاق حبل الآفة فرموده است که لا تخافوا من سلطان
ما دامت سلطنتی باقیة و لم یزل سلطنتی باقیة یعنی هراس منمایید و نترسید از هیچ فرمانده
تا سلطانی و فرمان روائی من باقیست و حال آنکه سلطنت من همیشه باقیست ترس و خوف نمود
بهر کس باشد حق را کوید و اعتماد عظیم بر تلیق نیز داشته هر چند طرف فرمان روای زمین باشد
نظر بچنین شخصی واجب عینی است و نظر بباقی خلاف چنانکه علمای متاخرین رضوان الله علیهم
اجمعین فرموده اند **باب دهم** در بیان شرایطی که علمای متاخرین در وجوب امر بمعروف
بعد از علم بمعروف و نهی از منکر نموده اند و آن هفت شرط است اول آنکه تجویز تأثیر نماید
دوم آنکه خوف بر عرض و نفس و مال خود نداشته باشد سیم خوف بر جمعی از مؤمنان و سلطان
او نباشد چهارم آنکه ظن امتناع نداشته باشد پنجم آنکه آن شخص بر آن ترک واجب یا بجا
آوردن حرام ثابت قدم باشد پس اکر بحسب اتفاق شخصی ترک واجبی نماید و بر آن راسخ و مصر نباشد
منع و زجر واجب نیست بلکه اکر آثار پشیمانی از و ظاهر شود حرام است و بعضی کویند تا تصریح
بندامت ننماید اظهار در احرام نمیدانند ششم آنکه بیقین با آن فعل حرام یا ترک واجب بهم رسد
مثلا مخصوص دیدن شخصی که بحسب ظاهر کوفت نداشته باشد و مسافر نباشد در ماه رمضان آب خورد

علم بترک واجب و بفعل حرام بهم نرسد شاید فراموش کرده باشد یا غرض مرضی داشته باشد
که خود را از آن منع نتواند نمود وچندین جهة غیر این ممکن است ومشهور است که تا یکی از هفتاد
محمل صحیح توان یافت حکم بفسق جرأت نتوان کرد. هفتم اگر ترک آن واجبی که عاصی نموده سبب حدی
از حدود الهیست کسی اقامت حد بر وی می تواند نمود که بر وی نیز حدی لازم نباشد روایتی دست معتبر
دیده شده که شخصی را در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلم بجهة اقامت حد آورده بودند وخلق جمعیت
نموده بودند همه سنگها در دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمودند کسی بر وی سنگ بیندازد که بر ذمه
حدی از حدود خدا نباشد هیچکس سوای آنحضرت وامام حسن وامام حسین علیهم السلم جرأت انداختن
سنگ ننمود. دست کشیدند **باب یازدهم** در مراتب امر بمعروف ونهی منکر اگر داند اگر داند که
باظهار کراهت ترک می نماید زیاده از آن حرام است بعد از آن بملایمت وهمواری واز عذاب الهی
ترسانیدن واگر بآن نیز اثر ننماید درشت گوید وبعد از آن بزدن واگر بآن نیز ترک ننماید
بعضی عقیده آنست که هر چند بزخم وشمشیر وکشتن رسد با وجود قدرت واجبست واعتقاد
اکثر آنست که هر گاه بحد کشتن رسد بی رخصت امام علیه السلم جایز نیست هر چند قدرت باشد
وبید انستن نافرمانی خدا ونیکو وپسندیده داشتن اطاعت الهی را ونافرمان را در کردن ونیکوکرد
بدل انکار کردن بر همه کس واجبست باتفاق چه اگر در رد وانکار افعال واعمال ناهنجار هر تبه
در دل انکار ننماید گویا با او در آن نافرمانی شراکت نموده وبا بعضی نیز در بین زمان بسیار کراتست

تا بتو اول چه رسد وقنا ربنا عذاب النار **باب دوازدهم** در بیان آنکه در زمان غیبت امام
علیه السلم مجتهد جامع الشرایط از ایمان وعدالت ومعرفت احکام وقدرت بر استنباط احکام
فروع دین از دلیلهای معتبر نزد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نایب امام است وبعبارتی
دیگر صریح ترکیبی که بداند حلال وحرام واحکام ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را وفرق
میان محکم ومتشابه ومجمل ومبین وخاص وعام وناسخ ومنسوخ ومأول ومقید وغیر آن داشته
قوت قدسیه در فهمیدن کلام ائمه علیهم السلم داشته باشد وانکسبی نیست وذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء وبتفصیل معانی هر یک در کتاب قضا ان شاء الله مذکور خواهد شد وبر مردمان
واجبست که در حلال وحرام ومسایل دینی خود بچنین شخصی رجوع نمایند ورد کننده قول
او عاصی وگناهکار خواهد بود وبقول اصح شوهر زن خود را وآقا غلام خود را وپدر
فرزند را حد شرعی می تواند زد حتی کشتن وسنگسار نمودن واما بدون آنکه خود شاهد
باشد بظن وگمان نمی توان نمود واگر پادشاه عصر یا شخصی که باین صفات موصوف باشد
تکلیف نماید که احکام شرع موافق حکم خدا جاری سازد وداند که اگر قبول نکند خوف عرضی
اقلا باو میرسد جایز است اما حکم بقتل با آنکه بسیاری از اصحاب موقوف بر رخصت امام دانسته اند
جرأت عظیم است **مقصد سیم** در بیان آنچه بر مکلف بسبب فعل او لازم شود چون کفارات
یا بر خود لازم کرده اند بصیغه از صیغهای شرعیه از عقود وتعریف هر یک از آن بتفصیل در آن

دوازده باب **باب اول** در کفاراتی که در غیر افعال حج لازم شود و آن بتفصیل گفته شد
بدانکه کفاره بر پنج قسم است معیّنه و مرتّبه و مخیّره و کفارهٔ جمع اما کفارهٔ معیّنه در بعضی افعال
حج گفته شد و از اینجهت معیّنه گویند که نه ترتیب و اختیاری در و نیست و نه جمع شود در و و نه ترتیب
و تخییر اما مرتّبه بقول اصح در چهار موضع است کفارهٔ ظهار و کفارهٔ قتل خطا و کفارهٔ جزای
صید بغیر حرام اول آنکه بنده آزاد نماید و اگر عاجز شود دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر عاجز
شود شصت مسکین را هر یک ده استار طعام دهد و از ین جهت مرتّبه گویند که بترتیب حکم تغیر یافته
و کفارهٔ آنکسی که افطار در کفارهٔ قضای ماه رمضان بعد از زوال نماید ده مسکین را هر یک
ده استار طعام دهد و اگر عاجز باشد سه روز روزه دارد و بعضی کفارهٔ افطار ماه رمضان را
نیز مرتبه داشته و قول اول اقوی است و اما مخیّره بقول اصح در سه موضع است افطار ماه رمضان
بغیر حرام و کفارهٔ خلاف نذر و خلاف عهد و اما کفارهٔ که در و تخییر و ترتیب هر دو باشد کفاره
قسم است و آن ده مسکین طعام دادنست یا ده مسکین جامه دادن و در جامه دادن یک جامه کافیست
مثل قبا و بعضی گویند اگر پیراهنی بدهد هر چند شسته باشد کافیست یا بنده آزاد کردن و اگر
از ین هر سه عاجز آید سه روز روزه گیرد و اما کفارهٔ جمع در دو موضع است اول آنکه بحرام
افطار نماید در ماه رمضان چون خوردن شراب یا زنا یا با زن خود در حیض جماع کردن
در هر یک از اینها کفارهٔ جمع میدهد و بتفصیل در مبحث روزه مذکور شد دوم آنکه دانسته مؤمنی را

بنز

بقتل رساند باید کفاره بنده آزاد کند و دو ماه روزه دارد و شصت مسکین طعام دهد
و بعضی از فقها گویند در حق کسی که قسم به برائت و بیزاری از خدا و رسول صلی الله علیه و آله یاد
نماید هر چند راست گفته باشد کفاره لازم است و اگر عاجز شود کفارهٔ خلف قسم بدهد اما بالفعل
گناه است و چنین فعل حرامی بوده هر چند راست باشد چه جای آنکه دروغ گوید و همچنین
در کفارهٔ بریدن زن موی خود را در مصیبت یا کندن و خراشیدن و دریدن مرد گریبان در
فوت زن و فرزند بقول اکثر کفارهٔ قسم است لازم و احتیاط آنکه باید بدهد و بعضی از علما گفته اند
که اگر کسی زنی را از روی جهل در عده بخواهد باید که از و جدا نماید و پنج من تبریز آرد بجهت
کفاره دهد و در ین باب روایت صحیح است و اکثر حمل بر استحباب نموده اند و احوط اینست که بدهد
و اگر کسی ذات پیش از نماز خفتن بخواب رود تا نصف شب نماز نماید واجبست بکفاره
روزه دارد و این از جملهٔ کفارات معیّنه است و سنت است که اگر بنده خود را زیاده از حد شرعی
بزند آزاد نماید و بعضی واجب دانسته اند و احوط اینست که تا ممکن است بخشم و غضب عمل ننماید
و قربة الی الله صبر نماید و پیروی موالی و ائمه خود نماید مشهور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و آله اجمعین غلامی را هفتاد بار آواز کرد جواب نداد از آن بی سعادت پرسیدند
که ترا چه بر ین داشت که هر چند ترا خواندم جواب نگفتی گفت خواستم ترا بخشم آورم آن اعلیحضرت
فرمودند من کسی را بخشم آورم که ترا بر ین داشت ترا آزاد کردم و کفارهٔ ایلا یعنی سوگند خوردن که

بازن خود جماع نکند یا کفارهٔ مطلق قسم یکیست و شرط است که بندهٔ که در کفاره آزاد نماید
مسلمان باشد و کور و شل و پیس نباشد و در عوض آزادی خدمتی بجهة او قرار ندهد و تعیین
نماید **باب دوم** در بیان معنی نذر و عبادات آن و احکام متعلقه بآن بدانکه نذر در لغت بمعنی
پیمان است و در اصطلاح اهل شرع با وجود در دل قصد نمودن این عبارت گفتن که لله علی
اگر من اینکار کنم یا نکنم و معنی آن اینست که خدا راست بر من که اگر چنین کاری بکنم یا نکنم یا حاجتی
امری شود چون شفای بیمار یا نشود چون نیامدن دشمن اینکار بجا آورم و یکی از عبادات که
تواند بجا آورد گوید مثل اطعام یا روزه یا زر در راه خدا خیر کردن و اگر شرطی که نتواند بجا
آورد گفته باشد صحیح نیست مثلا گوید یک هفته از خراسان بمکه روم و این لفظ بگوید
نذر منعقد نمیشود و اگرچه سنت است که بآن وفا نماید و می باید آنچه نذر نموده و آنچه
بجهت آن نذر مینماید بحسب شرع حرام نباشد و آنچه متعلق نذر است باید قصد شکر نماید
و اگر قصد زجر و تنبیه نماید در فعل حرامی صحیح است مثلا گوید اگر نعوذ بالله دانسته نماز ترک
خلا نمایم دو ماه روزه دارم و اگر شکرانهٔ فعل حرامی قصد نماید مثلا نذر کند که اگر مرا
جمیل یک کیر یا دارو غه نمایند شکرانه یکماه روزه دارم صحیح نیست **باب سیم** در بیان
عهد و فرق ما بین نذر و عهد بدانکه معنی لغوی نذر و عهد یکیست و در اکثر شروط و
احکام موافقند فرق اینست که همچنانکه بقول اصح نذر لازم است که متعلقی داشته باشد

بتفریق

باین طریق که گوید اگر چنین شود یا نشود من چنین نمایم در عهد متعلقی نیست و لفظ جلاله را بزبان
گفتن در عهد لازم نیست همینکه گوید عهد کردم که فلان کار کنم یا نکنم وفا بعهد لازم است بخلاف
آنکه گوید نذر کردم که اینکار کنم و نگوید لله علی بعربی یا بفارسی خدا راست بر من یا اگر گوید و نگوید
که چیزی بر خود لازم لازم کردانیدم نذر منعقد نمیشود و وفا بآن واجب نیست **باب چهارم**
در بیان یمین و مسایل متعلقه بآن بدانکه باتفاق شیعهٔ اثنی عشریه قسم شرعی بغیر ذات حق
مقدس الهی نیست و خصوصیت اسمی منظور نه پس اگر گوید قسم بآنکسی که شکافته دانها در دل
زمین یا قسم بآنکسی که آفرید خلق آسمان و زمین یا آفرینندهٔ آسمان و زمین یا بخصوص اسم ذات
چون والله و بالله و تالله و بآنکه که اورا آخر نیست و ابتدا نیست که همیشه بوده و خواهد بود لما
با الفاظی که بر مخلوقات نیز مستعار است که اطلاق مینمایند هرچند در لفظ مشترک باشد مثل حی
و واجد و سمیع و بصیر و قادر و عالم مکر قیدی بهر یکی از آن الفاظ متصل سازد که مخصوص
جناب مقدس ربانی شود چنانکه شنونده بی گوش و بیننده بی چشم و عالم بکل و قادر بر همه
و همچنین قسم شرعی باسمای انبیا و ائمه علیهم السلام و پدر و برادر کافی نیست و همچنین اگر بعد
از قسم ان شاء الله گوید یعنی خواهش غیر را دخل دهد و متعلق قسم مثل متعلق نذر است و بعضی گویند
فعلی که قسم خورده یا نذر نموده تا جهة ترجیحی بحسب شرع نداشته متعلق نذر و یمین نشود پس اگر
گوید که اگر من در مسجد محله نماز کنم و در جامع نکذارم سه روز روزه دارم صحیح است زیرا

که نماز در جامع افضل است و کفاره مخالفت هر یک عمدا لازم میشود و اگر کفاره دهد اما
بعد از کفاره جایز است که مباشر آن فعل شود ظاهر اینست که وقتی مکرر شود کفاره که در حین
نذر و عهد و یمین قصد نموده باشد که بهر بار اینکار نماید کفاره فلان کار نماید و اگر تقیید
نماید بدادن کفاره منحل میشود و اگر در اول قسم خوردن آنکار اولی بود و در وقتی از اوقات
ترک آن اولی شود بفعل آن خلف قسم نمیشود مثلا سکنی در مکانی در وقت نذر راجح و بعد از
مدتی مرجوح شد اگر بعد از آن بیرون رود خلاف نذر نکرده و کفاره لازم نمیشود **باب پنجم**
در بیان وقف بدانکه وقف در لغت بمعنی حبس است و در اصطلاح اهل شرع حبس نمودن اصل
و حاصل آنرا در وجه معینی مقرر بجهة هر کس هر محل که رای واقف تقاضا نماید و صیغه صریح
که احتمال دیگر ندارد اینست که بگوید وقفت یعنی وقف نمودم اما اگر بگوید سبلت یا حرمت
یا حبست یا تصدقت یعنی حاصل این ملک را سبیل نمودم یعنی در راه خدا یا حرام کردانیدم بر خود
فروختن این را یا تصدق نمودم حاصل این را تا قرینه یا اوذکر نشود صریح در وقف نیست
بدانکه در وقف یازده شرط است اول آنکه واقف عاقل و بالغ و رشید و مختار باشد و محجور علیه
و سفیه نباشد و موقوف علیه موجود باشد و قابلیت مالکیت داشته باشد و مسلمان باشد
در مصرف غیر مشروع نباشد و معلق بشرط یا وصفی نباشد و دایمی باشد و معلوم باشد آنچه
وقف مینماید و آنکه بر او وقف میشود معلوم باشد و قدر حصه که وقف میشود معلوم باشد

وصیغه

وصیغه شرعیه گفته شود و تصرف آنکه بر او وقف شده داده شود و اگر وقف بر ولد صغیر
خود نموده باشد بقصد ولایت از جانب صغیر تصرف نماید کافیست و باید که تصرف باذن واقف
شود پس اگر پیش از قبض او تصرف نماید صحیح نیست و همچنین بعد از قبض اگر تصرف نموده باشد
صحیح نیست و اگر واقف پیش از آنکه تصرف وقف دهد فوت شود وقف باطل است و داخل ترکه
واقف خواهد بود و همچنین اگر آنکه بر او وقف شده بود پیش از تصرف و پیش از واقف فوت
شود و اگر بعد از تصرف فوت شود و وقف بر زید و اولاد او و اولاد اولاد او نموده باشد بعد از فوت
زید اولاد او باید تصرف نماید و باید آنچه وقف مینماید عین باشد نه منفعت پس دین را وقف
نتوان نمود و قابل انتفاع باشد که با وجود بقای عین از او انتفاع توان یافت و اگر حیوانی را
وقف نماید شیر او داخل است چون شتر و گاو مگر آنکه استثنا نماید پس اگر شتری یا گاوی را
وقف نماید که آب بجهة مسجد میکشیده باشد جایز است که استثنای شیر و پشم آن نماید و اگر
از اظهار آن خاموش باشد هرچه در وقت صیغه وقف گفتن در ذهن بوده داخل است و هرگاه
بشروط مذکوره واقع شود رجوع جایز نیست و لازم میشود که بموجب وقف عمل شود و اگر کسی
باذن فضولی ملک غیر را وقف نماید بنابر قول بعضی از علما که عقد فضولی را جایز میدانند
موقوفست بر رخصت مالک اگر راضی شود صحیح و الا باطل است بنابر قول اصح و احتیاط آنست
که بعد از رضای مالک بنیابت او تجدید صیغه نماید یا مالک خود صیغه گوید و وقف نماید

مشاع هرگاه قدر معین باشد صحیح است و هرگاه وقف بر مسجد یا پلی یا رباطی نموده باشد در
حقیقت وقف بر مسلمانان است زیرا که حاصل آن در مصلحت ایشان صرف میشود پس اگر محلی
بر علمای شیعه وقف نموده باشد جمیع فرق شیعه از زیدیه و غیره داخلند زیرا که شیعه کسی را
گویند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بلا واسطه جای نشین رسول صلی الله علیه و آله دانست
هر چند بحضرت صاحب صلوات الله علیه قایل نباشد اما اگر واقف در ولایتی امامی باشد و ندانند
که غیر دوازده امامی را شیعه میگویند ظاهر اینست که وقف بر شیعهٔ اثنی عشریه باشد و بطوایف
دیگر حصه نباید داد و اگر شخصی از مخالفین محلی را وقف بر علما نموده باشد احوط اینست
که علمای امامیه رضوان الله علیهم در آن دخل ننمایند و اگر بر بنی هاشم وقف شود هر کس
اولاد هاشم باشد خواه عباسی و خواه ابو لهبی داخل اند و اگر ترجیح صریح ندهند در رسد
جمیع مساوی خواهند بود و اگر غلامی یا کنیزی وقف بر جمعی کند وقف ایشان بر اجماع آنست
و اگر آنچه معتبر باشد نفقهٔ غلام و کنیز از کسب ایشان است و اگر بنده که وقف شده باشد
کور شود یا زمین گیر شود آزاد میشود و وقفیت باطل و نفقهٔ او بر کسی نخواهد بود زیرا
که نفقه تابع مالکیت بود و اگر محلی را وقف نموده باشد که حاصل آن در راه خدا صرف شود
صرف آن بهر امری که در آن ثواب و رضای رب الارباب باشد جایز است و بعضی مخصوص بجهاد
دانند و قول اول احوط و اقوی است چرا که درین زمان جهاد مشروع نادر واقع میشود

ولفظ

ولفظ سبیل الله عام است و شامل هر خیراتی می تواند شد **باب ششم** و مسائل متفرقه
هرگاه ملکی را وقف اولاد نماید ذکور و اناث را شامل است و باید که برابر میانهٔ ایشان قسمت
شود مگر آنکه صریح قیدی نموده باشد که از آن ترجیح فهمیده شود چنانکه گوید علی کتاب الله
وقف بر اولاد نمودم یعنی موافق کتاب خدا قسمت نمایند در این صورت پسران دو حصه و دختران
یک حصه می برند و بعضی گویند اگر گوید وقف نمودم بر اولادی که بمن منسوب باشد دختر
زاده نمی برد و این هر چند مشهور است ضعیف است زیرا که نتواند گفت دختر زاده فرزند
نیست با وجود ائمهٔ اطهار و اگر مسجدی وقف نمایند بخراب شدن از وقفیت بیرون نمی رود
بنا بر عرف و لغت و اگر وقف بر فقرا نموده باشد یا بر علویه لازم نیست که بجمیع فقرای عالم یا بهر
علوی که در اطراف بوده باشد داده شود بلکه مخصوص اهل همان بلدانست لیکن اگر فقیری
یا علوی وارد آن شهر شود از آن می تواند گرفت و ظاهر اینست که جمیع فقرا در آن شریک باشند
و بعضی گویند اخذ بعض کافیست و هرگاه محلی را وقف اولاد بطنا بعد بطن بوده باشد یعنی
اولادی که در پی یکدیگر باشد اول فرزندی از صلب و پشت او است بعد از آن فرزند زاده
و همچنین و اگر بطن اول محلی را بمدتی معین باجاره داده باشد پس اگر همه فوت شوند اجاره
باطل میشود و مستاجر را رسد که وجه اجاره را اگر داده باشد از ورثهٔ اجاره دهنده طلب
نماید **باب هشتم** در اجاره و معنی آن و مسائل متفرقه بدانکه اجره در لغت بمعنی مزد است

و بمعنی سود هم آمده و مستاجر یعنی طلب سود کننده و اجاره در اصطلاح اهل شرع عبارت
از صیغه که بآن شخصی را مالک منفعتی گردانند که عین آن باقی باشد بعوضی معلوم از هر جنس باشد
و اگرچه عوض خدمت باشد و صیغه صریحه آن آجرتک است یعنی باجاره دادم ترا و آنچه باجاره
میدهد معلوم باشد و مدت معلوم و آنچه بازاء اجاره داده میشود معلوم و صیغه چنین گفته شود و
تمام صیغه اینست که آجَرتُکَ الشَّیءَ المَعلومَ فِی المُدَّةِ المَعلومَةِ بِالمَبلَغِ المَعلومِ یعنی باجاره دادم بتو
فلان شی معلوم را در عرض مدت معلومه بمبلغ معلوم و اگر بگوید فروختم بتو منفعت این خانه را
یکسال بفلان مبلغ با مستاجر صحیح نیست زیرا که بیع بجهت انتقال العین و اجاره انتقال منفعت است
و هرچند بیع گوید و مقصودش اجاره باشد ظاهر اینست که صحیح نباشد و این اجاره عقدیست
لازم که بعد از آنکه شرایط صحت از عقل و تکلیف و مالکیت و تعیین و امکان تسلیم در وجود
و مستاجر بعمل آید لازم است و هیچیک بتنهایی قدرت فسخ ندارند و اگر بعد از اجاره آن عینی را
که اجاره نموده بخرد اجاره باطل نمیشود مگر آنکه مشتری اجنبی باشد و علم باجاره سابقه نداشته
باشد درینصورت مخیر است میانه فسخ بیع یا آنکه صبر کند تا مدت اجاره بسر آید یا مستاجر و موجر
هر دو راضی بفسخ شوند و فسخ نمایند مشتری مالک منفعت نیز نشود و عذری که مخصوص مستاجر
باشد و مانع انتفاع او شود سبب بطلان اجاره نمیشود اما اگر عذر عامی باشد ظاهر اینست
که اختیار فسخ هر دو طرف داشته باشند مثلا مشتری یا اسبی اجاره نمود که بخصوص مکانی رود

و آن راه ناگاه مسدود شود که هیچکس نتواند رفت و اصح اقوال اینست که اجاره بموت اجاره
کننده و اجاره دهنده باطل نمیشود مگر آنکه عین وقف بر اجاره دهنده باشد چنانکه در باب
سابق مذکور شد و هر چیزی که عین او باقی باشد و از و انتفاع توان یافت بعاریه و اجاره
توان داد از جمله ملک مشاع که قسمت نشده باشد نیز جایز است که باجاره دهند و اگر آن چیز
که اجاره نموده بی تقصیر تلف شود بر و چیزی نیست سوای تسلط قسم هرگاه بیخوف نتواند رسانید
و اگر در اصل عقد اجاره شرط ضمان هرچند تقصیر و تفریط ننموده باشد نماید اجاره باطل است
و هر یک از اجاره کننده و اجاره دهنده شرط اختیار نمایند در تمامی مدت یا بعضی از آن شرط
و اجاره هر دو صحیح است لکن وکیل بدون اذن این شرط نتواند نمود مگر وکیل مطلق باشد
و غبطه وکیل کننده در آن باشد و هرگاه تسلیم عین نماید وجه اجاره را واجب است که
تسلیم نماید مگر شرط تاخیر شده باشد و اگر اجاره نفس خود بجهت عمل معینی چون حج یا بولایتی
رفتن یا جامه دوختن داده باشد تا آن عمل ننماید مستحق اجرت نمیشود مگر آنکه برضای خود
پیشتر دهند یا وکیل مطلق باشد و بدون اذن صریح وکیل کننده را رسد که وجه اجاره را
تا از عمل فارغ نشود ندهند و بعضی گویند که هرگاه شخصی از جهت کتابت کتابی معین بمبلغی معین
اجاره نموده باشد بتدریج که مینویسد بقدر آنچه بوجه اجاره داده شده عیبی ظاهر شود
مخیر است میانه فسخ یا ارش هرگاه بعینه باجاره گرفته مثلا باجاره دهد دکانی را به ده دینار

با بجنس معیّن و علم بغش دینار و جنس نداشته باشد هرگاه تفاوت در وجه اجاره بسبب
تفاوت عمل مقرر نماید صحیح است بر اصح اقوال مثلا گوید اگر دو زی هزار بیت نویسی و غلط نباشد
از قرار پانصد دینار اجرة دهم و اگر کمتر از قرار سیصد دینار هر چند خط نیکو باشد و صحیح باشد
تفاوت صحیح است و اگر گوید که اگر چنین نکنی مستحق اجرة در اصل نباشی بمقتضای کلام معجز نظام
المُؤمِنُونَ عِندَ شُرُوطِهِم باید که این شرط نیز صحیح باشد و بعضی درین مسئله اشکال و توقف نموده اند
و ظاهر آنکه محل توقف نباشد زیرا که موافق اجاره عمل ننماید تقصیر از موجر خواهد بود نه خلل
در عقد اجاره و مستأجر را رسد که عینی را که بصیغه اجاره مالک منفعت آن شده بدیگری باجاره
دهد مگر آنکه غرض موجر این باشد که آن عمل را آجر خود بعمل آورد مثلا دکانی زیرا بشخصی باجاره
دهد بقصد آنکه او خود در آن دکان باشد بی رضای مالک دکان را بکسی دیگر اجاره نمی تواند
داد و اگر این مقصود نباشد و شرط نشده باشد مختار است و اگر شرط حلول در بین اجاره نماید که مشغول
الحصول باشد ظاهر اینست که باطل باشد مثلا گوید که اول روز شروع در دوختن جامه کن که مقارن
شود غروب آفتاب و تمام کردن جامه مقارنه حقیقة و اگر در عرض روز یا آنکه چون تمام شود
تمام شود یا شده باشد صحیح است و هرگاه اجیر شخصی معین باشد تا مدت اجاره بسر نیاید در آن وقت
نمی تواند متوجه کار دیگر شود و هرگاه عینی را که باجاره داده تسلیم موجر نماید و قدر زمان تمام
بگذرد باید که وجه اجاره را بدهد هر چند منتفع نشده باشد و باید که منفعتی که آنرا اجاره

نموده

نموده حلال باشد پس اگر دکانی معین بجهة شراب فروشی اجاره نماید یا شخصی را بجهة تعلیم فعل
اجاره
حرامی شرعا باطل است و اگر عینی که اجاره نموده بسبب مانعی نتواند از و منتفع شود اگر مانع پیش
از تسلیم است او را رسد که فسخ نماید و اگر بعد از تسلیم باشد اگر آن عین ضایع است بالکلیه یا
تلف شود اجاره باطل میشود و اگر عین باقی باشد و نتواند منتفع شد باعتبار غصب یا خوف راه
باطل نمیشود و اگر در آنچه بوجه اجاره داده عیبی ظاهر شود اگر آن عیب بعد از آن ظاهر شود
باطل نمیشود مثلا اسبی در عوض سکنای منزلی در مدت معین داده باشد و در حین اخذ معیوب
نباشد پس اگر بعد از قبض تلف شود یا عیبناک گردد اجاره باطل نمیشود و سنت است که
کسی را که چند روزی میفرماید اول اجرة آنرا مشخص نماید و بعد از اتمام انکار اجره را بی انتظار
بگازر یا خیاط
تسلیم نماید و مکروهست که اگر در پیش آن عینی در متاعی که بجهة رنگ یا دوختن گرفته بهم رسد
اجره
یا تلف شود تاوان بگیرد مگر آنکه مظنون باشد که تقصیر کرده و اگر دوختن جامه را بقیمت معین
کرده و شرط نشده باشد که بدست خود بدوزد بعد از آنکه عملی در آن نموده باشد بکمتر از آن
باجاره می تواند داد و بر تقدیری که جایز باشد بی رخصت مالک تواند بود که آن جامه را بغیر دهد
خلاف ظاهر اینست که هرگاه آن شخص امین باشد باذن بخوا توان داد و اگر ملکی را اجاره
نماید بزیاده می تواند باجاره داد و اگر در آن عینی که اجاره نموده بتقصیر او عیبی حادث شود
ظاهر اینست که ضامن قیمت باشد و اگر میانه مالک و مستأجر اختلاف در قیمت آن در شود

مستاجر باید قسم یاد نماید و نتواند که رد قسم نمود و خرج غلام یا حیوانی که باجاره داده بر مالک
است مگر آنکه تصریح شده باشد که بر مستاجر است و اگر مستاجر بقصد آنکه بر مالک حساب نماید
نفقه بدهد و حیوان او را بدهد رجوع می تواند نمود و اگر غلامی را اجاره نموده که بفرستد
یا حیوانی که حمل بار در موضع معین نماید بموجب روایت نفقه بر مستاجر است و اگر تقصیری
در محافظت چیز نماید که نقصی در قیمت آن بهم رسد باید که از عهده برآید و انفاق حیوانی که
در نزد مستاجر است هر چند شرط نشده باشد واجب و سنت موکد است هر گاه ظاهر
شود که در اجاره نقصان عظیمی بمستاجر رسیده هر چند لزوم شرعی نداشته باشد تخفیف
دهد و اگر نفع بسیار یافته باشد سنت است زیاده بر وجه اجاره تواضعی بمالک نماید
و باجاره چنین انتفاعاتی که بحسب اصل شرع حلال باشد و با مالک شرط شده باشد حلال
میشود پس اگر کنیزکی را بجهت خدمت اجاره نموده باشد با او مجامعت نتواند نمود و اگر بجهت
مجامعت تحلیل نموده باشد خدمت نتواند فرمود و بمذهب علماء لعنهم الله باجاره مطلقه
جمیع انتفاعات حلال می شود حتی لواطه که از معظم کبائر است و بموجب روایات معتبره
در حکم کفر است و اگر اختلاف شود در مقدار آن عینی که باجاره گرفته چنانکه مالک گوید
یکخانه را بفلان مبلغ اجاره داده ام و مستاجر گوید کل منزل را باین قدر اجاره کرده ام هر دو
قسم یاد نمایند و اجاره باطل میشود در این صورت هر دو مدعی و منکرند و بعضی گویند قسم

بر منکر زیاده است و این قول ضعیف است و اگر دعوی نماید که عینی که دوختن آنرا اجاره
نموده بی تقصیر تلف شده اگر از ثبوت عاجز باشد قسم یاد نماید زیرا که در این مقام امین است
و تصدیق امین قول سید المرسلین است و اگر ما بین اجیر و مالک در اصل عمل اختلاف شود
مالک گوید که گفته بودم که این پارچه را پیراهن بدوزی و اجیر گوید قبا گفتی در این مقام
قول قول مالک است و اگر نزاع در قدر اجرة باشد قول قول مستاجر است چرا که اصل عدم
زیادت است و بعضی گویند متوجه هر دو میشود و این قول ضعیف است **باب هفتم** در وکالت
بدانکه وکالت در لغت بمعنی باز گذاشتن کار خود است بغیر و در اصطلاح نایب کردن دیگری
است که غرض در فعلی از افعال یا قولی از اقوال او باشد پس ودیعت و مزارعه و مساقاة و قراض
بیرون شد زیرا که ودیعت مخصوص نایب در حفظ است و مزارعه مخصوص نیابت در زراعت
و مساقاة نیابت در آب دادن بخلاف لفظ وکالت که خصوصیت نظر بآن منظور نیست و
از جهت که افاده عموم مینماید و جمیع اقوال و افعال را شامل است هر گاه خواهد در امر خاصی
وکیل نماید تخصیص باید داد و صیغه صریح وکالت است و استنابت یعنی وکیل کردانیدم
یا نایب ساختم و اگر گوید وکیل کردان مرا وکیل کند گوید کردانیدم جایز است و از ایجاب
و شرای وکالت ضمنی هم فهمیده میشود چنانچه مذکور شد و مشهور است که حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله بعروه بارقی فرمودند که بجهت ما گوسفندی خریداری کن و بعروه نقود ذر کرفتم

رفت و زن گوسفند آورد گوسفندی به درهم خریداری نمود و بزیاده فروخت و بیان
زیادتی گوسفندی خرید باز گشت و یکی از دلیلهای جواز بیع فضولی اینست و وکالة باید
معلق بشرط نباشد هرچند که ظن غالب بوقوع و تحقق شرط چون طلوع آفتاب و بآخر
رسیدن ماه باشد لیکن جایز است که وکالت معلق بشرط نباشد و تصرف در آن بشرطی یا
وقتی موقوف باشد گوید وکیل نموده ام که در سر ماه در املاک من بنیابة تصرف نمایی و وکالت
بانفعول ثابت میشود و تصرف قبل از سر آمدن ماه نتواند نمود زیرا که آن شرطی است زاید بر
اصل وکالت و این عقدیست که تا وکیل مطلق علم بعزل نداشته باشد هر تصرف که نموده باشد
صحیح است و وکیل که نتواند خلاف آن نماید و اگر بعد از عزل و پیش از وصول خبر بیع
و شرا بیع بقول اصح صحیح است هرچند خبری شنیده باشد اما شخص باشد بموجب روایت
صحیحه و اقوی اینست که کافی نیست در عزل گواه گرفتن موکل جمعی را بعزل وکیل لیکن هرگاه
حاضر باشد هر یک را رسد که فسخ وکالت نماید بموت و جنون و بیهوشی اما اگر مجنون
عاقل و بیهوش بهوش آید اما تجدید وکالت باید یا بعد از زوال مانع وکالت باقیست و
احوط اینست که تا اذن جدید نباشد تصرف نماید و همچنین هرگاه بامر شارع موکل ممنوع
از تصرف مال خود شود وکیل بطریق اولی اما بخواب هرچند طولانی باشد باطل نمیشود و هرگاه
وکیل در فروختن نماید و قدر معین ننموده باشد از قیمت کمتر نتواند فروخت مگر بقدری که

در عرف در آن مضایقه نکنند مثلا ملکی که بیکتومان ارزد به یکعباسی کم فروشد یا صد تومان بیک
دینار کم نماید و باید بنقدی که در آن ملک متعارف باشد فروشد و همچنین در باب خریداری
و اگر بخلاف آنچه صریح نموده یا قیمت و قناعت خود یا فروشد موقوف بر اجازه موکل است
و وکالت صحیح نیست در امری که باید بحسب شرع خود مباشر آن باشد چون طهارت و نماز
و روزه در حین صحت و جایز است وکالت هرچند موکل در مجلس حاضر باشد الا در طلاق
بنابر روایت و احتیاط و وکیل دیگری را وکیل نتواند کرد مگر باذن صریح یا بنحوی چنانکه
زراعت در جاهای دور باشد که بدون آنکه دیگری فرستد نتواند شد و سنت است که
وکیل صاحب وقوف باشد در امری که وکیل شده و زبان اهل آن ملک داند و از جمله آداب
پسندیده و اخلاق حسنه آنست که هرچند نتوانسته و دانسته مردم عزیز و اجله سادات
عظما و نجبای کرام خود مباشر دعاوی نشده وکیل تعیین نمایند و بارتداد موکل وکالت
باطل نمیشود و مکروهست که بجهت ذمی مسلمانی با مسلمانی دعوی نماید و بعضی حرام دانسته اند
و احوط آنست که مباشر نشود و همچنین وکالت ذمی بجهت مسلمانی که بر مسلمانی دعوی نماید بجهت
آیه کریمه وَلَن يَجْعَلَ اللهُ لِلكافِرِينَ عَلى الكافِرِينَ المُسلِمِينَ سَبِيلًا یعنی هرگز نگردانیده است
خداوند عالمیان از برای کافر راه تسلطی بر مسلمان و از آنچه موکل تعیین نموده تجاوز ننماید
مگر آنکه عقل حکم برضای آن نماید مثل آنکه جنسی را گوید بفلان مبلغ بفروش در فروختن

بزیاده یا خریدن بکبرد ران احتیاج اذن نیست مکر انکه عرض صحیحی بنقص آن قیمت تعلق کرفته
باشد و وکالت بشهادت دو عدل ثابت میشود و قبول نمیشود شهادت زنان بتنهایی و نه ثابت
میشود بیک شاهد و قسم و همچنین بتصدیق طلبکار و وکیل امین است و ضامن نیست مکر انکه
تقصیر و تفریط نموده باشد و بر وکیل واجبست که هر کاه آنچه نزد اوست مطالبه شود تسلیم کند
و اکر با قدرت تاخیر نماید و تلف شود ضامن است و بر سه کس که کویند در خلوت بنده هم باید جمیع
شاهد باشد تا قسم و دعوی نباشد اما وکیل در امانات و اکر کواه کرفتن در کار نیست مکر انکه در
وقت سپردن جمیع شاهد باشد اما وکیل در ادای دین و قیمت مال را رسد که موقوف دارد
تا در حضور جمعی بدهد و اکر کواه بکیرد و کیرنده منکر شود وکیل ضامن است و اکر اختلاف
در اصل وکالت واقع شود قول قول منکر است با قسم و اکر اختلاف در رد آنچیزی که در ان وکیل
بوده نمایند بنا بر قولی باید وکیل کواه یا قسم یاد نماید و بعضی کویند قسم بر وکیل است مکر
انکه او را جعاله بجز او مقرر نموده باشد و اکر اختلاف در تلف نمایند وکیل قسم یاد نماید
و همچنین در باب تقصیر و تفریط و قیمت و هر کاه مدعی وکالت زنی بجهة موکل خود انکار
نماید و او منکر باشد و شاهد معتبر عدل نباشد بر موکل قسم یاد نماید و آن عقد باطل است
و بر وکیل لازم است که نصف مهری که در عقد مذکور شده بان زوجه دهد و بعد از انکار
موکل آن زن شوهر تواند نمود و اکر در واقع وکیل نموده و بنابر غرضی از اغراض انکار کرده در نیست

بر او واجبست که آن زن را مطلقه سازد و نصف مهر را اکر وسیله باشد بوکیل رساند تا مشغول ذمه
اخروی نداشته باشد و بعضی کویند که عقد باطل است و بر وکیل دادن نصف مهر لازم نیست
و اکر اختلاف در تصرفات وکیل شود قسم بر وکیل است و بعضی کویند قسم بر موکل است زیرا
که اصل عدم است و همچنین است خلاف هر کاه منازعه در قیمت متاع باشد مثلا وکیل
کوید پنجاه دینار خریده ام و در واقع ارزد و موکل کوید میدانم که بچهل دینار خریده

باب هشتم

در رهن و شرایط آن بدانکه رهن در لغت بمعنی حبس است و در اصطلاح حبسی است
بجهة اعتماد قرض دهنده که دست خود از فروختن آن کشیده باز داشته و صیغه صریحه آن
اینست که کوید رهنتک هذا یا ارهنتک هذا یعنی کرو دادم این جنس را مرهون تو یا
انکه رهن از ان صریحا فهمیده شود کوید این جنس را بجهة اعتماد و خاطر جمعی نکاه دار یا
این مال نزد تو بجهة مال تو است و آنچه این معنی از ان فهمیده میشود بهر زبان و بهر عبارت
باشد و در لال اشاره که فهمیده شود کافیست یا نوشتن با اشاره و رهن کیرنده صریح
کوید قبول کردم یا فعلی که دلالت بر قبول و رضا باشد نماید چون بمنزل خود بردن و بتصرف
ملازم خود دادن و جایز است که رهن کیرنده را یا غیر او را وکیل سازد رهن کیرنده
در فروختن یا باجاره دادن یا در موضعی دیکر رهن نمودن یا بیع خیار کردن و اکر بخواهد طلب
خود تصرف نموده بزیاده و کم رجوع نمودن و بر هر یک از راهن و مرتهن لازم است که وصیت

نماید خصوص هنگامی که امارات موت باشد بر حق دیگری و اگر راهن دیوانه یا بیهوش
گردد پیش از آنکه رهن را بتصرف مرتهن داده باشد رهن باطل است و بعضی گویند هرگاه بهوش آید
رهن باطل نمیشود و قول اول اقوی است و لازم نیست که مرهون دایم در تصرف مرتهن باشد پس
اگر بتصرف راهن بعنوان عاریه باشد رهن باطل نمیشود و هرگاه اقرار نماید باخذ رهن مسموع است
مگر آنکه علم بکذب آن باشد و بمجرد غرض باطل این دروغ گوید و اگر گوید بنابر متعارف اقرار
نمودم و هنوز بمن نرسید ظاهر اینست که مسموع باشد بنابر متعارف در خصوص تسلط قسم بر
مرتهن دارد و اگر سابق بر رهن آن مال نزد مرتهن باشد همان قبض کافیست قبض مجدد نمیدارد و اگر
جنس مرهون مشاع باشد بی رضای شریک رهن نتواند نمود اما شروط رهن بر آنکه باید
راهن عاقل و بالغ و رشید و مختار باشد یعنی آنکه ممنوع از تصرف در مال چون محجور نباشد و طفل
بنابر غبطه و صرفه رهن مال او میتواند نمود و آنچه رهن مینماید باید که ملک او باشد یا
برضای مالک رهن نماید و قابلیت تصرف داشته باشد و توان فروخت پس ظاهر شد
که منفعت مرهون نتواند شد مثل خدمت بنده و سکنای خانه و اگر مدبر را رهن نماید تدبیر آن
باطل میشود بنابر قول اصح و شراب و خوک هرگاه رهن گیرنده یا رهن دهنده مسلمان باشد
و اگر رضا دهد که عمرو مال او را رهن نماید و تلف شود راهن ضامن است هرچند بی تقصیر تلف
شده باشد آنچه در روز تلف قیمت باشد بدهد و زمینی که در آن بنا و عمارت و درخت داشته باشد

میتواند بر بیعت رهن نماید و صحیح است بنده مرتد هرچند فطری باشد و بنده که از او جنایت عمدی
واقع شود اگر مرتهن داند می تواند برهن گرفت اگرچه قصاص او کشتن باشد زیرا که احتمال
عفو یا دیت نیز اگر ممکن باشد مالک غلام دیت داده غلام را خلاص نماید و الا بقتل او
رهانت باطل شود و اگر جنس مرهون در معرض تضییع باشد وکیل نماید مرتهن را که بفروشد
و قیمت آنرا حفظ نماید و اگر مرهون نماید جنسی را که زود فاسد شود چون شفتالو و تصریح بر حفظ
بیع نماید اظهر اینست بجهت عدم صلاحیت قبض آن تا انقضای مدت این رهن باطل است و
اگر عرض مدت بقدر قلیلی باشد که در آن عرض فاسد نشود صحیح است و اگر مال صغیر در عرضه
تلف باشد ولی او دارد که رهن معوض گرفته بقرض دهد و اگر رهن نباشد باامین معتمدی
دهد و بعضی از اجلۀ علما تجویز رهن حقوق لازمه مثل قرض و قیمت ملکی که فروخته شده
و دیت بعد از ثبوت جنایت و مال کتابت اگرچه مکاتب مشروط شده صحیح و مال الجعاله هرگاه
آن عمل بعمل آورده باشد و از جمله شروط صحت رهن آنست که ممکن باشد که حق خود را طلب کا
از آن بازیافت نماید و اگر نتواند بود که بجهت زیادتی اعتماد رهن زیاد مار دین باشد و عکس
نیز بنابر اعتماد جایز است اما مسایل متفرعه بر رهن دوازده است هرگاه وکیل در رهن نماید بعد
از آنکه وکیل رهن شود بعزل وکیل رهانت باطل نمیشود بنابر قول اصح جایز است که مرتهن
هرگاه وکیل باشد در فروختن مرهون بقیمت معتبر یا بقیمت وقت که بجهت خود خریداری نماید

دو در حال جنون و ممات راهن که مرتهن باذن غیر از غیر اولیست هرگاه فروخته شد و ثمن باقی غرما
و قرضخواهان مقدم است و هر یک از راهن و مرتهن را انتفاع بمرهون باذن دیگری جایز است
و هیچ یک را بدون آن قدرت تصرف در آن نیست و اگر مرهون را نفعی باشد چون ملک و خانه
برضای مرتهن باجاره می تواند داد و وجه اجاره مخصوص راهن است و اگر محتاج بتعمیر چون
خانه بام اندود باشد بر راهن مگر آنکه شرط شده که مرتهن تعمیر نماید و اگر مظنه آن باشد که
وارث انکار حق نماید و مرتهن از اثبات آن اثبات حق خود در نزد امنای شرع عاجز باشد
میرسد که رهن را بقیمت واقع بحق خود تصرف نماید و بفروشد هر چند وکیل نباشد و آنچه
از طلب زیاده باشد بوجهی بوارث رساند و هر یک از راهن و مرتهن اگر مرهون را فروشند
موقوف باجازه دیگریست و همچنین اگر راهن مرهون را آزاد نماید و مرتهن راضی نگردد باطل است
و اگر عکس باشد نیز باطل است مگر آنکه قبل از آزاد کردن راهن رخصت آزادی داده باشد
و اگر راهن بدون اذن مرتهن با کنیزی که مرهون نموده نزدیکی نماید حامله شود اگر چه فعل
حرام نموده اما کنیز ام ولد میشود اما در صورت هرگاه سوای آن تنخواهی باشد بتولد
و وجه و اگر مرتهن با کنیز نزدیکی بی رضای راهن نموده زناکار و تنبیه روزگار و مستحق
نار است و اگر بجبر با کنیز نزدیکی نموده (اگر بکر باشد) ده یک قیمت او را بدهد و الا بیست یک و بعضی
گویند مهر المثل بدهد و اگر برضای کنیز بدکاری نموده چیزی سوای غضب الهی بر و لاکن

بشود

نمیشود و بمجرد رهن نمودن راهن را هیچ وجه اختیار قبل از انقضای مدت و مهمسازی
مبلغ اختیار در فسخ رهن نیست بخلاف مرتهن که تواند برضای خود مرهون را براهن فسخ و
نماید باتفاق علما و اگر شرط نماید که اگر مدت بسر آید و زر داده نشود مال مرتهن باشد
رهن و بیع هر دو باطل است و بعد از انقضای مدت اگر تلف شود ضامن است اگر حیوان
مرهون نماید و آبستن باشد یا درخت بار دهد و شود داخل رهن است مگر آنکه صریح گوید داخل
نیست هرگاه عینی را رهن نموده باشد بر همان رهانت باقیست مگر آنکه مرتهن فسخ رهانت
نماید و اگر شخصی را وکیل یا وصی نموده باشد بعد از فوت منتقل بوارث نمیشود مگر آنکه
وکیل کننده یا وصیت کننده شرط نموده باشد که بعد از موت وصی یا وکیل معین قایم مقام
باشد و رهن گیرنده را رسد که گوید اعتماد بر وارث نمی نمایم و همچنین وارث را رسد که گوید
در محافظت رهن بر تو اعتماد ندارم در این صورت نزد امینی باتفاق گذارند و اگر منازعه نمایند
و اتفاق در امینی ننمایند حاکم شرع امینی تعیین نموده رهن را بدو سپارند و مرتهن اگر تقصیر
ننماید و عین مرهون تلف شود ضامن نیست و اگر بتقصیر او تلف شود بقول اصح قیمت روز
تلف را براهن بدهد و اگر اختلاف در قیمت نمایند قول قول مرتهن است بعد از قسم و
همچنین اگر اختلاف در قدر مرهون شود راهن قسم یاد نماید بنا بر قول مشهور و اگر اختلاف
در اصل رهن و امانت شود که مالک گوید آنکه نزد اوست امانت است و او گوید رهن است

قول قول مالک است بعد از قسم و بعضی گویند که قول آنکسی که عین نزد اوست بعد از قسم و اگر
اختلاف در عین مرهون شود که مالک گوید غلام رهن نموده ام و مرتهن مدعی کنیز باشد یا عکس
راهن قسم یاد نماید و رهانت هر دو بجهت مجهول بودن باطل شود و اگر شرط شود که رهن در ضمن
عقد لازمی چون اجاره نماید باید هر دو قسم یاد نمایند اما انکار مرتهن درین مقام تعلق بحق
دارد که وفا بشرطی که مابین مقرر شد نموده و اگر دینی را بقصد رهنی معین ادا نماید قصدا و
معتبر است و اگر صریح معین نموده باشد و هر دو اختلاف نمایند که راهن گوید این مبلغ را بقصد
فلان طلب معین گرفته ام و مرتهن گوید بقصد دینی دیگر عوض داده ام قول قول مرتهن است
و باید که عوض دهنده مزبور قسم یاد نماید که باین مبلغ قصد آن قرضی که آن راهن معین از برای
اوست داده ام و همچنین اگر دو دین داشته باشد که یکی را وثیقه رهن باشد و دیگری را نباشد
درین صورت هرگاه هر دو را موعد رسیده باشد و اختلاف نمایند راهن و مرتهن در فروختن
نقد و نسیه واقع شود قول قول راهن است با قسم و اگر اختلاف در نقد بلد و غیر آن واقع
شود بیع بنقدی که شایع است و اگر هر دو نقد شایع باشد حاکم شرع تعیین نماید و اگر هیچ از این
دو نقد صافی نباشد هر کدام بحق نزدیکتر باشد **باب نهم** در حواله و حواله در لغت بمعنی
گردانیدن است و در اصطلاح گردانیدن حقی است از ذمه خود بذمه دیگری خواه آنکه آن شخص
که با او حواله نموده مشغول الذمه حق او باشد یا نباشد اما حواله بکسی که مشغول الذمه نباشد ضمان

شباهت دارد و شرط است در حواله رضای آنکس که با وجه حواله نماید و او را محال علیه گویند
و رضای آنکسی که حواله مینماید و او را محیل گویند و رضای آنکسی که او را حواله نمایند و او را
محتال گویند و در شرط بودن رضای محیل و محتال خلافی نیست و در رضای محال علیه خلاف است
مشهور آنست که او نیز باید راضی شود هرچند اقرار بشغل ذمه بمال محیل داشته باشد آنکه
تفاوت در خشونت و مدارا در میان طلبکاران بسیار است و هرگاه هر سه راضی شوند
حقی که از مال محیل بر ذمه محتال بود بذمه محال علیه لازم میشود و محیل بری الذمه واقع میگردد
و بر محتال قبول حواله واجب نیست و اگر بظاهر حال محال علیه صاحب مال نماید و محتال بفقر
بجهله محیل بحواله غنی نمای در واقع فقیر راضی شود درین صورت خیار فسخ باقیست و جایز است
که اگر محتال راضی شود محال علیه نیز او را بدیگری حواله نماید و همچنین تا باز رجوع بمحیل
شود و هرگاه محتال راضی شود بغیر جنسی که از محیل طلب دارد حواله صحیح است و اگر چنانکه
محیل را طلبی از شخصی باشد و محتال را از آنشخصی که محیل از و طلب دارد طلب باشد درین وقت
حواله صحیح است و اگر بعد از آنکه محال علیه طلب را داده باشد رجوع بمحیل نماید و محیل گوید
بنا بر طلبی که از تو داشتم حواله نمودم و قبول حواله نمودی مشغول الذمه نیستم درین صورت
ظاهر اینست که محال علیه قسم یاد نماید که حقی بر من نداشته و بنا بر آشنایی این قدر داده ام
و آنچه در وجه محتال رسانیده از محیل باز یافت نماید **باب دهم** در وکالت بدانکه

کفیل در لغت بمعنی نگهبان ودر اصطلاح شرع بر خود لازم ساختن حاضر نمودن شخصی است نزد
آنکه تعهد بجهة او نموده و شرط دیگر آنست که از روی رغبت و رضا بوده در آن مجبور نباشد
واگر بجبر تعهد احضار شخصی نماید بحسب شرع حاضر ساختن لازم نیست و این تعهد تواند بود که
بی انتظار باشد که الحال حاضر سازم یا بعد از مدتی معین که احتمال زیاد و کم نباشد پس اگر گوید
هرگاه طفل متولد شود یا قافله بیاید صحیح نیست و همچنین که آنشخص را بخصوص آورد از عهده بیرون
آمده و بر وی چیزی نیست اگر آنرا قرار دهند و شرط دیگر در صحت کفالت آنست که بحسب عرف و
عادت ممکن باشد پس اگر شخصی در خراسان گوید که فلان مرد که الحال در اصفهان است در یوم
دیگر حاضر سازم صحیح نیست و لازم است که هرگاه هیچ نوع مانع شرعی نبوده باشد بموجب
تعهدی که نموده حاضر سازد و اگر گوید هرگاه میخواهی حاضر سازم و اگر بعد از انقضای مدت
بلافصل حاضر گرداند بری الذمه میشود و اگر قدری تاخیر شود آنشخص را که بجهة او تعهد
نموده رسد که گوید بمقتضای تعهد عمل نکردی و در وقت موعد حاضر نساختی و اگر بعد از تعهد
از حاضر گردانیدن امتناع نماید حاکم شرع را رسد که کفیل را محبوس سازد تا آنشخص را حاضر
نماید یا حقی که بر اوست مؤدی سازد و شرط دیگر آنکه کفالت را بشرطی موقوف نسازد که
گوید اگر تا یکهفته دیگر نیاید من متعهد که او را حاضر سازم صحیح نیست و اگر گوید که او را
تا یکماه حاضر نسازم صحیح نیست و اگر گوید که هرگاه او را تا یکماه حاضر نسازم فلان مبلغ دادنی

باشم و لازم است که آنشخص را در آن عرض مدت حاضر سازد و اگر مثلا حاضر نسازد بر وی چیزی
که تعهد نموده لازم نمیشود و اگر گوید که فلان مبلغ دادنی باشم اگر او را در عرض یکماه مثلا حاضر
نسازم و این بمحض امتثال فرمان واجب الاذعان قبله جهانیان امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام است که بسند صحیح از آن اعلیحضرت مرویست والا فرق [illegible] در این
باب که صورت معقولی داشته باشد بنظر نرسیده و هرگاه باشد که کفالت بدون تعهد
بحسب شرع لازم شود مثلا هرگاه شخصی بسبب حقی شرعی نزد زید مثلا محبوس باشد و بکر بی رضای
زید او را رها نماید در اینصورت بر او لازم است که آنکس را که رهانیده حاضر سازد یا طلب را
بهمسازی نماید و اگر آنشخص محبوس کسی را بعمد بقتل رسانیده باشد و زید رها نماید
لازم است که حاضر نماید یا از عهده دیت بیرون آید و او را بعوض قاتل شرعا قصاص نتوان
نمود و اگر ولی مقتول بعد از آنکه رهاننده دیت گرفته باشد مقتول بر قاتل دست یابد خواه
بکشد یا عفو نماید رد دیت لازم است و اگر آنشخصی که او را کفیل شده بمکانی معین رفته باشد
که دلالت بعید آنکه رود و او را حاضر گرداند مهلت لازم است و اگر در وقت مقرر نمود
باشد که در کجا حاضر سازد بحسب ظاهر لازم است که در همان موضعی که تعهد نموده حاضر گرداند
بموجب ظاهر عبارت و اگر تصریح بغیر آن موضع نموده موافق تعهد احضار این لازم است و
اگر آنکسی که قبول کفالت نموده انکار حق آنکه بجهة او کفیل شده نماید قول در اینصورت قول

انکسی است که بجهة آن کفیل شده و احضار لازم است و اگر کفیل ادعا نماید که مکفول له یعنی
انکسی که کفیل شده است از برای او که مکفول را یعنی انکسی را که کفیل او شده ام ابرای ذمه نموده
با انکه او حق گذاری نموده این دعوی ممنوع نیست و لیکن باید که مکفول له قسم یاد نماید که حق
بمن رسیده یا ابرا نموده ام و بعد از انکه کفیل مکفول را قسم یاد نماید حاضر نسازد و او نیز
دعوی ابرا یا انکه بهم سازی نموده نماید قسمی که بجهة کفیل مکفول له یاد نموده کافی نیست باید
قسم دیگر بر بقای حق خود و عدم ابرا یاد نماید و حق خود باز یافت کند و اگر دو قسم در نفی حق
بر کفیل یا مکفول له نماید و کفیل قسم یاد نماید کفالت باطل شود و طلب اصل مال باطل نشود
و اگر مکفول له قسم یاد نماید دیگری کفالت و مال هر دو پامال گردد و اگر دو نفر کفیل یک شخص
شوند بحاضر کردن یک شخص دیگری بری میگردد و اگر کفیل بجهة دو کس شده باشد احضار
او نیز دهد دو کس لازم است و اگر گوید من ضامن یا کفیل بدن اویم یا کفیل بدن اویم یا کفیل
سر اویم صحیح است زیرا سر گویند و تمام اعضا خواهند و همچنین بدن بخلاف دست و پا و
دیش و اگر بغیر از شخص این عبارات نیز شایع و متعارف شود یا باشد صحیح خواهد بود و
اگر مکفول فوت شود قبل از انقضای مدت کفالت باطل میشود مگر انکه غرض از حضور او
دیدن او بجهة تشخیص امری مثلا زید گوید که این شخصی که غایب است عمرو و کفیل احضار
او شده برادر من نیست و این مال ایتام از منست و جمعی باشند که برادر او را شناسند در ن

صورت بجهة شناختن احضار لازم است هر گاه علامتی باشد که بمجرد موت در اندک
مدتی تغییر نیابد بنماید چون خالی گوشتی که بر روی یا زخمی بر عضوی داشته باشد و آن
جمله مواضعی که نبش قبر توان نمود یکی اینست و اگر آن نباشد و تغییر فاحش که تمیز نتوان کرد
یافته باشد احضار لازم نیست **باب یازدهم** در مضاربه بدانکه مضاربه در لغت یعنی
بهم زدن و حرکت کردنست و در اصطلاح اهل شرع دادن مالیست بشخصی بحصه معینه که
تبع و حرکت انچه این مال منفعت بهم رساند متصرف شود و این عقد نیست جایز از هر دو طرف
یعنی هر یک را اختیار فسخ هست و اگر چه مال نقد نباشد اما اگر بقصد مضاربه بشخصی
دهد و پیش از رسیدن خبر فسخ مضاربه آن مال را فروخته باشد بیع صحیح است و مالک
نمی تواند از مشتری پس گیرد و اگر شرط نموده که سوای فلان متاع خریداری ننماید یا غیر
فلان شهر بجایی دیگر مرو و از ان تجاوز نتواند نمود هر چند منفعت داشته باشد و اگر
اذن صریح باشد که هر چه مصلحت دانی چنان کن مختار است با انکه هر چه خواهد بخرد
و هر کجا خواهد برود با رعایت مصلحت و انچه خرج او موافق حال باشد از اصل مال بیرون
شود مگر انکه صریح نموده باشد که از مال خود صرف نماید از خوردنی و پوشیدنی و سواری
و ضروریات آن از کرایه حجره و غیره و باید که با انچه نقد بلد باشد سودا و معامله نماید و
نقد فروشد مگر انکه رخصت نسیه دادن داشته باشد و همچنین بنقد خریداری نماید

مگر بجهت شبهه یا مراعات مصلحتی و اگر بر خلاف فرموده مالک در زمان و مکان عمل نموده
نفع کلی نماید زیاده از آنچه شرط شده نمی برد و اگر خلاف در جنس و نقد و نسیه نموده
موقوف بر اجازهٔ مالک است و باتفاق مضاربه بزر طلا و نقره جایز است و در باب متاع
بعضی خلاف نموده اند و آن حصه که مقرر نموده بعد از حصول منفعت عمل کننده مالک
آن میشود و عامل امین است اگر فوتی بی تقصیر و تفریط در مال واقع شود ضامن نیست و اگر
مالک او را در باب تقصیر متهم سازد و از ثبوت عاجز شود قسم یاد نماید و اگر اختلاف میان
مالک و عامل در اصل مال و در اصل منفعت یا عامل شود قول قول عامل است با سوگند و
اگر شخصی بر صاحب مال آزاد شود چون خواهر و پدر بی اذن صریح مالک نتواند خرید و همچنین
اگر صاحب آن مال چیزی بتواند خرید و اگر کسی را که آزاد شود خریداری نماید هرگاه
رسد ربح او آزاد شود صحیح است و مالک در آن شریک است **باب یازدهم** در بیان عطایا
و اقسام آن و مسائل متعلقه بهر یک از آن بدانکه عطیه چهار قسم است اول عطیه واجبه
که بر خود بعهد یا یمین یا نذر لازم نموده باشد قربة الی الله که عینی را در راه خدا دهد
و ناچار است در تحقق عطیه از ایجاب یعنی صیغه هر زبان که باشد که دلالت صریح بر دادن
مالی بشخصی معین نماید و از قبول آن شخصی که باو داده میشود خواه قبول فعلی باشد مثلاً آن
جنس بر دارد یا امر بحفظ آن علامت خود نماید یا بفروشد و باید که تصرف در آن باذن عطا

کننده بجز بلفظی که گوید من این مال را بتو بخشیدم بدون رضا این تصرف لازم نمیشود و
اگر خود بتصرف داده باشد پس نتواند گرفت زیرا که در معنی برضای الهی عوض وافی یافته و
عطیه که بر خود لازم سازد بذمی اگر چیز باشد می تواند داد حتی بعضی تجویز نموده
اند که هر چند نباشد توان داد و تفضیل آنکه هرگاه جمیع مؤمنان یا خویشان بر ایشان مستحق
مسلمان داشته باشد و اختیار ذمی یا مخالف نماید خلاف مروت اما اگر نباشد و عموم
حدیث صحیح لکل کبد حرّا اجر یعنی بجهة هر جگر سوخته گرم شده سوزانی که آتش گرسنگی او را
بر هر زلال یعنی فرو نشانی اجری مقرر است اگر عطیه نماید مثاب و ماجور خواهد بود
و اگر تواند که هر یک از نزدیک و دور و مخالف و موالف را از نسیم احسان خوش دل
سازد سعادت عظیم است و صدقه پنهانی آتش غضب ربانی را فرو نشاند و اگر بیم آن باشد
که او را تهمت زده بخل سازند یا آنکه غرضش که بآن وسیله جمعی را بر تقلید که مدار اهل
روزگار اکثر بر آنست شاید رغبت نمایند در صورت آشکار دادن اولیست قسم دوم
از عطیه آنست که هنگام عطا غرضی سوای کرم ذاتی هیچ منظور نباشد چنانکه گوید این
مال بتو بخشیدم و این نوع را هبه گویند و قبول بنحوی که مذکور شد باذن واهب بعمل
آید یا آنکه مال نزد آن شخص که باو بخشیده شده باشد دیگر احتیاج آن نیست که بعد از
گفتن که بتو بخشیدم گوید که هر تصرف که خواهی در آن نمای یا آنکه از او بگیرد و باز بتصرف او دهد

واین نوع عطیه هرگاه قصد قربت نموده هرچند بقبض آن شخص داده باشد تا آنقدر [illegible]
و تصرفی که از ملکیت بیرون شده باشد ننموده رجوع تواند نمود و اگر محبوب شده باشد
اگرچه بقبض باشد ارش نمی رسد و اگر عوض گرفته باشد هرچند کم باشد نمی رسد که رجوع نماید
و اگر آن شخصی که باو هبه شده خویش باشد رجوع نمی رسد و هبه که پدر بفرزند صغیر خود نماید
تصرف او تصرف ایشان است و رجوع نتواند نمود قسم سیم از اقسام عطیه ابرات یعنی گذشتن
از حقی که بر کسی باشد از هر نوع باشد و درین نوع عطیه بنابر قول اصح قبول آن شخص که
باو بخشیده میشود شرط نیست زیرا که این اسقاط حق است نه انتقال قسم چهارم عطیه
منفعت است خواه سکنای محلی یا اجره دکانی یا غیر آن و اگر حیوانی هبه نموده باشد و لکن
حیوان در مدت شیر دهد یا زاید تعلق بموهوب دارد و دران رجوع نتواند نمود و نذر
اجره دکان و سکنای محلی تواند بود که زمانی معین نماید تا آنوقت منقضی شود بنابر قول
اصح رجوع نتواند نمود و اگر وقتی بهیچ وجه تعیین ننموده هرگاه خواهد رجوع می تواند
نمود و اگر درین صورت آن شخص یا معطی فوت شود عطیه منقطع شود و آنکه مقید بعمر
شده باشد آنرا عمری گویند و لازم میشود تا عمر اوست و اگر قید مدتی معین نموده آنرا رقبی
نامند و هرگاه سکنای محلی بشخصی عطیه نماید سکنای غلام و خدمتکار و زوجه و فرزند
و مهمان هرگاه از اهل آن باشد داخل است مثل که سوای تصرفی که اذن فرموده احتیاط [illegible]

که دران

که دران ننماید و همچنین اگر بنده یا حیوان را بجهة خدمت شخصی مقرر فرموده تعیین وقت
نموده باشد بعد از موت او بوارث تعلق دارد و هرگاه خواهد درین صورت رجوع می
تواند نمود و اگر جنسی معینی بخصوص از بنده و حیوان در راه خدا نماید که خدمت کعبه یا
مسجد یا یکی از مشاهد مشرفه نماید تا آن تعیین باقیست لازم است که با آن خدمت قیام نماید

مقصد چهارم در متاجر و اقسام و احکام و مسایل متفرعه بران و درین چهارده بابست

باب اول در تعریف تجارت و ترغیب بآن متجر بر وزن مفعل اسم مکانست از برای محل
تجارت یعنی اعیانی که بآن تجارت واقع شود و تجارت بفارسی یعنی بازارگانی کردنست
و در اصطلاح خریدن یا فروختن مالیست بعوض معین بجهة فایده و بعضی گویند نقل
مالیست از شخصی بشخصی دیگر بعوض معلوم برضای هر دو و تعریف اول تمامتر است زیرا
که بر هر خرید و فروخت را در اصطلاح تجارت نگویند و آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا
تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم یعنی ای گروهی که ایمان
آورده اید بمحمد مصطفی صلی الله علیه و آله مخورید در میانه مالها را بحرامی و باتفاق مفسرین
مراد نهی از گرفتن رباست که نهی میفرماید از گرفتن بطریق ربا و حلال نموده است تجارت
و خرید و فروخت را اگر گرفته شود و درین آیه کریمه باین معنی تصریح میفرماید که انما البیع مثل
الربا و احل الله البیع و حرم الربا یعنی بدرستی که حلال گردانیده خداوند عالمیان خرید و فروخت

وحرام نموده است گرفتن ربا را یعنی سود گرفتن از قرض و این در میان یهود شیوع عظیم
داشت و دارد و همچنین بسند معتبر منقول است که خبر وفات بدر بحان و یکی در باقی خبرها
و بسند معتبر منقول است که جمعی از مردمان علما و تاجران از وی عرض نموده که یا ابن رسول
الله خوبی علما بجهة علم خوبی تاجران از چیست میفرماید از جهت که ایشان نزدیک میگردانند
دور را و دور میگردانند نزدیک را کا به از آنکه سبب رفاهیت و نیکویی تعیش بودن
کمال عظمی دارد فلفل زیره بادو شکر آبجی و انواع ما یحتاج از لباس و خوردنی و مرکوب از طرفی
بطرفی می برند و می آورند و نظام جملی معاش و زندگانی خلق وسیله میشوند لیکن تاجر باید
باحکام تجارت دانا باشد تا بکل تیره ربا مبتلا نشود و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست
که فرموده من اتجر بغیر علم ارتطم فی الربا ثم ارتطم یعنی هر که بعلم تجارت نماید فرو میرود در
ربا فرو رفتنی که در عقب او فرو رفتنی باشد تنبیه بدانکه در تجارت از پنج کار اجتناب در کار است
پنهان داشتن عیب متاع و در مالی که در ان ربا میرود زیادتی گرفتن جنس بجنس چون طلا
و نقره و گندم و جو و مویز و خرما و اجتناب ازین هر دو واجب و اما تعریف کردن فروشنده
و مذمت کردن خریدار متاع را و قسم راست بر فرود خرید یاد کردن مکروه است و بعضی هر سه را
حرام دانسته اند و احتیاط اینست که از همه اجتناب نماید **باب دوم** در بیان اقسام تجارت
بدانکه خواه باعتبار اجناسی که بان کسب معیشت نماید یا باعتبار همان کسب معیشت نمودن

بر پنج قسم است واجب و سنت و حرام و مکروه و مباح اما واجب پس بیع آلت حرب بمسلمین در وقت ضرورت
خصوصا وقتی که جز او فروشنده نباشد این وجوب باعتبار فروختن آن جنس است و سنت آنست
که منفعت طلبش با وجود قدرت نکرد و حرام است فروختن اجناسی که شارع صریح نهی فرموده
چون شراب و دف و طنبور و نجسی که قابل پاک شدن نباشد مانند دنبه گوسفند مرده یا
از زنده قطع شده مگر روغن بجهة سوختن در زیر آسمان و مسکه هرچند خشک باشد چون
پشک و بول و سرگین حیوانی که گوشت او حرام است و فروختن خوک و سگ الا چهار نوع
از ان که مباح است سگ شکاری و سگی که محافظت گوسفندان نماید و سگی که دور خانها کشد
نگاه دارد و سگی که پاس زراعت دارد هرچند حاصل زمین برداشته شود یا گوسفند تلف
گردد توان نگاه داشت و حرام است بیع و شرای آلات قمار از شطرنج و نرد و غیره و یراق
سلاح جنگ بدشمنان دین در وقت حرب با مسلمانان و دکان و خانه و منزل بخصوص شغل
حرامی باجاره دادن و اما مکروه آنست که شخصی که مبادا اندیشه تراش است بخته که مناسب
آن کار نباشد استخوان فیل فروشد هرچند نکو بود برای آنکه برای چه میخرم و آنچه ازین قبیل باشد
و صرافی و برده فروشی و کفن فروشی را پیشه خود ساختن و همچنین سنگ قبر و خود بها را
بعضی انکه زیاده فروشد نگاه داشتن و مباح آنست که هیچ وجه جهة ترجیحی یا نقص مرجوحی
نداشته باشد مثل تجارت باقی اجناس تنبیه در بیان بعضی مسایل متعلقه در بعضی کسبهای

حرام و واجب و سنت و مکروه و مباح اما حرام هجو مسلمانان و اعانت ظالمان و نوحه نمودن
بباطل بجهة زنان و مردان و نگاه داشتن کتابهای یهود و نصاری و صبیان مکر بجهة حجت و رد
بر ایشان و کهانت یعنی خبر دادن از جنیان و اطاعت فرمودن ایشان و شعبده و قمار و رشوه
گرفتن قاضیان و مزد گرفتن بجهة اقامت و اذان و اگر بر ایشان باشد از زکوة و موقوفات می
تواند و اجرة گرفتن بر تعلیم امور واجبه هرچه باشد حرام است اما مکروهات چون بایع کی
و بود با بایع ظاهر آنست که در بیع داخل نباشد و حجامت گری پیشه خود نمودن و از کسب کسی
که از حرام پروا نماید تناول کردن هرچند بداند که آنچه میخورد از آن نیست و الا حرام است و
از کسب اطفال جاهل اما معیشت کردن و اما نفس تجارت نظر باشخاص نیز بر پنج قسم است اول
واجب هرگاه کسب معیشت او را سوای تجارت نباشد و واجب النفقه نیز باشد نفقه خود محتاج آن
اگرچه مطلق تجارت نظر بنظام کلی بقول بعضی واجب کفایی است هرچند زیاده بر احتیاج باشد
و اما مستحب انکه بجهة توسعه خود و عیال هرچند بسیار پریشان حال نباشد و نفع مؤمنان
و فقیران شکسته بال باشد و مباح انکه منظور زیادتی درهم و دینار و عزت و اعتبار باشد
و مکروه حرص در جمع مال نمودن که بموجب روایات معتبره سبب قساوت دل و فراموشی و محبت
دنیا میشود و اما حرام مفصل تمام مذکور شد **باب سیم** در شروط تجارت از واجبات
و مندوبات و مکروهات و آن بر قول بعضی بیست و چهار است و از جمله شروط واجبه آنست

کر بداند که خریده و فروخته آنچه میکند حلال است و نوعی که از ربا ایمن باشد از علما فرا
گرفته باشد از علما فرا گرفته باشد و بیع باطل و صحیح فهمد و داند و دانستن آن بدلیل لازم
نیست بلکه تقلید کافیست و اما مستحبات سنتهاست که میانه کسی که ابتدا کند در خریداری
نماید و کسی که نماید فرق نگذارد و فرق میانه مشتریان نگذارد مکر استاد و برادر و صدیق که
اولیست که از ایشان نفع نگیرد اما اولی آنست که ایشان راضی نشوند و از بجهة نابر احتیاط
بعضی از زهاد خود مباشر خریدن نمی شوند کسی که پشیمان شود بی اظهار تکلف قبول نماید
هرچند تفرق مجلس شده باشد و مدتی گذشته یا اسقاط خیار نیز شده باشد و سعی نکند که عیوب
متاع خود نمودن و بعضی واجب دانسته هرگاه مخفی باشد و این احوط است و در اوان طاعات
چون سجده و سجاده و مهر کربلا سعی نفع نگیرد که سبب زیادتی برکات و مشتری را
سنتهاست که سه نوبت تکبیر بگوید و بعد از خریدن متاع گفتن شهادتین و خواندن این دعا که
اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلا اللهم انی اشتریته التمس فیه
رزقا یعنی بار خدایا بدرستی که خریدم این متاع را و توقع دارم زیادتی پس مقدر گردان
در آن بجهة من زیادتی بار خدایا خریدم این متاع بجهة زیادتی روزی پس بگردان بجهة من
بلطف خود در آن زیادهٔ روزی دیگر آنکه نگیرد اندکی کم بگیرد و هنگام فروختن اندکی
زیاده بدهد مجربست که سبب زیادتی مال بزودی میشود و از کسی که باو وعده احسان نموده

باشد نفع نگیرد و بعضی در این صورت اخذ نفع بموجب ظاهر روایت حرام دانند و احوط آنست
که نگیرد که خدای عوض میدهد دیگر آنکه بآمدن بازار بعنوان عبادت سبقت نماید و در
بیرون شدن تاخیر نماید و با مردم ادنی سودا تا تواند نکند و ادنی کسی را گویند که از هر چه گوید
و شنود باک ندارد و با جمعی ظلمه زده مخبر بر کشته که ایشان را محارف گویند سودا نکند
و با جمعی که نقص در بدن و اعضای ایشان باشد و با اکراد بموجب روایت معتبره و اهل ذمه
و با فساق بنابر شبهه که در مال ایشان است و مکروه است که در وقتی که ندا نمایند که این متاع
بفلان مبلغ رسیده مزاد نماید جهة آنکه احتمال داخل شدن در سودای برادر مؤمن خود دارد
مباشر کشیدن متاع با وجود علم وقوف شدن و بعضی حرام دانند و احتیاط آنست که
هر چند تواند متوجه نشود و مابین صبح و طلوع آفتاب مباشر کار دنیا شدن زیرا که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بخصوص نهی فرموده و وقت دعا و تضرع بدرگاه کبریاست
و تحصیل خیرات که در این وقت متوجه دعا بودن نفع زیاده از آنست که در طلب علی الدوام در
شهرها و صحراها بادیه پیما باشد و هر گاه فروشنده راضی شده باشد که جنس خود را بمبلغ
یا مقداری معین بمشتری دهد مزاد نمودن مکروه هست و بعضی حرام دانند و موجب خسران
و زیانست و اگر بایع نخیه داده و صاحب مال راضی نشد که با او معامله نماید زیاده نماید مکروه نیست
و اگر سودا باشد دو کس باشد خود را بسیم ایشان نمودن نیز مناسب نیست و در دلالی اگر طلب

زیاده نماید مکروه نیست و در کراهت اینکه التماس از جمعی نماید که این سودا با کذارید خلاف
اولی است که خود را از این اراده معاف دارد و اگر التماس او را قبول ننماید مکروه نیست و شاید
که اگر برادر مؤمن باشد اجابت سنت باشد و اگر بجهت آنکه اعانت بر مکروه نباشد قبول ننمود
البته مکروه نیست انما الاعمال بالنیات و مکروه هست وکیل شدن حاضر در شهر بجهت صحرا
و ایشان را بر نرخ بلد آگاه نمودن زیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده لا
یبع کل حاضر لباد دعوا الناس یرزق الله بعضهم من بعض مضمون آنکه وکیل نشود هیچ حضری
و شهری بجهت صحرانشینان بگذارید مردمان را بغفلت خود تا آنکه روزی دهد خداوند
عالمیان بعضی را از بعضی و بعضی این روایت را حمل بر وجوب نموده اند و از چهار فرسخ شرعی
عمداً استقبال جمعی که متاع میآورند و خبر از قیمت ندادند نمودن و این کراهت در وقتیست
که فروشنده عالم بتسعیر بلد نباشد و خریدن متاع از کسی که استقبال فروشندگان نمود
مکروه هست و بعد از تحقق شرایط صحت و اسقاط جمیع خیارات اختیار رد باقی نمانده
مکر در صورتی که غبن فاحش مشتری یا بایع را باشد بنابر خلاف و در جنسی که بعدد فروخته شد
نفع گرفتن و در جنس ربوی چون مویز و خرما بجنسه زیاده از قیمت متعارف فروختن بغیر
جنس چنانکه خرما بمویز یا گندم بخرما و بعضی بموجب روایت حرام دانند و احتیاط ترک آنست
و نسبت نفع را برأس المال دادن بانطریق که کوید بتو فروختم صد درهم و نفع این صد درهم

دهست و همچنین مکروه هست فروختن جنسی که بکیل و وزن در آید پیش از قبض و بعضی حرام
دانند و احتیاط در ترک است و شیخ و علامه و بسیاری از اجلهٔ علما حرام دانند **باب پنجم**
در شرایط بیع و آن بنابر مشهور چهارده شرط است اول آنکه آنچه فروشد قابلیت مالکیت داشته
باشد و آنچه از حشرات ارض است در آن نفع ظاهر نباشد و از فضلات سوای شیر دختر آن چیزی
بیع او نیز نشده و مباحاتی که بتصرف در نیامده چون ماهی دریا و آهوی صحرا و دشت و
بیابان و زمینهایی که بقهر و غلبه گرفته شده از کافران و از آنجمله خانها و منازل مکه معظمه شرفها
الله است و ظاهر اینست که خانهای مکه شرفها الله تعالی را توان فروخت بنابر تواتر آنکه مفتوح
العنوه است شرط دویم آنکه قدرت بر تسلیم آن داشته باشد پس اگر کبوتر صحرا و ماهی دریا
فروشد هر چند بگوفتی همان بیعها در تصرف بوده صحیح نیست و اگر چه بدام صیادی علم عادی
بر گرفتن این هر دو باشد مگر آنکه معتاد بعود و باز گشتن باشد اما اگر چیزی که قدرت
تسلیم دارد بآن ضم سازد بیع صحیح است چون غلام حاضر بغلام گریخته و کبوتر در قفس بکبوتر
طایر و هر گاه مشتری علم بآن داشته باشد اگر پیدا شود مال اوست و الا قیمت در برابر آنچه
موجود است خواهد بود و اگر بنده گریخته را مشتری تواند گرفت و بایع را قدرت گرفتن باشد
بیع بی آنکه چیزی موجود بآن ضم سازد صحیح است و بعضی مطلق شرط دانند و آن احوط است و
اگر آنچه بگریخته منضم ساخته مالی باشد که آنکس که از او طلبت انکار دارد یا کشته و نگریخته

در ین صورت چون روایت عدم جواز مخصوص گریخته است این بیع با وجود علم مشتری صحیح است
اگر آنمال بثبوت رسد و آنغلام که گم شده پیدا آید مشتری تصرف نموده مالک شود و الا اختیار
در فسخ دارد و بعضی گویند تواند که آزاد نماید و ظاهر اینست که بنابر عدم تسلیم چنین بیع
صحیح باشد و اجتناب از چنین بیعی اولیست و اگر چه بنده گریخته با انضمام یکبنده حاضر فروشد
کافی است **شرط سیم** آنکه ملک خالص او باشد و بیع وقف عام صحیح نیست مگر آنکه بجهت مصالح
موقوف علیه هر گاه از نهایت کهنگی و اندراس یا بوجهی که وقف شده استعمال نتواند شد چون
بوریای مسجد که از هم پاشیده و انتفاع سوای سوختن نباشد و در داشتی که بجهة تعمیر مسجد
آجر نبود ظاهر اینست که از فروختن اولی باشد و بعضی از علما گویند که اگر ملکی
وقف بر جماعتی باشد و میانه ایشان نزاع بحدی رسد که بیم ریختن خونها و هلاکت
نفسها و جوع و تلف مالها باشد یا خرابی آنمحل در ین صورت بنابر مشهور بیع جایز است
که بقیمت آن ملک دیگر خریداری شود بنابر روایت معتبره که از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
درین باب مروی است خرابی محل مفهوم نمیشود پس اقتصاد بر روایت با عدم اطلاع بسند غیر
آن اولیست **شرط چهارم** آنکه مادر فرزند نباشد و فروختن بغیر از هشت موضع مشهور
که مذکور میشود تا آنکه فرزند در حیوة باشد جایز نیست اولا در قیمت رقبه کنیز و بغیر
و مذکور شد دویم آنکه بر غیر مولی از و خیانتی صادر شود قیمت او را در عوض جنایت دهد

یا او را نخواهد جنایت دهد اگر انکسی که بر و جنایت واقع شده راضی شود سیم انکه از نفقه
او یا الکل عاجز باشد چهارم که خود یتیمی از کنیز فوت شود و وارثی سوای او نباشد او را فروشند
و ازاد کنند تا میراث برد پنجم اگر بعد از رهن حمل رسیده باشد حق مرتهن مقدم است تواند
فروخت و در این مسئله خلاف است و احوط آنست که نفروشند ششم انکه بعد از انکه حاکم
شرع او را محجور و مفلس نموده باشد از مال خود این فرزند بهم رسانیده چون حق غرما تعلق گرفته
توان فروخت هفتم انکه مولا فوت شود و قروض داشته و سوای او تنخواهی نباشد و هرچند در
قیمت آن کنیز نباشد هشتم انکه او را به پدر یا خواهر یا برادر فروشند که بان وسیله ازاد شود
و این نوع فروختن در حکم ازادیست و بعضی گویند که اگر بشرط ازادی فروشند و مشتری التزام
شرعی نماید جایز است پس اگر مشتری بعهد وفا نماید فسخ بیع کند و احوط اینست که در چنین
امری بخلاف مسند شرعی جرأت ننمایند والله اعلم بحقیقة الحال شرط پنجم در فروختن بنده
که از و جنایتی عمداً بر کسی واقع شده باشد رضای آن شخص است و شیخ در چنین بیع حکم
ببطلان نموده شرط ششم انکه قیمت معلوم باشد پیش از فروختن و صحیح نیست اگر گوید فروختم
هرچه خواهی بده یا هرچه زید گوید یا هرچه بدهی رد نکنم یا هرچه تنخواه میدهی قبول است
می باید قدر معلوم مبلغ و مقدار معین و مضبوط باشد و اگر خریدار باین سخنان بی‌بوده
قیمت کشد لحاظ آن جنس نماید و تلف شود ضامن است قیمت آن در روز تلف و هرگاه انتفاع

کاز ان یافته خواه متصل و خواه منفصل چون ولد و منافعی که از ان یافته چون بار کردن یا
شیر او صرف نمودن و غیر آن از انتفاعات شرط هفتم انکه اگر سودا انچه از انچه بکیل یا وزن
در آید یا بعدد می باید که کیله و ترازو و عدد معین و معلوم باشد پس پیمانه مجهولی یا ترازویی که
مشخص نباشد یا عدد مضبوط کیل و وزن و شمار نشود صحیح نیست و اگر انچه متعارف باشد
که بعدد فروشند چون خیار در بلاد عجم کیله نماید و انچه بکیله مثل خرما بعدد فروشند
صحیح است زیرا که معلوم باشد و بعضی نزاع نموده اند که وزن از کیل معلوم تر است اگر انچه
بکیله متعارف است بوزن در آورند صحیح است بالاجماع اما عکس بجهت بیهوده هرگاه بخصوص
سندی ندارد حکم بر صحت جرأت و اگر بعدد بسیار دشوار باشد قدری را شمرده بهمان حساب
بوزن در آورند صحیح است و از بعضی اخبار این مضمون مستفاد میشود و از جمله شروط بلوغ
و عقل و جواز خریدار و فروشنده باب پنجم مسائل متعلقه جایز است خریدن قدر معلوم از
حیوان و انسان و باغ و بستان و غله و دکان مثل نصف بنده یا حیوانی یا باغی و خریداری
نماید صحیح است اما اگر کله یا عضوی معین از حیوانی را پیش از ذبح و نحر خریداری نماید صحیح
و اگر از خرمنی که قدر آن معلوم نباشد قدر معینی که بیقین یا بظن غالب آنقدر در آن خرمن باشد
فروشند صحیح است و هرچند مثلاً از خرمنی که بحسب تخمین واقع نباشد و خرمن سیصد من در آید
و اگر انچه بظن غالب گمان بود که باشد بسیار کم آید بحدی که با نچه فروخته نرسد در بعضوت

مشتری مخیر است که فسخ بیع نماید یا رضا داده بهمان نسبت از قیمت رجوع نماید و احوط
اینست که در چنین صورتی فسخ بیع نموده اگر خواهد بیع مجدد نماید و آنچه بر آمده متصرف شود
دیدن متاع کافیست هر چند بعد از خریداری باشد مگر آنکه تغییر در اوصاف و اوضاع بهم رسیده
باشد و اگر در چنین مقام مشتری گوید که با این وصفی که من دیده ام نیست و تغییر یافته اگر تواند ثابت نماید اختیار
فسخ دارد و تغییر و تغیّر وصف در خوبی و بدی و زیاده و نقصان هر گاه ظاهر شود طرفی
که زیان دارد فروشنده یا خریدار باین جهت اختیار فسخ دارد و اگر تفاوت بسیار غیر محسوس
باشد اختیار ندارد و اگر نتواند تغییر و تفاوت را بثبوت رساند قول قول خریدار است با قسم
که در بیصورت بایع مدعیست که متاع بآن وصفی است که دیده و فروشنده منکر و بنا بر اصل
باید قول قول فروشنده باشد با قسم اما مشهور قول اول است و در جنسی که مزه آن منظور
باشد بچشیدن از قیمت نیفتد چون خربزه و هندوانه و جوز و تخم مرغ باید چشیده
چون دوغ و پنیر و کشک و عسل و شکر و امثال آن و اگر ناچشیده خریداری نماید
صحیح است و اگر معیوب باشد رد توان نمود و اگر تصرف زیاده بر چشیدن نموده باشد تفاوت
صحیح و معیوب باز یافت نماید و پس نتواند داد بنابر مشهور هر چند خریدار کور باشد و اگر
مانند خربزه و تخم مرغ باشد که بامتحان فاسد شود امتحان لازم نیست و اگر فاسد باشد
تفاوت میان صحیح و فاسد خریدار از فروشنده می تواند گرفت مثلا نصف خربزه تلخ برآید

و اگر شکستن آنرا قیمت نباشد چون تخم که فاسد شده باشد اما بیع از اول فاسد بوده چون ظاهر
شد که مالیت نداشته یا بعد از شکستن بنابر ظاهر آنست که در اول بیع صحیح بوده و در آخر بعلت
ظهور فساد و عدم مالیت عرفا فسخ شده و بعضی گویند که چون در واقع و نفس الامر مالیت
نداشته بیع از اول صحیح نیست و فایده این اختلاف در اجرة حمال ظاهر میشود که اگر بیع از اول
بعد بجهت شکسته شدن ... و اگر در کوچ شده کرایه بر مشتری است از جهت
فاسد بوده کرایه که نقل در ملک او واقع شده و در چنین امری احتیاط مقتضی مصالحه است
زیرا که از هیچ طرف جزم حاصل نمیشود و دایره نزاع وسیع است فروختن مشک در نافه و هر چند
نشکافته و طریق امتحان که الحال در میان بازارگانان شایع است آنست که سوزنی بسیر برده
در اصل نافه فرو برند اگر بوی مشک غالب است مشک خالص است و اگر بوی سیر غالب رسید
مغشوش است و از جمله کرمها که قیمت دارد کرم قرمز و کرم پیله ابریشم است و پیله که کرم در آن
مرده مانع خریداری آن نشود و اگر جنسی چون زنجبیل پرورده و آمله و هلیله در ظرفی
باشد و با ظرف کیل و وزن نموده فروشند اگر صحیح باشد و احوط آنست که بیع بر هر دو واقع
شود تا بی شبهه صحیح باشد **باب ششم** در بیع حیوان و آن دو قسم است اول بیع انسان و اگر
هرگاه امام غایب باشد و جمعی روند و از کافران حربی زن و مرد و کودک اسیر گیرند مالک
میشوند و مرتد را هر چند در اکثر احکام چون کافر است اسیر نتوان نمود و بعد از اسیر
نمودن هر چند مسلمان شوند سرایت کند بندگی در اطفال و اولاد ایشان تا آنکه طوق

بندگی بجهت رضای خالق اکبر و جان از کردن ایشان بجهتی چون آزادی و کتابت و تنکیل
و قرابت و جذام و کوری و کری که تفصیل گفته خواهد شد برداشته نشود بنده اند و طفلی
که از بلاد کفار نابکار گرفتار شود هرگاه ظاهر شود که در آن گرفتن مسلمانان خیانت بنده است
بخلاف طفلی که در بلاد اسلام بدست آمده باشد آزاد است هر چند کافر نیز در آن بلاد باشد
و اگر انکه بعد از رشد و بلوغ اقرار بندگی نماید بقول اصح اقرار و قبول نمایند بنا بر حدیث صحیح
اقرار العقلاء علی انفسهم جائز یعنی اقرار صاحبان عقل در حق ایشان قبول است و شنیده
میشود که امیت و اسیری که شیعه دوازده امامی در حین غیبت امام علیه السلام گرفته باشند
مالک میشود و خمس آنرا چنانکه مذکور شد آن اعلیحضرت در زمان غیبت خود بشیعیان
و موالیان حلال فرموده اند و بدانکه هیچ مردی مالک نمیشود مادر و پدران و برادران
ایشان و خواهر خود و فرزند و فرزندزاده خود هر چند دور شده باشند و همچنین مالک
عمه و خاله خود را باتفاق نمی تواند شد و زن مالک پدر و مادر و پدران مادران ایشان و اولاد
ایشان هر چند دور شود و مالک برادر و عم و خال او تواند شد لیکن شرط است که بعد از مالک
شدن آزاد نماید و در باب الحاق خنثی در بیان مرد یا زن هرگاه مشکل باشد مشکل است
در آنچه از زن و مرد هر دو باتفاق حرام میشود از خنثی نیز البته حرام است اما در آنچه
از مرد حرام است و از زن حرام نیست احتیاط آنست که خنثی خریداری ننماید و هر یک از

زن

زن و شوهر مالک یکدیگر می تواند شد و بمجرد خریدن نکاح فسخ میشود و اگر مالک مرد
باشد زوجیت زایل شود و مالکیت باقی و آن زن جماع تواند نمود و حمل داخل است و اگر شرط
داخل بودن حمل در وقت بیع نماید و آن حمل پیش از تصرف ساقط شود تفاوت قیمت میان
آبستن و سقط شده را ملاحظه نماید بعد از آن فروشنده از خریدار باز یافت نماید و
جایز است که کنیزی را که اراده خریداری آن نماید بروی و موی و دست و پای او بقصد
اطلاع بر آن که مبادا عیبی پنهان داشته باشد ملاحظه نماید و اگر غرض التذاذ و شهوت
پرستی باشد حرام است و نظر بسوی عورتین را بعضی علما تجویز نموده اند و اما مستحبات
سنت است که هرگاه بنده خریداری نماید اسم آنرا تغییر دهد و بعضی گویند هر وجه انفاق
بافته باشد بتغییر اسم نمودن سنت است و چهار درهم بجهت او تصدق نماید و شیرینی او را
بخوراند و هر چند از زن خریداری نموده باشد استبرا نماید تا گذشتن چهل و پنج روز
هرگاه در سنی باشد که حیض تواند دید و حامله را اگر حمل از زنا باشد صبر نماید تا
وضع حمل شود و سوای جماع قبل و دبر بنا بر روایت صحیح هر نوع بهره که خواهد می تواند یافت
و بقولی ضعیف بحرمت آن شده و روایتی معتبر واقع شده است که حرام است وطی کنیز آبستن
تا چهار ماه و ده روز نکند در دبر و در روایات اولی که مطلقا واقع شده و بعد از انقضای چهار
ماه و ده روز بر کراهت اولی و ترک هر مکروهی سنت است و جدا نمودن طفل از مادر

پیش از هفت سال و بعد از آن و بعضی جدا نمودن را قبل از هفت سال حرام دانند و احتیاط
آنست که تا توانند نکنند که بتجربه رسیده است که موجب جدائی از فرزندان میشود و مقتضای
مروت آنکه در حیوانات تا بهم مانوس و محتاجند جدا ننمایند خصوصا مادر وقت اما در وقت
احتیاج که غیر مادرش شیر دهنده باشد جدا توان نمود **باب هفتم** در مسائل متعلقه
ببیع حیوان و غیره اگر در مبیع پیش از گرفتن خریدار عیبی بهم رسد او را رسد که فسخ نماید یا
تفاوت معیوب و صحیح را از فروشنده بگیرد هرچند در وقت خیار مخصوص مشتری باشد
و این حکم در غیر حیوان نیز جاری است و اگر جنسی را خریداری نموده از بایع بگیرد و قیمت ندهد
هرچند که صیغه خوانده شده باشد و اسقاط خیار مجلس در روایت و غبن نموده باشد و شرط تاخیر
قیمت بمدت معین نشده باشد فروشنده را رسد که بعد از سه روز فسخ بیع نموده هر که
خواهد بفروشد و اگر فروخته شد اما مستحب است که اعلام نماید که اگر زر ندهی تا سه روز خواهم
فروخت و اگر در ایام خیار مشتری نزد او عیبی بدون تقصیر در حیوان بهم رسد بنابر
اصل خیار اگر رد نماید تواند و اگرچه مراعات شروط بیع نموده باشد و بعضی گویند که
در عرض خیار عیبی که بی تقصیر حادث شود از مال بایع است اگر اسقاط خیار نموده باشد
نتواند نمود و اگر کنیزی که خریداری نموده مال غیر ظاهر شود فروشنده باید که غرامت
بکشد در بکر بودن ده یک قیمت و نصف آن اگر ثیب باشد یا مهر المثل و اقران و اجرة آنچه از

منافع او بازیافت شده و قیمت فرزندان از روز ولادت رجوع بفروشنده نماید هر گاه خریدار
نداند که مال غیر است و اگر خلاف شود میان مولای غلامی که ماذون در تجارت باشد و غلام
که از مال غیر خریده ام و باذن او آزاد کرده ام و همچنین را شاهدی نباشد قول قول مولی
که قسم یاد نماید که از مال او خریده و غلامی را که غلام ماذون در تجارت ادعای آزادی
زید می نمود بندگی میکرد مگر آنشخص را که مال بغلام ماذون نداده که بنده بخرد و آزاد
نماید گواهی شرعی بر مدعای خود باشد و در این مقام فرق نیست که این غلام که غلام ماذون
خریده بر او آزاد شود چون پدر و غیره که مذکور شد و بعضی شرط دانند بموجب روایت
احوط است و اگر کسی هزار دینار بغلام ماذون دهد که بنده خریداری نموده آزاد نماید
از قبل او و حج نماید آنچه از هزار دینار ماند و آنغلام ماذون پدر خود را خریده و او را
بحج بنیابت صاحب زر بعد از آنکه آنمرد فوت شده بود و هر یک از وارث ضامن صاحب
هزار دینار و مولای پدر غلام که پدر خود از و خریده دعوی نماید که این غلام از مال او
خریده شده بموجب روایت معتبره حج ممضی است و پدر آن غلام غلام آقای او میشود و هر
بعد از آنکه گواه عادل بیاورند که از زر ایشان خریده بمضمون شهادت معتبره عمل شود
و شیخ طوسی و بسیاری از اصحاب بآن روایت عمل نموده اند و اگر متنازع مانده دو غلام
ماذون در تجارت واقع شود که هر یک گویند ترا از مولای تو خریده ام هر یکی که ظاهر شود

که پیشتر واقع شده صحیح است و آنچه بعد از آن واقع شده باطل و اگر هیچ پیدا نباشد بعضی گویند
قرعه زنند باسم هر که برآید و بعضی گویند در اختیار هر یک باید نمود شود هر کدام نزدیکتر باشد
بیع او صحیح است و اگر هر دو مساوی باشند قرعه زده شود بموجب روایت و هر کدام آن عقد که بعد از
کرده بعد از آن مولای او بدان راضی شود بنا بر مشهور صحیح است و احتیاط در تجدید عقد بیع است
و اگر کنیزی را از بلادی که با امام مصالحه نموده باشند بدزدند معتبر بود زدند مالک می شود
و اگر کسی از روی جهل از دزد خریداری نماید واجب است که بعد از آگاهی کنیز را پس دهد
و زر خود بگیرد و اگر زر صرف شده باشد و دزد پریشان باشد خسارت بر مشتری است و بموجب
روایت مسکین بمال می باید کنیز سعی نموده قیمت کنیز در وجه او داده بدهد و خود را خلاص
سازد و در روایت دیگر هست که رد به فروشنده نماید و اگر از دزد سوخته دست کشیده کنیز را
کند اوطات و جایز است که بنده را بوصفی چند که رفع جهالت شود نادیده فروشند مثلاً گوید
غلام کرجی جوان بلند قامت توانا بتو فروختم و دو غلام فرستد که هر یک را خواهی اختیار کن
و یکی بگیر زدی تفریط در این صورت چون قبض باذن مولی و در فرار او تقصیر نکرده بموجب
روایت ضامن نیست و ضعف روایت بعمل اصحاب تدارک نموده در این صورت نصف این
غلام موجود را مالک می شود و نصف زر را از بایع بگیرد و اگر غلام گریخته پیدا شود
اختیار هر کدام خواهد تواند نمود و زر تمام داد و اگر زیاده از دو غلام فرستاده باشد

این حکم جاری نیست بنابر روایت حاصل که احتیاط آنست که در این صورت اگر از آنچه باقی
مانده اختیار یکی کرده بیع مجدد واقع شود **باب هشتم** در بیع ثمار بدانکه میوه درخت را
پیش از آنکه نمایان شود و هر چند در غلاف باشد و در این حکم درخت خرما و سایر درختها
مساویست و بعد از نمایان شدن سال آینده با آن منضم نتواند ساخت بنا بر مشهور و در روایتی
بجواز واقع شده و احتیاط در ترک است و خرما هرگاه که رنگش به سرخی مایل باشد باتفاق می توان
فروخت و در غیر خرما از میوه های دیگر هرگاه دانه اش سختی بهم رساند میتوان فروخت و قبل
از آن اکثر مکروه دانسته و بعضی حرام و احتیاط مقتضی است که پیش از رنگ گردانیدن نفروشند
و اگر میوه خرما را با درخت فروشد هر چند رنگ نگردانیده باتفاق صحیح است و سبزیها هر چند
بحد کمال نرسیده باشد توان فروخت و تعیین یک چین و دو چین تا هفت چین شایع
و مضبوطات و غایب یا حاضر در این صورت تواند فروخت و اگر بیچین جزیداری نموده
و تأخیر در چیدن نمود که اگر بچیند وقت چین دوم بود مختار سازد فروشنده خرید را
در آنکه با او شراکت نماید یا فسخ بیع کند و اگر تأخیر چیدن بسبب بایع بوده و بآن راضی
نشده ظاهر اینست که هر چند مشتری راضی بشراکت شود بایع اختیار فسخ دارد و جایز است
فروختن آنچه ساق را میگذارند و برگ را میچینند و این چیدن را بزبان عرب خرط گویند
و حنا و توت با این نحو متعارف است چیدن و این چیدن را اصطلاح نمایند سه چین یا زیاده

و آنچه ساق نهال با برگ بریده میشود چون نیست و نی بریدن از اجزا نامند باین نحو که سر ساق
آن نهال را گرفته دست بر برگها بقوت میکشند تا بیخ ساق که برگها بتمام باین روش جدا میشود
و اگر میوه سایر درختها نمایان شده باشد تا صریح ننماید که داخل مبیع است داخل نمیشود و از
میوه که حاصل آنرا فروشد چند درخت معین استثنا نمود و همچنین مشاع از نخیل یا چهار
یک آنچه خواهد هر گاه باشد استثنا جایز است و اگر آفتی در آنچه بمشاع قدر معین استثنا
نموده بهم رسد بهمان نسبت از آنچه کم میشود در درخت بخصوص هر گاه استثنا شود هر چند
بکل باغ آفت رسیده باشد تمام آن ملک مشتری است و جایز نیست فروختن میوه بر درخت بهمان
میوه که گویند حاصل این درختها بفروختیم یا رطب برطب بصد من خرما یا انگور بمویز
یا بانگور و در این دو جنس که در زیاده آن بهم ربا است اتفاق است که جایز نیست و در غیر آن
بعضی احتیاط نموده اند و این نوع بیع را در خرما مزابنه گویند یعنی بنای آن بر تخمین است و
بمودن و استثنا شده است بموجب روایت صحیحه هر گاه شخصی درختی از خرما در ملک دیگری
داشته باشد جایز است که حاصل آنرا بخرما یا رطب مقطوع بمود خریداری نماید بشرط آنکه
نه این درخت بخصوصه نماید و همچنین فروختن حاصل این زراعت را بهمان گندم و جو
بغیر صحیح نیست و در حالتی که فصیل است توان فروخت هر چند دانه نمایان شده و مزرا
که در آن بچیل و وزن در نمی آید و اگر بفصیلی فروخته باشد و بایع راضی باشد می تواند

بی

بی رضای خریدار بفرماید که بدروند و اگر بگذارد تا برسد مطالبه اجرة زمین می تواند نمود
و هر گاه دو کس در حاصل باغی شریک باشند هر یک حصه شریک دیگر را بقدری مقطوع می تواند
خرید و هر چند از حاصل همان محل باشد و این را بیع نمی گویند و مقاطعه نامند و از اینجهة
شروط بیع در آن نیست و ظاهر اینست که بلفظ مقاطعه یا آنکه گوید قبول نمودم حصه
فلانرا بقدر معین بشرط سلامت از آفت و از جمله آفت مشهور آنست که هر گاه رهگذری بر باغی
افتد و بعمل آمیوه خوردن رفته و آفت رسد ربما که ملک نرساند خوردن جایز است و در این
باب دو روایت صحیحه واقع شده و از آن باغ اگر همه یک خرما باشد بر نمی تواند داشت که
ببرد و همچنین تکلیف رضا نمودن محل تامل است و احتیاط در ترک است و روایت
در منع نیز واقع شده **باب نهم** در صرافی یعنی فروختن طلا بطلا و نقره بنقره و این
نوع خرید و فروخت بر سایر اقسام امتیاز دارد که نسیه جایز نیست می باید در تمام در مجلس
بیع داده شود یا باتفاق که از مکانی بمکانی دوند چون از حجره بخانه یا بازار اما باید
که در وقت رفتن در راه زیاده از آنکه در مجلس از هم دور نشسته بودند دور نشوند
اگر چه یک گام باشد باطل است و اگر مشتری را بر ذمه بایع مثلا نقد و قیمت یک مثقال
طلا باشد و مشتری بایع که مشغول الذمه است گوید که قیمت طلا بآنچه در ذمه دارم بوکالت
من قبض نمای و اگر بعضی قبض شده نقد آنچه قبض نموده صحیح است و وکیل در این باب حکم ما

دارد و اگر غیر این باشد احوط اینست که ملاحظه نماید چنانچه در ذمه زید مثلا دو مثقال
طلا دارد جایز است که گوید باین طلا بیست مثقال نقره بجهت من خریداری نمای و در جنس طلا
و نقره هرچند طلا در درجه اعلا اگر زیادتی بخودی بطلای هرچند پست باشد
فروشد ربا و حرام است باتفاق و خاک طلا بخاک نقره و خاک نقره بخاک طلا توان فروخت
و جنس بجنس جایز نیست بنابر احتمال زیاده و قلیل طلایی که در مس مضمحل است و قلیل نقره که
در سرب یافت شود مانع بیع آن و این بطلا و نقره نمیشود و بعضی گویند که اگر یکدرهم خالص
بزرگری دهد که بدرهم مغشوشی بجهت من انگشتر بسازد صحیح است و بخصوص زیادتی حکمت که
مزد زرگر باشد در برابر غش است و احتیاط در ترک و سند ضعیف و ظروفی که از طلا و نقره
ساخته باشد اولی اینست که اگر طلا باشد بنقره فروشد و اگر نقره باشد بطلا و اگر ظرف از
هر دو باشد بهر یک توان فروخت و براق شمشیر اگر از هر یک از طلا و نقره باشد بهمان جنس توان فروخت
هرگاه مقدارش معلوم باشد چه اگر در بین زیادتی باشد در مقابل شمشیر خواهد بود و خاکه زر
زرگران جمع میشود حکم خاک معدن ندارد و واجب است بر زرگر که هرگاه صاحبان ازان
قیمت آنرا بجهت ایشان تصدق کند و ظاهر اینست که اگر یکی از صاحبان مال ظاهر شود و
بتصدق راضی نشود ضامن باشد و از خود باید عوض بمالک دهد پس اولی آنست که زرگر از
مال خود بازد و مزد بگیرد و اگر بخصوص لاعلاج طلایی با نقره دادهند که بازد

بصاحب مال بگوید و حلالی خواهد و اگر در زر طلا و نقره غشی ظاهر شود از غیر جنس چنانکه در
طلا مس باشد یا در نقره سرب بیع باطل است نظر بآن معیوب و اگر هم چنین باشد بیع بالکلیه
باطل است و هر یک از بایع و مشتری بعد از آنکه بعضی از دراهم یا دنانیر مغشوش برآید اختیار
فسخ هست و اگر بعیب مال بدلی یا جنسی رد نماید بدون ارش و تفاوت جایز است و الا امکان
ربا دارد و تفاوت از غیر جنس جایز است که گرفته شود و اگر عوض معین نباشد پس می تواند بدل
مادامی که تفرق مجلس واقع نشده باشد در بیع طلا و نقره و بعد از آن اگر عیب از غیر جنس باشد
بیع باطل خواهد بود چرا که تقابض در مجلس واقع نشده و اگر از جنس طلا و نقره نباشد هرگاه
باشد هرگاه باشد پس توان داد **باب دهم** در بیع سلف سلف در لغت بمعنی پیش است و در
اصطلاح فروختن جنسی بزر نقد که آنرا بعد از انقضای مدت تسلیم مشتری نماید و باید
قدر و وصف معلوم باشد اگر گوید بیستی فروختم صد من گندم که بعد از سه ماه دیگر در
فلان موضع تسلیم نمایم و مشتری گوید خریدم صحیح است و لازم نیست که صیغه بعربی گفته شود و
اگر بنابر احتیاط خواهد عربی گوید سلفتك یا اسلفتك هذا المتاع بهذا الثمن الی آخر الله
اول و آخر السنه یعنی بیستی فروختم بتو این متاع را بفلان مبلغ که تسلیم نمایم آزاد در آخر ماه یا گوید
در آخر سال و هرگاه شرط گندم خوب نموده باشد لازم نیست که گندم ... داده شود که بد از آن
نباشد هیچکه در عرف آزاد بگویند کافیست و بهتر و به ضبط باید شود اوصاف بلکه تمام

وچیزی که ضبط آن بحسب وصف دشوار باشد و فروختن آن بسلف جایز نیست چون جواهر و مروارید
حاصل که اگر توان بوجهی ضبط نمود که اختلاف بهم نرسد جایز است اگر گوید که صد مثقال مروارید
ریزه بدهم که در هر وقت مثقالی از آن بدو بیست دینار شایع یا عوض دهد که ازین نوع بخواهد
دهم و آن مضبوط باشد صحیح است پس از نیفتد و بعضی فروختن گوسفند حامله و کنیز حامله
جایز دانسته اند و ظاهر اینست که هرگاه آن بیع ظاهر شرط نموده قریب بوضع در آن وقت شبهه
نیست که حامله است صحیح باشد و احتمال عیبی که در جمیع صفات با حمل حتی ظهور شیر موافق باشد
بسیار نادر است زیرا که این شبهه در هر یک از اقسام مذکوره احتمالات بعیده جاریست و باید
قبض مبلغی که بیشتر میفروشد نقد در مجلس بیع بتمام واقع شود تا آنکه نسیه بنسیه نباشد
واگر احیانا بر ذمه او داشته باشد حساب نماید بعنوان تکلیف چنانکه در طلا و نقره گفته شد
و شرط نماید بیع قرض بقرض خواهد بود و باطل است و آن جنسی که میفروشد چنان نباشد
که در عرف بهم رسانیدن ممتنع یا بسیار صعب باشد و اگر قید ماه نمود مراد هلالی است مگر تصریح
بغیر آن نموده باشد و اگر موضعی معین در آن محل تسلیم نماید هرگاه تسلیم شهر گفته باشد بدون
رضا مشتری در ده نتواند داد و اگر موضع مذکور نشده باشد در همان موضع مبایعه تسلیم
نماید خواه شهر خواه ده و هر شرطی که مخالف شرع نباشد درین باب تواند نمود لیکن مکروهست
واگر غیر از آن جنسی که مقرر نموده دهد قبول واجب و اگر بهتر باشد لازم نیست اگرچه

بجهتی ترجیح داشته چون سفیدی و دیم و هرگاه مشتری راضی شود صحیح است و اگر آن جنسی که
بسلم فروخته در آن وقت بحسب اتفاق یا بنا بر مانع شدن عدو نایاب شود اختیار با مشتریست
در فسخ یا صبر **باب یازدهم** در اقسام بیع باعتبار حالات خبر دادن از مایه و اظهار نکردن
چهار است یکی آنکه خالی از آن نیست که میگوید خریدم یا نمیگوید یا آنکه نگوید آنرا مساومه گویند
و هرگاه برأس المال اخبار نماید خالی از آن نیست که بآنچه خریده است خواهد فروخت یا زیاده
یا کمتر اگر بآنچه خریده است فروشد آنرا تولیه گویند و اگر بنفع فروشد مرابحه نامند و اگر
بنقصان باشد مواضعه خوانند و از جهة مساومه گویند که در لغت مساومه با هم سودا و سعا
کردنست پس هرگاه برأس المال و تمام منفعت نبرده اکتفا بمعامله تنها نموده و اما مرابحه ملاحظه
ربحیست که مشتری در نظر دارد و ربحی که بایع از وی گرفته و اما تولیه از ین جهت گویند که چون نفع
نیافته گویا بنیابت و ولایت مشتری خریده است و مواضعه از آنجهت گویند که از اصل بخصوص
مبلغی که خریداری شده قدری وضع شده و درین سه قسم آخر باید که آنچه برو بر آمده از کرایه
شتر و داهدانی و خرج ضروریات از قپانچی و دلال و غیره حساب نموده گوید باینمبلغ بمن
بر آمده و نگوید باینمبلغ خریده ام و آنچه گوید راست گوید و الا بسود حاصل زیان را متضرر باشد
و اگر در آن کاری که سبب زیادتی قیمت گردد چون رنگ نمودن و دوختن و پرداز نمودن و غیره
از ین باشد هرگاه خبر میدهد باید بیان واقع گفته شود و اگر عیبی در متاع بهم رسیده باشد

کر ظاهر باشد اختیار واجب و اگر بعد از آنکه بمبلغ معین خریده بود بچه زیب فلوری ادرش که
باشد اگر با آنچه خریده اخبار نماید واجب که آنچه بارش گرفته بیان نماید والا حرام است و تدلیس
نموده و اگر آن متاع را تفاوت باشد و بر سر هم بعدد خریده باشد بآنچه زبون را نتواند
گفت که باین مبلغ مگر آنکه گوید بر سر هم خریده شده و این زبون تر است و چنانکه در بعضی
از جهال تجار شایع است که بگمان آنکه بحیله از دروغ رهائی یابند غلام یا پسر خود را که بیان
حیله باشد جایز است بمبلغ بیع نماید و از و بقیمت بلندی بخرد که اگر سوگند یاد نماید که
باین مبلغ خریده ام باشد و این عمل در حقیقت حیله با خلاصی اما اگر در واقع بدون توطیه و
تمهید متاعی از شخصی خریده باشد و آن شخص بحسب اتفاق قرب از اصل آنچه فلوری با وی بخند
اگر گوید بچند خریده ام در صورت دروغ نخواهد بود و بیع مواضعه نیز مثل مرابحات
و اگر بداند که قدر نقصان چه قدر است باید گوید که باین مبلغ بمن بر آمده و این قدر کم نموده ام یا
مجهول باشد و اگر از متاعی بعضی را بنفع و بعضی را بنقد و بعضی بنقصان بیع نماید صحیح است

باب دوازدهم

در بیان ربا و فساد آن شکل عجیبی است که بچند وجه قبیح تر از اسکا در ربا
ربا زنا نعوذ بالله من نار یوقد بسبب تحبیب هذه الحروف بلا نکر ربا در لغت بمعنی زیادتی است
و در اصطلاح اهل شرع گرفتن زیادتیست در طلا و نقره و جو و گندم و خرما و مویز از همان
جنس پس اگر در جنسی بجنس دیگر از اجناس زیادتی گرفته شود باطل نیست اگر ده مثقال نقره بده

مثقال

مثقال طلا فروشد صحیح است و اگر بده مثقال و یک نخود نقره فروشد حرام است حتی که زیادتی
در مدت باشد آن نیز زیادتیست و حرام است قرض دادن هر یک از این اجناس بجنس خود که بعد از
یکماه دیگر ده هند قرض حسن ثواب عظیم است هر گاه چیزی هیچ وجه زیاده نگیرد بمرتبه که بموجب روایت
صحیح چند برابر تصدق احسن است لیکن قرض چند یک هجده و در بعضی از تفاسیر معتبره که تخصیص
بهجده چنین ذکر شده که در میان یهود شایع بوده که ده هجده سود میگرفتند حضرت الله
تعالی بآن قوم خطاب نمود که اگر از آن زیان سود نماید زند یکی هجده سود آخروی
در نامه ایشان ثبت شود و هر گاه سود نگیرند حسنه خواهد بود و اما در باب گرفتن ربا بسند
صحیح از ائمه هدی منقول است که درهمی از ربا گناهش نزد خداوند اکبر زیاده است از هفتاد
زنا با محارم خود از مادر و دختر و خواهر و در روایتی دیگر مذکور است که چنان باشد که مادر
خود در مسجد الحرام زنا نموده و ضابطه کلی آنست که در عرف آن نام خواهند هر چند یکی
از دیگری در اوصاف ممتاز باشد مثلا گندم سرمازده شپشه خورده بدبوی با گندم سفید
ربیع دار بالیده که بحسب ظاهر اضعاف مضاعف آن ارزد اگر بمثقالی زیادتی فروشد ربا است
و مستحق عذاب خداست و خرما جمیع انواع آن که از هفتاد متجاوز است شامل است و همچنین
انگور و در طلا و نقره نیز چنین است و در باب گندم و جو هر چند که اسم مختلف است در
شرع بنابر مشهور یک جنس داشته و گرفتن زیاده از این دو جنس حرام است لیکن در زکوة باتفاق

اهل شرع دو جنس که اگر از هر دو یکی بدون زکوة باشد واجب نمیشود بدانکه اخذ ربا در پنج موضع
باتفاق حلال است و در سه موضع بنابر مشهور اول گرفتن ربا پدر از پسر صلبی و عکس آن
و زن از شوهر و عکس آن و مسلمان از کافر حربی اما عکس حرام است اما در گرفتن ربا از ذمی
و از پسر رضاعی یا پدر رضاعی خلاف است احوط اینست که اجتناب نماید و اگر آنکه در میان
قلیلی خاک باشد یا کاه که عمدا داخل ننموده باشد دفلغه نیست و اگر جنس دیگر را
آن جنس منضم ساخته فروشد بعضی تجویز نموده‌اند و در چنین وقت نهایت مرتبه احتیاط
ضرور است هرگاه ممکن باشد که بجنس دیگر که باتفاق اهل اسلام شبهه ندارد معامله توان
نمود چرا کسی خود را مستحق عذاب الیم و آتش جحیم گرداند و بعضی بحیله آنکه سود دهنده قصد
هبه بنماید و حلال میکند خود را و او را در مهلکه نیفکند و رطوبتی که در نان باشد
اعتبار ننموده‌اند پس اگر نان خشک با نان نرم تازه سودا نمایند هرگاه در قدر مساوی باشد
مضایقه ندارد و گوسفند زنده را با گوشت گوسفند نتوان فروخت و هرگاه گوشت گوسفند را
نتوان فروخت و هرگاه با گوشت مختلف باشد صحیح است **باب سیزدهم** در خیار و آن بر هشت
قسم است اول خیار مجلس و آن خیار مخصوص بیع و انواع اوست و در عقود دیگر چون
صلح و معاوضه و هبه هرگاه بتصرف داد خیار مجلس نیست و اگر ثابت شود که یکدیگر را
نبینند یا آنکه پرده واسطه باشد که در عرف یکمجلس گویند خیار باقیست و اگر در اثنای

بیع

بیع مذکور شود که اسقاط جمیع خیارات شد خیار مجلس ساقط است و اگر بخصوص آنرا اسقاط
نماید خیارات دیگر باقیست و بتفرق مجلس اگر هم یک گام باشد فسخ خیار مجلس چنانکه ازحام
ما بوان آید یا عکس و اگر مشتری یا بایع یکی اسقاط خیار نماید آن دیگری را خیار باقیست و
اگر خریدار یا فروشنده گوید که اگر میخواهی فسخ کن و طرف خاموش شود خاموشی سبب سقوط
خیار نمیشود و بنابر روایت ضعیفی گویند که از خریدار و فروشنده هرگاه یکی دیگری را
مخیر سازد در فسخ در مجلس خودش را نرسد بعد از آن فسخ نماید نمود بقرینه مقام و حق آنست
که این عبارت دلالت بر رضا یا اعتبار تخصیص اختیار فسخ نماید دوم خیار تاخیر قبض ثمن
هرگاه متاعی خریداری نموده و تمام قیمت نداده باشد یا قبض ثمن شده باشد و ظاهر شود
که مال عزات و قبض متاع ننموده و شرط تاخیر قیمت نشده اما شرایط بیع بتمام واقع شده
هر چند بایع بعد از سه روز مطالبه قیمت نموده باشد خیار فسخ ساقط نمیشود و بعضی گویند
که بعد از سه روز هرگاه قیمت دهد و هنوز بایع فسخ نکرده باشد بنابر استصحاب بیع باقی
بودن حکم اول میباید فسخ نتواند نمود و این قول قوت دارد سیم خیار در جنسی که بیکبار روز
فاسد شود هرگاه که آفتاب غروب نماید و شام شود هر چند بعد از آن اختیار فسخ دارد چهارم
هر متاعی که مشرف بر فساد شود هر چند بعد از یک هفته باشد و فساد اعم از آنست که باطل شود
که هیچ نیرزد یا از قیمت سوقی کم شود چون نان هرگاه بیات شود قیمتش کم میشود و بعضی

میوه‌ها چون زردآلو و توت رسیده که اگر نصف روز بگذرد فاسد شود بموجب روایت معتبره
درین صورت اختیار فسخ هرگاه بیم آن باشد که اگر فسخ نماید فاسد شود فروشنده دارد و خصوصیت
داخل الحسته شرط نیست تواند بود بعد از دو روز خوف آن باشد چون خربزه که پنجم خیار غبن
بدانکه غبن در لغت بمعنی اغبند فریفته ساختن او را و بمعنی فریفتن و فریب دادن و در اصطلاح
فروختن یا خریدن متاعی است بغیر آنچه قیمت واقعی باشد و فروشنده یا خریدار علم بآن نداشته
باشد پس اگر بکمتر از قیمت واقعی فروخته و در آنوقت زیادتی فاحش بران داشته غبن فروشنده
تواند و اگر آنچه خریده در آنوقت نقصان داشته خریدار دعوی میرسد و فاحش آنرا
گویند دعوی که در معاملات بآن قدر مسامحه و فرو گذاشت ننمایند و این امر نظر بقدر
متاع مختلف میشود مثلا ملکی که هزار تومان قیمت آن باشد ظاهر اینست که تا بیست
تومان فرو گذاشت ننمایند اما قیمت اگر صد تومان است ابقدر فرو گذاشت نمیشود
و غبن است و این خیار بتصرف و مرور ایام ماه و سال ساقط نمیشود مشهور آنست که اگر
خریدار غبن داشته و از ملک خود بوجهی اخراج نموده باشد مثل فروختن یا هبه یا صلح یا وقف
یا صدقه درینصورت قول اکثر صریح است در اسقاط خیار لیکن بسبب فوت و انتقال
بوارث وورثه را دعوی غبن رسد و اکثر گویند که اگر ملک بیرون نرود اما مانع در
فروختن باشد چون کنیزی که از او فرزند بهم رساند خیار ساقط است که مسلط بر رد آن

نیست و درین باب سندی بنظر نرسید و سند ثبوت خیار غبن عام است حکم بسقوط جرأت
و احوط آنست که در چنین امور مصالحه نمایند و اگر عین تلف شده باشد غبن ساقط نمیشود
اگر مثلی باشد مثل آن عین خریدار بفروشنده و الا قیمت آنرا بقیمتی که در آنوقت میداد زیاده
و تفاوت را باز گرفت نمایند ششم خیار حیوان مشهور اینست که مخصوص مشتری است و اقوی
بموجب روایت صحیحه آنست که بایع و مشتری هر دو را خیار باشد سه روز و در ابتدای خلاف
بعضی گویند که از اول عقد بیع و بعضی گویند بعد از تفرق مجلس و قول اول اقوی است
و ساقط میشود بتصرف دران مگر آنکه شرط بقای آن نموده باشد و اگر شرط نشده باشد
اگر در وقت پس دادن مشتری سوار شود هرگاه منزل بایع دور باشد نتواند رد نمود مگر
آنکه گوید بجهة امتحان و آزمایش سوار شده ام نه بقصد تصرف ظاهر اینست که آنچه در
عرف تصرف گویند مانع رد شود لیکن احوط درین امور مصالحه است هفتم خیار عیب از
جمله عیوب زیادتی عضوی و کمی آنست اگر همه انگشت باشد و کوفت اگر همه بیک روزه باشد
هرگاه پیش از آنکه متصرف مشتری در آید بهم رسیده باشد اگرچه باعث زیادتی در قیمت بسبب
او و خشکی و سرخی چشم شده باشد درینصورت اختیار فسخ و راضی شدن و تفاوت مابین
صحیح و معیوب هر دو دارد و اگر علم بعیب نداشته باشد مثلا اگر معیوب بدوازده تومان
ارزد و بی عیب بهیجده تومان و بایع که بهیجده تومان فروخته باشد درینصورت تفاوت

قیمت که چهار تومان است بایع پس بدهد با مشتری رد نماید و وزر بستاند و بعد از آنکه انقاق
نماید که آن تفاوتی که مابین صحیح و معیوب باشد بهمان نسبت از قیمتی که خریداری نموده بایع
بمشتری دهد باید آنچه از قیمت کسر شد این تفاوت را باصطلاح اهل شرع ارش گویند
پس اگر مختلف قیمت شود اگر دو قیمت مختلف شده در حال صحت و در حین عیب جمع نماید
میان قیمت صحیح و معیوب یعنی اگر دو شخص در حال عیب ده قیمت نموده باشد و در حال صحت بچهارده
و دیگری در حال صحت به ده و باعیب شش باید چهارده و ده را جمع نماید بیست و چهار شود
و ده و شش شانزده تفاوت ثلث مابین شانزده و بیست و چهار هشت و آن ثلث بیست
چهار است پس اگر بایع بدوازده فروخته باشد ثلث آنرا که چهار میشود بمشتری رد
نماید و تصرف چنانکه مذکور شد مانع رد است خواه پیش از علم بعیب کلم باشد یا بعد از آن
و همچنین بیع که بعد از قبض نزد مشتری بهم رسد و هر گاه در حین مبایعه مشتری علم بعیب داشته باشد
رد نتواند نمود و هر گاه راضی شود هر چند وقت مبایعه مطلع نبوده یا اسقاط خیار نما
یا آنکه فروشنده بجمله گوید بکل عیب فروخته ام و اگر عیبی ظاهر شود پس بمنکرم و مشتری
راضی شود خواه بایع یا مشتری عالم بعیب باشد یا نباشد رد نمیرسد و اگر جنس در نزد بایع
هر گاه متخصص شود پس توان داد و ظاهر اینست که بکر جنس بکار کر نیز یا نکویند و اگر در
عرض سه روز که مدت خیار است از جانب مشتری کرچه دجاجت که از نزد بایع گرفته

کر بعد از رسیدن باشد (margin note)

(margin note, partly legible)

وطبی

و همچنین هر گاه در سن حیض باشد و حایض نشود آنرا عیب دانسته و احتیاج گذشتن شش
ماه نیست قول ضعیف است هشتم خیار تدلیس تدلیس در لغت بمعنی تاریکیست و در اصطلاح
اهل شرع عبارت است از آنچه واقع باشد جلوه ظهور دادن بنحوی که بر بیننده کار مشتبه شود چنانکه
موی عاریه و زلف بر سر زنان که موی بجمله وصل نمایند و رخساره را بغازه گلگون بنحوی
که نتوان یافت سازند در اینمقام مشتری مختار است میانه فسخ و امضا و چون حقیقت سرخ
روئی و موی بلند زنان از زیادتی حسن است و نبودن آن عیب شرعی نیست ارش مقرر نشده
و همچنین اگر حیوانی را یکدو روز نه دوشیده باشد شیر در پستان بسیار نماید این حیله حرام
و این عمل را تصریه نامند و بعضی مخصوص بگوسفند و گاو و شتر داده اند و اصل این حکم
عام است و شامل است مخصوص شیر در پستان گذاشتن که زیاده نماید در روایت در باب
گوسفند تنها واقع شده و الحاق غیر آن تدلیس بجهت شرعیه قیاس نمایانست و طریق امتحان
آنست که سه روز بدوشد هر گاه تفاوت بین ظاهر شود خیار دارد و باید شیر را با قیمت
آن رد نماید و بعضی گویند در شیر هر گاه موجود نباشد لازم نیست و احوط اینست که
رد نماید مثل آن یا قیمت و فرق میانه خیار حیوان و تصریه آنست که اینجا خیار بعد از سه
روز ثابت است و در خیار حیوان در عرض سه روز نهم هر شرط که در اثنای مبایعه جزو را در
فروشنده نماید هر گاه بغیر مجهول بودن متاعی که میفروشد چنانکه شرط نماید که این

بنده را بتو فروختم بشرطی که او را بعد از چندین آزاد نمائی پس اگر بشرط وفا ننماید بایع
اختیار فسخ دارد اگرچه بعد از موت مشتری باشد یا آنکه از ملک او بعتق و حبس یا هبه یا معاوضه
بیرون رفته باشد و بمقتضای کلام قبله خواص و عوام محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله
الکرام که المؤمنون عند شروطهم الا من عصی الله مضمون آنکه ایمان آورندگان وفا بنمایند
بشرطهای خود مگر آنکه عصیان و نافرمانی پروردگار عالمیان نماید پس اگر وفا بشرط
خود ننماید و بایع را قدرت بر اجبار او نباشد باید امر او نزد حاکم شرع برد تا بمقتضای
امر معروف حکم فرماید که بشرط وفا نماید خیار فسخ ساقط نمیشود دهم خیار شرکت مثلا
اگر ملکی خریده بود در حین عقد مبایعه یا بعد از آن و قبل از تسلیم ظاهر شود که بعضی از آن مال
غیر است درین صورت مشتری را اختیار فسخ هست و همچنین اگر مبیع ممزوج بحق غیر باشد بنحوی
که تمیز نتوان نمود و اگر فسخ ننموده امضا نماید در آنچه مال بایع بوده شریک خواهد بود
یازدهم خیار تسلیم است که هرگاه بایع در حین مبایعه ظن آن داشت که تسلیم مبیع میتواند
تواند نمود و ظاهر شد که نمی تواند یا آنکه بنده که فروخته بود قبل از قبض مشتری گریخت
درین صورت مشتری را فسخ هست و اگر ساکت باشد بایع را رسد که او را مجبور نماید که
اگر فسخ میکنی فسخ کن و رد خود بگیر و اگر امضا مینمائی صریح کن چرا که بنده که گریخته باشد
تلف شده حقیقی نیست لکن پیدا شدن دارد و مالک را قدرت بر عتق یا هبه یا معاوضه

آن

آن نیز هست دوازدهم خیار صفقه صفقه در لغت دست دادن بایع با مشتری در وقت بیع
یا امام یا اصحاب هنگام بیعت و این دو امر از قدیم متعارف در میان عرب بوده و در عجم در
سودا شایع است هرگاه دو متاع بیک بیع خریداری نماید و یکی از آن ظاهر شود که مال غیر است
مشتری را اختیار فسخ هست که اگر خواهد آنچه قیمت یک متاع باشد بدهد سیزدهم خیار
تفلیس هرگاه قبل از آنکه حاکم شرع شخصی را مفلس نماید متاعی خریده باشد بموعد معین بعد از
تفلیس بایع را رسد که متاع بعینه گرفته فسخ نماید هرگاه مال مفلس بقدر قرض او باشد چهاردهم
غرما یعنی قرضخواهان هرگاه در ایام حیوة متاعی بشخصی فروخته باشد بموعد و آن شخص فوت شود
و آن متاع بعینه بی آنکه زیادتی در آن شده موجود خیار فسخ دارد که فسخ بیع نموده عین
خود باز یافت و هیچ مالک از ورثه را منع نرسد هرگاه ترکه وفا بقرض مینموده باشد پانزدهم
خیار عدم رؤیت یعنی آن جنسی که میخرد یا میفروشد ندیده باشد پس اگر بوصفی خریده یا
فروخته باشد و بعد از دیدن مخالف شد هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ هست شانزدهم
خیار رؤیت که بایع گوید این جنس یا این ملک بنوعیست که دیده و مشتری دیده باشد و یا
احیانا که دیده ابتیاع نموده ظاهر شود که با آن وصف نماند و از آن حالتی که دیده سلوک
تغییر یافته مشتری اختیار فسخ دارد باب چهاردهم در احکام متعلقه بنقد و نسیه بدانکه
هرگاه در حین مبایعه ذکر تاخیر ثمن نشود بر مشتری لازم است که در حال تسلیم نماید و اگر

مدتی معین نموده باشد تا مدت نگذرد مطالبه نتواند نمود و می باید که مدت مضبوط باشد
بوجهی که احتمال زیاده و کم نداشته باشد پس اگر گوید هرگاه قافله حاج آید یا کشتی
بکنار آید صحیح نیست زیرا که احتمال تاخیر وتقدیم دارد واگر چنین لفظی گوید که در میان
دو مشترک باشد چون ربیع وجمادی . در اینصورت بعضی گویند که اول مراد است
واحتیاط آنست که بخصوص قید شود واگر گوید که ثمن حال ده درهم واگر بعد از شش روز
تمام تسلیم ثمن نمایی چهارده درهم است باطل است واگر مقدار معینی از ثمن را حال مطالبه
نموده تتمه را بموعد معین سازد صحیح است واگر بعد از آنکه مبیع بنقد معینی فروخته بود
بایع بنقد قبل از انقضای مدت از مشتری بهمان نقدی که فروخته یا زیاده یا کمتر خریداری
نماید صحیح است هرچند بهمان نقدی که فروخته نباشد واگر در حین بیع شرط نماید که با او
فروشد باطل است لیکن اگر در خارج بیع التماس نماید که با من عهد کن که اگر فروشی غیر
بفروش ضرر ندارد و هرگاه ملکی بنسیه فروخته باشد و موعد رسد و مشتری بخواهد دهد
قبول واجبست اما اگر قبل از موعد بدهد لازم نیست واگر بایع بجهة غرضی راضی نشود
که اخذ ثمن نماید حاکم شرع قبض نماید واگر میسر نباشد که بخدمت حاکم شرع برد و بایع قبول
نماید و در نزد مشتری بی تقصیر وتفریط تلف شود ضامن نیست واین حکم عام است بجهة
هر صاحب حقی که از اخذ طلب خود امتناع نماید و هرگاه بایع و مشتری قیمت متاع را ندانند

بنابر غرضی که بزیاده و کم سودا نمایند صحیح است واگر اخبار برأس المال نماید و نسیه
خریده باشد یا بجنس نخواه داده یا معاوضه نموده واجبست که اخبار بآن نماید واگر تمام خرید
در میان نباشد لازم نیست وجایز است بجهة غرضی شرط نماید که مبیع را بعد از مدت معین
تسلیم نماید یا از انتفاع باید مثلا اگر حویلی معینه بفروشد و شرط نماید که بعد از یکسال
که خود در آن مسکن نماید تسلیم نماید صحیح است وتصرف دادن متاع وقماش وحیوان وآنچه
بکیل و وزن در آید نقل آن بسوی مشتری است و در اراضی و باغ و دکان و هرچه قابل نقل و تحویل
نباشد تصرف دادن کافیست وتصرف دادن بمشتری بری الذمه میشود مگر آنکه در عرض
مدت خیار باشد و مکروهست که آنچه بکیل و وزن فروخته میشود پیش از آنکه از بایع
بگیرد فروشد واگر از جنس خوردنی باشد بقول بعضی فروختن حرام است واگر بعد از
قبض مشتری دعوی نقصان نماید که در کیل یا وزن یا عدد موافق نبوده اگر هنگام کشیدن
یا شمردن حاضر نبوده یا امین او حاضر نبوده قسم بر او لازم است واگر کس او حاضر بوده قسم
فروشنده است واگر پیش از آنکه اظهار کرده آمدن متاع نماید گوید حق من تمام نرسیده این
دعوی مسموع است وبایع را سوای تسلط قسم بر او نیست واگر شخصی طلب صاحب طلب را بی گواه
وشاهدی تسلیم نماید وآن عدد در مقام انکار در آید اولی اینست که گوید مشغول الذمه
حق تو نیستم واگر گوید مهم سازی نموده ام لیکن اگر گواهست که دین دعوی صادقم بهمین قول

حاکم شرع کوید اقرار کردی که بر ذمه تو بوده واثبات حق کذاری باین سخنان میشود پس در
وقت مکلف قسم بآن زبان کار نموده بشوق تعلم بقسم ناحق قیام مینماید ومشتری نفع از او
لوحی بی بهره میشود اکرچه عذاب خدا در دنیا و آخرت کار خود خواهد نمود واز جمله حیلهای
پسندیده یکی اینست که هرکاه از شخصی امانتی نزد او باشد ویقین داند که مکلف قسم ونزاع
ودعوی میشود درینصورت حق امتی هر یک را از وزنه بدو رساند اکرچه بصورت ازغات
و هبه باشد صحیح است وبری الذمه میشود واکر داند که از آنشخص قرض شرعی مانده وعلم عادی
وظن شرعی دارد که اکر بوارث دهد بکذار بحق دار داده نمیشود از باب جبر می تواند
که در جزو بطلبکار از بیت داده ذمه او را بری کرداند ودرین ثواب عظیم است **فصل** در بیان
بعضی از متعلقات که هرچند درین مبایعه بخصوص مذکور نشد حسب الشرع بنابر متعارف
داخل است مثلا اکر باغی فروخته شد در و دیوار و عمارت واشجار حتی خار سر دیوار داخل
ودر داخل بودن عمارتی که مسکن باشد حواله بعرف است واکر عرف بطرد و نوع فروخته
شود تمیز مشکل است احوط اینست که مصالحه نماید وخانه را که فروخته تا قعر زمین و سقف
تا آسمان داخل است مکر آنکه بیرون بر حوف آن عمارتی علیحده باشد در آنصورت داخل مبیع
نخواهد بود مکر آنکه تصریح نمایند ومیخها که بر دیوار نصب نموده باشد داخل و زنجیرهای
درها اما قفل و کلید آهنین که منصوب باشد داخل نیست و دستی که بکلید چوبی کشود

شود و بر در مستحکم است و در اصطلاح خراسان کلیدان کویند تابع باغ است وهمچنین
نردبانی که نقل وتحویل نشود واکر حوالی معینه که عرض از آن سکنی باشد خریداری نماید و ذکر
اشجار هیچ وجه نشده باشد ظاهر اینست که داخل بیع نباشد مکر از قراین فهمیده شود
که هرچند در این منزل بر آن بسته شود یا دیوار آنرا احاطه نماید واکر درخت خرما فروخته شد
طلع داخل است وهرکاه خرما خواهند خوب شود طلع درخت نر را افکنند و از میان
ماده غبار چیزی بیرون می آید جمع نموده طلع درخت ماده را افکنند و این کرد در ایران
باشد بقدرت الهی بار و ریزه های لطیف شود و سوای خرما هیچ درخت نر و ماده ندارد
انشاء الله در باب اطعمه واشربه بعضی خواص آن مذکور خواهد شد و پاشیدن آن غبار را
بر طلع ماده پاشیدن بزبان عربی تابیر کویند وهرکاه فروشنده خود تابیر نموده باشد
و تصریح بیع آن نشده باشد مال بایع است ومشتری را در آن دخلی نیست وباید که مشتری
آنرا تا وقت رسیدن حاصل بر درخت کذارد ونمی تواند بی رضای بایع در آن تصرف نمود
و هرچیزی که باشد که در تک کرده باشد بعد وحین باغ فروخته نمیشود مکر آنکه تصریح
نماید و هر یک از بایع و مشتری که درخت را آب دهد واکر آب دادن در آنوقت ضرر
هر دو باشد جایز نیست واکر در نفع وضرر بایع ومشتری برابر باشد رعایت طرف مشتری
اقوی است واحوط اینست که برضای یکدیکر آب دهند واکر دهی باغ فروخته شد

بناها وخانها وباغهای متعلقه بان داخل است واکر میانهٔ بایع ومشتری در قدر اصل قیمت
نزاع شود اکر عین باقیست قسم بر بایع است وقول قول اوست واکر عین تلف شده باشد قسم بر
مشتری است واکر اتفاق در قدر ثمن واختلاف در مدت باشد یا در مدت نیز متفق باشند ودر مکث
نسیه لت باتفاق اما در قدر مدت نزاع شود قسم بر بایع است وقول قول اوست وهمچنین
اکر در قدر متاع یا ملکی که فروخته شده مشتری وبایع نزاع نمایند قول قول بایع است با قسم
واکر نزاعی در تعیین مبیع باشد که مشتری کوید این پارچه را خریده وبایع غیر آنرا کوید فروخته‌ام
درین صورت قسم بر هر دو واست وبیع باطل است از حیثیت قسم دادن یکدیکر باطل وفسخ ظاهر
زاه وانشاء او کویند درین صورت نیز قول اوّل بایع است با قسم واکر یکی از بایع ومشتری
دعوی شرطی که موجب فساد بیع شود نماید ودیکری منکر باشد قول قول مدعی صحت
بیع است با قسم واین نوع دعاوی بسیار است توان شد وهر کاه در بلدی کیل ووزن معین باشد
ودران بلد کویند مثلا پنجاه کیله یا پنجاه من بفلان مبلغ فروخته‌ام مراد کیله ووزنه
معین آن شهر است مکر بنقیض تصریح نماید چنانکه در اصفهان بمن تبریز فروشد واکر
در شهری هر دو شایع باشند بر هر دو لازم است که مساوی بدهند وآنچه اکر در دست
دلال متاعی بی تقصیر تلف شود ضامن نیست وصاحب مال را سوای تسلط قسم هرکاه
عدم تفریط ظاهر نباشد بر او نیست اما اکر جمعی شاهد باشند که شخصی با کیسه از و دزدید

احتیاج بقسم نیست وبعد از انکه بتقصیر او تلف شود تاوان باید داد واکر اختلاف در
میان مالک ودلال در قیمت آن شود قسم بر دلال است وبعضی کویند قسم بر مالک است احوط
درینصورت مصالحه است بدانکه اقاله یعنی هرکاه فروشنده یا خریدار اظهار پشیمانی بسیار
از سودا نماید هرچند بجهات شرعیه لازم شده باشد فسخ نماید که سنت موکدات اما
بفسخ سودا اجرة دلال وکیل کننده ساقط نمیشود وهر یک از بایع ومشتری اخذ مال خود نمایند
واکر مقداری از آن تلف شده باشد مثل آنرا یا قیمت آنرا بدهند در آن روزی که شده بدهد

مقصد پنجم در نکاح واقسام آن ودران چهارده بابست **باب اوّل** در بیان معنی
نکاح وابان واحکام ومسائل متعلقه بآن واحادیث در ترغیب آن بدانکه نکاح در لغت
بمعنی برابر هم بودنست چنانکه هرکاه دو کوه در برابر باشند کویند تناکح الجبلان
وبمعنی جماع نیز آمده ودر اصطلاح عقدیست بجهة حلال شدن مجامعت مرد با زن و
ترغیب بآن در کلام معجز نظام در چند موضع واقع شده از انجمله وَانکِحُوا الاَیامی مِنکُم وَ
الصَّالِحِینَ مِن عِبَادِکُم وَاِمائِکُم اِن یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغنِهِمُ اللهُ مِن فَضلِهِ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ یعنی
زن بدهید غلامان صالح را که عزب باشند وشوهر دهید کنیزان که اکر بی‌زنان باشند
غنی میکرداند خداوند عالمیان شما را از فضل ورحمت خود وپروردکار عالمیان وسعت
دهنده ودانا است ونقلست معتبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله الائمة الامناء منقول است

که رکعتین یصلیهما متزوج خیر من سبعین رکعة یصلیهما عزب یعنی یک رکعت نماز کدخدا
نماید بهتر از هفتاد رکعت نماز عزب است و در روایت دیگر پیغمبر فرماید که ما استفاد المرء
فایدة بعد الاسلام افضل من زوجة تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و امن فی
فی نفسها و ماله اذا غاب عنها یعنی نیافته است مردی فایده بعد از اسلام که بهتر و فاضل‌تر باشد
از خواستن زنی که هرگاه در وی نظر کند شادمان شود و اگر امری فرماید فرمان‌بردار بود و امین
باشد در وی بر محافظت نفس خود و مال شوهر اگر دور گردد و حاضر نباشد

باب دویم

در اقسام نکاح بدانکه نکاح بر چهار قسم است اول نکاح دایمی که زن آزادی به عقد دایم
خواستگاری نماید دوم نکاح متعه آزادی که زنی را به عقد منقطع به مدت معین بجنسی یا
نقدی معین بر خود حلال گرداند و درین گواه گرفتن لازم نیست سیم نکاح کنیزان و
دران صیغه در کار نیست هرگاه مالک وطی او را احلال نماید حلال شود چهارم آنکه کنیز را
به عقد دایمی بخواهد بحکم آنکه کنیزی را متعه نماید

باب سیم

در بیان جمعی که نکاح
ایشان بنص قرآن حرام است قال الله تعالی حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَاَخَوَاتُکُمْ وَعَمَّاتُکُمْ
وَخَالَاتُکُمْ وَبَنَاتُ الْاَخِ وَبَنَاتُ الْاُخْتِ وَاُمَّهَاتُکُمُ اللَّاتِی اَرْضَعْنَکُمْ وَرَبَائِبُکُمُ اللَّاتِی
فِی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسَائِکُمُ اللَّاتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ وَحَلَائِلُ
اَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللّٰهَ کَانَ غَفُورًا رَحِیمًا

یعنی حرام کرده شده است بر شما مادرهای شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌های شما
و خاله‌های شما و دختران برادر شما و دختران خواهر شما و مادرهای رضاعی یعنی زنانی که شما را
شیر داده‌اند و دختران زنهای شما که با آن زنان دخول نموده باشید و اگر زنی را نکاح نموده باشد
پیش از دخول طلاق دهد بنا بر قول مشهور دختر او را می‌تواند خواست و زنان پسرانی که
از صلب شما باشند و دو خواهر در یک وقت الا آنچه در زمان جاهلیت و پیش از بعثت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله به دستی کرده بود کردگار عالمیان بخشاینده مهربان است و هر کس به نسب حرام است
به رضاع شرعی نیز حرام می‌شود از دختر و خواهر و مادر و عمه و خاله و چنانکه دو خواهر آزاد را
به عقد دایم و منقطع در یک وقت نتوان خواست دو کنیز را که خواهر باشند به ملک یمین در یک وقت
نتوان دید پس اگر خواهد با آن خواهر نزدیکی نماید تا عده خواهر اول منقضی نشود خواهر
دیگر را نتوان خواست و مرد آزاد بر چهار زن آزاد در یک وقت نتواند خواست و غلام زیاده از دو
آزاد در یک وقت نتواند خواست و چهار کنیز در یک وقت تواند خواست و اما آنچه به سبب کفر
حرام است باتفاق خواستن زن کافره به عقد دایم و بت‌پرست و در باب مجوسیه و یهودیه
و نصرانیه خلافات و ظاهر قرآن دلالت بر تحریم می‌نماید و آیه اینست وَلَا تَنْکِحُوا الْمُشْرِکَاتِ حَتّٰی
یُؤْمِنَّ وَلَاَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِنْ مُشْرِکَةٍ وَلَوْ اَعْجَبَتْکُمْ یعنی نکاح مکنید زنان مشرکه را تا ایمان بیاورند
و تحقیق که کنیز مؤمنه پاک اعتقاد بهتر است از زن کافره بجهت شرک او زن هر چند خوش

سازد شما را احسن و شمایل ایشان و باتفاق اهل اسلام یهودیه و نصرانیه مشرکه و کافر ند
و نکاح کافر کله گوی که بزبان نام قبله جهانیان می برند و در دل و زبان دشمنی و عداوت آئمه
مؤمنان و قبله متقیان دارند و همچنین حرام است خواستن زنی که شوهر داشته باشد هنگامی
که بجوانی جمع شده باشد هرچند توبه نماید و در وقت شوهر نداشته باشد این حرامی آنست
که هرگز حلال نشود و همچنین اگر زنی در عده رجعیه باشد و عقد نماید ابداً بر او حرام مؤبد
میشود هرچند دخول نکرده باشد و اگر زنی را در عده بخواهد و دخول نماید و نداند که در
عده است تفریق نمایند و هرگز حلال نشود و اگر کسی با پسری فجور نماید حرام دائمی شود
خواهر و مادر و دختران آن پسر و از روی جهل هرگاه دشنام دهد زنی را الکن یا کر باشد
حاکم شرع تفریق نماید میان ایشان و هرگز حلال نشود و هرگاه عقد کند زنی را و او
محرم باشد و داند که خداوند عالمیان نهی نموده تفریق نمایند میان ایشان و هرگز حلال
نشود و اگر لعان نماید زوجه خود را بتفصیلی که مذکور خواهد شد هرگز بر او حلال
نشود و اگر زن را نه نوبت طلاق دهد و دو محلل در میان آید نکاح او دیگر حرام دائمی
شود و اگر با عمه و خاله خود زنا نماید دختران ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر زنی را
خواسته باشد و قبل از دخول طلاق دهد دختر او را تواند خواست و اگر مردی زنی را
عقد نماید بر پدر او حرام مؤبد شود و هرگز حلال نگردد هرچند پیش از دخول طلاق دهد

و همچنین معقوده پسر بر پدر حرام است مؤبداً و اگر زنی را خواهد و با او دخول نماید دختر
حرام مؤبد میشود و اگر زنی را عقد نماید مادر آن زن بر او حرام مؤبد میشود هرچند با زن
دخول ننموده باشد و اگر کنیز را پسر بنظر شهوت نظر نموده باشد بر پدر حرام گردد

باب چهارم در بیان آنکه رضاع شرعی بچند نوبت شیر خوردن بنا بر قول اصح متحقق
میشود بدانکه بنا بر قول مشهور پانزده نوبت که از پستان سیر شیر شود و در آن میان
دیگری شیر ندهد و شیر از زنا نباشد و شیری باشد که بسبب بچه زائیدن خود بهم رسیده
باشد چنانکه مشهور است که بعضی زنان از روی شوق پستان در دهان اطفال میگذارند
الف و شیر بهم رسد و چنین شیر نشر حرمت نمیکند و از شیر یک شوهر باشد پس اگر بشیر
شوهر اول پسر زید را شیر داده باشد و دختر عمرو را از شیر شوهر دوم پسر زید دختر
عمرو را تواند خواست و شرط دیگر آنکه رضاع در عرض دو سال واقع شود یعنی پسر و
دختر هیچکدام شیر آن زن خوردن زیاده از دو سال نداشته باشند و بعضی شرط داشته
که شیر زن مرضعه نیز زیاده از دو سال نباشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
لا رضاع بعد فطام و لا یتم بعد احتلام یعنی رضاع شرعی نیست بعد از آنکه طفل از شیر
بریده شود و یتیم آنکه محتلم شود و مراد شیر بریدن ظاهراً اینست که سن دو سال باشد و الا
بعضی بچه تا رضه کاهست که تا هشت نه سال شیر میخورند و باتفاق شیری که در بین سن

خورده شود کسب حرمت نمی نماید بلکه بعد از دو سال و اگر زنی پسر را شیر دهد آن
پسر دختران آن زن شیر دهنده را خواه نسبی و خواه رضاعی نمی تواند خواست و اگر در عرض
دو سال باشد بقول شیخ مفید رضی الله عنه بده نوبت پی در پی بشرایطی که مذکور شد
هرگاه شیر دهد حرام میشود و اکثر پانزده نوبت گفته اند و این قول احوط است و شرط
دیگر آنکه شیر خالص از پستان زن زنده بگلوی طفل مکیدن او رود و اگر با زنی که
شوهر نداشته زنا کند بعد از آنکه هر دو توبه نمایند بحلال می تواند خواست و باید
که بعد از آنکه بحیض بیند و خاطر جمع شود که از حرام حامله نیست آنگاه بعقد در آورد
اگر بایش نرسیده باشد و اگر جوان باشد و حیض نبیند سه ماه باید صبر نماید و بعد از آن
که خاطر از حمل جمع نموده آن زن را بعقد خود در آورد و اگر هنوز بسن حیض نرسیده
باشد احتیاط استبرا الیقین و اگر شخصی حرام با زنی جمع شود مادر او را یا دختر او را می تواند
خواست خواه زنا پیش از عقد واقع شده باشد یا بعد از آن و اگر مردی آگاه شود که زن
زنا نموده بر او واجب است که آن زن را طلاق دهد و اگر خود معاینه دیده باشد و تواند
کشت جایز است که او را بقتل رساند و اگر داند که آن لعینه ترک زنا نمی نماید جایز نیست که
او را نگاه دارد باید طلاق دهد پس اگر اظهار توبه نماید جایز است که عفو نموده طلاق
ندهد لیکن با او نزدیکی ننماید تا آنکه اقلا یکحیض ببیند و جایز است که شخصی عمه زوجه

خود یا خاله او را بخواهد هر چند راضی نباشد لیکن خواهر زاده و برادر زاده را بی رضای
عمه و خاله نتوان خواست و اگر خواهد بی رضای ایشان بخواهد هر یک از عمه و خاله در را رد
که فسخ عقد نمایند و علاوه نکاح دارند و بعد از انقضای عده شوهر کنند یا با آن خواستگاری
که شوهر نموده راضی شوند و مکروه است آزاد را هرگاه قدرت بر خواستن آزادی نداشته
باشد که کنیزی را بعقد دایمی بخواهد بموجب نص قرآن فمن لم یستطع منکم ان ینکح
المحصنات المومنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المومنات والله اعلم بایمانکم بعضکم
من بعض فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن یعنی پس آنکسی که استطاعت نداشته
باشد از شما که بخواهد زنان پاک دامان آزاد را از مومنات پس از جمله آنان که مالک
شده اند ایمانهای شما از کنیزان مومنه و حال آنکه پروردگار عالمیان داناتر است بایمان
شما بعضی از بعض دیگر بخواهید ایشان را برخصت اهل ایشان و بدهید مهرهای ایشان را
پس از این کلام معجز نظام چنان مستفاد میشود که هر کس را توانایی آن نباشد که آزادی را
بنکاح دایم یا منقطع بخواهد کنیزی را بزنی خواستگاری نماید و اگر خواهد که کنیزی را
بخواهد باید که از اهل و صاحب ایشان او طلب نماید و آنچه بآن راضی شوند مهر نموده بتصرف
مولای او دهد و اگر شرط نماید مولای کنیز که اگر فرزندی بهم رسد بنده او باشد
آن شرط صحیح است و اگر این شرط ننموده باشد فرزندی که بهم رسد آزاد است و هیچکس را

بر وی درست نیست و اگر مولای کنیز را بعقد شخصی در آورد طلاق کنیز بدست شوهر است
اما اگر بدون صیغه تحلیل نماید هر گاه خواهد فسخ می تواند نمود و رضای شوهر درین
صورت معتبر نیست و اگر مولای کنیز او را آزاد کرد اند اختیار دارد اول آزادی با کنیز است
اگر خواهد تجویز عقد نماید و اگر خواهد فسخ نماید و کنیز میراث شوهر خود نمی برد و همچنین
میراث کنیزی که زن او باشد و میراث تعلق بمولا دارد و بعد از آنکه کنیز راضی بنکاح
شود بعد از آن اگر بجهة دیگری اراده فسخ نماید صحیح نیست و اگر غلام بی اذن صاحب
کدخدا شود موقوف بر اجازه صاحب است اگر راضی شود صحیح و الا باطل است و همچنین
کنیز اگر بی صاحب یا صاحبه خود عروس شود موقوف بر رضای صاحب اوست و اگر
غلام فرزندی بهم رساند غلام ازان زنی است که بی اذن صاحب خواسته خواه آن زن بنده
باشد یا آزاد آن فرزند بنده است و کنیز را اگر فرزندی بهم رسد از شوهری که بی اذن صاحب
زن او شده خواه آن شوهر آزاد باشد یا بنده آن فرزند باتفاق بنده صاحب است خواهد
فروشد و خواهد آزاد نماید و اگر کسی را استطاعت باشد هر قدر خواهد کنیز تواند
تحصیل نمود و بملکیت با او بجماع نزدیکی نمود اگر چه کنیزها نصرانیه باشند و لیکن
آن که بت پرست و گبر و ستاره پرست هیچ وجه نزدیکی نماید **باب پنجم** در بیان
مهرها و انچه عوض مهر تواند شد بدانکه هر چه آنرا قیمتی بوده باشد از طلا و نقره و ملک

و متا

و متاع و حیوان و کتابی که صیغه کند شود آنرا مهر گویند و آنچه از باب صنعت و علم باشد
آنرا مزد نامند و آن قایم مقام مهر تواند شد پس اگر زنی را خواهد و صداق او تعلیم سوره
از سورهای قرآنی یا حکمی یا مسئله دینی نماید صحیح است و همچنین آموختن صنعتی
یا حرفه مشروط آنکه صنعت حرام نباشد و آنچه در مهر نماید بحسب شرع مالیت داشته
باشد و حرام نباشد چون خوک و شراب و امثال آن و آنچه در مهر نماید اقوی آنست که
بعد از عقد آن زن مالک تمام آن میشود لیکن اگر پیش از دخول مرد یا زن فوت شود
یا طلاق دهد نصف آنچه در مهر نموده باز گیرد و اگر حاصلی هم رسیده درین عرض
مدت تعلق بزن دارد و اگر از جنسهای حرام در مهر نماید آن مهر باطل است و عقد
صحیح و بر شوهر لازم است که بقدر مهر زنانی که امثال و اقران آن زن باشد از چیزی
که حرام نباشد بخواهد و سنت است که مهر از پانصد درهم که الحال مبلغ سه تومان
تبریزیست زیاده نباشد و هدیه چیزی که متعارف است که پیش از زفاف می برند بمهر
محسوب نیست مگر آنکه تصریح شود و مهر در ذمه شوهر ثابت که هر گاه طالب نماید داده
شود و اگر زنی را عقد نماید و در اثنای عقد ذکر مهر نشود عقد صحیح است و ثابت میشود
در ذمه شوهر مثل مهر زنانی که در شرف و جمال و اوضاع و احوال با او مساوی باشند
و اگر در حین عقد اسم مهر مذکور نشود و زفاف نماید و چیزی باو دهد کم باشد یا بسیار

بعضی گفته اند همان مهر اوست و دیگر نتواند مطالبه نمود لیکن اگر بنا بر متعارف آن ولایت
یا از باب حیا اظهار ننموده و بقرائن ظاهر و مشخص باشد که تمکین و تسلیم نفس نه از آنجهت است
که آن قلیل را مهر خود انگاشته و بدان راضی شده مهر ساقط نمیشود و تعیین مقدار در شرع
انور نفرموده اند اگر همه تعلیم آیه از قرآن باشد هر گاه زن یا ولی راضی شود صحیح است و
در ابتدا که هنوز دخول واقع نشده زن را رسد که امتناع نماید شوهر را از زفاف تا آنکه
مهر بتمامه بگیرد و هر گاه تمکین نمود و یکبار واقع شد دیگر امتناع نتواند نمود و اگر امتناع
نماید نافرمان خواهد بود و مستحق نفقه و جامه تا بر نافرمانی باقی باشد نیست و در
شرع گناهکار و عاصیست و زن عاقله هر گاه خود تواند صیغه گفت وکیل نمودن لازم نیست

باب ششم در بیان اولیای عقد و آن جد پدری و پدر و آقا و وصی پدر است در حالتی
که سفیه یا دیوانه بالغ شود و محتاج بنکاح باشد و درین باب نیز چنانکه شرع داده ولایت
بر سفیه و مجنون ثابت است و غیر این جماعت را هر چند مادر و برادر باشد ولایت نیست
بدانکه دخترانی که پدر داشته باشند هر چند بالغ باشند اصح اقوال اینست که بی رضای
پدر عروس نتوانند شد و درین مسئله بعضی گویند هر چند دختر راضی نباشد اختیار
با پدر اوست و اگر جد باشد و بی رضای پدر بکسی دهد صحیح است مگر آنکه پیشتر پدر
بدیگری عقد نموده باشد که در آنصورت عقد پدر صحیح است و اگر در حینی که دختر صغیره

بوده یا دیوانه جد او را بشخصی که همسر شرعی او باشد عقد نماید بعد از بلوغ اختیار فسخ
ندارد اما بعد از بلوغ و امتناع پدر از دادن دختر بکفو و همسر شرعی بجهت دختر تواند که
بی رضای او عروس شود و بعضی گویند بعد از بلوغ اختیار خود دارد و این قول ضعیف است
و بعضی گویند هر چند دختر بالغ راضی باشد بی پدر یا جد نتواند او را عروس نمود و این
قول نیز ضعیف است و بعضی گویند دختر بکر بی رضای پدر عروس نتواند شد اما بفعل دخول
جایز نیست و بعضی بعقد دوام تجویز نموده اند و متعه شدن را جایز نداشته و ولایت جد
اصح اقوال اینست که بموت پدر ساقط نمیشود اما هر گاه دختر بکر نباشد باتفاق بی رضای پدر
و جد عروس نتواند شد اما سنت مؤکد است که هر گاه ایشان اختیار نمایند راضی شود و همچنین
برادر بزرگ [خصوص] و اگر دختر صغیره را یا پسر صغیر را غیر از جد و پدر عروس و داماد نمایند بعد
از بلوغ موقوف بر اجازه است اگر راضی شود ثابت و الا باطل است و اگر دختر پیش از بلوغ
فوت شود کسی که دختر را با او عقد نموده اند میراث نمی برد و اگر آن شخص پیش از دختر فوت
شود و بعد از بلوغ دختر گوید اگر می بود من راضی بودم بعد از آنکه قسم یاد نماید که اظهار
رضا بطمع میراث نیست حق شرعی او را از نصف مهر و میراث از ترکه میت باید داد و اگر
قسم یاد ننماید هیچ نمی برد و اگر پدر یا جد طفل صغیر خود صغیره از ولی او خواستگاری
نماید و یکی فوت شود بدون قسم میراث برد پس اگر پسر صغیر شده و او را مالی نبوده مهر را

پدرش لازم است که بدهد و اگر صغیر را مالی باشد از مال او بدهد و هر گاه آزاد و مؤمن
و عادل باشد و کم عقل نباشد و اوقات گذاری بآسانی داشته باشد از حضرت صادق
منقول است الکفو من یکون عفیفا و عنده یسار یعنی همسر کسیست از مؤمنین که پرهیزکار
باشد و معاش گذار بآسانی داشته باشد هر چند بحسب ثروة و مال و عزت و جلال
دنیا کمال تفاوت باشد آنرا کفو شرعی گویند و اگر طلب نماید حرام است که رد نماید اگر
دختر راضی باشد مگر آنکه سابق نامزد شخصی نموده یا قصد آن نماید که بشخصی که در دین و دنیا
اعلی باشد و سنت است که زنی که میخواهد مؤمنه و نجیبه و عاقله و باکره باشد و اگر با
جمال قلت مهر جمع شود بهتر حضرت صادق علیه السلم میفرماید افضل النساء اصبحهن وجها
و اقلهن مهرا یعنی فاضلترین زنها آنست که بهترین زنها در حسن و وجاهت و کمترین
ایشان در مهر باشد و ممکن است که این حدیث بعنوان حکایت باشد یعنی بوده است
فاضلترین زنان فاطمه زهرا علیها السلم که سیدهٔ عالمیانست بهترین زنان عالم در حسن
و جمال و کمترین ایشان در مهر و مال بوده و بجهة ترغیب در خواستن زنی که خوش روی
ترین زنان و بهترین ایشان و در حسن طاق و کمترین ایشان در صداق باشد نیز ممکن است
لیکن فریفته حسن تنها شدن با وجود آنکه عار بدنامی و هرزه کاری بر جاده عصمتش
نشسته مانند سبزه که از زمین نجس روییده باشد از آنکه ساختن نامناسب است و

همچنین

و همچنین هر گاه که منظور ثروت و مال یا حسن و جمال تنها باشد بسند معتبر از حضرت صادق
علیه السلم مرویست که هر کس زنی بطمع مال بخواهد از مال و جمال او محروم شود و اگر بجهة دین
داری و نجابت و عفت و صله رحم و قرابت رغبت نماید خداوند عالمیان مال و جمال زن را روزی
او کرداند و سنت است که پیش از زن خواستن از روی خشوع و زاری از حضرت باری طلب نماید
که زنی خوب و پسندیده روزی او شود و این دعا بخواند که اللهم انی ارید النکاح فسهل لی
احسنهن خلقا و خلقا و اعفهن فرجا و احفظهن لنفسها و دینها و امانتی یعنی بار خدایا اراده
نموده ام خواستن زنی بر آسانی نصیب کردان بهترین ایشان در سیرت و صورت و خلق
و دیانت و پاکدامنی و عفت که محافظت نفس و دین خود و امانت من نماید آنگاه متوجه
خواستگاری شود و جایز است که زنی را که اراده خواستن او نموده اگر ممکن باشد بر چهره
محبوب ملاحظه دست و روی و راه رفتن و قد و موی او نماید نه بلذت و شهوت و طلب
الهی اینها وارد باشد و مکروه است نزد در عقرب زن کردن و سفر رفتن بسند معتبر منقولست
که اگر چنین نماید خیر نبیند و در شب خسوف و روز کسوف و آیات آسمانی زفاف ننمودن
بلکه هر گاه باشد در آنحال مجامعت مکروه است و مکروه است جماع بعد از احتلام و حرام است
در جایی جماع کند که زوجه دیگر آن ببیند هر چند که او را هم بی نصیب نگذارد و اگر کنیز
ببیند با کی نیست و حرام است که بی رضای زن آزاد در حین جماع انزال در غیر رحم بنماید

رضای کنیز جایز است **باب هفتم** در بیان قسمت میانه زنان و عدالت با ایشان بدانکه
اگر دو زن دارد یکشب معتبر در غایت و الا هر دو آنچه پیش یکی بوده باید پیش دیگری چنان باشد
و در ابتدای خواستن اگر بکر است یک هفته مخصوص اوست و اگر بکر نباشد سه روز و بعد
از آن در قسمت با زنان دیگر مساوی و بحسب شرع هر چهار شب یک لازم است که نزد زن
نکاحی دایمی باشد و نفی رضای او تخلف و اگر دو زن دارد یک از چهار شب مخصوص هر یک
و در دو شب مختارات هر جا خواهد باشد و اگر سه زن دارد یا زیاده از یکشب در عوض
شبها خالی نتواند بود و باید وقت خواب اکثر رو بطرف زن بخوابد و مجامعت لازم نیست
لیکن در چهار ماه یکبار واجب و اگر در قسمت جور نموده باشد قضا واجب و در
شب نوبت زنی اگر زنی دیگر بیمار شود او را ببیند و قضا نماید و اگر چهار زن دارد
بی رضای ایشان یا نافرمانی یکی از ایشان جایی نتواند ماند اما در زن مختارات و
هیچ زن را در روز بر مرد حقی نیست مگر حارس و پاسبان و در این باب خواجه یا مهین
یا مریض باشد شب نوبت ساقط نمیشود و اگر چه خلاف عدالت واقع است اما مردی
که دو زن یا سه زن داشته باشد می تواند که شب مخصوص خود را نزد یکی از ایشان
باشد و احوط و اولی اینست که جای خاصه خود را نزد هیچکدام نباشد یا آنکه آنرا
نیز داخل قسمت نماید و اگر برضای خود بعضی از ایشان نوبت خود را بیکی از زنان

شوهرش قربت کند تواند و اما در میانه کنیزان نوبتی شارع مقرر نفرموده اگر مدت یکسال
یا یکماه با یکی از ایشان باشد و با دیگران شب نخوابد جایز است و نا در عقد مرد باشد
نفقهٔ زن بر شوهر حتی در ایام عده رجعیه لازم است و اگر نافرمانی نماید اگر همه بی
رخصت بحمام و بخانه پدر و برادر رفتن باشد که عاصی میشود و استحقاق نفقه ندارد
تا آنکه توبه نماید و از کرده خود پشیمان شود و اگر زنی نافرمانی نماید و بران مصر باشد
باید اول علامت او را نصیحت کند و از عذاب الهی بترساند و اگر سود ندهد از او دوری
نموده و در خوابگاه پشت باو نماید و اگر بآن نیز باصلاح نیاید اگر بعد دیگر حرکتی
ظاهر شود بمسواک یا مثل آن او را تادیب نماید جایز است و هرگاه این نیز سودی
نداده سبب زیادتی فساد شود از دوری نموده حاکم شرع دو نفر از مؤمنان خیر
اندیش تعیین فرماید یکی از جانب مرد و یکی از جانب زن که در میانه اصلاح نماید
و هر چه ایشان صلاح دانند واجبست که هر دو بآن راضی شوند و اگر صلاح در تفرقه
و طلاق دانند باید که حاکم شرع را اعلام نماید و تا ممکن است صلح بهتر از طلاق است
و حکم را نرسد که مرد را جبر بر طلاق نماید مگر آنکه بعضی از حقوق زن را ترک نماید و بران
مصر باشد **باب هشتم** در بیان حیله که از مرد و زن در حین عقد واقع شود بدانکه اگر
زن دعوی نماید و بعد از عقد ظاهر شود که بنده است یا آزاد کرده فسخ نماید و احتیاج

بطلاق نیست واکر عیبی این جمله را در میانه نموده آنچه زوج بعلت مهر داده از وی بکیرد
وبعد از انکه اطلاع یافت که آن زن بواسطه این جمله نموده اند و راضی شود دیکر فسخ
نتواند نمود وبدون طلاق جدا نمیشود واکر ظاهر شود که کور است یا کوفت جذام
که بفارسی خوره نامند یا انکه بسبب زنا حاکم شرع بر وحد زده باشد یا کم عقل ودیوانه
باشد یا انکه مرجع حیض وبول یکی شده باشد یا زمین کیر باشد یا کوشتی یا استخوان از
فرج او روییده باشد بنحوی که مجامعت نتواند نمود هر یک از این امور اختیار فسخ بدون
طلاق باشد اما اکر ابتداء راضی شد دیکر چاره سوای طلاق بعد اطلاع جدائی نیست
واکر زنی را خواست بظن بکارت وآن زن نیز مدعیه بکارت باشد انکاه ظاهر شود
که بکر نیست عقد باطل نمیشود وحرام است که آن زن را زانیه یا قحبه کوید چرا که ازالهٔ
بکارت بیماری ودر خانه ماندن واز نهر جستن واز بلندی افتادن وغیر آن میشود خصوص
که از سلسلهٔ عصمت وعفت باشد واکر بقرائن خفیه یا ظاهر ظن بدکاری دارد اولی
اینست که او را مطلقه ساخته عرض ظاهرا ایشان از انکاه دارد **باب نهم** در بیان نفقات
بدانکه مستحق نفقه سه صنف اند اول زنان دائمه بالغه بر شوهر واجب است که نفقه کما
حال امثال ایشان باشد بدهد واکر از اهل آن باشد که خدمتکار خواهند کنیزی یا
خدمتکاری اکر هم باجاره باشد بخادم بجهة ایشان تعیین نماید وهرچند اقران وامثال او

خدمتکار بسیار داشته باشد ونفقه وکسوه از خورش وپوشش وآلات زینت چون
شانه وسفیداب وصابون وروغن خوشبوی باید که بدهد ومنزلی که مناسب حال
او باشد وزن را رسد که در خانه که غیر شوهرش نیز تردد داشته باشد سکنی ننماید اما
اکر حوالی یکی باشد نزاع نتواند نمود ودر زمستان لباس پنبه دار اضافه پوشش نماید
واکر در ولایتی باشد که پوستین پوشیدن زنان شایع باشد لازم است ولحاف پنبه
دار که از شدت سرما آزار نکشد حاصل که از منطوق کلام مجید وعاشروهن بالمعروف
یعنی سلوک نماید با زنان خود بنحوی که متعارف وشایع باشد امثال ایشان را چنین ظاهر
میشود که باید از همه اقران وامثال کمتر نباشد اکر از بعض یا اکثر تفاوت باشد وقدرت
نباشد ظاهر اینست که مواخذ نباشد واکر چنین متعارف باشد که باتفاق چیزی خورند
زن را مطالبهٔ نفقه علیحده نمیرسد دوم واجب است که پدر نفقهٔ فرزندان هرکاه بی بضاعت
باشد بدهد باشد وهمچنین فرزند زاده هرچند بواسطه باشد واکر فرزند را قدرت
باشد وپدر ومادر بی بضاعت باشند وقدرت کسب نداشته باشد وواجب النفقه غیری نباشد بر وی واجب است
که ایشان را نفقه دهد هرچند بچند واسطه دور شده باشد چون جد وجد جد اکر
چه فاسق یا کافر غیر حربی باشد وباید که آنچه از نفقه قوت یکروز شود وزوجه
زیاده باشد انفاق نماید بخورش وپوشش متعارف وبر نفقه دهنده واجب نیست

که ایشانرا کسی غنا نماید هرچند رغبت داشته باشد نفقه دادن باو واجب نیست و
روایتی در باب پدر بلفظ امر واقع شده که اگر خواهان باشد مال پسر او را اکثر علما
و بعضی حمل بر استحباب نموده اند اما اگر تقصیری در انفاق نموده باشد اگرچه گناه دارد
اما قضا واجب نیست بخلاف نفقه زنان که با وجود اثم و گناه قضا لازم است و اگر
حاکم شرع امر نماید خویش واجب النفقه را که قرض کن که هرگاه حاضر شود بدهد لازم
شود و اگر قدرت بر نفقه یکنفر زیاده ندارد هرگاه پدر و مادر هر دو فقیر باشند در انفاق
نفقه پدر بر مادر مقدم است و اگر پدر نباشد پدر پدر و همچنین اگر هیچیک نباشد
با هم پریشان باشند مادر را نفقه بدهد و هرگاه جد و مادری را بالسویه و در هر مرتبه
اقرب بر ابعد مقدم است تا پدر باشد و تواند نفقه جد واجب نیست و پدران در باب
نفقه دادن در یکمرتبه اند و اگر بحسب شرع باید که نفقه دهد و امتناع نماید حاکم
شرع را رسد که بجبر از ایشان گرفته نفقه ایشان نماید و اگر نقد نداشته باشد ملک
او را فروخته نفقه واجب النفقه دهد سیم نفقه حیوانی که مالک باشد خواه غلام
و کنیز یا اسب و استر و گوسفند و گاو و شتر هر چند کور و عاجز باشد و اگر بنده
کسبی باشد جایز است که تمام کسب او را یا بعض آنرا تنخواه نفقه اش نماید و اگر وفا بنفقه آن
نماید تتمه را مولا بدهد و در انفاق بنده و حیوان عادت بلد متعارف کافی است که بر

نحو سایر خلق از امثال او بنده و حیوان را نفقه میدهند انفاق نماید و اگر نفقه بنده
یا بهایم ندهد بر حاکم شرع اجبار او لازم است و فرق نیست که تمام بنده یا بهایم از او یا شریک
با بعض و او را گویند بفروش یا نفقه ده و در بهایم حلال گوشت گویند بفروش یا بکش و غیر
حیوانی که میدوشند آنقدر دوشد که بچه او زندگی تواند کرد مخصوص اوست مگر آنکه
عوض از غیر آن بچه رسانند و بعضی گویند زراعت و درختی که محتاج آب باشد بحدی
که اگر ترک آب نماید بخشکد یا نقصان کلی رسد نفقه آن آب دادن واجب است و اگر ندهد
تضییع مال کرده و احتیاط اینست که درین امور اهتمام نماید که تقصیری واقع نشود که
تأثیر عظیم در ترقی دنیا و آخرت دارد **باب هفتم** در بیان نکاح متعه بدانکه
بالاتفاق امامیه حلال است و از جمله طعنهایی که سبب عمر میدانند حرام نمودن متعه است
که بر فراز منبر رسول الله صلی الله علیه و آله گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالا انا احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه
که در زمان رسول صلی الله علیه و آله حلال بود من حرام کرده ام و هر کس بآن اقدام
نماید او را عقاب و تنبیه خواهم نمود و مراد از دو متعه یکی عقد منقطع است و یکی
متعه حج که از حج افراد عدول بعمره تمتع نماید و با آنکه اهل سنت در اکثر کتب معتبره خود
نقل نموده اند که در زمان ابی بکر و در اوایل زمان عمر این هر دو متعه شایع بود و نزول
جبرئیل بر حلت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله موقوف شد و خود در صحیح ترمذی و در کتاب

احمد حنبل بچند سند نقل نموده اند که اسلام اقرار بجمیع ما جاء به النبی است و هر کس اقرار
بیکی از آنها ننماید کافر است حال آنکه نص قرآن بجواز آن واقع شده که فما استمتعتم به منهن
فآتوهن اجورهن و اکثر مفسرین اهل سنت و جمیع اهل بیت عصمت این آیه کریمه را
بنکاح متعه تفسیر نموده اند و ابی بن کعب و ابن عباس و بعضی از صحابه گویند چنین نازل
شده و قرائت ایشان اینست که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی و بعضی از علمای سنت
که رسوایی و شناعت این گفتار کفرآثار را فهمیده اند معذرت گفته اند که این منسوخ شده
و کسی غیر از عمر بر نسخ آن اطلاع نداشت و نمیفهمد که کدام عاقل قبول این تواند نمود که
با آن مصاحبت ما بین او و ابی بکر بود که دین را بر سر او گذاشت و از مشوره و صلاح او
تجاوز نمیکرد اگر این آیه را بر فرض محال نسخ او کسی اطلاع میداشت و با بو بکر اظهار
مینمود از و قبول میکرد و حال آنکه ابن بطریق صاحب عمده نقل نموده که همدو سند ذکر
شده که از عبد الله پسر عمر پرسیدند که چه گویی در باب متعه که پدرت حرام نموده گفت
حلال است هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله حلال فرموده ما را بگفته پدر چه کار و خود
متعه نموده و همچنین در صحیح مسلم که از عمده کتب ایشان است مذکور و مسند بعطا که
از عمده راویان ایشان است که جابر بن عبد الله هنگامی که عمره آورده بمنزل او رفتیم
و از و مسایل چون بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده و از معظم اصحاب

بتحقیق نمودم از انجمله پرسیدم که چه فرمایی در باب متعه گردن حضرت جابر رضی الله عنه
فرمود که بلی در ایام رسول الله صلی الله علیه و آله متعه نمودم و در ایام ابی بکر و در اوایل ایام عمر
و نص صحیح ابن حجر در منسوخ نبودن این آیه نتواند بود فاما در طریق اهل بیت نزدیک
بحد تواتر رسیده احادیث که در ترغیب و اباحت آن واقع است و از جمله عجایب آنکه
بعنوان تقیه نیز روایتی که دلالت بر کراهت آن نماید از ائمه علیهم السلام نقل نشده و بدانکه
عقد دایم در ان ایجاب و قبول لازم است و سوای چند حکم که مذکور میشود در اکثر
احکام با عقد دوام موافق و مطابق است اما آنچه در ان موافق نیست چهار ده امر است
بدانکه در متعه شب نوبت بحکم شرع مقرر نشده و با نقضای مدت بدون طلاق حرام
عده دار در عروس تواند شد و زیاده از چهار هر قدر خواهند در یکوقت حلال است
و متعه در عددی نیست و بنابر قول اصح شهود زن مضایقه و یهودیه را متعه توان
نمود و عقد دوام جایز نیست و متعه واجب النفقه نیست و از متعه بی رضای او عزل
توان نمود و اگر در حین عقد ذکر مدت نشود ظاهر اینست که باطل است و بنا بر قول
ضعیفی دایمی شود و تحقیق مقام آنکه اگر دانسته ذکر مدت ننموده و متعه کرده بآن
راضی شده قبول عقد متعه نخواهد بود و اگر سهواً ذکر نشده چون ذکر مدت نشده
البته باطل است و اگر فساد عقد بعد از دخول بهم رسد باید مهر المثل بدهد

عزل
انزال منی است
در خارج فرج در حین
جماع

اگر زن مطلع بوده و الا حکم زانیه دارد و عذاب الهی او را کافیست و بر مرد چیزی نیست و
اگر دخول واقع نشده باشد بر هر تقدیر چیزی نباید داد و شرط جایزی که خواهد در چنین
صیغه توان نمود چنانکه شرط نماید که شب می آمده باشد و سحر برود یا شرط نماید که شبی
چند نوبت با او جمع شود و ایلا و لعان در متعه بنا بر قول اصح صحیح نیست و مذکور خواهد
شد اما دشنام بزنا بقول شیخ شیخ مفید و علم الهدی سید مرتضی سبب لعان میشود و متعه
بحسب اصل شرع میراث نمی برد هرچند مادر فرزند باشد و اگر بجهة او چیزی مقرر نماید ثلث
از ثلث ترکه برای او باید داد و بعد از دخول عدهٔ متعه بدیدن دو حیض منقضی میشود و اگر
در سن حیض باشد و حایض نشود چهل و پنج روز عدهٔ اوست و عدهٔ وفات اگر آزاد باشد
دو ماه و پنج روز است و اگر آزاد باشد چهار ماه و ده روز و ممکن است که به سیزده روز
دو لحظه عدهٔ متعه منقضی شود چرا که اگر بعد از دخول بلحظه حایض شود و اقل حیض که سه
روز است بگذرد و بعد ده روز که اقل طهر است و لحظهٔ اخر که خون حیض بیند از
عده برآید و بعد از آن تواند جایی دیگر متعه شود و اگر زنی که متعهٔ شخصی باشد
بعد از چهارده روز ادعا انقضای عده نماید و کذب او ظاهر نباشد جایز است که
متعه نماید و اگر دروغ گفته باشد زانیه خواهد بود و بر مرد حرجی نیست و اگر حامله
باشد که مرد فوت شود از انقضای حمل و گذشتن زمان چهار ماه و ده روز با نصف آن

اگر بنده

اگر بنده باشد هر کدام دورتر است عدهٔ اوست پس اگر بعد از ده روز مثلاً وضع حمل
شود عده منقضی نمیشود **باب یازدهم** در نکاح کنیزان و مسائل متفرعه بر آن بدانکه
سنت است که هرگاه کنیز را بغلام حلال نماید چیزی از مال خود بکنیز بدهد بصورت مهر
و اگر کنیز ملک دو شخص باشد یا غلام باید که هر دو تحلیل نمایند یا هر دو بعقد رضا
دهند و کنیزی که درمیان دو کس مشترک باشد هیچ یک هرچند شریک راضی شود دخول
نتواند نمود و بعضی گویند اگر شریک حصهٔ خود حلال نماید جایز است و احوط اینست
که اجتناب نماید و اگر کنیزی زن غلامی باشد و غلام آزاد شود اختیار فسخ ندارد و جایز
است که بگوید بزنی درآوردم ترا و آزاد کردم و گردانیدم مهر ترا آزادی تو و بعضی گویند بگو
آزاد کردم ترا و بزنی خواستم و گردانیدم آزادی را مهر تو و این قول ضعیف است بلکه
اول تقدیم نکاح اولیست و واجب است که کنیز یا وکیل او قبول نماید و اگر کنیزی که
زن غلامی باشد یا عکس فروخته شود خریدار هر دو را اختیار فسخ هست و
که یکی از این هر دو بشخصی منتقل شود اختیار فسخ دارد از هبه و صلح و معاوضه
و میراث و غیره و اگر هر دو را فروشند اختیار با خریدار تنهاست و غلامی که کنیز مولا
زوجهٔ او باشد بی اذن مولا طلاق نتواند داد و اگر غیر آن باشد تواند اگرچه زن آزاد
باشد و مولا را رسد که میان کنیز و غلام که تحلیل نموده تفریق نماید بدون طلاق

ویکوید دیکر راضی شدم بپش کنیز مرو وعز غلام بر هر که مولی حلال نماید فرج کنیز را حلال
نمیشود واکر بکوید مباح نمودم بعضی احتیاط نموده اند که صریح باید کفته شود اکرچه ظاهر
اینست که جایز باشد اما احوط اینست که بلفظی که معصوم علیه السلام فرموده اند بکوید
احللت لک وطئها یعنی حلال کردم بر تو که او را جماع کنی یا اینکه کوید جعلتک فی حل من
وطئها یعنی کردانیدم ترا حلال در جماع کردن و حق اینست که این نوع تحلیل را در عرف
عقد نکویند واکر تحلیل نظر نموده باشد بوسه و بازی حرامست بخلاف عکس واکر
جماع را حلال نمود بوسه و بازی بطریق اولی حلال میشود و مکروهست جماع با کنیزی
که پاکدامان نباشد یا مادرش بی حفاظ باشد و از زنا بهم رسیده باشد و بکذشتن
ششماه تمام از وطی اکر تا اقصی مدت حمل که یکسال کاملست بنابر قول اصح فرزند
بهم رسد ملحق میشود و اکر کوید که این فرزند از من نیست لعان لازم نمیشود بخلاف
آنکه اکر زن دایمی آزاد باشد نفی نمیشود مکر بلعان چنانکه انشاء الله بیان خواهد شد
واین حکم در باب فرزند تمام الخلقه است اما اکر نارسیده سقط شود پیش از شش ماه
نیز ملحق نتواند شد و واجبست کفن نماید و خرج دفن و ضرور دیات آن بدهد واکر
شخصی با زن شوهردار جمع شود و زن حامله شود بظاهر شرع متعلق بشوهر آن زن است
وشوهر هرکاه خواهد از خود نفی نماید بدون لعان در خصوص فقهای زمان نفی نمیشود

باب دوازدهم در احکام وطی بشبهه و بعضی مسائل متفرقه بدانکه هرکاه بکمان آنکه کنیز
یا زوجهٔ اوست با زنی جمع شود و از آن زن فرزندی در وجود آید و از وقت جماع تا حین
تولد زیاده از یکسال و کمتر از شش ماه نباشد و شوهر آن زن حاضر نباشد هرچند که در حین
مجامعت عزل نموده باشد با او ملحق میشود و اکر دو نفر در کنیزی شریک باشند و بکمان
آنکه بر هر یک حلالست با آن کنیز برسند و حامله شود الحق و جاهل را تادیب باید نمود
و دو قرعه در باب تشخیص باین نوع نویسند که اسم طفل بر تیری نویسند یا کاغذی و
اسم یکی ازین دو شخص و همچنین بر قرعه دیکر اسم طفل و مرد دیکر و بهم مخلوط نموده کسی
که قرعه می اندازد که اللهم انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون بین لنا هذا المولود
لنقضی فیه بحکمک آنکاه یکی ازان دو قرعه را که بیکوضع نوشته شده بیرون آورد با هم
هر که بر آید فرزند ملحق باوست بدانکه حاضر شدن زنان تنها در حین وضع حمل یا شوهر زن
واجب کفاییست و اکر آمدن زنان میسر نباشد مردان محرم و الا بیکانه هرکاه مضطر شود
و بدون اعانت بهم هلاک باشد **باب سیزدهم** در احکام متعلقه بطفل بعد از تولد سنت است که طفل را بعد از ولادت بشویند و در
کوش راست او همان لحظه اذان کویند و اقامت در کوش چپ که در حدیث صحیح است که
هرکاه چنین نماید از ام الصبیان و سایر الامی که زنان را بعد از وضع حمل از جن و شیاطین
بهم میرسد ایمن شود و بتربت حضرت امام حسین علیه الف التحیة والسلام کام طفل بر دارند

وبعضی مخلوط بعسل یا خرما نمایند و از معتمدی شنیده شد که اگر نیش عقرب و زنبور در آن وقت
بر کام طفل کشند هرگز متضرر نشود و بدست تواند گرفت و شخصی در حضور جمع عقرب و زنبور
سرخ بدست گرفت و آزاری باو نرسید و میگفت کام من به نیش عقرب و زنبور برداشته اند و
سنت است که روز هفتم مولود را عقیقه نمایند و از اول ولادت تا هفتم محمد نام نهند بعد
از آن هر نام خواهند غیر حارث و ابو جهل و حکم و حکیم و خالد و حارث و ضرار و مالک بگذارند و
و سرش بتراشند و ختنه نمایند و گوشت لاله گوشش را سوراخ نمایند و در باب عقیقه
تأکید بسیار از ائمه اطهار واقع شده از آنجمله از حضرت صادق علیه السلام فرموده که
اَلعَقِیقَةُ وَاجِبَةٌ وَکُلُّ مَولُودٍ مُرتَهَنٌ بِعَقِیقَتِهِ یعنی عقیقه واجبست و هر مولودی
در گرو عقیقه اوست و از این کلام معجز نظام مستفاد میشود که تا ممکن است ترک
ننمایند بلکه احتمال دارد که اگر عقیقه نشود طفل تلف شود و موئی که از طفل تراشیده شده
بوزن آن طلا یا نقره تصدق نماید و باید که اول عقیقه نماید و بعد از آن سر طفل
بتراشد و مکروه است که بعضی از موی کاکل گذارند و بعد از بلوغ ختنه واجب است
و بسند معتبر مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که زمینی که در آن نام برده بود
نماید بنا الله در آید بنزد خداوند عالمیان و صادق ترین نامها نامیست که دلالت
بر بندگی نماید چون عبد الله و عبد الصمد و عبد الرحیم و افضل نامها محمد صلی الله علیه و آله

و علی و اسمای ائمه و انبیا علیهم السلام است و بسند معتبر مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هر کس را چهار فرزند الله تعالی کرامت فرماید و یکی را بنام من
ننماید بر من جفا نموده و بسند معتبر منقول است که آنحضرت فرمود که در روی زمین
نیست خانه که در آن محمد نامی باشد الا آنکه تقدیس و شکر پروردگار بجای آورد
و از حضرت امام حسین علیه السلام مرویست که فرمود اگر صد پسر الله تعالی عطا کرامت
نماید هر آینه میخواهم که همه را علی نام گذارم و مرویست بسند معتبر که اول نامی که خداوند
عالمیان بر ذات مقدس خود اطلاق کرده علیست و اسم اعظم است لیکن بجهت رعایت ادب
مکروه است که شخصی را محمد صلی الله علیه و آله نام گذارند و ابو القاسم کنیت کنند و سنت
زنان است که اطفال را در صغر سن بکنیتی خوانند که دلالت بر مدح نماید چون ابو الحسن
و ابو الصلاح و ابو الفضل و بلقبی که دلالت بر مدح نماید چون صدر الدین و نور الدین
و نظام الدین و دختر را ام جمیل و ام الشرف و ام سعید و بهترین اسما بجهة ایشان است
که فاطمه و زهرا و خدیجه و اسمای دختران ائمه و انبیا علیهم السلام اسم نمایند بجهة تأسی و
پیروی و سنت است که دختر را خفض نمایند یعنی شبیه بلاله خروس گوشتی در بالای
فرج در بعضی دختران میباشد اگر هست آن را قطع نمایند و سنت است که گوسفند عقیقه
بجهة پسر نر و دختر ماده باشد و از عیب دور و فربه و سیاه چشم و چهار دست و پا سیاه

باشد و در هنگام ذبح این دعا بخوانند که بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم مرویست
که بسم الله وبالله اللهم هذه عقیقة عن فلان واسم طفل بگوید لحمها بلحمه ودمها بدمه وعظمها
بعظمه اللهم اجعله وقاء لآل محمد صلعم یعنی ابتدا میکنم بنام خدا خداوندا این عقیقه
از فلان گوشت او در عوض گوشت او وخونش بعوض خون او واستخوانش بعوض استخوان
او . بارخدایا این عقیقه قربانی باشد وحافظ گردان بمحبت آل محمد صلی الله علیه وآله
است وادعیه مختلف روایت شده بهمین اکتفا نمود وکافیست بنیت او تصدق کردن
واگر در روز هفتم یافت نشود تأخیر نماید تا بهم برسد واین عقیقه در حقیقت بمنزله
قربانی وفدائی است که در عوض مولود بجا می آید وبسبب آن از آفات جن وشیاطین
محفوظ می ماند ومذکور شد که طفلی بعد از فوت عقیقه فوت شد حضرت فرمود که
اگر عقیقه میشد فوت نمیشد ومابعد اینقدر در شرع واقع شده که اگر شخصی نداند که او را
عقیقه کرده اند در کبر سن خود را عقیقه نماید ومکروهست که پدر و مادر از گوشت عقیقه
خورند وبعضی حرام دانند وهرگز را بخورند استخوان را نشکنند بلکه از مفاصل از هم
جدا نمایند وسنت است که اقلا ده نفر از گوشت عقیقه بعد از پختن اطعام نماید واگر
زیاده باشد افضل است وباهل ولایت خود دهد اولیست واستخوان گوشت را جمع
نموده دفن نمایند وران گوسفند را بدایه که در وضع حمل اعانت طفل نموده بدهد واگر

قابله یهودیه باشد قیمت آنرا بدهد وآن دایه تصدق نماید واگر بدون دایه متولد
شود مادر طفل آن حصه را تصدق نماید واز جمله احکام متعلقه بطفل آنست که فا
وبعضی سنت مؤکد دانند که از شیری که اول ولادت از پستان زن بیرون آید طفل را بخوراند
وآن شیر را بزبان عربی لبا گویند وبعضی را عقیده آنست که سبب زیاده شدن قوت
طفل میشود بلکه بدون آن زندگانی دشوارست وبا آنکه جایز است که از برای اجرت
بگیرد اگر طفل را مالی نباشد واین منافات با وجوب ندارد چنانکه فروختن مال در
قحط سال واجب است واجرت حلال وسنت است که طفل در مدت رضاع بشیر مادر
پرورش یابد که آن دو سال کامل است دیگر لازم است که اجرت بدهد مگر آنکه مادر بطیب
خاطر میداده باشد واگر اجرت رضاع از شوهر بگیرد وگفته باشد که خود شیر دهد
هر زنی که خواهد میتواند اجاره نمود که شیر دهد یا بتبرع بگیرد از آنکه از شوهر گرفته
باز پس دهد واگر بعد از آنچه بدیگری دهند مادر راضی شود او اولیست واگر زیاده خواهد
پدر را رسد که طفل را از او گرفته بدیگری دهد که بتبرع یا بکمتر شیر دهد ومولی را
رسد که کنیز را جبر بر شیر دادن فرزند خود وغیر آن نماید **باب چهاردهم** در بیان
حضانت وپرستاری طفل از پسر ودختر بدانکه مادر در مدت شیر دادن بشروط مذکوره
احق است بتربیت طفل اگر چه پسر باشد که مادر آزاد ومسلمان وعاقله باشد با آنکه

پدر و مادر هردو بنده یا کافر باشند و چون از شیر بریده شود مادر بتربیت او سزاوارتر است
تا هفت سال و بقولی نه سال و پدر بعد از آنکه پسر از شیر بریده شود بتربیت او از مادر اولی
تا آنکه بالغ شود و بعد از آنکه دختر هفت ساله شود پدر بمحافظت او اولیست و ظاهر
اینست که درین باب خنثی مشکل چون انثی باشد بنا بر آنکه ولایت در ایام رضاع ثابت شد
و علم بزوال او بهم نرسید و اصل عدم زوال است این در صورتیست که پدر و مادر هردو
باشند و اگر زن بطلاق یا غیر آن از عقد مرد برآمده باشد و شوهر نماید حضانت او بعض
و باتفاق باطل و اگر بار زن او شود حضانت با اوست بنا بر اقوی و بعضی گویند
بی سند حکم جزافست پس اگر یکی از والدین فوت شوند دیگری اولی بتربیت او خواهد
بود از خویشان حتی از وصی پدر مادر اولیست هرچند شوهر نموده باشد و اگر پدر و مادر
هردو فوت شوند بقولی جد پدری از همه اقارب اولیست و سندی درین باب بنظر نرسیده
و ترجیح در میراث سند نتواند شد و اگر بمقتضای آیه کریمه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ جمعی که بمیراث اولی باشند ممتاز بعد در تربیت یتیم با آنکه اولیست نماید
اولیست و قولی بسقوط اولویت ولایت با وجود آیه جزافست و هرگاه طفل بعد از
بلوغ سفیه و مجنون باشد ولایت ذاتی منقطع نشود و اگر عاقل و رشید بالغ شود حضانت ساقط
میشود لیکن سنتست که دختر تا عروس نشود با مادر باشد و بدلیل عقلی و وجوب شرعی

وعقلی

و عقلی نهی منکر و امر بمعروف اگر کسی که بحسب شرع باید تربیت طفل نماید بتربیت راضی
نشود حاکم شرع اجبار تواند نمود و بعضی گفته که اگر مادر امتناع از تربیت نماید پدر او را
و اگر نماید جبر نماید و آن مخصوص حیوانات و اگر اقارب در زمان غیبت ابوین از تربیت
طفلی امتناع نموده بیندازند و والدین معلوم نباشد تربیت طفل مثل سایر درماندگان
ظاهرا واجب کفایی باشد والله اعلم **مقصد ششم** در فراق یعنی در بیان اموری که سبب
جدایی زنان از مردان شود و در آن دوازده بابست **باب اول** در ایلا بدانکه ایلا در
لغت بمعنی سوگند خوردنست و در اصطلاح قسم خوردن مرد عاقل مکلف مختار است بخدای
جل شانه که با زوجه مدخوله خود مجامعت ننماید از روی غضب پس اگر بر قسم خود عمل
نموده ترک مجامعت نماید اختیار با زنست که اگر خواهد همیشه صبر نماید والا شکایت بنزد
حاکم شرع برد تا حاکم چهار ماه مهلت مقرر نماید که اگر مرد درین عرض از قسم خود پشیمان شود
و کفاره قسم دهد و با زن نزدیکی نماید رفع نزاع شود والا حاکم شرع آن مرد را مجبر سازد در یکی
این زن را طلاق دهد یا او را کفاره قسم داده با آن زن صلح نموده نزدیکی کند و اگر بهیچ
راضی نشود حاکم شرع باید او را حبس نموده آب و خورش را برو تنگ ساخته بقدر رسد سعی
زیاده ننماید تا بیکی از این دو امر راضی شود و اگر بغیر اسم خداوند عالمیان بطلاق یا
بقرآن یا ائمه یا پدر یا فرزند یا غیر ایشان قسم خورده باشد ایلاء شرعی نیست و بدون کفاره

رجوع تواند نمود و اگر ابا نماید حاکم شرع او را مجبور سازد در اینکه طلاق دهد یا رجوع
نماید و اگر بجهة مصلحت زن که مبادا حامله شود و بطفل شیرخوار ضرر رسد قسم بترک
مجامعت یاد نماید حکم ایلا ندارد و اگر پیش از دخول قسم یاد نماید حکم ایلا لازم نیست و
اختیار رجوع دارد **باب دویم** در ظهار بدانکه ظهار نزد اهل شرع گفتن مرد است
نزد دو عادل هنگامی که زوجه حایض و نفسا نباشد که انتِ علیّ کظهر امّی یعنی تو بر من
مثل پشت مادر منی یا خواهر من یا دختر من یا عمه یا خاله منی یا یکی از آن جمعی که بر او حرام
مؤبد است نام برد و باین عبارت قصد نماید که همچنانکه مجامعت ایشان بر او حرام است مجامعت
زوجه اش بر او حرام باشد حرام میشود بر او تا آنکه بکفاره بنده آزاد نماید و اگر عاجز آید
دو ماه پی در پی چنانکه مذکور شد در کفارات روزه دارد و الا شصت مسکین طعام دهد
و تا یکی از آن کفارات داده نشود حرام است که با آن زن مزبور جماع نماید و اگر او را مطلقه
سازد و شوهر دیگر نماید و بعد از طلاق شوهر ثانی او را خواستگاری نماید آن کفاره ساقط
شده را نباید داد و با زن نزدیکی تواند نمود و اگر طلاق دهد و در عده رجوع نماید
تا کفاره ظهار ندهد مجامعت حرام است و اگر وقتی که زن حایض باشد او را ظهار نماید
و سابق بر آن با او جماع کرده باشد یا در طهری که با او نزدیکی نموده و او حامله نباشد
یا آنکه در حضور دو عدل گفته نشود اثر ندارد و بحسب شرع ترک مجامعت لازم نیست

و کفاره

و کفاره نباید داد و اگر پیش از دخول در حین حیض ظهار نماید در حضور دو عدل ظهار
صحیح است و مجامعت حرام و اگر قسم بظهار یاد نماید که اگر فلان کار کنم یا نکنم زن من مظاهره
باشد با آن ظهار نمیشود و اگر همه زنان خود را ظهار نماید بعدد هر یک کفاره علیحده بدهد
تا همه حلال شوند و بخصوص هر کدام کفاره دهد او حلال میشود و اگر زوجه آزاد نباشد
ظهار توان نمود و اگر کنیزکی که بملکیت با او نزدیکی نماید ظهار کند حرمتی نیست و کفاره
لازم نمیشود و اگر غلام زوجه خود را ظهار نماید خواه زوجه آزاد باشد یا بنده سوای صوم
از کفاره بر او چیزی نیست و بعد از تحقق ظهار زن را رسد که صبر نماید و منتظر موت
ظهار کننده باشد یا نزد حاکم شرع شکایت نماید که شوهر را مجبر نمایند میانه کفاره
و رجوع از قسم و نزدیکی یا آنکه زن را طلاق دهد و او را سه ماه تمام مهلت دهند
که از این دو شق یکی اختیار نماید و اگر سه ماه بگذرد و اختیار ننماید حکم بخصوص طلاق
نماید و اگر با زوجه که ظهار نموده پیش از کفاره مجامعت نماید بر او دو کفاره لازم شود
هر چند جاهل مسئله بوده باشد **باب سیم** در بیان طلاق و معنی لغوی و اصطلاحی
و اقسام آن بدانکه طلاق در لغت بمعنی رها یافتن از قیدات و در اصطلاح اهل شرع
صیغه ایست بعبارت مخصوصه که بآن علاقه زن و شوهری برطرف شود و مسلم بودن
طلاق بنص قرآن بر کافه مسلمانان ثابت است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا طلقتم

النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ وَلَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ اِلَّا
اَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ تِلْكَ حُدُودُ اللّٰهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللّٰهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَعَلَّ اللّٰهَ
يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا یعنی ای کروهی که ایمان آورده اید هرگاه طلاق دهید زنان ایشانرا
باید طلاق دهید در وقت عدهٔ ایشان باشد مراد آنکه در وقت انقضای طهر صیغه طلاق وجدائی زن ومرد
متحقق شود وبشمارید عدد ایام ایشانرا تا عده بتمام منقضی شود در حکم رجوع وجدائی وبترسید
از خدای که پروردگار شماست وبیرون ننمایید زنان مطلقه را تا آنکه انقضای ایام عدهٔ
ایشان تمام شود مگر آنکه از ایشان خیانتی نمایان آشکار وعیان شود چون زنا ودزدی
وامثال آن وبعضی بدسلوکی ونزاع وجنگ با اهل آنخانه را داخل فاحشه مبینه
شمرده اند وقول اول اقوی است وآنکسی که از حدود ومقرری که الله تعالی مقرر فرموده
تجاوز نماید ودر گذرد بتحقیق که بر نفس خود ظلم نموده شاید که تو ندانی که شاید حق تعالی بعد
از وقوع طلاق احداث امری نماید واین کلام حکمت انتظام چنین فهمیده میشود
که شاید که از طلاق پشیمان وبازاحداث محبتی در دل بهم رسد که از گفتن طلاق بسیار
پشیمان شده باشد پس اگر او را اخراج نموده سبب خجالت ورسوائی ملکه موجب آنکه دیگر
راضی بمواصلت نشود وهمیشه از این امر مکدر باشد بدانکه ارکان طلاق چهار است
صیغه ومطلق یعنی طلاق دهنده ومطلقه که یعنی طلاق داده شده است وگواه که

قال الصادق علیه السلم لعدتهن
ای وقت عدتهن وقال
الباقر علیه السلم العدة
الطهر المحیض

در حضور ایشان گفته شود وصیغه صریحه طلاق اینست که بگوید زوجتی یا فلانه
یا فلانة طالق یا انتِ یا هذه طالق ابلا دو مرتبه واگرچه الطلاق مصدر بر اسم فاعل در مجاورات
عرب جایز است اما در طلاق اگر گوید انتِ الطلاق متحقق نمیشود وهمچنین اگر گوید که
تو از طلاق داده شده گانی یا تو طلاق داده شدهٔ یا ترا طلاق داده ام یا زینب را
مثلا طلاق داده ام چراکه خبر احتمال صدق وکذب دارد وصریح نیست ودر طریق شیعه
بصیغه اگر گوید ترا رها کردم یا هرجا خواهی برو یا اختیار خود داری یا مرا با تو کاری نیست
منعقد نمیشود وطلاق گنگ باشاره که توان فهمید صحیح است واگر گنگی عارضی باشد
واو را خطی باشد صیغه طلاق نویسد ویا آن اشاره نماید صحیح است بدانکه طلاق چهار
قسم است واجب وسنت وحرام ومکروه اما طلاق واجب معین آنکه بعد از ظهار وترک
زوجه نزد حاکم وسه ماه مهلت دادن هرگاه کفاره ندهد وعود ننماید وبر ظهار مصر
باشد یعنی بعد از ایلاء وشکایت زوجه نزد حاکم وانقضای چهار ماه از حین مرافعه
وراضی نشدن بکفاره ورجوع اما طلاق سنت یکی آنکه کراهت هر دو داشته هیچ یک
راضی بمصاحبت نباشند وروز بروز کلفت زیاده شود در این حال طلاق اولیت
هرگاه الفت باطنی مابین باشد بمجرد اندک کلفتی مکروهست که طلاق دهد وپشیمان
شود وهیچ عقدی از عقود نزد الله تعالی ناخوش تر از طلاق نیست وباعث نزول

و موصله متحمل تواند شد اولی ترک آنست و اما طلاق نفسا و در طهری که دران با زن جماع
نموده باشد و زن یائسه و صغیره نباشد و طلاق در حالت حیض هرگاه حاضر باشد و دخول
نموده باشد و زن حامله نباشد که یکی ازین سه امر باشد طلاق تواند داد و هر طلاقی که بحسب اهل
شرع جایز باشد اعم از واجب و مکروه و سنت اگر آنرا طلاق سنی گویند و این سه قسم باین
و رجعی و عدی است و هر یک با مسائل متفرعه بران در بابی مذکور میشود **باب چهارم**
در بیان طلاق باین بدانکه طلاق باین طلاقیست که نتوانند شد دران رجوع نماید
و آن در شش موضع است اول طلاق زنی که با او دخول یا دبر نموده باشد دوم آنکه
یائسه باشد یعنی بسن رسیده باشد و صغیره که بحد بلوغ نرسیده باشد چهارم زنی را
که بعد از دو نوبت طلاق و رجعت مطلقه سازد درین چهار موضع ابدا او را رجوع
نمیرسد پنجم آنکه او را مختلعه سازد یعنی که زن در عوض طلاق از مهر بگذرد و یا
بران چیزی دهد و همچنین ششم در مبارات هرگاه زن رجوع در بذل ابتدا طلاق نماید
باین است و اگر رجوع در بذل نماید طلاق رجعی شود **باب پنجم** در بیان طلاق رجعی
بدانکه طلاق رجعی آنست که طلاق دهنده را اختیار رجعت باشد که بکند یا نکند و در همه
این اقسام طلاق شرط است که طلاق دهنده مکلف و مختار باشد و در طلاق قصد
انشا نماید و در حضور دو عادل واقع شود و بجز این اقسام طلاق اینست که هرگاه

معتبر طلاق دهد بگذارد تا عده منقضی شود بعد از ان اگر خواهد باز عقد نماید و اگر
چنین باشد هرگز حرام مؤبد نمیشود و این جهة افضل است و در روایتی عبد الله بن بکیر از
حضرت صادق ع و از زراره و رفاعه مستند بآنحضرت نقل نموده که هرگاه در هر نوبت
انقضای عده باشد و بعقد جدید خواستگاری نماید احتیاج بمحلل ندارد و شیخ گوید
که اتفاق است بصحت آنچه عبد الله بکیر روایت نماید نهایت چون از ظاهر قرآن و بعضی
صحیحه عموم فهمیده میشود احوط اینست که بی محلل رجوع ننماید لیکن هرگاه محلل در میان
آید هرگز حرام مؤبد نمیشود و درین خلافی نیست **باب ششم** در بیان طلاق عدی
بدانکه طلاق عدی آنست که طلاق بشرایط مذکوره داده در ایام عده رجوع نماید و
کند و در طهری دیگر طلاق دهد و در طلاق رجعی نیز قدرت آن داشت که در عده
رجوع نماید اما مراد از رجعی درین مقام آنست که با وجود اختیار رجوع ننموده باشد و باین
نوع طلاق بعد از طلاق سیم تا مردی بعقد دایمی با این زن در فرج با او ملاقات ننماید
و بعد از انکه طلاق دهد و عده منقضی شود آن زن را بعقد جدید نتواند و تا نوبت
چنین نماید و دو محلل باشد اگر خواهد اصلاح نماید در مرتبه نهم حرام گردد که
تا قیام قیامت حلال نشود بدانکه مطلقه رجعیه در حکم زوجه است در استحقاق
و لزوم عده وفات اگر درین عرض شوهر فوت شود **باب هفتم** در بیان خلع بدانکه

خلع قسمی از طلاق است و واقع نمی‌شود الا بعوضی که زن بنابر کراهتی که با زوج دارد بدهد
تا طلاق گیرد و از روی رغبت اختیار مفارقت او نماید درین صورت اگر مرد تغییر سلوک
دهد و مخالفت در قول و فعل و شکنگی با او نماید درسد که گوید اگر طلاق میخواهی فلان
قدر از نقد یا جنس بده تا ترا مطلقه سازم و اگر مهری که بر ذمهٔ زوج باشد گوید که مهر را بیخش
و اقلا آنقدر دیگر بده تا ترا رها کنم و چون بکند او راضی شود مرد بگوید قَد خَلَعتُکِ علی
کذا و بگوید کذا اگر بعضی یا همه آنچه بذل نمودی رجوع نمائی مرا نیز اختیار فسخ باشد
هرگاه این قول در حضور دو مرد عادل گفته شود و شرایط طلاق باشد همان لحظه بائن شود
و باید که بقول مشهور بعد از خلع لفظی که دلالت بر طلاق نماید گفته شود و مرد را در
عرض مدت عده اختیار رجوع نباشد و بعد از انقضای عده شوهر و سایر مردمان مساوی‌اند
و اگر شوهر رغبت نماید بعقدی تازه او را تواند خواست و اگر در اثنای عده زن رجوع
در تمام آنچه در عوض طلاق داده یا بعضی از آن نماید و مرد راضی شود این طلاق بائن طلاق
رجعی شود و بعد انقضای عده زن را قدرت رجوع از بذل نیست هرچند مرد راضی شود
نیز از زن خواست الا بعقد جدید و جمیع شرایط خلع و طلاق یکیست **باب هشتم** در بیان مبارات
مبارات در لغت یعنی از یکدیگر بیزار شدن است در امری طرف مرد باشد یا زن و در اصطلاح
نوعی از خلع را که زن و مرد کراهت داشته باشند و زن بنابر کراهتی که مابین هست زن

بگذشتن از مهر و مال یا چیز خلاصی از آن بد فعال راضی شود و شوهر نیز بنابر کراهت باطنی
و ظاهری گرفتن زر و مال را غنیمت شمرده دست از آن زشت خصال بر دارد و در طلاق
خلع کراهت طرفین لازم نیست و کراهت یک طرف کافیست بلکه مخصوص بکراهت زن است
چنانکه اگر زن گوید من ترا نمیخواهم و تو هم از من بیزاری مرا رها کن و زوج گوید بشرط
آنکه فلان مبلغ که نزد من داری بگذری یا فلان قدر بدهی یا آنچه گرفته همه را پس دهی
یا بعضی از آن تا ترا رها کنم و زن بآن راضی شود پس شوهر او را در عوض آن در حضور دو مرد عادل
مسلمان مطلقه سازد درین صورت نیز بائن شود و مرد را رجوع نرسد در عرض زمان عده
مگر آنکه زن پشیمان شود و رجوع در آنچه داده قبل از انقضای عده نماید و مرد راضی
شود طلاق رجعی گردد و در اثنای عده در طلاق رجعی تا رجوع ننماید و دخول واقع
نشود آن زن را در طهری دیگر مطلقه نتواند ساخت و سنیان خذلهم الله بیک دفعه سه
طلاقه نمایند و برین طلاق قسم و شرط صحیح دانند و درین باب خود معترفند که سندی
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ندارند **باب نهم** در بیان حکم اولاد مطلقات در
شیر دادن اطفال بدانکه هرگاه مردی زوجهٔ خود را طلاق دهد و او را فرزند شیر
خوار باشد بنا بر آنچه مذکور شد که حضانت طفل در ایام شیر با مادر است باید که اجرت
رضاع بقدر آنچه متعارف امثال آن زن باشد بدهد و اگر بآن راضی نشود و دیگری بمثل آن

یا کمتر راضی شود شوهر تواند که طفل را از او گرفته بدیگری دهد و هرگاه در عرض مدت رضاع
زن بآنقدر یا کمتر راضی شود باید او را مقدم دارند و حرام است که بدیگری دهد و بعد
از آنکه طفل دو سال کامل گردد اگر زن بجهت ضعف طفل مدتی زیاده شیر دهد باین سبب
شرعا مستحق اجرة نمیشود و اگر کمتر از دو سال کامل طفل را از شیر باز دارند ظلم بر او نموده اند
اقل مدت شیر خوردن در شرع بیست و یکماه تمام است و بدو سال تمام مدت رضاع بنص
قران تمام است **باب دهم** در بعضی مسائل متفرعه بر طلاق و ذکر عدتها بدانکه هرگاه
شخصی زوجه خود را طلاق دهد پیش از آنکه با او مقاربت نموده باشد و در اثنای عقد اسم مهر مذکور
شده باشد درینصورت بر شوهر مهر لازم نمیشود لیکن باید که اگر مالدار باشد بحسب حال
و عادت امثال خود از پنج اشرفی یا زیاده یا بقیمت آن جامه یا انگشتری بدهد و کسی که میانه
حال در فقر و مال باشد سه اشرفی یا قیمت آن باید که بدهد و بر فقیر و محتاج یکدرهم
یا انگشتری یکدرهم از زر و این امور بحسب عرف و عادت تفاوت عظیم دارد در بعضی بلاد
دختر بکری را بده دینار بعقد دوام توان خواست و در بعضی ولایات دختر فقیری بکمتر
از دو سه هزار درهم مهر راضی نشود چون در آن وقت آنچه مذکور شد مثال العبارت و امثال غالب
بود در روایات بمثل شده ذکر نمود حاصل آنکه بنابر عادت بلدی باید آنچه میسر شد بدهد
از نصف مهر امثال و اقران کمتر باشد و اولی آن نماید چون در قران و حدیث تصریح

بقدری

بقدری معین شده مصالحه اولیست و کنیزی که بعقد دایم در حباله مردی باشد خواه
آنمرد آزاد باشد یا بنده بعد از دو طلاق حرام میشود بر شوهر و تا محلل چنانکه مذکور
شد در میان نیاید و بعد از طلاق دادن محلل و انقضای عده شوهر اول او را نتواند خواست
و عده کنیز بدیدن دو حیض منقضی میشود و اگر در سن حیض باشد و حایض نشود بچهل و پنج روز
عده نگاه دارد و اگر آزاد باشد سه ماه و هرگاه شخصی فوت شود جمیع زنان آزاد او خواه
صغیره و خواه کبیره و خواه دخول نموده باشد یا ننموده باشد بموجب نص قرآن باید که چهار ماه
و ده روز عده نگاه داشته ترک زینت نماید اما در عده طلاق ترک زینت لازم نیست
هر قدر زینت خواهد تواند کرد و در حین وفات از منزلی که شوهرش فوت شده
تواند نمود هر چند مضطر باشد بخلاف عده طلاق که باید تا مدت منقضی نشود بیرون
نیاید و عده متعه هر چند آزاد باشد و عده کنیز هر چند در نکاح آزادی باشد دو ماه
و پنج روز است و اگر کنیزی در اثنای عده وفات که شوهرش هنوز از نصف تجاوز ننموده
آزاد شود باید که چهار ماه و ده روز تمام عده مثل حره بجا آورد و اگر از نصف تجاوز
نموده همان دو ماه و پنج روز کافیست و اگر شخصی چهار زن داشته باشد و یکی بطلاق
رجعی یا عدیه مطلقه سازد تا عده منقضی نشود باتفاق زنی دیگر نتواند خواست اما
اگر طلاق باین باشد احتیاج بانقضای عده نیست همان روز می تواند خواهر آن زن را

نکاح غایب و غیر او را و هیچ یک در طلاق سیم زنی که دو نوبت طلاق داده شده و رجوع
و وطی شده باشد احتیاج انقضای عدّه نیست و در طلاق نهم بطریق اولی و هر گاه مردی
غایب شود از مال او لازم است که زوجه دائم او را انفاق نمایند تا آنکه بثبوت شرعی رسد
که طلاق داده یا کافر مرتد شده یا بقتل رسیده یا ظاهر شود که در حیوة نیست و هرگاه
مال نباشد یا ولیّی که انفاق نموده باشد یا تمام باید باید مرافعه نزد حاکم شرع برد تا در مقام
تفحص آن شده کس باطراف عالم فرستد و چهار سال کامل تفحص نماید پس اگر حیوة او ظاهر شود
بر حاکم شرع نفقه آن ضعیفه لازم است و اگر موت ظاهر شود از آن روزی که خبر رسیده
عدّه وفات نگاه دارد از آن روزی که خبر رسیده و بعد از انقضای عدّه اگر خواهد
شوهر کند و اگر در اثنای عدّه شوهر پیدا شود اولیست و بعد از انقضای عدّه موقوف
برضای زنست و باید بعقد جدید بخواهد و اگر عروس شده باشد مرد را برو تسلطی
نیست لیکن درین زمان که امام انس و جان از نظر عالمیان غایب است و نایب عام و خاص
متفحص نیست بمحض خبری که گویند فوت شده یا آنکه شخص شرعی [illegible] عروس نتواند شد بعد
از انقضای عدّه و زیاده از چهار سال اگر خبر نرسد اگر چه سی سال بگذرد اگر مرد جوان
باشد عروس نتواند شد بعضی گفته اند که اگر مرد نود ساله سی سالی غایب شد چون عمر متعاد
زیاده ازین نیست بعد از انقضای مدت و عده وفات داشتن زوجه اش شوهر تواند

نمود

نمود و روایت مجهولی درین باب وارد شده لیکن احوط اینست که صبر نماید و اگر زنی تمام
بر خبر باطلی که بظاهر شنیده باشد نموده عدّه وفات داشته شوهر نماید و فرزندان
بهم رساند و بعد از آن شوهر پیدا شود باید که طلاق عدّه دو طهر داشته بخانه شوهر اول
رود و فرزندان حلال زاده اند **باب یازدهم** در بیان لعان حرّه و معنی لغوی و اصطلاحی
و احکام آن بدانکه لعان در لغت بمعنی نفرین کردن است و در اصطلاح اهل شرع نفرین
کردن زن و مرد است یکدیگر را بوضع خاص در حضور حاکم شرع و تفصیل آنکه هر گاه مرد زن
آزاد را نسبت بزنا دهد و دعوی نماید که خود دیده که آن لعینه زنا کرده و چهار گواه
عادل نباشد که بر صدق او شهادت دهند باید که چون نزد حاکم شرع رود حاکم
پشت بقبله بنشیند و مرد در برابر حاکم باشد و زن بر دست راست پس حاکم بمرد گوید
بگوی اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما ذکرته یعنی گواهی میدهم من نزد خداوند عالمیان
که براستی که من از راست گویانم در نسبت زنا باین زن و چون یکبار این عبادت بگوید
حاکم شرع بفرماید که بار دیگر بگوی چون باز بگوید بفرماید که نوبت سیم هم بگوی و
چون باز تکرار نماید بفرماید که مرتبه چهارم نیز بگوی پس متوجه مرد شود و او را
از عذاب و قیامت [illegible] بترساند و بگوید اگر شیطان ترا اکراه نموده و این کار کرده
و بهتان نموده در توبه و پشیمانی باز باز گشت نمای و توبه کن که عذاب آخرت از عذاب

دنیا بسیار سخت‌تر است و دیگر ندامت و زاری فایده نمی‌دهد پس اگر متنبه شود و گوید دروغ
گفتم او را هشتاد تازیانه بزنند و زوجه باز بر زوجیت او باقیست و اگر اصرار نماید و گوید
بهتان ننموده‌ام بگوید که بگوی اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ مِنَ الْکَاذِبِینَ یعنی بدرستی که
لعنت خدای بر من باشد اگر از دروغ‌گویان باشم و چون بگوید این کلام حاکم شرع متوجه
زن شود که چه میگویی در آنچه ترا این مرد بآن نسبت میدهد پس اگر اقرار نماید او را
سنگسار نمایند و ممکن است که اگر پیش از قصاص از روی اخلاص توبه و بازگشت نموده
باشد از عذاب الهی رهایی یابد و الا این عذاب غلیظ پیش عذاب آخرت آن بمعاقبت خواهد
بود و اگر انکار نماید و گوید بهتان نموده حاکم شرع گوید بگوی خدای عالمیان را گواه
میگیرم که این مرد از دروغ‌گویانست در آنچه بمن اسناد میدهد و چهار نوبت این عبارت
گوید پس او را نیز موعظه نماید و از شدت آتش جهنم و غضب پروردگار عالم بترساند
و تکلیف توبه و بازگشت نماید پس اگر موعظه اثر نموده سر خجالت بزیر افکند او را سنگسار
نمایند و اگر بر انکار اصرار نماید حاکم شرع بگوید بگوی که لعنت خدای بر من باشد اگر او
از راست‌گویان باشد و چون زن این عبارت گوید حاکم ایشان را از هم دور نماید و هرگز
بر هم حلال نشوند هر چند مرد تکذیب خود نماید لیکن اگر زن حامله باشد و مرد بعد
از لعان گوید دروغ گفتم و بهتان نمودم حد افترا زنند و الحاق نموده طفل باو ملحق شود

و میراث او برد اما او از میراث طفل بی‌نصیب است و زن بعد از لعان و انقضای عده
تا وضع حمل عروس تواند شد و اگر اقرار نماید لیکن بلعان راضی نشود خواه مرد و خواه
زن حاکم شرع اقامت حد می‌نماید و اگر انکار طفلی که شش ماه اقلاً از مجامعت با زن
گذشته باشد نماید و این زن بر فراش او باشد نفی نشود مگر بلعان بدستوری که مذکور
شد و اگر زن را بعد از طلاق بزنا دشنام دهد و نفی ولد نماید حد بهتان هشتاد
تازیانه بر او باید زد و لعان در کار نیست و اگر مردی زن خود را بزنا نسبت دهد
و دعوی مشاهده نماید و بگوید زنا کرد لعان نتواند نمود و او را حد افترا باید زد و
همچنین اگر گوید ای قحبه یا آنکه تو قحبگی کرده و اگر گوید مردی اجنبی با او در زیر
لحاف بود او را تعزیر نمایند و زن لال را اگر بزنا نسبت دهد ملاعنه او صحیح نیست
باید مرد را حد افترا بزنند و تفریق نمایند و حرام مؤبد شود و اگر مرد بزن گوید بجائی
من که آمدی بکر نبودی یا بکارت نفهمیدم تعزیر لازم است و هیچ دشنام موجب لعان
نشود تا دعوی آنکه بچشم خود چون میل در سرمه‌دان دیده نماید **باب دوازدهم** در مسائل
متفرقه درین باب بدانکه میان مسلمان و ذمی ملاعنه نیست هر چند ذمیه در خانهٔ مسلم
باشد و همچنین میانه آزاد و بنده لیکن مرد را بجهت دشنام تعزیر نمایند و اگر کنیز فرزندی
آورد و مولی انکار نماید که از من نیست از او نشوند و اگر مولی یک بار اقرار بآنکه ولد ازو

بهم رسیده نماید دیگر انکار اعتبار ندارد و احتیاج حد و لعان نیست و فرزندی که در زنا
او لعان شده میراث مادر می برد و مادر نیز میراث او را اگر مادر نباشد خویشان مادری
هر کس نزدیکتر باشد و پدر و خویشان پدری بهیچ وجه ازو و او از ایشان میراث نمی برند

مقصد هفتم در بیان اموری که سبب آزادی شود از عتق و کتابت و تدبیر و تنکیل
و غیره و درین دوازده باب است **باب اول** در بیان معنی لغوی عتق و تحریص و ترغیب بازاد نمودن
و معنی عتق بدانکه عتق در لغت بمعنی خلوص است و از جمله اسبهای اصیل را عتاق میگویند
که خالص است از عیب و زشتی نسب و در اصطلاح اهل شرع خالص شدن بندگان از نقص
عبودیت و پستی بندگی و ابنا بر مشهور چهارده سبب است اول آنکه قربة الی الله تعالی و برای
رهایی از عذاب جحیم بنده را صیغه شرعیه گوید و آزاد نماید و بسند صحیح از حضرت سید
الانبیا علیه و علی آله الف تحیة و ثنا مرویست که من اعتق رقبة مؤمنة اعتق الله العزیز الجبار
بکل عضو منها عضوا له من النار یعنی هر کس از شما بنده مؤمنی را آزاد گرداند خداوند عالمیان
عزیز تلافی کنده باینکه آن مؤمنان بآزادی هر عضوی از آن بنده عضوی او را از آتش
سوزان و صیغه صریحه آنست که گوید انت حر لوجه الله یا هذا یا هذه یا فلان و نام کنیز
یا غلام برده یا گوید تو یا این غلام یا این کنیز آزاد است برای رضای خدا یا بگوید اعتقتک لوجه
الله یعنی آزاد گردانیدم ترا از برای رضای خدا و اگر غیر این عبارات لفظی که بکنایه آزادی

کرده آزاد است بسبب آزادی غیر او

از ان مفهوم شود گوید در ان خلاف ظاهر اینست که اگر بان قصد آزاد نمودن صیغه تدبیر
و کتابت و استیلاد و خریدن پدر و مادر و فرزند و محارم از زنان و مسلمان شدن غلام در دار
الحرب پیش از آقا و برآمدن و تنکیل و جذام و کوری و زمین گیری و مردن خویشی که
این بنده بر و آزاد شود اگر بعبارت متعارف باشد چنانکه گوید تو آزادی یا داخل آزادانی
یا هر جا خواهی برو اختیار خود داری یا اختیار ترا بتو واگذاشتم یا مرا بر تو تسلطی نیست و
با وجود این عبارات اگر گوید قصد عتق نموده ام مسموع است بخلاف الفاظ صریحه که
هر چند گوید اراده نموده ام مسموع نیست و باید که این بنده که آزاد مینماید محض رضای
الهی باشد نه از روی غضب و بنده مؤمن باشد و از روی اختیار باشد و آزاد کننده مکلف
باشد و اگر از مستضعفین بوده باشد و قصد قربت نماید ظاهر اینست که صحیح است و روا
درین باب زیاده نیست و بهتر اینست که درین کاغذی که حجت تواند شد نوشته مضمون آنکه
در حال تکلیف و اختیار خود آزاد نمود فلان بن فلان قربة الی الله تعالی فلان کرجی یا
حبشی و اسم بلدی را که بنده از ان باشد و سن او را قلمی نماید و سوای حق ولا مولا را بر او
تسلطی نیست و تاریخ قلمی نماید و جمعی که شاهد باشند شهادت نویسند **باب دویم**
در بیان کتابت و احکام و مسایل متعلقه و تحریص و ترغیب بان بدانکه کتابت در لغت
بمعنی نوشتن و واجب ساختن است قدری معین از مال که هرگاه تسلیم نماید در عرض مدت

معتقه آزاد شود خواه باستدعای غلام باشد یا ابتداء مولی گوید اگر باستدعای غلام باشد
احباب سنت مؤکدات پس اگر شرط شده باشد که اگر عاجز شود یا اهمال و تغافل نماید
آزاد نگردد آنچه داده اثر در آزادی ندارد و اگر این شرط نشده بقدر آنچه بمولی رسانیده
آزاد میشود پس اگر نصف آن مبلغ را بخواجه داده و بعد از آن عاجز شد یا اهمال نمود نصف
او آزاد است و می تواند با آقا نوبت مقرر نماید که یکروز در خدمت آقا و روز دیگر بکار
خود پردازد و قسم اول را مکاتب مشروط و دوم را مکاتب مطلق گویند پس اگر این غلام نیم
آزاد است و جنایتی که حد آن نظر ببنده و آزاد تفاوت دارد صادر شود بقدر حصه آزادی
حد آزاد بر او باید زد و بقدر رسد بندگی حد بندگان مثلا اگر با زنی بی شوهر زنا نماید
او را هفتاد و پنج تازیانه رسد پنجاه حد آزادی او و بیست و پنج حد بندگی و اگر فوت شود
و فرزند ندارد و خویشان آزاد دارد بقدر حریت غلام و حریت خود وارثان او میراث
می برند و سنت مؤکد است که از آن قدری که غلام را مکاتب کرده اند قدری تخفیف نموده بموجب
آیه کریمه وَالَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْرًا وَآتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ مضمون معنی آنکه آنگروهی که میخواهند مکاتب سازند ایشان را از بندگان
که شما مالک اید پس مکاتب سازید ایشان را اگر بدانید در ایشان خوبی و صلاح و دیانت و
بدهید از مالی که خداوند عالمیان بشما عطا فرموده یا آنکه بدهید یا آنکه بدهید بایشان

از مال

از مال خدایی که داده است بشما همه چیز و اگر عاجز آید از سهم زکوة چنانکه سابق مذکور شد
توان داد که بدهد و خود را خلاص نماید و اگر شخصی کنیز خود را مکاتب سازد و شرط نموده
باشد که تمام مبلغ را ندهی آزاد نباشی و اگر عاجز آیی همان بنده باشی و قدری از مال کتابت
داده باشد با او جماع نتواند نمود چرا که بقدر آنچه داده است آزاد است و بنده و جهت جماع
با ایشان جماع حرام است و هرگاه تمام مال کتابت داده باشد او را بعقد منقطع یا دوام تواند
خواست و ولی طفل با مراعات غبطه طفل بندگان او را مکاتب تواند نمود باب سیم
در بیان تدبیر و معنی لغوی و اصطلاحی و مسائل متعلقه بآن بدانکه تدبیر در لغت
بمعنی عاقبت اندیشی است و از آنجهت مرد عاقبت اندیش را مدبر گویند و در اصطلاح معلق
ساختن آزادی بنده بر موت شخصی معین از مولی و شوهر و مخدوم بقول اصح چنانکه گوید
خدمت احمد نموده باش و بعد از فوت او آزادی و باید که مدبر مکلف و مختار و
جایز التصرف باشد و قصد قربت نماید و بعضی شرط ندانسته و معلق بشرطی دیگر سوای
موت نباشد پس اگر گوید مثلا بعد از موت زید بشش ماه آزاد باشی باطل است و در
تدبیر اسلام شرط نیست پس اگر کافری بنده خود را مدبر نماید و مولی یا غلام هر دو اسیر
شوند تدبیر باطل شود و اگر بنده کافر مدبر بوده مسلمان شود بر حاکم شرع لازم است
که او را جبر نماید که بفروشند و تدبیر باطل شود و اگر کنیزی که مدبر است بوطی شوهر

معینه آزاد شود خواه باسعای غلام باشد یا ابتداء مولی کوید اگر باسعای غلام باشد
احباب سنت موکدات پس اگر شرط شده باشد که اگر عاجز شود یا اهمال و تغافل نماید
آزاد نکردد آنچه داده اثر در آزادی ندارد و اگر این شرط نشده بقدر آنچه بمولی رسانیده
آزاد میشود پس اگر نصف آن مبلغ را بخواجه داده و بعد از آن عاجز شد یا اهمال نمود نصف
او آزاد است و می تواند با آقا نوبت مقرر نماید که یکروز در خدمت آقا و روز دیگر بکار
خود پردازد و قسم اول را مکاتب مشروط و دوم را مکاتب مطلق کویند پس اگر این غلام نیم
آزاد از وی چنانچه که حد آن نظر بنده و آزاد تفاوت دارد صادر شود بقدر حصه آزادی
حد آزاد بر و باید زد و بقدر رسد بندکی حد بندکان مثلا اگر با زنی بی شوهر زنا نماید
او را هفتاد و پنج تازیانه رسد پنجاه حد آزادی او و بیست و پنج حد بندکی و اگر فوت شود
و فرزند ندارد و چون پنهان آزاد دارد بقدر حریت غلام و حریت خود وارث او میراث
می برد و سنت موکد است که از آن قدری که غلام را مکاتب کرده اند قدری تخفیف بموجب
آیه کریمه وَالَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْرًا وَآتُوهُمْ
مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ مضمون معنی آنکه آنکروهی که میخواهند مکاتب سازند ایشان را از بندکی
که شما مالکید پس مکاتب سازید ایشان را اگر بدانید در ایشان خوبی و صلاح و دیانت و
بدهید از مالی که خداوند عالمیان بشما عطا فرموده، یا آنکه بدهید یا آنکه بدهید بایشان

از مال خدا که داده است بشما همه چیز و اگر عاجز آید از سهم زکوة چنانکه سابق مذکور شد
توان داد که بدهد و خود را خلاص نماید و اگر شخصی کنیز خود را مکاتب سازد و شرط نمود
باشد که تمام مبلغ را ندهی آزاد نباشی و اگر عاجز آیی همان بنده باشی و قدری از مال کتابت
داده باشد با او جماع نتواند نمود چرا که بقدر آنچه داده است آزاد است و بدو جهت جماع
با او جماع حرام است و هرگاه تمام مال کتابت داده باشد او را بعقد منقطع یا دوام تواند
خواست و ولی طفل با مراعات غبطه طفل بندکان او را مکاتب تواند نمود **باب سیم**
در بیان تدبیر و معنی لغوی و اصطلاحی و مسائل متعلقه بآن بدانکه تدبیر در لغت
بمعنی عاقبت اندیشی است و از جهت مرد عاقبت اندیش را مدبر کویند و در اصطلاح معلق
ساختن آزادی بنده بر موت شخصی معتبر از مولی و شوهر و مخدوم بقول اصح چنانکه کوید
خدمت احمد مینموده باش و بعد از فوت او آزادی و باید که مدبر مکلف و مختار و
جایز التصرف باشد و قصد قربت نماید و بعضی شرط نداند و معلق بشرطی دیگر سوای
موت نباشد پس اگر کوید مثلا بعد از موت زید بشش ماه آزاد باشی باطل است و در
تدبیر اسلام شرط نیست پس اگر کافری بنده خود را مدبر نماید و مولی یا غلام هر دو اسیر
شوند تدبیر باطل شود و اگر بنده کافر مدبر نموده مسلمان شود بر حاکم شرع لازم است
که او را جبر نماید که بفروشد و تدبیر باطل شود و اگر کنیزی که مدبر است بوطی شبهه

آبستن شود طفل حکم مادر دارد وکنیز مدبره را مولا وطی تواند نمود واگر از مولی حامله
شود تدبیر باطل نمیشود واگر کنیز حامله را مدبر نماید برجوع تدبیر مادر تدبیر طفل باطل
نگردد مگر بتصریح وبعضی گویند اگرچه تصریح نموده باطل نگردد وآن قول ضعیف است
وبموجب روایات معتبره تدبیر زن حامله طفل بتبعیت مدبر میشود هرگاه علم بحمل داشته
مگر آنکه صریح استثنا نماید ومدبر بموت مولی بعد از موت او از ثلث آزاد میشود واگر
بر ذمه میت قرض بسیار باشد قرض بر میراث مقدم است ورجوع بفعل وقول تواند شد
چنانکه بخشد یا بفروشد یا گوید رجوع نمودم یا او را وصیت نماید وانکار رجوع نیست
وبگریختن تدبیر نیز باطل شود وفرزندانی که در آنحال بهم رسانیده باشد بنده اند
وبارتداد مولی تدبیر باطل نمیشود وهر کسبی که در حیوة مولی نماید از مولی است واگر قیمت
مدبر از ثلث مال بیرون آید آزاد است وهرچه کسب نماید از اوست والا بقدر آنچه از ثلث
برآمده آزاد است وبهمان نسبت از کسب مخصوص اوست ومابقی با وارث مولی است باب
چهارم استیلاد یعنی حامله شدن کنیز از مولی وآن سبب آزادی کنیز بعد از موت مولی
از حصه فرزندش می تواند شد بچند شرط ونتواند مولی که بفروشد ام ولد را تا فرزند
در حیوة است مگر بچند وجه که در محل بیع مذکور شد واگر ام ولد جنایتی از روی عمد
وخطا واقع شود از قیمت وارش هر آنکه کنیز باشد مولی تواند که با آنکسی که جنایت بر او واقع شد

دهد

دهد یا به وارث او واگر خواهد بدست حق طلبان تواند داد که بقصاص رساند باب پنجم
در بیان تنکیل ومعنی آن مفصل بدانکه تنکیل در لغت بمعنی عقاب وآزاد کردن است ودر اصطلاح
از جمله اسباب آزادی یکی آنست که مولی بنده را گوش یا بینی یا لب یا دندان یا ذکر قطع نماید یا
روی او را بوجه قبیحی داغ نهد یا زیاده از حد شرعی بی خطیه فاحشی بزند یا چشم او را بکند
باب ششم در بیان آنکه بی اختیار بنده عارض شود مثل آنکه زمینگیر شود هرچند
صحت داشته باشد بقول اصح آزاد میشود ومثل آن کوری وجذام باب هفتم هرگاه غلام
کافر حربی در جنگ گاه بعد از آنکه آتش کارزار زبانه کشد وهنوز فتح ظاهر نباشد پیشتر
از مولی مسلمان شود وبلشکرگاه مسلمان درآید آزاد میشود باب هشتم حرمت هرگاه بنده را
از آزادی بخواهد وشرط بندگی طفل نموده باشد آن طفل که بهم رسد آزاد است باب
نهم قرابت هرگاه شخصی پدر او یا مادر او را خریداری نماید یا عکس که پدر ومادر خود را
بجز بمحض خریدن بر او آزاد میشوند باب دهم کنیزی که پدر ومادر خود را خریداری نماید
یا یکی از ایشان را باتفاق بر او آزاد شوند وغیر از ایشان هیچکس از خویشان از مرد وزن
بر او آزاد نمیشوند باب یازدهم موت مورث یعنی مردن آن شخصی که غلام یا کنیز وارث او
ومیراث گذارنده بجهت ایشان است باید که اول از ترکه میت بقدر قیمت بنده بمالک او دهند
وبنده را حاکم شرع در آن هنگام آزاد گرداند وتتمه مال را تصرف او دهد باب دوازدهم

وصیت بعتق بنده باید کان موقوف است بر انکه ملاحظه شود که از ثلث بیرون اید و وارث
باو معنی آزاد نماید **مقصد هشتم** در بیان معنی قضا و قاضی و اوصاف و شرایط و احکام
و مسایل متعلقه بآن و در آن دوازده بابست **باب اول** در معنی قضا و ترغیب و ترهیب در آن
بدانکه قضا در لغت بمعنی حکم است در هر چه باشد جناب مقدس الهی در کلام معجز نظام میفرماید
که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن
سبیل الله ترجمه ظاهر انکه ای داود بدرستی که کردانیدیم ترا خلیفه و فرمان دهنده در روی
زمین پس حکم کن میانه خلایق بحق و مکن پیروی هوا و خواهش نفس پس کمراه کرداند ترا از راه
خدا اکرچه ظاهر خطاب با حضرت داود است لیکن چون ببرهان نبوت رسیده که
انبیا را لازم است که معصوم باشند و از اول عمر تا هنکام رحلت از ایشان صغیره و کبیره صادر
نشود مراد از این خطاب مستطاب تعلیم امت است و حکم عام است ومن لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الفاسقون یعنی انکسی که حکم نکند بانچه خداوند عالمیان نازل فرموده پس
آن کروه ایشانند فاسقان و حکم میان مردمان بحق نمودن درجه بلند و مرتبه ارجمند است
و تا وثوق تمام و اعتماد عظیم بر نفس خود نداشته باشد متوجه این امر خطیر نکردد زیرا که
باندک لغزشی صاحبش از آتش جحیم کردد و حدیث صحیح است که من حکم بدرهمین فاخطا
فقد کفر یعنی انکسی که حکم نماید بدو درهم و در حکم خطا نماید بتحقیق که کافر است و ظاهر یعنی

خطا

خطا آن باشد که پیروی وسوسه شیطانی نموده بهوای نفس اماره و غرضهای شوم بر
خلاف کفته خدای و رسول حکم نماید و اکر خطا را بمعنی ظاهری کیرند با اصول مذهب منافات
دارد و این خطا در برابر صوابست و چنین خطائی با عمد جمع نتواند شد و آن خطائی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که رفع عن امتی الخطاء والنسیان وما اکرهوا علیه یعنی انکه
برداشته شده است از امت من خطا و فراموشی و آنچه از ایشان از روی کراهت از محرمات
سرزند و او را بجبر بران دارند و خطا در این مقام بمعنی آنست که بذل اجتهاد خود نموده و اهل آن باشد
و بحسب اتفاق خطا نماید کناه ندارد هرکاه که معرفت حلال و حرام و شرایط دانائی در او
باشد اکر بحسب اتفاق بسبب عدم ظهور حق بخلاف آن حکم نماید و ظن صواب داشته
باشد آثم نیست و از جمله شرایط معتبره انکه عاقل و عالم بکتاب و ناسخ و منسوخ آن و عام
و خاص و محکم و متشابه و واجب و سنت و معرفت شده ضروریه از تصریف و نحو و معانی
و کلام و اصول و لغة عرب و اصول اربعه یعنی تفسیر قرآن و احادیث و ادله عقلیه باشد
اما کلام بقدری که بدلیل عقل اثبات واجب و توحید و صفات ثبوتیه و سلبیه تواند
نمود و بدلیل داند که صفات واجب زاید بر ذات او است و ثبوت پیغمبر و سایر انبیا و امامت
ائمه هدی را و تصدیق بجمیع آنچه سید انبیا بآن نازل شده از روی دلیل نماید و تحقیق
مسایل حکمیه و تدقیقات فلسفیه شرایط اجتهاد نیست و از اصول بقدر انکه امر و نهی و عموم

محصوص و مطلق و مقید و عام و خاص و مجمل و مبین را داند کافیست و از تصریف و نحو
بقدری که خطا در اعراب جواهر کلمات ننماید کافیست و استقصاء عظیم لازم نیست و از
لغت بقدر آنکه معانی قرآن و حدیث بآسانی تواند فهمید و استحضار بان شرط نیست و از منطق
ضوابط دانستن آنکه قیاس اقترانی و استثنائی و اشکال اربعه و در درایه حدیث آنکه
مشتمل بر حسن و صحیح و موثق و ضعیف و موقوف و متواتر و آحاد و امثال آن است مطلع
باشد و استحضار بآن لازم نیست و تتبع فروع فقه بنحوی نموده باشد که خلاف جمهور ننماید
و اطلاع بر متفق علیه و مختلف فیه بهم رساند و تحصیل این امور درین زمان نسبت بقدیم
آسانترست لیکن با وجود این مراتب تا تایید ربانی و قوت قدسیه نبوده باشد استخراج
فروع از اصول چنانکه باید و شاید نتواند نمود هرچند که با عنایت ربانی پیوسته کشود
بحر عطای بی منتهای سبحانی هیشه در جوش است اما این توفیق اگر صورت حصول
نیابد بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا نیست بود بود از ما سعی
نتوان زد و بقدر مقدور باید کوشید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و کمال تقوی و
پرهیزکاری و خالص ساختن این امور از حب جاه و صیت اعتقاد اقطار و امصار و قرب
سلاطین روزگار و خواقین کامکار و هجوم عوالم و رجوع خلایق و جرات بر امثال و اقران
و مباهات اتباع و اولیای شیطان و اگر نعوذ بالله چنین جوهری گران بها ملوث باغراض

خبیثه دنیا شود سود بر سر زیان رفته مستحق عذاب نیران و آتش سوزان و دوری از رحمت الهی
آگاه و سبب سیاه رویی دو جهان شود اللهم اعصمنا من ذلک بحق من عصمتهم من الخطاء اعنی
الائمة الهدی و اطاعت موصوف بصفات اجتهاد بموجب آیات صریحه معتبره که متواتر باشد اخبار آن
بر کافه مکلفین لازم است و رد کننده قول ایشان مانند کسی است که رد قول قبله افروز جهان
نماید و هر که رد قول نموده ایشان نماید چنانست که بخدای جل شانه شرک ورزیده باشد
و هر گاه موصوف باین صفات ثابت الی الله جل شانه در میان خلق حکم نماید باید که اول
روز بکارهای ضروری و امور لازمه خود رسد که هنگام حکم سبب تفرقه حواس نشود
و وضو سازد و لباس پاکیزه پوشیده بوی خوش بکار برد و از روی سکینه و وقار متوجه
مسجد اعظم که دران شهر باشد شود و دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورد آنگاه پشت بقبله
نموده بنشیند و توفیق از جناب مقدس الهی درخواهد و مدعیان در برابر او روی بقبله
بایستند و در حال محاکمه گرسنه و تشنه و غضبناک نباشد و باطمینان ظاهر و باطن متوجه
شود و بفرماید که نام مدعی و مدعی علیه با اسامی پدران ایشان و آنچه بجهت آن منازعه
می نمایند بجهت رفع اشتباه بنویسند و همچنین اسم هرکی که بجهت مرافعه حاضر شده اند در رقعها
بیکوضع و صورت و با هم مخلوط ساخته در موضعی که نتواند دید گذارد در مثل تحت سجاده
یا غیر آن و دست برده یکی یکی بیرون آورد و اسم هر کس اول بر آید آنرا مقدم داشته متوجه

او شود و ابتدا در حرف زدن بیکی ننماید و اگر هر دو سلام نمایند جواب دهد و اگر یکی تقدیم
در سلام نماید همین جواب سلام اکتفا نماید و نظر با هر دو بیک نوع باشد در انبساط و تکلم
و یکی را مخاطب نسازد بلکه گوید اگر بجهة کاری آمده اید مطلب خود بگویید پس اگر یکی ابتدا
نماید بشنود و چون فارغ شود خطاب بخصم نماید که درین باب این دعوی چه میگویی پس
اگر بانچه خصم گوید اقرار نماید بی شایبه جبری حکم نماید بانکه مدعی را راضی سازد و اگر خصم
استدعا نماید که او را مهلت دارند تا حق گذاری نماید اجابت جایز است و اگر بعد از تفحص ظاهر
شود که پریشان است و قدرت حق گذاری ندارد او را رها کند و بفرماید که سعی نمای که
از حق مدعی خود را بری الذمه سازی و اگر در حین اقرار مدعی علیه حاکم را شکی در عقل
یا اختیار او بهم رسد باید که در حکم توقف نماید تا حقیقت ظاهر شود و اگر مدعی علیه
منکر شود بمدعی گوید که درین باب گواه داری اگر گوید حاضر است امر باحضار گواهان
نماید و اگر گوید همین ساعت حاضر میسازم حاکم متوجه مرافعه دیگر شود تا آنکه گواهان
خود را بیاورد و اگر مدعی گوید حالا حاضر ساختن گواه میسر نیست حاکم سوال کند که
چه باید کرد اگر استدعا نماید که روز معینی که در آن وقت شهود حاضر نماید اگر مانع شرعی نداشته
باشد قبول نماید و اگر گوید در ثبوت شاهد ندارم حاکم بگوید پس مطلب چیست اگر مدعی گوید
غرض آنکه آنچه حکم خداست بفرمایند قاضی متوجه خصم که منکر است شود و گوید قسم خوری

اگر بقسم خوردن جرأت نمود باید که حاکم متوجه مدعی شود که راضی هستی و او را فهم بدهی
اگر گوید بلی متوجه منکر شود و گوید قسم آسان نیست از عذاب خدا و شرمندگی روز جزا اندیشه
کن بخلاف واقع قسم خوردن سبب کوتاهی عمر و درازی عقاب میشود اگر بعد از موعظه از
غضب خدا ترسان شده اقرار نماید باید که بفرماید که مدعی را راضی گردان و متوجه دعاوی
دیگر شود و اگر منکر بر مدعی رد قسم نماید اگر قسم خورد آنچه دعوی نموده میگیرد و اگر بعد از
رد منکر ابا نمود و راضی بقسم خوردن نشد دعوی باطل میشود و اگر منکر اقرار بحق
نماید و گوید الحال پریشانم مرا مهلت ده باید حاکم بخصم گوید شنیدی چه میگوید او را مهلت
میدهی اگر راضی شود مدتی معین نماید و فصل دعوی شود و اگر مدعی خاموش شود حاکم
لحظه صبر نماید اگر راضی بمهلت شود و الا ایشانرا برخیزاند و متوجه دعوی دیگر شود
و مکروهست که التماس نماید که بخاطر من او را مهلت ده لیکن اگر پریشانی خود را مدعی علیه
بثبوت رساند بر قاضی لازم است که حکم نماید که او را مهلت دهد بموجب نص قران که و
انْ کَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلَی مَیْسَرَةٍ مضمون معنی آنکه و اگر آنکسی که ازو طلب است پریشان
باشد و حق گذاری برو دشوار پس باید او را مهلت دهد تا قدرت بهم رساند و بآسانی
بهمسازی نماید و اگر بر حاکم ظاهر شود که اقرار منکر از روی ترس یا سفاهت است یا آنکه
غلام است حکم آن اقرار باطل میشود و اگر شخصی نزد حاکم اقرار بشغل ذمه مال شخصی نماید

و آن شخص خواهد که حاکم تحمل نماید که در حضور او اقرار شده تا آن شخص اقرار کننده را نشناسد
یا جمعی که معتمد باشند شهادت بمعرفت او ندهند نتواند تحمل نمود و تا چنین نکند را تحمله
ثبت نمیشود و اگر مدعی و مدعی علیه هر دو بیکبار شروع در تقریر مطلب نمایند باید اول
متوجه آن شخص شود که بر جانب راست حاکم است انگاه متوجه دیگری و اگر شخصی بعد از تقریر
دعوی نماید و مدعی علیه ساکت شود و بلا و نعم جواب نگوید بر حاکم لازم است که تفتیش
کند که سبب ساکت بودن چیست اگر بعلت کری یا سنگینی گوش باشد بهر نحو ممکن شود باو
بشنواند و اگر ثقل زبان مانع باشد یا کنگ باشد باشاره که توان فهم نمود استفسار نماید
و اگر از باب عناد جواب نگوید حاکم را رسد که او را حبس نماید که اگر جواب شرعی دارد بگوید
و الا حق گذاری نماید و اگر اقرار مجهولی نماید چنانکه گوید که او را نزد من حقی هست و بیان
نماید قاضی را رسد که تکلیف کند که بیان نماید باب دویم در بیان اوصاف گواهان
و شرایط و مسایل متعلقه بان بدانکه گواهان باید که عادل باشند و عادل کسی را گویند که
بدین داری مشهور و پرهیزکار از آنچه خداوند عالمیان حرام گردانیده باشد و تفصیل شرایط
عدالت و اوصاف آن در کتاب صلوة مذکور شد و شهادت فاسق و کسی که ما بین او و مشهود
علیه دشمنی ظاهر باشد و شهادت جمعی که سؤال بکف نمایند بنابر تهمت مسموع نیست
و شهادت مسلمانان بر کافر مسموع است و عکس مسموع نیست و هر بالغ عاقل مختاری که اقرار

نماید

نماید از و مسموع است خواه کافر و خواه مخالف و خواه مؤمن اگرچه فاسق باشد و در حق
دیگری شنیده نشود و شهادت پدر بر فرزند و از برای او هر دو مسموع است و شهادت پسر
از برای پدر مسموع است و بر او مسموع نیست و شهادت مرد هرگاه عادل باشد بجهة زوجه و بر
هر دو مسموع است و اگر بغیر شوهر عادل شاهدی نداشته باشد با قسم حق آن زن ثابت میشود از
مال و قرضها و طلبها او را بدهند و شهادت غلامان هرگاه عادل باشد بجهة مولی مسموع است
و شهادت بر مولی مسموع نیست و اگر در امری که متعلق به بنده نباشد گواه شهادت دهد
مسموع است چنانکه گوید شنیدم که اقرار بشغل ذمه خود نمود هرگاه اقرار کننده را بوجهی بشناسد
و اگر کافری در حین کفر بر یک امری شهادت دهد بعد اسلام و پرهیزکاری آن شهادت
معتبر باشد و همچنین فاسق بعد از توبه و بازگشت آن شهادت از و مسموع است بشرط
اصرار بر آن در حین صلاح و در غیر زنا و لواطه و حق در هر باب باشد دو گواه عادل
از مردان کافیست و در اموری که پوشیده است و نمی بینند مردان آنرا که متوجه شوند
چون بکارت و عیبهایی که زنان را در فرج میباشد و حیض و نفاس و ولادة و زنده بودن
طفل در حین ولادت و رضاع هرگاه دو زن مسلمان صالحه معتمده شهادت دهند مسموع است
و اگر بوده باشد درین امور الا یک زن صالحه پرهیزکار معروفه بصلاح شهادتش ربع حق
دوایت مسموع است و شهادت یکمرد و دو زن در باب مالها و قرضها مسموع است و گواه

زنان و در طلاق و نکاح و حدود و دیون ماه هرگاه منفرد باشند مسموع نیست و در
اموال هرگاه یک گواه عادل باشد با قسم مدعی حق ثابت میشود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بیک گواه و قسم حکم فرموده‌اند و در خصوص وصیت هرگاه مسلمانی فوت شود و از مسلمانان
کسی بر سر او نباشد دو مرد از یهود یا نصاری یا مجوس که در میان قوم خود بخوبی و دیانت
معروف باشند گواهی دهند مسموع است با وجود مسلمانان و زن مردمیت و عدم اطلاع
ایشان اگرچه عادل نباشند شهادت اهل ذمه مسموع نیست و شهادت یک زن در چهار یک
یک وصیت مسموع است و دو زن در نصف و در شکستن سر و زخم شهادت اطفال که
تمیزی داشته باشند و بفهمند که چه میگویند آنچه اول گویند مسموع است و هرگاه دو نفر عادل
که شهادت بر قتل دهند نباشد قوم کشته شده هرچند عادل نباشند و فاسق باشند
هرگاه پنجاه نفر قسم یاد نمایند که شخصی که محل شبهه و تهمت باشد او را بقتل رسانیده مثل
آنکه میانه آن شخص که کشته شده و این شخص پهلوانی و دعوی زنی معروف باشد و از این قبیل
هرچه بحسب عرف گنجایش شبهه و تهمت باشد در این صورت اگر کشته شده را آنقدر قوم
که اطلاع داشته باشند و قسم تواند خورد نباشد یا باشد و قسم یاد نمایند مدعی خون
که خونخواه گویند پنجاه نوبت قسم یاد نماید که متهم کشته و دیت بگیرد و این حکم بتفصیل
در کتاب دیات مذکور خواهد شد و پوشیدن شهادت جایز نیست مگر از باب تقیه یا بیم

آنکه

آنکه نقصان مالی یا جانی یا عرضی باو رسد مثلا مبلغی بسیار که قدرت اثبات آن
ندارد بر ذمه شخصی دارد و کسی مطلع نیست و اگر گواه شهادت دهد انکار حق نموده نمایم
و بغیر از این باید که بجا آورد اگر شهادت ندهد مؤاخذ نیست و اگر تحذیر بر گشتن نماید که
اگر شهادت دهی ترا بقتل میرسانم و ظن آن باشد ادای شهادت در این صورت حرام و
انداختن نفس در هلاکت است و خفت عرضی را بعضی کافی دانسته‌اند و هرگاه بخواهند آنکه شاهد
بر امری از امور شود طلبند اگر مانعی که رافع شرعی باشد نباشد اجابت لازم است و اگر شاهد
آن شهادت را فراموش نموده جایز نیست که بمحض نوشته شهادت دهد هرچند آن نوشته
بخط او شبیه بلکه باعتقاد خودش خط او باشد مگر آنکه با وجود خط شاهد عدلی باشد
اگر شهادت دهد حرجی نیست و اگر تواند که صریح نگوید و گوید این خط منست و ما خاطر
جمع نباشد یعنی خود هیچ شاید که منکر جزات انکار نماید بهتر است و اگر دو نفر عادل بشهادت
عادل شهادت دهند این هر دو شهادت بمنزله یک شاهد است و تا کسی را از اهل ورع
و صلاح نداند شهادت بر شهادت او نتواند داد و نگوید در حین شهادت که من شاهدم
باید که بگوید شنیدم از شخصی که او را عادل و پرهیزکار میدانم که این شهادت داد و باید
که نهایت احتیاط در گواهی نماید که خلاف واقع گفته نشود که در آن خطر عظیم و سبب عذاب
الیم است و اقامت شهادت در نزد حکام جایر و قضاة ناصبین الا در وقت ضرورت

وتضییع حق برادر مؤمن لازم نیست **باب سیم** در بیان استحباب تفریق شهود و کیفیت آن
بدانکه در اموری که باستفاضه ثابت تواند شد و آن ده امر است **لمؤلفه** هلال و ملک و نسب
عتق و رق و وقف و نکاح ولاء و موت و ولایت ز استفاضه عیان واستفاضه مأخوذ
از طلب فیض بمعنی ظهور و کثرت و در اصطلاح اخبار جمعی است که از همه‌شان مجموعی ظن غالب
و نزدیک بعلم حاصل شود و نفس ایمن باشد از اتفاق اجتماعشان بر دروغ و در این باب فرق
میانه بزرگ و کوچک و مسلمان و کافر و زن و مرد نیست تواند بود که از همه‌شان مجموعی علم
حاصل شود که از شهادت دو عادل هم نرسد پس هرگاه شهود عالم نباشند واحتمال تزویر
باشد سنت مؤکد است که گواهان را از هم جدا نماید بنحوی که هیچ یک شهادت دیگری نشنوند
و بعد باید که آنچه گویند بنویسند آنگاه تکبیر گوید و آن شاهد که شهادت داد نزد آن جماعت
نرود و یکی حاضر نموده خصوصیات آن امری که در آن شهادت میدهند سؤال نماید
و تا ممکن است اجبار بانکه تفریق گواهان خواهم نمود نماید پس اگر شهادتها بمرتبه رسد
که احتمال تزویر و تمهید رفع شود اگرچه بعضی از گواهان مسلمان نباشند یا زن و طفل باشند
حکم نماید و الا رد شهادات نماید و اگر گواهی در چنین شهادت مضطرب شود اعانت نماید
و از روی غلظت او را مضطرب نگرداند و تفریق شهود در گواهان لواط و زنا و سحق و
سایر حدود هرچند ظاهر العداله باشند سنت است پس اگر شهادات موافق بوده باشد

جمیع

جمیع اوصاف بشنوند و الا رد نمایند و در این تفریق مصالح خفیه بسیار است که باندک تأمل
بعضی آشکار میشود و اگر شخصی که فسق و عدالت او هیچ یک ظاهر نباشد شهادت دهد از
همسایگان و از خویشان و مصاحبان استفسار احوال او نماید پس اگر اتفاق بر صلاح
و تقوی نمایند حکم تواند نمود و الا توقف نماید و اگر عکس این فسق او بظهور رسد رد نماید
و در قصاصی که بحد قتل نرسد اطفال اگر شهادت دهند تفریق نمایند اگر همه موافق گویند
و از تزویر ایمن باشد حکم نماید و هرگاه دو شخص بر مدعای اقامت شهادت [illegible] نمایند
بنقیض هم مثلا جمعی شهادت دهند که مال عمرو است بخلاف جمعی در تصرف زید و جمعی گویند حق
و ملک زید است و عمرو را در آن حقی نیست و ترجیح در عدالت شهود نتوانند نمود بالمناصفه
میانه ایشان صلح نماید اگر هیچ یک متصرف نباشد و اگر ترجیح شهود باشد بطرف راجح حکم
نماید و اگر یکی متصرف باشد و هر دو شاهد گذرانند و ترجیح نباشد بانکسی که در تصرف او
نیست داده و از دست متصرف انتزاع نمایند و اگر بحسب عدد گواهان یکطرف زیاده باشد
و در ظاهر عدالت مساوی حکم باکثر نمایند **باب چهارم** در بیان یمین در اثبات حق و نفی
آن بدانکه میان علمای امامیه مشهور است که حدیث البَیِّنَةُ عَلَی المُدَّعِی وَالیَمِینُ عَلَی مَن اَنکَرَ
لفظا و معنی از سید بشر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شفعاء یوم المحشر متواتر است یعنی گواه
گذرانیدن بر مدعی است و اگر از گواه حق بثبوت نرسد قسم بر منکر است و این حکم عام است

مگر در چند موضع که بموجب روایات معتبره صحیحه استثنا شده و قسم بجهة اثبات یا نفی آن بجهة
کافران و مسلمانان و مؤمنان نیست الا بخداوند عالمیان و اسماء خاصه او مثل الله و رحمان و
سنیان قسم بزن طلاق و عتق و کفر و برائت از دین و ایمان را تجویز نموده اند از روی جهل و
طغیان و وسوسه شیطان و بعضی گویند اگر در قسم دادن مجوسی بعد از لفظ جلاله گوید بگوی
بالله الذی هو خالق کل شیء یا خالق النور و الظلمة بهتر است و این اشتباه است زیرا که ایشان
با الهی که خالق نور و ظلمة و فاعل خیر و شر باشد اقرار ندارند تا نمایند و بچنین قسمی بهتر اقدام
مینمایند که بلفظ جلاله تنها و بعضی گویند که اگر کفار و اهل ذمه را موافق ملت ایشان قسم
دهند و قاضی داند که در اثبات حق ادخال است جایز است و مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام یکی از یهود را موافق مذهب ایشان بتوریة تکلیف قسم نمود و ممکن است که آن از باب
حیل در قضا که از آن قبله هر دو سرا بمنصه ظهور رسیده باشد چنانکه مشهور است
و نموده که قنبر اضرب عنق الغلام و غرض کردن زدن نبود خصوص که احادیث صحیحه در این
باب از اهل بیت عصمت صادر شده که قسم بغیر الا بخدا ملکه در مقام که معتقد باشد ظاهر
اینست که بمقتضای آیه کریمه ان الله عزیز ذو انتقام باید که فرصتی دهد تا از روزگار آن بد فرجام
بجوی بر آورد که عبرت خواص و عوام شود و اگر حاکم داند که بتکلیف تغلیظ قسم احتمال الغالب
که حق ظاهر شود ظاهر اینست چنانکه روز جمعه در وقت نماز در خانه کعبه مشرفه یا حطیم یا مقام

ابرهیم یا بعبارت قسم یاد نمای که والله الذی لا اله الا هو الغالب الضار المهلک المنتقم
القهار اما ظاهر اینست که اگر باین نوع راضی نشود و گوید بلفظ والله در حضور قاضی یا جمعی
از عدول قسم یاد می نمایم او را نکول کننده نتوان گفت و بمحض عدم رضا بقسم بآن هیات مال از
ید او انتزاع نمودن جرات عظیم است و اگر دعوی نماید که فلان مبلغ بتو قرض داده ام و در
جواب دعوی گوید قسم میخورم که بهیچ جهة مشغول الذمه تو نیستم کافیست و در فعل خود بعنوان
جزم باید قسم یاد نماید و در فعل غیر اگر گوید علم ندارم کافیست و هرگاه گوید بر ذمه انکه تو
او را وارثی مبلغی دادم قسم بر عدم علم کافیست **باب پنجم** در بیان آنچه بیک شاهد و قسم
ثابت میشود بدانکه ضابطه کلیه است که هرچه بشاهدی از مردان و دو زن ثابت شود بیک شاهد
و قسم ثابت میشود و هر چیزی که بعینه مال باشد یا مقصود از آن مال در مثل قرض و غصب
و بیع و صلح و اجاره و هبه مشروطه بعوض و جنایتی که سبب دیت باشد چون قتل خطا
و کشتن پدر فرزند را و آزاد بنده را و شکستن استخوان شخصی و اگرچه از روی عمد بوده باشد
و اما عیوب زنان بگواه و قسم ثابت نمیشود و همچنین بعضی عیوب مردان را نیز گویند که بیک
گواه و قسم ثابت نمیشود و همچنین در خلع چرا که مال شرط آنست و داخل در حقیقت خلع
و اگر مدعی مرد باشد در آن دعوی توان گفت که بشاهد و یمین بثبوت رسد و طلاق و در جمیع
بشاهدی و یمین بثبوت نمیرسد و همچنین عتق بنا بر قول مشهور و کتابت و تدبیر و استیلاد

وقف و وکالة و در نکاح خلافست اظهر اینست که آن نیز بشاهد و یمین ثابت نمیشود
و اکر چند کس در امری که بیک شاهد و قسم بثبوت رسد دعوی نمایند و هر یک بر طبق دعوای
خود یک شاهد بورع و تقوی ظاهر العدالة کذرانند که هیچ یک را بر دیکری ترجیح نباشد
باید که اول شاهد شهادت دهد آنکاه که او را تعدیل نمایند قسم یاد نماید پس اکر همه قسم
یاد نمایند درینصورت متنازع فیه میانه ایشان هرکاه هر یک دعوی اختصاص بتمام نموده
باشد بالسویه قسمت شود و اکر تاریخ شهادت بعضی از شهود مقدم باشد حکم و فتوی بجهة
مقدم بلا خلاف نتوان نمود که هر دو شهادت بر ملک مطلق داده باشند اما اکر بعضی شهادت
بر ملکیت دهند و بعضی بر تصرف شهادت دهند وانکه شهادت بملکیت داده مقدم باشد
ترجیح دادن شهادت جمعی که بر ملکیت شهادت داده اند بر جمال آیات اقوی است **باب**
ششم در بیان قسمت و تمیز دادن حصه هر یک از شرکا را از دیکری و قسمت هر چند متضمن
اخذ حصه از تصرف دیکری باشد بیع نکویند و بجبر توان کرد باستدعای هر یک با اصل
و صیغه ندارد اما اکر در قسمت ضرر فاحش باشد جبر نتوان نمود چون دانه مروارید و شمشیر
و مصحف و عصا هر چند با شخصی که استدعای قسمت نماید ضرر نیز برسد و اکر یکی از دو شریک
استدعا نماید که قسمت منفعت و اجره ماه بماه شود باین نحو که یکماه اجره را یک شریک بکیرد
و ماه دیکر با دیکری باشد با آنکه منفعت را قسمت نمایند و هر دو حصه برابر حقیقی یا باعتبار

زیاد

زیاد و کم تعدیل نمایند و برضا هر یک حصه را صاحب شوند قرعه لازم نیست
و بدون رضا قرعه لازم است که باسم هر یک حصه آید در آن تصرف نماید
و اکر بشهادت اهل خبرت یا باطلاع احد شریکین ظاهر شود که
اشتباه در قسمت شده آن قسمت باطل است و باید مجدداً قسمت
شود و اکر یکی از شرکا دعوی غلط در حساب نماید و دیکران
منکر باشند قسم بروست و بعد از قسم حاکم حکم بر صحت قسمت
نماید و اکر راضی بقسم نشود مدعی غلط قسم یاد نماید و حکم ببطلان
قسمت شود و اکر بعد از قسمت ظاهر شود که حصه معینه
از آنچه قسمت شده مال غیر است هر کاه آن حصه معینه
از آنچه قسمت شده و ظاهر شد که مال غیر است اخراج
نمایند منافات با قسمت سابق ندارد و عوض نتخواه توان
داد و اکر سهمها مساوی نباشد قسمت باطل است **باب هفتم**
در بیان مواضعی که شهادت عادل مسموع نیست از آنجمله
دوازده وجه ذکر میشود با مسائل متعلقه شهادت پسر
بجهت اضرار پدر و شهادت غلام بنقصان مولی

وشهادت بچه شریک دران ملکی که باهم شرکت دارند
وشهادت زن هرچند عادله باشد در طلاق ونکاح
وحدود ورویت هلال وهرگاه منفرد باشد وشهادت
عادل کثیر السهو وفراموش کار بمحافظه وزن ومرد درین
باب مساویست وشهادت قبل از طلب در حق الناس اما
در حق الله هرگاه قبل از طلب شهادت دهد بر ترک نماز
وروزه وزکوة وامثال آن مسموع است وشهادت یك عادل و
دو عادل وسه عادل در مشاهده زنا وسحق ولواطه مسموع نیست
وزیاده بر حد افترا بر ایشان زده میشود وشهادت حرام زاده هرچند
ظاهر العداله باشد وشهادت قرضخواهان بحجر مفلس شرعی هرگاه دین
مستوعب باشد وشهادت عادل تنها در مواضعی که مذکور شد که دو شاهد
می باید اما مواضعی که شهادت عادل مسموع است نیز دوازده وچند کو
شد مواقع عشره استفاضه ودر جراحات وامور متعلقه بزنان
واگر سابق بر شهادت حاکم را اطلاع بر امری که
سبب باطل شدن شهادت جمعی باشد باشد بعد از شهادت تفتیش نماید وبمقتضای آن عمل نماید

شد

مثلا میدانست که زید بالغ نشده وامروز شهادت داد اما در سنی است که احتمال بلوغ دارد
اگر جمعی شهادت بر بلوغ او دهند حکم تواند نمود وتا علم جزم نباشد شهادت نتوان داد الا در اموری
در اختلاف عدد گواهان نظر بحقوق ودعاوی
که استفاضه باشد **باب هشتم** در تفصیل حقوق نسبت بگواهان در انکار ایشان بدانکه شش
قسم میشود اول انکه ثابت نشود الا بشهادت چهار مرد عادل وآن لواطه ومساحقات دوم
انکه بسه مرد عادل وشهادت دو زن ثابت تواند شد اگرچه بچهار مرد عادل هم ثابت شود چون
زنای محصنه وسیم انکه ثابت نشود بکمتر از دو شاهد عادل وچهار زن مثل زنای غیر محصنه و
معنی زنای محصنه جمع شدن مردی با زنی شوهردار آنچنانکه پنهان شود ذکر مرد بالغ عاقل در فرج
زن چون پنهان شدن میل در سرمه دان است بدو نشستن محمله چهارم حدود الهی آنچه بکمتر از
دو گواه عادل ثابت نمیشود چون دزدی ودشنام فحش وحد زدی وشرب خمر مسکری واسلام وبالغ
شدن وعدالت وفسق وعفو از قصاص وطلاق وخلع ووکالت ووصایت ونسب وهلال آن
پنجم انکه بکمتر از شاهدی وقسم یا شهادت دو زن ثابت نمیشود اگرچه بدو شاهد مرد نیز
ثابت شود مثل قرضها واموال ثابته چنانکه مذکور شد ششم انکه ممکن باشد که بزنان تنها ثابت
شود مثل ولادت وزنده بر آمدن طفل چنانکه گذشت واگر بعضی از گواهان بعد از
ادای شهادت وبعد از انکه حاکم حکم نماید از شهادت پشیمان شده رجوع نفع ندارد واگر
مالی باشد بانچه شهادت داده اند غرامت میکشند خواه آن عین تلف شده یا باقی باشد

وبعضی گویند اگر عین باقیست پس گیرند و این قول ضعیف است و اگر شهادت در امری
که سبب کشتن یا سنگسار نمودن یا دست یا پا بریدن باشد اگرچه حاکم حکم نموده و هنوز بعمل
نیامده بمقتضای کلام معجز نظام ادرؤا الحدود بالشبهات یعنی دفع نمایید اقامت حدود را
بسبب شبهها اشعار بآنکه تا ممکن است پرده عصمت ظاهری بتیغ رسوایی دریده نشود و الا
در چنین امور خفیه که نهایت اهتمام خصوص بر وجه حرام در پنهان بودن آن خواص و عوام
مینمایند و نادر است که در چنین وقتی پرده یا لحافی حایل نباشد و غلو در کتمان و ستر هم
در این باب بمرتبه ایست که اگر چهار مرد عادل شهادت دهند که مرد و زنی زیر جامه در زیر
یک لحاف بودند و دیدیم که در زیر لحاف حرکت می نمودند نمی شنوند و ایشان را حد بهتان
می زنند و اگر سه نفر عادل شهادت بتفصیل چون میل در سرمه دان دهند حکم نمی نمایند
و حد افترا می زنند و اگر تا سه نوبت اعتراف نماید تجاهل مینمایند و بر زبانش میدارند
که شاید غلط کرده باشی یا باشتباه واقع شده باشد منظور شارع همه جا آنست که فضیحت
نشود شاید از فضیحت و زجر اندیشه نموده توبه و بازگشت نمایند و اگر بعد از
قصاص و اقامت حدود آن گروه مردود اقرار بدروغ و بهتان داشته نمایند اولیای
کشته را رسد که این گروه را بحکم حاکم قصاص نمایند و اگر دو نفر ظاهر العدالة شهادت
بطلاق زوجه معتده دهند (نزد حاکم شرع) و آن ضعیفه بعد از انقضای عده شوهر نماید آنگاه اعتراف

بدروغ

بدروغ نمایند طلاق زن تعلق بشوهر اول دارد و غرامت مهری که شوهر ثانی داده بر
گواهان ثانی است اما اگر پیش از دخول باشد نصف مهر را غرامت کشند و قول شیخ
در خلاف آنست که حکم بر نمیگردد و زوجه تعلق بثانی دارد در خصوص وقتی که شوهر حاضر
شود و انکار طلاق نماید بسیار ضعیف است و روایت معتبره در خصوص ماده هست و اگر
بجهتی از جهات بدون اقرار گواهان زور بر حاکم شرع تزویر ایشان بعینه ظهور رسد حکم
باطل میشود و تعزیر و تادیب آن جماعت بر حاکم شرع لازم است و اگر مالی بسبب شهادت
باطل ایشان داده شده باشد غرامت میکشند **باب نهم** در باب اقرار مرد و زن بزنا و غیره
و ثبوت و چگونگی و احکام مترتبه بر آن بدانکه هر گاه زنی یا مردی از ترس خدا و عذاب
روز جزا اندیشیده در حضور حاکم شرع در حال عقل و تکلیف و حریت یا نیت توبه
و اختیار چهار بار بتفصیل مذکور اقرار بزنا نماید (حد لازم شود) و اگر گنگ باشد اشاره که فهمیده شود
کافیست و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمود
هر گاه زانی اقرار بزنا نماید و پرسیده شود که با تو که زنا کرد اسم شخصی که معروف بزنا باشد
گوید من او را دو حد میزنم یکی حد بجهت زنا و یکی حد بهتان و همچنین اگر مردی ادعا نماید
در حضور حاکم شرع و پرسیده شود که با که زنا کردی اسم زن معینی که معروف بزنا باشد
گوید باید دو حد بر او زده شود مگر آنکه تصریح نماید که بجبر با او جمع شدم یا او را بیهوش نموده

پا بر و مشتبه شد که آن شوهر خود بوده که در این صورت همان رجم تنها کافیست و اگر شخصی پیش
از آنکه این جماعت شهادت دهند نزد حاکم شرع ثابت شده باشد که زنا نموده و او را تازیانه
زده باشد که حکم بر صحت قول گواهان هرگاه ثابت العداله باشند حکم شود و اگر پیش از
آنکه گواهان نزد حاکم شرع گواهی دهند توبه نموده باشد حد ساقط است و بعضی گویند
که بعد از شهادت شهود اگر توبه نماید اختیار با حاکم شرع است اگر خواهد عفو نماید
و الا قصاص فرماید و اگر در حین اقامت شهود گوید جاهل بودم مرا گمان بود که اگر زن
راضی شود گناه نیست حد ساقط است مشروط بر آنکه آن شخص اهل آن باشد که این مسئله نداند
پس اگر شخصی که مدتها در خدمت علما بوده باشد این عذر گوید از او مسموع نیست و بعد از ثبوت
نزد حاکم و فقدان شهادت طریق قصاص زانی هشت قسم است اول آنکه با محارم خود چون خواهر
و عمه و خاله و امثال ایشان زنا نموده یا ذمی با زن مسلمان زنا کند یا آنکه با زنی بجبر زنا نماید
در این سه قسم هرچند شوهردار نباشد او را بشمشیر باید کشت بلکه اول صد تازیانه بزنند و آنگاه
بشمشیر بقتل رسانند دوم مردی که زن دائمی داشته باشد و با او از قبل جماع نموده باشد و مانع
از رسیدن بزن نباشد با زن بالغه عاقله خواه مدخوله باشد و خواه آزاد و یا بنده و مسلمان یا کافر
او را بعد از ثبوت بحکم حاکم سنگسار باید کرد و همچنین اگر زنی بالغه عاقله حره شوهری داشته
و در قبل با او جماع بنحوی که میل در سرمه دان و مانع از رسیدن با او هیچ وجه نباشد پس اگر مردی

که زوجه خود را بطلاق رجعی طلاق داده باشد زنا نماید او را حد زنای محصنه بزنند و تواند
بود که نظر بیک طرف زنا باشد و نظر بدیگری نباشد چنانکه زن اجنبیه در فراش مرد کدخدای
در ایام عده آن زن بجای آن زوجه بخوابد و داند که او هر شب جماع میکند و تغافل نماید در این
صورت آن زن زانیه است و بر مرد هیچ حرجی نیست و تواند بود که عکس حقیقی این در باب
مرد واقع شود که دانسته بجای شوهر او بخوابد و با او مجون نماید و هر یک بعد از شهادت
چهار گواه ادعای اشتباه نمایند و بوجهی باشد که احتمال داشته باشد حد ساقط میشود
و الا فلا و باید که گواهان بیکبار شهادت دهند که اگر هر یک ساعت واسطه شود شهادت
مسموع نیست و مستحق حد افترا شوند و اگر مرد اقرار نماید و زن دعوی اکراه نمود حد از او ساقط
میشود و تواند بود که اگر دروغ گفته و پشیمان خود و بخدای توبه و بازگشت نماید سنگسار شود
و طریق سنگسار نمودن آنست که زن را تا سینه در خاک نمایند و مرد را تا کمر و در وقت سنگ انداختن
کسی که باقرار چهار نوبت ثبوت زنای او شده باشد باتفاق او را باز نگردانند و اما اگر بگواه
ثابت شود و هنوز سنگی بر وی نخورده باشد و گریزان شود باز گردانند و واجب است که آن گواهان
که بشهادت ایشان نزد حاکم شرع ثبوت رسیده ابتدا سنگ زدن نمایند و اگر کسی خود
اقرار نماید البته امام باید ابتدا نماید و سنت است اعلام خلایق که حاضر شوند و بعضی گویند
که ازدحام و کثرت خلق در کار نیست اگر هر سه کس حاضر شوند کافیست **بدان که** اقوام زنا با

بوثبت حدود ولیجرا آن بود الحکم اگر دزد خود دو بار نزد حاکم شرع قبل از توبه اقرار نماید
که مال زیاده از ربع درهم دزدیده تا آنکسی که این مال از و تلف شده استدعای بریدن
دست نماید حکم بقطع نماید و اگر آن مرد موافقت نماید و عفو فرماید هر چند بر بعضی ثبوت
رسیده که قطع لازم نیست اما در صورتی اگر موافقت نموده بعد از آنکه دعوای قطع و او بدیوان
بدیوان حاکم شرع رسیده ثابت شرعی شد دیگر هیچ کس شفاعت نتواند نمود و اگر مال دزد دیده
بعد از آنکه دزد را نزد حاکم بجا که وطلب سیاست و تنبیه آورده باشد با و منتقل شود
مثلا از یکی خویشان خود دزدیده و آن مرد فوت شد نموده او را بدیوان حاکم کشد که سیاست
نماید قضا را فوت شود و وارث منحصر در دزد باشد قصاص ساقط نمیشود و اگر پیش از
مرافعه نزد حاکم شرع فوت شده باشد ساقط میشود و اگر آنچه دزدیده پیش از بیرون
آوردن از حرز بربع دیناری ارزید و پیش از در آوردن بر زمین خورده یا دریده که قیمت
آن از نصاب کمتر شد و از حرز بیرون برد قطع لازم نمیشود چرا که صادق است که از حرز
مالی را بر آورده که بربع دیناری ارزد و اگر بعد از آنکه دو نوبت از روی اختیار اقرار
نموده باشد انکار نماید نمیشنوند مگر شبهه محتمله که گوید عمر گفته بودند که اگر اقرار نمائی
ترا شکنجه عظیم خواهند کرد و اگر چه مرا الحال در اقرار جبر ننموده نهایت از بیم شکنجه بر
خود افترا نمودم و هر چند خلاف ظاهر باشد گوید توان شنید چنانکه گوید از شخصی خریدم

و اگر

و آنکسی که فروخته رفته در چنین مقام قطع نتوان نمود باید که عین را انتزاع نمایند و اگر حاکم
صلاح داند تعزیر نماید و الا در آن نیز تامل است بدانکه قتل بدو گواه عادل بر حاکم شرع ثابت
میشود یا بقسامه که پنجاه نفر از خویشان مقتول قسم یاد نمایند که آن مرد فلان شخص را بقتل
رسانیده نتواند حکم بقتل نمود هرگاه که کشتن این شخص آنکس را لعل تهمت تواند بود و
اگر بعضی آن نزد حاکم شرع بثبوت رسانند تکلیف قسامه نتواند نمود و اگر مقتول را خویشان
نباشند یا باشند و راضی بقسم نشوند متهم بقتل خود پنجاه قسم یاد نماید که من نکشته ام و اگر
بثبوت شرعی بشهادت دو عادل رسد که زید عمرو را بقتل رسانید و اولیای کشته شده استدعا
نمایند که خونی را بایشان دهند که بقتل رسانند حاکم شرع باید که امر فرماید که او را بشمشیر
بقتل رسانند و اگر اولیای مقتول بنوعی دیگر خواهند بکشند یا چراغان نمایند حاکم شرع
باید که امر نماید که او را بشمشیر بقتل رسانند و قتل بدو گواه عادل بر حاکم شرع ثابت میشود یا
بقسامه که پنجاه نفر از خویشان مقتول در حاکم شرع لجاجت لازم نیست و اگر آن شخص بثبوت رسانند
که مقتول را در زیر چوب کشته یا خفه نموده یا سر بریده یا به نیزه زده یا باتش سوخته یا در آب
غرق کرده در عوض بغیر شمشیر قتل او لازم نمیشود و اگر ایشان از دو گواه عادل که قتل بثبوت
رسانیده نباشد و خویشان متهم بقتل را دو گواه عدل باشد که اینمرد در یومی الحد مات در مکان
وقوع داشته باشد چنانکه گویند در حین قتل آن شخص در فلان بلد بوده یا محبوس یا مریض بوده

تکلیف نماید باولیای مقتول نیست واکر پیش از آنکه دو کواه عادل شهادت بر برائت ذمه این
شخص دهند اولیای مقتول قسم خورده باشند مسموع نیست و متهم بقتل را رها نمایند واکر کواهی هم
بقتل خطا دهند دیت ثابت شود و قصاص نتوان نمود و عاقله او دیت بدهند واکر کشته را
مالی باشد بنا بر قول اصح درعوض اولیا از و باز یافت نمایند والا از مال خود دهند و این حکم
حکمهای عظیم نزد عارف متأمل آشکار میشود از آنجمله هرکاه دانستند که خونها از اجرم بر اید
کشید نهایت اهتمام مینمایند که از کسی که منسوب بایشان باشد این نوع حرکات صادر نشود
و ممکن است که بتهدید و وعید او را باصلاح درآورند و بر آنکسی که قتل خطا کرده بعد از آنکه
ورثه مقتول را راضی سازد لازم است که بنده آزاد نماید و اکر میسر نباشد دو ماه متوالی روزه
دارد و هرکاه یکماه تمام و یک روز روزه داشته تتمه را متفرق ظاهر اینست که تواند داشت بنا
بر روایات اکرچه ظاهر قران مقتضی توالی شصت روزست و اکر عاجز باشد شصت مسکین را طعام
دهد و اکر دو کواه ظاهر العداله مثلا شهادت دهند که قاتل عمرو زید است و دو نفر دیکر
ظاهر العداله شهادت دهند که قاتل عمرو بکر است و این صورتیست که بهیچ وجه ترجیح در شهود
نباشد قصاص از عمرو ساقط میشود و باید که از متهمین نصف دیت کرفته بورثه مقتول دهند
و حضرت امام حسن ع بفرموده حضرت امیر المؤمنین ع در ایام خلافت آنحضرت حکم فرموده اند
درباره شخصی که خود اعتراف بقتل نموده بود بعد از اعتراف شخصی دیکر آمد و کفت قاتل آنشخص

منم و این مرد بیکناهست از ان اقرار کرده پرسیدند که هرکاه قاتل نبودی چون اقرار نمودی
عرض نمود که صورت واقعه نوعی شد که من مسکین را راه انکار نماند کارد برهنه خون آلود
در دست بخرابه رفتم بقصد قضای حاجت همان لحظه کشته بنظر آمد چون از حلقومش روان
و همان لحظه کشته شده بود مقارن این جمعی بخرابه داخل شدند و مرا با کارد و لباس خونی
دیدند بر سر کشته در چنین کاری بغیر از اقرار و توکل بر حکیم کردکار چاره نبود از مقر ثانی
پرسیدند که چون شد که با آنکه کسی را بر تو دستی نبود و اطلاعی کسی را بر این امر نبود خود را
در مهلکه افکنده باعتراف باین خطیئه نمودی جواب کفت که با خود اندیشیدم که ای شقی این
بس بود که از روی هوای نفس شوم و اغوای شیطان مردی را بیجان ساختی و الحال اینست
تو بیکناهی نیز کشته شود از کرده پشیمان شده دل بر کشته شدن نهادم و اقرار کردم آنحضرت
فرمودند که کسی شهادت بر قتل این مرد نداد اکرچه اقرار بقتل کرد اما اظهار توبه و ندامت
نیز نموده اماده قتل شد و اکرچه یک نفر کشته اما سبب حیوة این مرد بیکناه شد پس هر دو را
آزاد نمود فرمودند که دیت مقتول را از بیت المال باولیای خون دادند خبر بحضرت
امیر المؤمنین ع رسید آنحضرت تحسین فرموده آنحکم را امضا فرمودند و اکر در میان اولیای
مقتول اختلاف شود که بعضی اختیار دیت نمایند و بعضی راضی نشوند و طلب خون نمایند
و اما اکر در میان اولیای مقتول اختلاف شود که بعضی راضی بدیت باشند و بعضی بقصاص

اگر راضی بدیت نشود می تواند که قاتل را بقتل رساند و از مال خود نصف دیت با آنکسی که
راضی بدیت بود بدهد و در این صورت او را منع نرسد و اگر یکی از اولیای مقتول عفو نماید
دیگری را رسد که قاتل را بحکم حاکم بقتل رساند و نصف دیت بورثه او دهد و اگر از دادن نصف
دیت بورثه قاتل امتناع نماید حاکم رخصت قتل نمیدهد و همچنین اگر یکی از اولیای مقتول
حصه خود را از دیت ببخشد و دیگری خواهد بدادن نصف دیت در این صورت از قاتل نصف دیت
که عفو شده ساقط میشود و اگر بعضی از اولیای مقتول صغیر و بعضی کبیر باشد و کبیران عفو
نمایند صغیر را رسد که بعد از بلوغ مطالبه دیت بقدر حق خود نماید و اگر خواهد عفو
نماید و اگر ولی صغیر بنا بر مصلحت راضی بدیت شده باشد بعد از بلوغ صغیر مطالبه چون
نتواند نمود بدانکه باختلاف قاتل و مقتول هرگاه بدیت راضی شود و مکان و زمان دیت
مختلف میشود پس اگر مسلمانی ذمی را بکشد و بقتل ایشان معتاد نباشد امام را رسد
که او را بجهت نقض ملت و دفع فتنه بقتل رساند و اگر مصلحت نداند مسلمان را بعوض ذمی نتوان
کشت و دیت آن هشتصد درهم است که بنقد این زمان چهار تومان و هشت هزار دینار میشود
یا جنسی که بنقد برابر آن دو بدانکه دیت زن مسلمان نصف مرد مسلمان است و همچنین دیت زن
ذمیه نصف دیت ذمیست و دیت غلام بقدر قیمت اوست بحیثیتی که از دیت آزاد تجاوز ننماید
که در آن صورت هرچند غلام قیمت واقعی بنا بر صنعتی یا علمی که داند یا حسن عظیمی که داشته

بسیار

بسیار زیاده از دیت آزاد همان قدر دیت داده میشود لیکن حاکم شرع را رسد که او را تنبیه
و تادیب نماید که دیگران اقدام بقتل بندگان ننمایند و اگر اختلاف در قیمت غلام شود
ثبوت آن بر مولای غلام است و اگر از اثبات آن قیمت که ادعا مینماید عاجز شود قاتل قسم
یاد نماید که زیاده از این مقدار نمی ارزید و اگر رد قسم نماید و مولا قسم یاد نماید نازل منزله گواه
میشود و اگر نکول نماید همان قدری که قاتل قائل است زیاده نتواند گرفت و اگر مسلمانی ذمی را
بقتل رساند باید که او را گرفته تسلیم وارث مقتول نمایند اگر اختیار قتل نماید بنزد حاکم
شرع برد تا بقتل رساند و خود نتواند بقتل رساند و اگر اراده قتل او ننماید تواند او را بنده
نمود و ببندگی خدمت فرمود و فروخت و اگر مالی تحصیل نماید یا داشته باشد از وارث
مقتول است و همچنین اگر غلامی آزادی را بقتل رساند باید که او را بوارث مقتول دهند
که اگر اختیار کشتن نماید سلطان که حاکم شرع است بقتل رساند و اگر اذن دهد ایشان را بقتل
رسانند بشمشیر و بغیر آن از آتش یا تیرباران یا گرسنگی نتواند کشت و الا بوارث مقتول میشود
خواهد نگاه دارد و خواهد بفروشد و اگر مولای غلام وارث مقتول را بمال یا غلامی دیگر
بازخرید از غلام زیاده یا کمتر باشد راضی سازد جایز است لیکن بدون رضای ولی مقتول
اگر بقدر دیت آزاد دهد قبول لازم نیست و همچنین دیت کنیز هرچند هنرمند و صاحب
جمال باشد از دیت زن آزاد زیاده نمیشود اگر قیمتش باضعاف زیاده مثلا کوسفند دار

پانصد گوسفند بجهة دیت زن آزاد باید بدهد که ارزد ده تومان بحسب قیمت زیاده باشد
کنیزی باعتبار حسن عظیم و هنرهای شایسته نمایان تواند بود که لشصد تومان ارزد و اگر
شخصی در هجوم عام بقتل رسد که قاتل معلوم نباشد چون در بعضی مساجد عظیم و روضات
ائمه علیهم السّلم و در طواف کعبه و اندرون خانه مبارکه در این صورت بر حاکم شرع لازم است
که دیت از مال بیت المال بورثه مقتول دهد و اگر او را وارثی ظاهر نبوده باشد دیت ساقط است
و اگر کشته در میان دو ده یا قصبه یافت شود دیت او را مردم آن دهی که نزدیکتر باشد
بدهند و اگر در وسط حقیقی باشد که بهیچ وجه زیاده و کم در هیچ طرف نباشد بر اهل هر دو
ده لازم است که با گویند دیت بورثه مقتول دهند و اگر کشته در میان قبیله یا محله یا خانه
یافت شود و قاتل معلوم نشود دیت بر اهل آن محله و خانه و قبیله است مگر آنکه ورثه مقتول عفو
نمایند و اگر هر عضوی از اعضای او در محلی یافت شود هر جا سینه او باشد دیت بر ایشان است
مگر آنکه اولیای مقتول جمعی دیگر را متهم سازند و محل تهمت تواند بود در خصوص قسامه بنحوی که
مذکور شد لازم شود و اگر طفلی بخانه داخل شود که با اطفال بازی کند و در چاه افتد
و تهمت عداوتی و نزاعی که عمداً طفل را در چاه انداخته باشند نباشد بر اهل خانه و غیر ایشان
چیزی نیست و اگر جائی که شخصی سر زده بی رخصت بخانه کسی داخل شود و هر چند او را منع
و زجر نمایند ممنوع نشود در این صورت اگر او را بچوب یا سنگی بزنند و بآن سبب فوت شود

خونش هدر است و دیت بر کسی لازم نمیشود و همچنین اگر بمنزلی که عورات باشند نگاه کند و
او را بتیر یا چوبی زنند و هلاک شود خونش هدر است اما باید اول از تحذیر و ترسانیدن لازم است
و هر کس تعدی و زیادتی بر جمعی نماید و ایشان او را از خود دفع نمایند و هلاک شود خونش
هدر است و اگر کسی از بلندی بی اختیار بیفتد و بر کسی دیگر خورد و آن شخص بمیرد یا هر دو
بمیرند هیچ یک را دیت نیست و اگر از بیم شخصی یا سببی او از بلندی بیفتد و هلاک شود دیت
بر آن شخص است و اگر اسبی روی بشخصی آید و از بیم هلاک خود بر آن جمله نماید اسب رم کند و سوار را
بیندازد و هلاک شود و اینمعنی بثبوت رسد دیت هیچ یک بر کسی نیست و اگر کسی تیر
می انداخته باشد و خبردار نماید که بدم راه میآیید و ملاحظه نمایید تا مجروح نشوید بعد
از شنیدن ملاحظه ننموده کسی در راه آید و مجروح یا مقتول شود تیر انداز ضامن نیست و کسی
که بحدی از حدود الهی چون ترک نماز و روزه و امثال آن که بر او لازم شود حاکم شرع او را
بزند و بآن سبب فوت شود دیت لازم نمیشود و اگر بجهة تأدیب یا تعزیر در حقوق الناس چون
دزدی زده باشد و هلاک شود دیت بر قصاص کننده لازم است و هر کس شنود که شخصی
ناسزا بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات الله علیهم گوید و بقتل رساند
او را مواخذه در شرع نیست بلکه ثواب عظیم است هر چند آن شخص که این کفر گفته خلاف مذهب
باشد و بعضی از اجلّه علما واجب دانسته اند که باید بحاکم شرع اعلام نماید و خود مباشر قتل نشود

وظاهر اینست که هرچند آن اولی باشد اما در عالم اخلاص اقدام بقتل و او را امان ندادن بهتر بود
و اگر حاکم نتواند که بثبوت رساند کشتن او اولی بل او واجب است و هر که بقتل خطا کشته شود
و او را قرابتی نباشد که از قتل او دیت دهند باید خود بدهد و اگر پریشان باشد حاکم
شرع از بیت المال بدهد و اگر کسی را که قتل عمد نموده مال نباشد و ورثه مقتول راضی بدیت
باشند بر حاکم شرع لازم نیست که از قبل او دیت از بیت المال بدهد اگر خواهند از حاکم در خواهند
که او را بقتل رساند یا عفو نمایند و اگر کسی کشته شود که او را ولی و وارثی نبوده باشد امام
وارث آنکسی است که وارث ندارد و حاکم شرع باید که اگر خواهد دیت گیرد والا او را بقتل
رساند و عفو جایز نیست و همچنین در قتل خطا هر گاه کشنده را ولی نباشد و اگر شخصی را در حرم
بقتل رسانند و ورثه مقتول راضی بدیت شوند یک دیت کامل و ثلث دیتی باید بدهد بجهت بی
ادبی در حرم و همچنین اگر در ماههای حرام چون محرم الحرام و ذی الحجة الحرام و ذی قعده الحرام
و رجب و اگر کسی را در غیر حرم از روی عمد بقتل رساند و ملتجی بحرم شود بر حاکم شرع لازم است
که تنگ خوردن و آشامیدن و زیاده از سد رمق ندهد تا آنکه بیرون آید و با او سودا و معامله
ننمایند و سخن نگویند تا ملجا شود و بر آید و اگر در حرم جنایتی نماید با کسی امکان دارد همانجا
او را توان کشت و شیخ الطایفه شیخ مفید را عقیده آنست که حرم رسول صلی الله علیه و آله
و مشاهد مقدسه ائمه صلوات الله علیهم اجمعین حکم حرم دارد و احادیث بر ترجیح حرم اهل

بیت

بیت علیهم السلام بر مسجد الحرام واقع شده و اگر دو نفر اقرار بقتل نمایند لیکن یکی گوید از
روی خطا واقع شد و ولی مقتول مخیر است در طلب دیت از آنکسی که اقرار بقتل خطا نموده مطالبه نماید
یا طلب خونبها دیت از آنکسی که میگوید عمداً کشته ام نماید و نتواند که از هر کس مطالبه نماید
و اگر دو نفر شریک در قتل مرد مومنی باشند و عجز مومن ثابت نشود مگر باقرار مخیر است ولی
مقتول میانه آنکه هر دو را بقتل رساند و نصف دیت بورثه هر یک ایشان دهد یا آنکه یکی را
بقتل رساند نصف دیت بورثه مقتول دهد و همچنین اگر قاتل سه نفر باشند و با مولی مقتول
چنین مقرر شود که راضی بدیت شوند که هر یک ثلث دیت را سهم سازی نمایند و همین نسبت
اگر زیاده و کمی باشد و اگر از این سه نفر یک کس را بعوض مقتول بقتل رسانند بر آن دو نفر دیگر
لازم است که هر یک سهم دیت بدهند و از این جمع آنچه گیرند شرعا بورثه آن شخصی که قصاص
نموده اند باید بدهند و اگر سه نفر باتفاق که یکی مباشر قتل شود و دیگری آن شخص را میگیرد و
یکی ملاحظه راه مینموده باشد که اگر کسی آید اعلام نماید حاکم شرع لازم است کشنده را بکشد
و آنکه آن قتیل را گرفته بعد از زدن و تنبیه در بند ابدی نمایند تا در آنجا هر از خواری جان
بمالکان جهنم دهد و آن شخص که دیده بانی کرده چشمهای خیانت پیشه اش میل انتقام کشند و اگر
یک شقی چند نفر را بقتل رسانیده باشد و اولیای کشته شدگان راضی بدیت شوند از مال او بگیرند
و اگر آن شقی نادار دنیا و آخرت باشد حاکم او را در عوض بقتل رساند و بر ورثه او

چیزی نیست و اگر دو نفر باتفاق کمانداری نمایند و بر شخصی تیر بخطا زنند بر عاقله دیت باشد
لازم است و هر یک کفاره کامله یعنی آزاد کردن بنده و بعد از عجز صوم دو ماه و بعد از عجز از
اطعام شصت مسکین لازم است و کفاره قتل عمد بعد از آنکه وارث بدیت راضی شوند کفاره
جمع است که بنده آزاد نموده دو ماه روزه دارد و شصت مسکین را طعام دهد و از کرده بد خود
پشیمان شده باز گشت نماید و اگر عاجز باشد از کفاره بر ذمه او ثابت تا وقت موت باب

دهم در بیان ضمان نفوس بدانکه هر کس در شب شخصی را از منزل او طلب نماید و بجایی
دیگر برد ضامن است تا آنکه او را بجای خود رساند و اگر آن شخص خود باز گردد بری الذمه شود
و اگر هیچ یک باز نگردند و خبر ظاهر نشود پس اگر بدن آن دو کشته بیجان در مکانی دیده شود
اولیای مقتول را رسد که او را بنزد حاکم شرع برده طلب خون نمایند و اگر اولیای مقتول او را
بدیت راضی سازد حرجی نیست و اگر میت او در مکانی دیده شود اثر قتل ظاهر نباشد
و آن شخص که شب او را بیرون برده گوید فوت شد حاکم شرع دیت از و گرفته او را رها نماید
و او را قصاص نتوان نمود و اگر در حین کشتن باتفاق مقتول گوید که جمعی بر سر راه آمده او را
بقتل رسانیدند اگر بثبوت رساند بر و حرجی نیست و الا حاکم شرع او را در بند کند تا شخص
شود و بعضی گویند که بمقتضای اِدْرَؤُا الحُدُودَ بالشُّبُهاتِ هر گاه این دعوی نماید او را
بکشند و اما مال او دیت بجهت ورثه مقتول بگیرند و ظاهر این احوط باشد و اگر او را اما

باشد حبس نماید تا دیگر کسی جرأت بیرون بردن مردمان از خانه خود ننماید و هر گاه طفلی
که بمرضعه معینه و مربیه خاصی که با او انس گرفته سپرده باشد و او آن طفل را بکسی سپارد و تغییر دهد
تربیت کننده باشد بر دهنده او را و طفل هلاک شود یا ندانند که احوال او چون شد ضامن است
و اگر پدر و مادر طفلی را بتربیت کننده سپارند و او مدتی غایب شود و طفلی آورد که این طفل
شماست بر ایشان لازم است که بعد از قسم از و تصدیق نمایند زیرا که خود اعتماد نموده اند و
او را امین دانسته اند مگر آنکه جمعی گواهان معتمد شهادت بر کذب او اقامت نمایند باید که
درینصورت حاکم شرع او را حبس نماید تا طفل را بعینه حاضر سازد یا دیت بدهد یا صدق خود را
بثبوت رساند و بری الذمه گردد و اگر دایه طفل در وقت خواب بغلط طفل را از کهواره
هنگامی که در خواب باشد بیندازد یا او را عارضه دست دهد و هلاک شود او را عوض
نتوان کشت اما دیت کامله لازم است و در شرع مؤاخذ نیست و اگر از روی کمال شوق و خوشی
مرد کاوزور ضعیفه بیچاره خود را در بغل گرفته بفشارد و بآن سبب بمیرد در عوض نکشند
اما دیت کامله بورثه او لازم است که بدهد مگر آنکه عفو نمایند و همچنین عکس اگر آن مرد
بملک شوهر ضعیفه یا بیخن بیفشرد و هلاک شود دیت لازم است و اگر دختری که نه سال
تمام نداشته باشد از مجامعت راه بول و حیض او یکی شود باید که اگر بمیرد دیت بدهد و الا
تا زنده باشد او را نفقه و کسوه دهد و اگر شخصی حیوانی را سوار شود و بدستان حیوان

شخصی را هلاک نماید یا مجروح سازد یا عضوی از اعضای او را بشکند همان دست ضامن است
دیت آنرا باید دیت بدهد والا اگر پای هلاک نماید ضامن نیست مگر آنکه حیوان را زده باشد
و بان سبب لگد زند و کسی را هلاک سازد و اگر حیوان شخصی رود و حیوان شخصی دیگر را هلاک
نماید یا مجروح سازد صاحب ضامن است اگر تقصیر در بستن او نموده و اگر آن بچراگاه بر سر این
آمده و هلاک شده صاحب ضامن نیست و هرگاه شتری مست شود بر صاحب لازم است که او را
ببندد و محافظت نماید و اگر تقصیری نماید و از او جنایتی بر حیوان یا انسان یا مال و غیر آن
ظاهر شود صاحب شتر ضامن است و کسی که رم دهد حیوانی را و بآن سبب سوار از و بیفتد و
هلاک شود یا عضوی از و بشکند ضامن است و اگر دیوانه شخصی را بقتل رساند اگر آن شخص اولا
متوجه آزار و ایذای دیوانه شده خونش هدر است و بر کسی چیزی نیست و اگر بی جهتی بوده
او را کشته دیت بر خویشان دیوانه است و اگر او را خویشی ظاهر نباشد از بیت المال
حاکم شرع بدهد و مجنون را قصاص نتوان نمود و اگر عاقلی دیوانه را بقتل رساند از مال
او دیت حاکم شرع گرفته بورثه دیوانه دهد و عاقل را بدیوانه نتوان کشت درین باب
و اگر عاقلی دیوانه را بقتل خطا کشته باشد دیت بر عاقله است و کفاره برو لازم است چنانکه
مذکور شد و اگر طفلی شخصی را بقتل رساند دیت بر عاقله است و روایتی واقع شده که چون قامت
طفل پنج شبر شود او را قصاص توان نمود و ظاهر و اغلب آنست که قبل از بلوغ شرعی باین پایه نرسد

وهرکه

و هرکه آتش بخانه جمعی افکند هرچه تلف شود از مال و نفس ضامن است و او را حاکم شرع باید
قصاص نماید و از مال او هرچه تلف نموده بدهند و اگر قصد فساد ننموده بجهة حاجت در منزل
غیر آتش افروخته و باد این فتنه انگیخته دیت آن جماعت که هلاک شده اند و قیمت مال ایشان
لازم است که از مال او حاکم شرع گرفته بورثه مقتول دهد مگر آنکه عفو نمایند لیکن او را در
عوض درینوقت نتوان کشت و اگر در منزل خود بجهة حاجتی آتش افروزد یا آبی جاری کرده اند
و بسبب باد آتش استیلا یابد یا قوت آب خاک را متلاشی ساخته خرابی نماید بهیچ وجه ضامن
نیست مگر آنکه زیاده از احتیاج هنگامی که بیم فساد بوده باشد افروزد و اگر در رهگذار
مسلمانان چیزی که سبب هلاک شود اندازد اگر هم پوست هندوانه باشد یا آب بپاشد
و بآن سبب پای اسب لغزد ضامن است و اگر امر مباحی احداث بجهة منافع مسلمانان نماید
و از ان المی بکسی رسد ضامن نیست و اگر مولی غلام خود را بقتل خطا بکشد کفاره مذکوره
لازم است و همچنین بقتل خطا اگر پسر خود را بقتل رساند کفاره لازم است و دیت از مال خود
بدهد هرگاه پدر یا وارثی غیر او باشد مثلا آن پسر پسری داشته باشد شش یک آنرا که رسد او است
قصاص نموده تتمه را بجهة پسر پسر دهد و برادران مادری و خویشانی که مادری از ان بهره ندارند زیرا
که عاقله بر خویشان پدر دیت و اگر عمدا پسر خود را بسنگدلی بقتل رساند حاکم شرع او را تادیب
بلیغ نموده دیت تمام گرفته باقی ورثه دهد و اگر پسر بی سعادت پدر خود را بقتل رساند بجزای

آن شقی بدفرجام را حاکم شرع بقتل رساند تا عبرت خواص و عوام شود و اگر مادر نامهربان فرزند
خود را بقتل اگرچه بخوردن دوای مهلک بعد از آنکه روح دمیده باشد او را قصاص نمایند
و همچنین عکس و در هر باب هرگاه قتل خطا باشد حکم مذکور جاریست و اگر جمعی برکنار نهری
عظیم یا چاهی برسند و یکی مشرف بر افتادن شده بر دیگری چسبد و او نیز بر دیگری و هر
سه بیفتند حکم آنست که حضرت امیرالمؤمنین در باب چند نفر که بخوابگاه شیر رفته بودند با این
نحو که یکی بر دیگری چسبیده و آن بر دیگری و سیمین بر چهارمین و همه هلاک شدند و آن حضرت
فرمودند که اولین طعمه شیر شده ثلث دیت چهارمی را از مال او دهند و در باب کنیزی که
کنیزکی را بکودن گرفت و کنیزی دیگر آنرا ناخنک گرفت از جا جست و لی افتاد و گردنش
شکست و در باب شش نفر که در نهر فرات شناوری نمودند و یکی در آب هلاک شد و از آن
پنج نفر دو نفر شهادت دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق نموده اند و از آن سه نفر دو نفر
شهادت دادند که این سه نفر یعنی دو شاهد اول با یکنفر دیگر باعث غرق او شده اند حضرت
فرمودند که سه خمس دیت را آن دو نفر بدهند و دو خمس آنرا آن سه نفر بورثه مقتول دهند
و هرگاه مرد و زن و خنثای کبیر و صغیر در کشتن فقیری بی تقصیر شریک باشند حاکم شرعی را
رسد که سوای طفل همگی را بقتل رساند هرگاه ورثه مقتول خواهند و راضی شوند که توزیع
دیت نموده از مال مقتول بورثه ایشان دهند و اگر یکنفر را بکشند هر یک از موجودین بقدر

رسد خود دیت بورثه آنکس که در عوض مقتول کشته شده بدهند و اگر مدبری و غلامی
شخصی را بقتل رساند دیت بر آقای اوست و اگر ندهد حاکم شرع میفرماید که هر دو را بورثه
مقتول دهند و خدمت فرمایند تا آنکه آقایی که او را مدبر نموده فوت شود و بفوت مولی
آزاد میشود و دیگری را غیر سه از ورثه مقتول که مانع شوند و اگر مکاتبی آزادی را از روی
خطا بقتل رساند اگر در اثنای کتابت شرط شده باشد که اگر عاجز از ادای مال الکتابت شود
بنده خواهد بود مهر سه مولی را که از مال خود فدای او بورثه مقتول دهد یا او را به بندگی
ایشان واگذارد که اگر خواهند فروشند یا خدمت فرمایند و اگر شرط نشده باشد
بر حاکم شرع لازم است که بقدر آنچه مال داده و آزاد شده بدهند و او را بتصرف اولیا
گذارد تا آنکه بقیه مال الکتابت را دهد یا بمیرد و اگر مدبری و مکاتبی شخصی را بعمد بقتل
رساند ایشان از امثل حر قصاص باید کرد و اگر زن و مردی اتفاق بر کشتن مردی آزاد نمایند
حاکم شرع بعد از ثبوت و استدعای اولیای مقتول هر دو را باید بقتل رساند و بعد از
آن مرد و زن پنجهزار درهم بدهند که سی تومان تبریز است ده تومان را بورثه زن و بیست تومان را
بورثه مرد دهند و اگر با این دو نفر خنثای مشکل که مردی و زنی ظاهر نباشد باشد و ورثه
مقتول را رسد که از حاکم شرع درخواهد که هر سه را بقتل رساند و ورثه مقتول دو از
هزار درهم که هشتاد و پنج تومان تبریز است بورثه مرد و زن و خنثی بدهند از آنجمله سی و سه تومان

سه هزار و سیصد و سه دینار و ثلثی بوده بر دو بیت و پنج تومان بخنثی و تمیز شانزده تومان
ششهزار و ششصد و شصت و شش دینار و ثلثان دیناری بزوجه مرد ثلث دیت و حال خنثی
سدس دیت انثی و سدس دیت رجل و زن ثلث دیت زنان و بر همین حساب اگر قاتلان پنجاه
نفر بوده باشند و اولیا دیت دهند حاکم شرع را رسد که همگی را بقتل رساند و اگر یکی زیا
زیاده مصالحه نمایند جایز است و اگر دو زن مردی را بقتل رسانند حاکم شرع را رسد که بعد
از استدعای ورثه مقتول هر دو را بقتل رساند و چیزی نباید که ورثه مقتول بوارث
زنان دهد لیکن اگر سه زن یا زیاده اتفاق نموده آنفقیر را بقتل رسانند باید نقد زاید
از دیت مرد زیاده باشد توزیع نموده بالسویه باید ورثه مقتول در وجه ورثه زنان بی
ایمان رساند و اگر ده غلام که قیمت ایشان نقد دیت حر زیاده نباشد از روی عمد آزادی
بقتل رسانند و ورثه مقتول در خواهند که همه را بقتل رساند جایز است و چیزی در این
صورت بموالی غلامها نباید داد و اگر به بندگی راضی شوند همه را به بندگی ایشان دهند
و اگر ذمی مسلمانی را بقتل خطا بکشد دیت بر عاقله اوست و اگر عمدا بکشد او را با مال او
بورثه مقتول دهد که اگر خواهند بنده نمایند و اگر خواهند عقوبت کنند و اگر طفل و
مجنون شخصی مومن آزادی را بکشد دیت بر عاقله است زیرا که عمد مجنون و طفل در حکم
خطاست و ایشان را در این حال در عوض نتوان کشت و اگر کشنده مسلمانی کرد بوانه شده

باشد

باشد او را در عوض توان کشت زیرا که از ذمه اسلام بیرون شده و اگر مجنون نیز ذمی باشد
او را در عوض نتوان کشت و تعزیر لازم است بنحوی که امام مصلحت داند **باب یازدهم** در تفصیل
حدود که حد هر جنایتی و حکم حاکم شرع چیست بدانکه طریق حد زنای محصنه مذکور شد
و حد غیر محصنه آنست که صد تازیانه بر روی اندام که دران دیده شده که زنا نموده ایستاده
برو زنند و اگر بیمار علت و بیم موت باشد چوبی را دسته نمایند و یکبار بزنند و اگر در حال زنا برهنه
بوده او را برهنه حد زنند و عورتینش بپوشانند و اگر در این حال بمیرد بجهتم دیت و باز خواست ندارد
و اگر زوجه زانی بیمار یا غایب یا محبوس باشد که نتواند با او رسید یا ناشزه باشد و تمکین ننماید
و نتواند بجبر با او نزدیکی نمود در حکم غیر محصن است و او را صد تازیانه باید بزنند و رجم نتوان
نمود و شیخ مفید رضی الله عنه را عقیده آنست که هرگاه او را ممکن باشد بوجه شرعی کسر
شهوت خود نماید اگر همه کنیزی داشته باشد که با او نزدیکی تواند نمود یا ذمیه در خانه
او باشد او را محصن گویند او را اول صد تازیانه حاکم شرع بزنند و آنگاه سنگسار نمایند اما
متعه باجماع ائمه علیهم السلم نازل منزله ... آنست که زوجه غایب باشد و سر این حکم معلوم
چرا که متعه تواند بود که مدت طویله چون ده ساله و زیاده بران نموده باشد و کمال تمکین
تحریص در مواقعه می نموده باشد نکته که توان گفت شاید این باشد که متعارف آن زمان در
یکروز و دو روز بیش نبوده و چون دفع شبق و کثرت شهوت چنانکه باید نمیشود آنرا نازل

زوجه غلبه شمرده اند و حکم عام واقع شد چنانکه علت وجوب بودن غسل جمعه بموجب روایا
صحیحه آنست که عربان در روزهای جمعه از صحرا با بدنهای عرقناک پاک و ناپاک داخل مسجد
می شدند و سبب تعفن و تاذی خلق میشدند امر بغسل شده و حکم عام شد اگرچه بعد ازان از حمام
برآمده کمال نظافت و رعونت داشته باشد حکم عام شد با آنکه مورد خاص است و در زنا
تفاوتی بقول اصح میان دبر و قبل نیست هرچند باقرار زن باشد و در حد نیز موافقست و
اگر شهادت بوطی صریح ندهند در هیچ طرف حد شرعی لازم نمیشود تعزیر بهرچه امام یا نایب
خاص و علم داند نماید و اگر زانی غیر محصن سه نوبت باقرار خود یا بشهادت شهود مستحق تازیانه
گشته برو اقامت حد شود و آن شخص بجا متنبه نشود در مرتبه چهارم حاکم مختارست که او را
بشمشیر امر نماید که بکشند یا سنگسار نمایند و حکم مرد و زن درین باب یکیست و اگر زنی
زنائی دهد و محصنه نباشد و بگواهان نزد حاکم شرع بثبوت نرسد با آنکه پیش از آنکه برو ثابت
باشد اظهار توبه نماید و ده نوبت بلکه هزار نوبت یا زیاده اصرار آن لعینه باشد هرگاه شهود
شهادت دهند یا اقرار نماید زیاده از صد تازیانه نتوان زد و اگر زنی اقرار نماید بزنا یکبار و
یا سه بار و حاکم شرع تغافل نماید و آن زن نفهمد که غرض آنست که اگر با خدای خود باز
گشت نماید توبه از روی اخلاص نماید قبول است و جمیع حدود ازو ساقط میشود و هرکس
بعد از آن او را زانیه گوید بر وی حد قذف لازم است و اگر پرده داری عمده خود را ضایع نسازد

و با خدای خود توبه و بازگشت نماید افضل است و شیخ مفید رضی الله عنه از شیطان اعظم
حنیفه کوفی که او را نواصب امام اعظم خوانند نقل نموده که بنا بر قیاس شومی که استاد او
ابلیس تلبیس شده مکنون خاطر شومش نموده عقیده اش آنست که هرگاه داند که این زن خواهر
یا عمه یا مادر یا خاله اوست و نداند که ایشان بعقد حلال نمیشوند و عقد نموده و با ایشان
مدتها دخول نماید بلکه فرزندان بهم رساند رجم و جلد ازو ساقطست و تمسک بحدیث
ادرؤا الحدود بالشبهات کرده و ندانند که چنین خطیئه اگرچه شخص نداند ارتکاب
نماید بحکم خدا موجب رجم و قتل است و چون تواند بود که بشبهه باطلی که سبب سقوط حد شود
و اگر ثابت شود که بجبر با زنی بزنا مجامعت نموده او را حاکم شرع بقتل آورد اگرچه محصن
نباشد و اگر یهودی با مثل خود یهودیه یا نصرانیه زنا نماید امام مختارست که حد موافق
شرع اسلام بر وزند یا آنکه باهل ملت ایشان رجوع نماید یا اهل دین آن زن و اگر آزادی با
کنیز غیر زنا نماید او را حاکم شرع حد زانی بنحوی که مذکور شد زنند و کنیز را نصف حد زند و اگر
غلام و کنیز هشت بار زنا نمایند و حد بر ایشان زده شود هفت مرتبه هشتم باید حاکم شرع هر دو را
بشمشیر بقتل رساند و بقول علامه در مرتبه نهم و اگر خواهد سنگسار نماید و اگر زنی طفلی را
بحیله بر خود کشد آن زن را حد شرعی بزنند و طفل را تادیب نمایند و اگر دیوانه زنا نماید بقول
مشهور بر وی حد لازم نیست اگرچه محصن باشد شیخ مفید واجب میداند که اگر محصنه باشد جلد و الا

رجم نمایند و اگر زن باختیار خود تمکین دیوانه نموده او را نیز حد لازم است و اگر زنی را در عده بخواهد
و باو برسد و گوید من نمیدانستم که نکاح در عده حرام است مسموع نیست هر دو را حد زنا باید زد
و اگر بطلاق باین که مرد را رجعت نرسد مطلقه سازند در حکم غیر محصنات او را صد تازیانه
بزنند و اگر عده رجعیه باشد سنگسار نمایند و اگر مردی زنا نماید هنگامی که حلال شده باشد
بنکاح دایمی یا ملک یمین زنی بر وی پیش از آنکه با این زن نزدیکی نماید حاکم شرع صد تازیانه بر او زنند
و موی پیشانی او را مقراض نماید و یکسال کامل از شهر اخراج و اگر زنی این عمل نموده همان تازیانه کافیست
اخراج یکسال و بر کندن موی از پیشانی لازم نیست و در حین تازیانه زدن مرد ایستاده و زن
نشسته و با همان جامها او را حد زنند و چادری بر وی بپیچیده که در وقت زدن بدن بجنش دیده
نشود و اگر خود زن اقرار نموده دفن در خاک نباید کرد و اگر بگریزد باز نگرداند و هرگاه زن حامله
اقرار بزنا نماید تا وضع حمل نشود و ایام نفاس منقضی نگردد رجم ننمایند و اگر طفل زنده آورد
تا او را شیر نگردانند یا آنکه دیگری متکفل شیر دادن و تربیت آن طفل نشود رجم نتوان نمود
و اگر مستحق جلد باشد و در حمل ظاهر باشد که طفل هلاک میشود تاخیر تا وضع حمل لازم است
و اگر در روز ماه مبارک رمضان زنا نموده باشد با حد شرعی زیاده عقاب و آزار نمایند
که حرمت این ماه نگاه نداشته اگر غیر مجتهد باشد بعد از جلد کفاره جمع باید بدهد و همچنین
هرگاه این فعل شنیع یکی از لیالی متبرکه یا روزهای شریف یا مکان شریف غیر از حرم خدا و رسول

والم

و اتمه چون نصرا یا یهود زیادتی تعزیر بهرچه حاکم شرع صلاح داند بر حد شرعی لازم است و اگر
ذمی با مسلمانی زنا نماید و بثبوت رسد حاکم چون خواهد بقتل رساند گوید مسلمان می
شوم در بر دنیا اگرچه نفع ندهد اگر راست گوید و مسلمان شود در آن نشاء لا ینفی القتل بر
احسن خواهد شد و الا قتل ساقط نمیشود و حد الهی بر او باید زده شود و اگر مستی زنا
نماید او را دو حد باید زد یکی حد شرب خمر و یکی بجهت زنا و اگر کوری زنا نماید و مدعی آن باشد
که من گمان زوجه خود نمودم بنابر قول اصح و مشهور ساقط است و شیخ مفید فرموده که مسموع
نیست بر او لازم است که ملاحظه نماید و یقین سازد که زوجه اوست و جماع نماید و روایت
نموده است که زنی در زمان حضرت امیرالمومنین خود را بصورت کنیز مردی بر جامه خواب او
رساند و بهوای نفس شوهر با او جمع شد و آن نفر بهم معنی خالی الذهن خیال کنیز خود نموده
با او جمع شد و این خبر بآنحضرت رسید زن را علانیه حد زدند و آن مرد را پنهانی باعتقاد حقیر
ظاهر این که نزد آنحضرت منبعث ظهور رسیده بوده که آن مرد دانسته و تغافل نموده و الا تکلیف
ما لا یطاق لازم آید چرا که هیچ مردی بر فراش معهودی هر مرتبه که خواهد با زوجه اش جماع نماید
لازم نیست که چراغ روشن نماید و تدقیق نظر نماید و با او متکلم شود که مبادا زنی که آواز او مشابه
بزوجه او باشد یا در جثه و ترکیب و صورت مشابه باشد خدعه نموده ما جعل الله علیکم فی الدین
من حرج اعتقاد اکثر اصحاب این که داخل وطی بشبهات و بر آن مرد هیچ نیست و آنکه ...

بعد از ثبوت و تشخیص بزجر تمام سزای خود رساند بدانکه در زنای محصن غیر از مواقع مذکوره
می باید که جمع میانه صد تازیانه و سنگسار نمایند و عقیده شیخ طوسی طاب ثراه اینست که هرگاه
پیر باشد و محصن یا محصنه باشد جمع باید نمود و الا جمع در کار نیست و باید که در حین تازیانه زدن
هوا بسیار سرد و گرم نباشد و درین خلافست که اگر دیوانه شود قبل از آنکه اقامت حد نمایند
و مشخص شود که تدلیس نیست قتل یا جلد ساقط میشود یا نه باعتقاد بعضی ساقط نمیشود و محل
تامل است درچنین حالتی ظاهر اینست که تاخیر اولی است و اگر حاکم شرع حاضر باشد آنچه
صلاح داند بعمل آورد در حق آن خواهد بود با آنکه تصریح نموده اند که مستحاضه و مریض را
صبر نمایند تا بهتر شود و اگر مصلحت تقاضای تعجیل نماید چوب را دسته نموده بیکبار بر و زنند
و از جمله مواضعی که باید زانی را بقتل رسانند هرچند زن دائمی نداشته باشد و محصن نباشد
و درین باب پیر و جوان و بنده و آزاد و کافر و مسلمان مساویست هفده مواضعست زنا
با مادر یا زوجه پدر یا دختر یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله یا مادر زن
مفعوله یا زن پسر حقیقی یا اولاد مادر یا اولاد دختر یا بزنی که بزور و جبر زنا نماید یا
جابر زن باشد یا مرد ذمی یا زن مسلمان و از جمله مواضعی که جلد و رجم هر دو ساقط میشود
هرچند زنای محصنه باشد چهارده است یکی آنکه مرد بجبر و اکراه او را با زنی عاجز جمع شود
برین دارند یا زنی که بجبر و اکراه با او جمع شود یا هر دو را ثالثی جبر نماید و جماع مجنون بقول

اصح و هر دو طرف مجنون یا زن مجنونه یا بعقد فاسدی که محل شبهه تواند بود درباره زن
یا مرد یا هر دو و وطی بشبهه مرد و زن و هر دو و در خواب نظر بمرد یا زن یا هر دو هنگامی
که بثبوت رسد که خواب سنگینی دارند و ازین نوع حرکات بسیار روی داده و سکری
نادانسته بمرد یا هر دو خورانیده توبه قبل از وصول خبر بحاکم شرع و ثبوت توبه از زانی
و زانیه یا هر دو و اما اگر زانی یا زانیه یا هر دو بنده باشد زیاده از پنجاه تازیانه لازم نیست
اما حد لواط و آن عبارت از جماع مرد است با مرد از اس و مردان و اگر چنانکه چون میل در سرمه دان
ذکر فاعل در دبر مفعول پنهان شود خواه محصن باشد یا نباشد بعد از ثبوت آن باقرار
شرعی یا شهادت چهار مرد عادل در یک دفعه که اختلاف بهیچ وجه در زمان و مکان و وقت
وصف نباشد بتفصیلی که مذکور شد گویند دیدیم و اگر گویند هر دو را زیر جامه در زیر
لحاف دیدیم اما چیزی دیگر دیده نشده هرچه رای حاکم که کمتر از صد تازیانه باشد باید
تادیب نماید از ده تا نود و اگر شهادت دهند که در میان ران او نشسته حرکت میکرد
اما چون میل در سرمه دان دیده نشده هر یک را صد تازیانه سخت بزنند و در دفعه اول
باید هر دو را اگر بالغ و مختار باشند بقتل رسانند و حاکم شرع مختار است که بشمشیر بکشد
یا دیوار بر سر ایشان فرود آرد یا آتش دهد و خاک بر سر را بریز خاک کند یا بعد از کشتن
یا از بلندی بیندازند تا بزیر افتاده جان بمالکان جهنم دهند بموجب روایتی که

حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقول است و اگر نامردی مردی یا صبی نابالغی این عمل نماید
آنرا بقتل رساند و طفل را تادیب نماید و باعتقاد شیخ مفید رحمه الله اگر لواطه نماید اورا
کشت و بنابر قول مشهور مکلف نیست اهل اورا تادیب نمایند که تمکین او نموده اورا محبوس سازند
که از جهل و بی شعوری کسی را مجروح و مقتول نسازد و اما اگر با دیوانه لواطه نماید باتفاق
بر دیوانه حرجی نیست و اگر ذمی با مسلمان لواطه نماید اورا بقتل رسانند و طفل را تادیب
نمایند و اگر ذمی با ذمی لواطه نماید امام مختار است که موافق اسلام حکم فرموده بقصاص
رساند یا بعلمای ایشان رجوع فرماید که موافق مذهب خود تنبیه نمایند و اگر مسلمانی با
پسری یا مردی لواطه نماید و نزد حاکم شرع بثبوت نرسد یا اقرار نماید یا در واقع توبه نماید
و پشیمان شود یا نشود بسبب این فعل زشت خواستن خواهر و دختر و مادر این پسر بر او حرام
مؤبد میشود و هرگز حلال نشود چنانکه در کتاب نکاح مذکور شد تاکید تکرار نموده و
اگر بعد از شهادت گواهان بتفصیلی که مذکور شد اظهار توبه و ندامت نمایند حاکم شرع را
اگر مصلحت داند رسد که عفو نماید و اگر اظهار توبه و ندامت نمایند قتل یا حد واجب است
و عفو نتوان نمود و اما حد آنکه زنی با زنی بیگانه برهنه در زیر یک لحاف باشند بی ضرورتی شرعی
بآنچه کمتر از حد باشد تعزیر نمایند و اگر گواهی دهند که فرج بر فرج بمالیدند
هر یک را صد تازیانه بزنند خواه محصنه باشد یا غیر محصنه و اگر مکرر این دو عمل

قبیح

قبیح ازان دو ملعون بعمل می آمده باشد و ترک نمایند بعد از ثبوت امام ایشانرا بقتل رساند
و در مساحقه نیز تا چهار نوبت بیک وجه اقرار نمایند یا چهار گواه عادل شهادت ندهند بثبوت
نرسد و اگر مساحقه میان زنی و دختر نابالغی باشد زن را حد زنند و دختر را تادیب نمایند و
اگر هر دو طفل باشند هر دو را تادیب نمایند و اگر زنی با کنیز خود مساحقه نماید و کنیز مدعی اکراه
و اجبار باشد حد ازو ساقط است و آنرا حد زنند و اما اگر با حیوانی از الاغ و مادیان و استر
و گوسفند و گاو جمع شود واجب است که اورا تعزیر نمایند بهر چه رای حاکم شرع مقتضی آن
باشد و قیمت آن حیوان بصاحبش داده بکشند و بسوزانند اگر حلال گوشت باشد تا کسی از گوشت
آن نخورد و ظاهرا سر احراق اینست که غذا را اثر عظیم در وجود انسانست و از نجهة مبالغه نموده اند در
اجتناب از غذای حرام از ائمه علیهم السلم واقع است که جزو بدن میشود و اثر آن مدتها باقیست و
اگر از مقوله اسب و استر و الاغ باشد آن حیوان را بمکانی دیگر برده بفروشند تا آن شناعت زایل شود
و همچنین اگر حیوان ملک فاعل باشد اگر از باب استر و الاغ است قیمت آنرا بکفاره آن بمستحقین
تصدق نمایند و اگر کسی با میتی جماع نماید چنانکه با زنده جمع شده و اگر زوجه اش یا کنیز مدخوله
او باشد تعزیر شدید نمایند و حکم زنا و لواطه بزنده و مرده یکیست بلکه در باب مرده بدتر و رسوا
تر است و اگر شخصی با خود بدست استمنا کند که منی بیرون آید آن قدر بر پشت دست او زنند
که سرخ شود و مرویست که شخصی در زمان حضرت امیر المؤمنین ع این عمل نموده فرمود دره بر

ندبند بجدی که سرخ شد و او را از مال بیت المال کدخدا نمود و مهر آن زن از بیت المال مسلمین داد
شد و شهادت بر استمنا کننده ثابت هرگاه دو مرد عادل دهند بثبوت رسد و شهادت زنان
درین باب مسموع نیست و اما آنکسی که زن و مرد بحرام بهم رساند و این آتش فتنه افروزد بعد از
ثبوت حاکم شرع او را هفتاد و پنج تازیانه باید که بزنند و اگر نوبت دیگر مرتکب شده بر سر کار
خود رود این نوبت بعد از حد باید که او را اخراج نمایند و طریق ثبوت باقرار یا گواهی دو
مرد عادل است و اگر بدون ثبوت شرعی شخصی را بقیادت دشنام دهند حاکم شرع باید او را زجر
و تنبیه نماید و بموجب نص قرآن هر شخصی از روی جهل و طغیان نسبت زنا و لواطه بمرد یا زنی دهد
باید که او را هشتاد تازیانه حاکم شرع بزند و جایز نیست بر حاکم شرع که از این تقصیر عفو نماید
اگرچه توبه نماید و پشیمان شود مگر آنکه آن شخص از و عفو نماید و درین اهتمام مصالح عظیم بر
خواص بلکه عوام ظاهر میشود از آنجمله آنکه هرگاه دانند که شارع این قدر در زجر و تنبیه بهتان
کنندگان مبالغه دارد هیچکس جرات این سخنان نمی نماید و میداند که هرگاه بمجرد حرفی که شخصی گوید
این زجر و تنبیه میشود اگر این عمل کند چون خواهد شد و تا تواتر این جمع بثبوت نرسد هرگز تهمت
ایشان مسموع نخواهد شد و اگر کسی ذمی یا مجوسی را فحش گوید تعزیر باید کرد کمتر از هشتاد تازیانه
و اثبات دشنام چنان شود که خود اقرار نماید دو بار یا دو گواه عادل شهادت دهند و اگر یهودی یا
نصرانی مسلمانی را فحش گوید و بثبوت رسد و مکرر شود خون او هدر است و اگر غلام یا کنیز آزادی را فحش

گوید بعد از ثبوت هشتاد تازیانه باید زد و اگر یکدیگر را گویند ایشان را تنبیه و تعزیر بکمتر
از حد باید نمود و هرکه گوید ای زانی یا ای لوطی یا گوید تو زناکاری مستحق حد است و اگر نام
زنی یا پسری برد که با او زنا یا اغلام نموده او را دو حد باید زد یکی حد دشنام یکی حد بهتان
و اگر گوید با فلان طفل یا فلان دختر نابالغ زنا یا لواطه نمودی حد دشنام بر و زده نشود
و بآن نسبتی که داده تعزیر و تنبیه نمایند و اگر بشخصی که مادرش در حیوة باشد مادر قحبه گوید
آن زن را رسد که تظلم بحاکم شرع نماید تا حد دیگر بران بدبخت زده شود و اگر خواهد عفو
نماید و اگر آن زن فوت شده باشد پسرش را دعوی رسد که از حاکم در خواهد که او را حد زنند
و اگر خواهد عفو نماید و همچنین اگر گوید ای پسر زناکار یا آنکه مادر تو ترا از حرام بهم رسانید
یا گوید این فرزند از دو زناکار بهم رسیده او را دو حد شرعی حاکم شرع خواهد زد و شیخ
الطائفه شیخ مفید رضی الله عنه گوید باید تفتیش نماید از دشنام دهنده که چه قصد نموده
اگر قصد صحیحی باشد مستحق حد نمیشود مثلا اگر گوید فلان شخص حرامزاده بلا نسبت و قصد
رشادت دنیا و حیله وری نموده چنانچه در میانه بعضی عوام شایع است که میگویند یا آنکه
گویند سگ حرامزاده و چون سؤال نمایند باید که حاکم شرع تعزیر نماید بقدری که صلاح
داند که دشنام برادر مؤمن نه دهند و اگر بوجه شرعی یا الفاظ رکیکه چون دزد و عیار و ملعون
و از این نکبت تر چنانکه در میان جهال بعضی بلاد شایع است تعزیر لازم است و مکروهات

وممکن است که یکبار شخصی مستحق حد بچندین جهت شود چنانکه جمعی حاضر باشند کوید این
قوم همه با تو زنا نموده اند یا لواطه کرده اند بجهة هر یک حد شرعی لازم است و بعضی بتفصیل
قایل شده اند که اگر همه باتفاق او را نزد حاکم شرع برند یک حد لازم است و هر یک اگر علیحده نزد
حاکم برند حدود متعدده لازم میشود و کسی که شهادت ناحقی دهد بر حاکم شرع لازم است
که او را باقل از حد قذف تعزیر و تنبیه نماید چنانکه شهرت نماید و بر شهادت او اعتماد ننمایند
مگر آنکه آثار ندامت و توبه از و عنقریب ظهور رسد پس اگر کسی که بر علانیه و آشکار فسق را
شعار خود ساخته باشد یا خیانتی از و ظاهر شود دزد فاسق بی سعادت گوید حرجی نیست بلکه
ثواب است و اگر مومن را کافر گوید بیجهتی تعزیر لازم است و سرزنش و ایذای مسلمانان حرام است
خواه مرده و خواه زنده و غیبت برادر مومن از جمیع گناهان عظیم تر است از حضرت امیر المومنین
علیه السلم در کتاب امالی بسند معتبر منقول است که آنحضرت فرمود کذب من یدعی انه من ولد الحلال
ویبغضنی وکذب من یدعی انه من ولد الحلال وهو یغتاب اخیه المومن یعنی دروغ میگوید
آنکسی که دعوی حلال زادگی نماید و با من دشمن باشد و دروغ میگوید آنکه دعوی حلال
زادگی نماید و غیبت برادر مومن خود نماید و درین باب احتیاط عظیم باید نمود و غیبت
میت از غیبت زنده بسیار بدتر است خصوص در باب عقاید امری که بعد از معاشرت باطن
در چندین سال تواند بود که پوشیده ماند و فرزند و عیال ایشان مطلع نباشند چون زخم

توان

توان نمود و با ملاحده و نواصب در دشنام سب و لعن کسی که خود را مستحق لعن ابدی و عذاب
سرمدی گردانید و اما حد خوردن شراب متعارف یعنی آب انگور هرگاه بجوش آید بمرتبه که
تواند بود که مست نماید بسیاری از آن کسی را که معتاد باشد هشتاد تازیانه است که باید
حاکم شرع بزند هر چند حرام دانند مگر آنکه پیش از اقامت شهادت نزد حاکم شرع توبه نموده باشد
و فرق میانه حد خوردن شراب و دشنام بزنا آنست که در آن هشتاد تازیانه بر روی جامه
زده میشود و در شارب خمر و هر مست کننده که دوش او را برهنه نموده اقامت حد نمایند
و این مست کننده خواه از خرما و خواه از ذرت یا بنگ آب یا از شیره جو ساخته باشند یا از
عسل ضابطه اینست که هر مست کننده البته حرام است و بخوردن آن از روی عمد حد لازم میشود
و همچنین اگر معجونی یا دوایی یا طعامی مست کننده مخلوط باشد هر کس دانسته بخورد
و نزد حاکم شرع بدو شاهد عدل ثابت شود حد لازم است و مستی حالتیست که تغیر در عقل
بهم رسد که آنچه در حال هوش قبیح میدانست در آن حال قبیح نداند و شاید که آنچه نیک
میدانست قبیح نماید و اما فقاع یعنی شیره جو که در و نشه بر آن است می نمایند بعضی گویند که مست
کننده نیست و حرمت آن بسبب ضرریست که به بدن انسان میرساند و سبب مرض مفاصل
میشود و در شرب مسکرات و فقاع حد بنده و آزاد یکیست و اگر در بلاد مسلمانان بر علانیه
اهل ذمه ناقوس زنند و گوشت خوک خورند اگر چه در مذهب ایشان حرجی و حدی نباشد

حاکم شرع را رسد که بعد از ثبوت اجرای حد الهی بر ایشان نماید و کسی که پیه و گوشت خوک و خون را
حلال داند و مسلمان زاده باشد آنرا مرتد گویند و باجماع مسلمین قتل او لازم است و اگر حرام داند
لیکن بهوای نفس شوم میخورده باشد تعزیر و تادیب لازم **باب دوازدهم** در بیان جنایات اعضا و احکام
آن بدانکه هر جنایتی که بر جوارح انسان از روی عمد واقع شود قصاص آن سبب هلاک نفس قصاص
لازم است بدانکه اگر کسی که جنایت بر و واقع شده اگر برضای خود بدیت راضی شود و در جنایتی که بخطا
واقع شده باشد تسلط قصاص نیست دیت لازم است بتفصیلی که مذکور میشود بدانکه هر عضوی
که در بدن انسان یکیست باطل کردانیدن آن دیت تمام لازم است و اگر دو باشد و هر دو باطل
شود تمام دیت و اگر یکی نصف دیت این ضابطه کلیات و باید دانست که با کر شدن دست از زند
دست هر چند بازو بجای باشد و بانگلی نرسد نصف دیت لازم شود و اگر یک خصیه از آن
چپ باطل شود بعضی گویند دو ثلث دیت بدهد و بخصیه جانب راست ثلث و درین باب روایت ضعیف
وارد شده احوط درین باب مصالحه است و در لب بالا ثلث دیت و در لب پایین ثلثان دیت
و حکم کفته اند که مبنی نماتر است و در پلک بالای چشم ثلث دیت چشم باید داد و در پلک پایین
چشم نصف دیت و درین دو عضو مخصوص تفاوت ما بین اعلی و اسفل واقع شده و الا در باقی
اعضا مساوی است و اگر بسبب جنایتی راهو و ابروی باطل شود بنحوی که دیگر موی نروید نصف
کامل باید بدهد و اگر یک ابرو باطل شود که در اصل موی نروید ربع دیت کامل باید داد و اگر

بسبب جنایتی یا ضرب شدید یا دفعی بهم رسد چهار صد دینار که دو خمس دیت کامل است بدهد
و اگر چنان باطل شود که راه نتواند رفت چهار خمس دیت کامل بدهد و اگر مهره استخوان پشت
شکسته شود بنحوی که راست نتواند شد دیت تمام لازم است و اگر موی سر را بسبب جنایتی
رسد که دیگر موی نروید خواه مرد و خواه زن دیت کامل هر یک را لازم و اگر از زن موی
نروید ارش بقدر مهر امثال و اقران او بدهد و اگر بسبب جنایتی همه دندانها بریزد دیت
کامل لازم است باید دانست که دو دندان پیش را ثنیتان گویند و دو دندان در طرفین
او رباعیتان نامند و دو دندان که در طرفین آنست نابان خوانند و شش دندان بهمین نحو
مقابل آن در طرف پایین و شانزده دندان که چهار در طرف راست و چهار در طرف چپ
در بالا و پایین است و نیز چهار بالا و پایین دندانی که در پهلوی ناب از طرف راست و چپ
در پایین و بالا آنرا ضاحک نامند و سه دندان بعد از ضاحک را اضراس گویند و دیت
هر یک از آن دوازده پنجاه دینار طلاست بی تفاوت اگرچه در عود ملکه در انتفاع تفاوت
تمام دارد چرا که هنگام خنده در اکثر نمایان شود و این شانزده دیگر که در پایین و بالا
طواحن خوانند و دیت هر یک بیست و پنج دینار است و اگر دندان زیادتی غیر آنچه مذکور
شد باشد ملاحظه نمایند که بزوال آن اگر بنده می بود از قیمت چه قدر کم میشد آنرا بدهد
بحساب آزاد بدانکه اگر عمدا جنایتی نموده قصاص لازم است چنانکه شکستن دندان جا

راست جانب باشد با قصاص باید رساند و همچنین اگر در جانب راست او دندان نباشد دیت
لازم است و اگر چشم صحیح را اعوری باطل سازد بعضی گویند هم را بر آورند و بعضی گویند دیت
گرفته شود و اگر چشم کور را که کوری ظاهر باشد چنان نماید که فرو رود و معیوب تر شود ثلث
دیت باید داد و در انگشتی ده یک دیت کامل که صد دینار است لازم است و در همه انگشتان دست
دیت تمام و اگر همه انگشتان پای ناقص شود دیت تمام و اگر هر دو ناقص شود دو دیت کامل و اگر انگشت
زاید زایل شود ثلث دیت انگشت صحیح لازم است و اگر ضربی بر دندانها زنند که سیاه شود یا بجنبد
ثلثان دیت آن دندان که حرکت بوده یا سیاه شده باید داد و اگر بر دست سبب بینی دن
آمنی رسد که تا گیرد هر چند قطع نشود دو ثلث دیت دست باید داد و اگر طفلی را
بزند که دندان او بریزد صبر نمایند اگر بیرون آید قصاص نیست و ارش میرسد و الا
در عوض بمقتضای السن بالسن که نص قرآن است در عوض تواند که حاکم شرع دندان او را
بشکند و اگر دندان برابر او را اعلام فرض نمایند و بینند که تفاوت آن هر گاه شکسته بود چه
مبلغ می شود همین نسبت قیمت او از ارش بستانند و اگر بعضی از دست یا گوش یا پای قطع نمایند
بر پیمانی ملاحظه بوده همان قدر قصاص نمایند بی زیاده و کم و اگر پاره از زبان شخصی را قطع
نماید باید دید که در گفتن چند حرف عاجز شده است که تکلم نماید بهمان نسبت دیت گرفته شود
و اگر از بیخ بریده باشد دیت تمام کامل باید داد هر چند تکلم درست تواند نمود و اگر نقصان دیدن

[illegible]

در یکی

در یکی از دو چشم نماید بطریق امتحان اینست که آن چشم صحیح را ببندند و ریسمانی دراز در چهار جهت نمایند و بگویند
سر ریسمان را نشان بده از آنجا که نشان داد علامت نمایند اگر در هر نشان داد و چشم معیوب را بگشایند
و چشم صحیح ببندند و ریسمان از چهار جهت دراز نمایند تا آنکه صدق و کذب او معلوم شود اگر صادق است
بهمان نسبت تفاوت دیت چشم باید که حاکم شرع از او گرفته بان بیچاره دهد و اگر لکد کردن شخصی را او جز
یا مانع لقمه فرو بردن شود دیت تمام لازم است و اگر جانی کسی که دندان ندارد دو شکند دیت کامل است و اگر
از طفلی باشد که دندان بر آورده باشد دو دیت و اگر نقصی در خاییدن لقمه بهم رسد دیت لازم است و اگر در
و اگر رفتن و قدرت جماع هر دو زایل شود دو دیت بدهد و اگر ذکر عنین را قطع نماید ثلث دیت بدهد و غیر شوهر
اگر بعنف مسلک حیض و بول زنی یکی نماید دیت کامل بدهد و اگر بکارت از اله بکارت او نماید که شانزده
دریده شود که بول نتواند نگاه داشت دیت کامل بدهد و در هر یک از پستان مرد یک دیت باید داد و در هر
قبر قله که برابر نزدیک است و پنجه دینار بدهد و اگر استخوان مقعد او که بعربی عصعص گویند بشکند که
نتواند بول و غایط نگاه دارد دیت تمام بدهد و اگر هم بالجمله صحت یابد چهار خمس دیت باید داد و چیز کردن
اگر بشکند و با صلاح آید بی عیب چهل دینار بدهد و اگر لگد بر شکم شخصی زند که از وحدث ظاهر شود قصاص لازم است
یا آنکه ثلث دیت کامل بدهد و آلات دیت منافع اعضا در بطلان عمل تمام دیت کامل و در اختلال عمل ارش لازم
و در واقع هست اگر ضربی بر سر شخصی زند و عقل او زایل شود یکسال صبر نماید اگر عود نشود دیت کامل و الا اگر عود

بعد حاکم شرع سه ماه که آن شخص ...
و لگد بر شکم او بزنند
صح

عقل شود و زنده ماند دیه کامل بجهت عقل او بدهد و اگر مشتبه شود حجتی در خلوت ملاحظه نمایند تا مشخص شود

در باطل شدن شنیدن و بوییدن اگر شک باشد بناگاه بر صیحه زنند اگر ظاهر شود که راست میگوید دیه تمام باید داد

والا بخانه قسم یاد نماید و اگر یک گوش شنوایی او برطرف شود نصف دیه بدهد و در لال بودن دیه کامل است اگر از اول

روز تا نصف ملثان دیه باید داد و اگر تا چاشت باشد [illegible] و بعضی فقها گویند اگر تا ظهر باشد نصف دیه باید داد و اگر الذام

جماع و خوردن باطل شود و تحقیق ممکن باشد دیه تمام بدهد و همچنین در برطرف شدن ذائقه و لمس [illegible] اگر

پوست سر برود شتری بدهد و اگر خون آلوده شود که اندکی در گوشت اثر نماید دو شتر و اگر فرو رود در گوشت سه

شتر و اگر به آن پرده نازکی که بر روی استخوان سر است رسیده باشد چهار شتر و اگر با استخوان سر رسد پنج شتر و اگر

استخوان سر شکند ده شتر چهار دندان بدهد و اگر محتاج شود که نقل استخوان نماید [illegible] و اگر بمغز سر و آن خریطه که مغز

در آن [illegible] ثلث دیه بدهد و اگر تا دماغ برسد ثلث دیه تمام و اگر یکی از لولهای دماغ رسد [illegible] و اگر هر دو لب را ببرند اگر

دندان نمودار شود ثلث دیه هر دو لب بدهد و اگر صحت یابد [illegible] و اگر دیگی باشد نصف [illegible] و اگر زخم زنند که [illegible]

از هر طرف باشد اگر هر کوبیش [illegible] ثلث دیه بدهد و اگر بر کتف او ضرب زنند که شکستن پدید آید دو دیه بدهد و اگر

روی کسی را سرخ نماید یک مثقال و نیم طلا بدهد و اگر سبز شود روی او سه دینار بدهد و اگر سیاه شود شش دینار

و اگر [illegible] در باقی اعضا باشد نصف آن و اگر نیزه بر پشت کسی زنند که سر آن از طرف دیگر بر آید [illegible] دو

و هر عضوی که شل شود دو ثلث دیه آن عضو را باید بدهد و در دیه عضو زن و مرد مساوی است تا آنکه به ثلث

نرسیده و چون به ثلث دیه رسید [illegible] دیه قتل عمد [illegible] است که جنایت کننده اختیار دارد

در بینایی از دو چشم نماید طریقه امتحان اینست که اولا چشم صحیح به بندند و ریسمانی دراز

در چهار جهت نمایند و بگویند سر ریسمان نشان بده از آنجا که نشان داد علامت نمایند اگر در

نشان داده چشم معیوب را بگشایند و چشم صحیح ببندد و ریسمان از چهار جهت در آن نمایند تا آنکه صدق

و کذب او معلوم شود اگر صادق بهمان نسبت تفاوت دیه چشم باید که حاکم شرع از و گرفته [illegible]

بدقانی باشد هشت تومان خرید و [illegible] بعضی اوقات باشد که دویست تومان ارزد و هزار مثقال شرعی طلا

وقتی قریب صد و پنجاه تومان بشود و ده هزار درهم در این زمان شصت تومان بشود و دویست [illegible] گاو که ما باشند

یا کمتر توان تحصیل نمود و دیه زن نصف دیه مرد است [illegible] را باید داد و دیه قتل عمد اگر [illegible]

سی و سه حقه و سی و سه بنت لبون و سی و چهار [illegible] که آبستن باشند یا یکی از اشیای مذکوره در عوض دو سال

باید بدهد و اگر ظاهر شود که آبستن نیست عوض بدهد و دیه خطای محض یکی از پنج امر مذکور است یا بیست [illegible]

ابن لبون و سی بنت لبون و سی حقه از مال خویشان [illegible] در عرض سه سال بدهد و اگر ماههای حرام کشته باشد

یک دیه و ثلث دیه باید داد و دیه ولد الزنا بقول مشهور دیه مسلمان است و بعضی گویند دیه او دیه ذمی است

و دیه نطفه بیست دینار و علقه چهل دینار و دیه مضغه شصت دینار و استخوانی که هنوز گوشت بر آن نروییده باشد هشتاد

دینار و هر گاه تام الخلقه باشد و هنوز روح ندمیده صد دینار و اگر در حال جماع [illegible] ترساند و عزل

نماید ده دینار دیه آن بدهد اما در موضعی که البته دیه داده نشود و قصاص توان

نمود اختیار با جانیست که هر یک از این شش امر که مذکور شد بدهد

[illegible] شتر [illegible] هزار [illegible] درهم یا [illegible] دویست گاو یا دویست [illegible] باشد [illegible]

مقصد نهم در صید و ذباحت و اطعمه و اشربه و تذکیه و حکم توابع آن و در آن چهارده باب است

باب اول در بیان معنی لغوی صید و تذکیه و آلات مشهوره آن بدانکه صید در لغت بمعنی
گرفتن حیوان وحشی است بری یا بحری پرنده یا رونده دشتی یا کوهی بآلات مشهوره از دام و تله
و شبکه و اقسام آن و تیر و شمشیر و نیزه و تفنگ و گلوله کمان و تفنگ و حیوانات گیرنده از
رونده چون سگ تازی و یوز و توله و پرنده چون عقاب و باز و شاهین و چرخ و بحری
و شنقار و باشق و امثال آن و تذکیه بمعنی کشتن است و جایز نیست که تذکیه شود از آن مگر
نماید الا حیوانی که کلب معلّم بقتل رسانیده باشد یا تفنگی که در گلوله اش آهن یا خل باشد
و در وقت انداختن بنا بر زیادتی اعتماد که بر کمانداری خود دارد قصد صید نموده بسم الله
گفته باشد و مراد از سگ تعلیم داده شده آنست که اگر تحریص برد و بدون تحریص شکار نماید
برود و هر گاه باز دارند بایستد و هر چند گرسنه و سیر بوده باشد تفاوت نکند یا آنکه
دویدن بسوی شکار و ایستادن هنگام باز داشتن عادتی او شده در وقت رها کردن و
قلاده برداشتن بسم الله گفتن لازم است پس اگر عمداً ترک نماید حرام است و اگر فراموش کرده
باشد و بخاطر نیاید پیش از رسیدن و الا هر گاه بخاطر رسید بگوید صحیح است باب دویم
در بیان صفات رها کننده کلب معلّم شرط است که رها کننده سگ مسلمان باشد یا مسلمان‌زاده
اگر چه کافر تعلیم نموده باشد و اگر بجهت صید رها نکرده و بر خورد بحسب اتفاق و اگر زجر نماید

و بایستد

و بایستد انگاه بحریص نماید و بدود سگ آنچه صید نماید حلال است و باید که صید از نظر
شکار کننده هر گاه حیات مستقره داشته باشد غایب نشود و همچنین که شمشیر و نیزه و تیر
و هر حربه که تیغی در و باشد بعد از گفتن بسم الله نموده باشد حلال است و هر گز هر گاه
گوشت را بشکافد و بسم الله گفته باشد حلال است و اگر مسلمانی و کافری بیکدفعه سگ بر صید
رها کنند اگر ظاهر باشد که سگ مسلمان سبب کلی بر قتل او بوده حلال و الا حرام است و مال
مغصوب بصید نمودن حرام است اما صید حرام نمیشود و اجرت آلت را موافق عرف آن بلد
باید داد و واجب است که بشوید آن موضعی را که سگ گرفته و اگر بصید رسد هنگامی که هنوز حیات
مستقره داشته باشد ذبح لازم است و اگر تغافل نماید تا هلاک شود میتة است هر گاه قدر زمان
ذبح گذشته باشد و الا حرام نیست باب سیم در ذباحت بدانکه ذبح در لغت بریدن حلقوم حیوانست
خواه رونده و خواه پرنده با نیت ذبح و گفتن بسم الله و شرایط ذبح کننده آنست که مسلمان یا در حکم
مسلمان باشد چون طفل ممیز و ذبیحه کافر و هر که در حکم کافر باشد چون کافر کلکوی که منکر یکی
از ضروریات دین باشد یا مجنون و طفل غیر ممیز حرام است و اگر حیوانی را از حایض و خواجه
و مقطوع الذکر و جنب و نفسا و مریض ذبح نمایند حلال است باب چهارم در ذبح و شروط
بنا بر مشهور هشت و بقول اصح دوازده است اول آنکه با آلتی از آهن قطع اعضا نمایند و اگر
در تنگی باشد و آلتی از آهن یافت نشود بسنگ تیز و استخوان تیز توان ذبح نمود و بقولی

به دندان و ناخن هرچند متصل باشد یا منفصل هنگام ضرورت ذبح توان نمود بنا بر دو روایت
معتبر که مطلق واقع شده مدار بر قطع حلقوم و هر دو شاه رگ است و خصوصیت قاطع مذکور
نیست هر گاه بریده شده باشد پاکیست و شیخ در خلاف خلاف نموده و روایتی از رافع نقل
نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه خون جاری شود و نام خدای برند آنوقت
حلال است مگر آنکه به دندان و ناخن باشد لیکن روایت از طریق عامه است و با روایات طریق
خاصه معارض نمی‌تواند شد با آنکه مجمل واقع شده و ظاهر اینست که هر گاه چیزی دیگر نباشد
به دندان و ناخن قصد ذبح نموده و بسم الله گوید صحیح باشد لیکن احتیاط در اجتناب دوم
استقبال قبله با امکان و اگر فراموش شود پاکیست بموجب روایات صحیحه و در جاهل مسئله
حدیث صحیح محمد بن مسلم نقل نموده از امام محمد باقر علیه السلم که شخصی ذبح نمود ذبیحه و ندانست
که او را باید رو بقبله ذبح نماید آنحضرت فرمود که بخور از آن سیم نام خدا بردن زبانی بنحوی
که گوید بسم الله و اگر عمدا ترک نماید میته است و اگر فراموش کند حلال است بنا بر نص و بعضی
از علما مخالف مسئله را که گفتن بسم الله را واجب نداند در حکم جاهل دانسته‌اند چهارم قطع مری
بفتح میم یعنی مجرای طعام و شراب که متصل بحلقوم است و حلقوم که مجرای نفس است و قطع
هر دو شاه رگ را که بعربی ودجان گویند و اگر بعضی از آنرا قطع نماید حلال نیست اگرچه یکی
باقی باشد و بعضی قطع حلقوم تنها را کافی دانسته‌اند با جریان خون بنا بر روایت صحیحه زید شحام پنجم

مخصوص

مخصوص ساختن شتر بنحر و غیر او بذبح و محل نحر در شتر گودیست که در پیش سینه شتر است که آنرا لبه
گویند بفتح لام و تشدید با و قطع اعضای اربعه مذکوره در او معتبر نیست بلکه همان طعن
نیزه بر گودی سینه او زدن و بسم الله گفتن در نحر او کافیست باید که بهمین زخم هلاک شود
ششم حرکت بعد از ذبح یا نحر اگرچه بقدر جنبانیدن عضوی چون گوش و دم باشد یا بیرون
آمدن خون جهنده و بعضی هر یک را کافی دانند و اول احوط است و اگر علم داشته که حیوة ندارد
حرام است و اشتراط بعضی نموده‌اند و ضعیف است هفتم آنکه اعضا بدفعه واحده بریده شود
که اگر تراخی عظیمی واقع شود صحیح نیست و در اندک تراخی حرجی نیست هشتم آنکه حرام مغز را
که بعربی نخاع گویند قطع ننماید دهم آنکه کارد را تحت حلقوم داخل ننماید بنحوی که باقی
اعضا سر را بالا قطع شود یازدهم آنکه پیش از سرد شدن پوست نکند بموجب روایت محمد
بن یحیی از حضرت امام رضا علیه السلم که هر گاه ذبح نماید و پوست کند پیش از آنکه روح
از بدن او مفارقت نماید خوردن آن حرام است بنا بر این احوط آنست که تا گرم باشد پوست نکند
بموجب روایت محمد بن یحیی از حضرت امام رضا علیه السلم که هر گاه ذبح نماید و پوست کند پیش
از آنکه روح از بدن او مفارقت نماید خوردن آن حرام است بنا بر این احوط آنست که تا گرم باشد
پوست نکند دوازدهم آنکه سر حیوان را جدا ننماید بنا بر نهی صریح در روایت صحیحه و بعضی نخع
آنرا مکروه دانند **باب پنجم** در بیان امور مستحبه بدانکه سنت است که در هنگام نحر شتر هر دو

دانوی دست او را تا از بر بغل بندد و در روایتی واقع شده که دست چپ شتر از سر پنجه تا زانو بر هم بندد
که بیک دست و دو پا ایستاده باشد که نحر نمایند و در کشتن گاو هر دو دست و پای او ببندند و دم
او را بحال خود رها کنند و در گوسفند دو دست و یکپا را ببندند طریرا ذبح نموده رها نمایند
فصل بدانکه تذکیه بر هر حیوان طاهر العین غیر آدمی و حشرات ارض چون موش و مار و سوسمار
و امثال آن واقع میشود و ظاهر اینست که بر نجس العین واقع شود چون مسوخات و سباع و مسوخات بنا
بر قول مشهور هفده است میمون و خوک و فیل و شب پره و کرک و خرس و عقرب و عنکبوت
و خارپشت و لاک پشت و خرگوش و موش و کرباسه و زنبور و طاوس و از حیوانات دریا
جریث و عموص و سهیل و زهره و این قول که ستاره زهره و سهیل انسان بودند و باسمان رفتند
باطل است باب ششم در تذکیه ماهی بدانکه تذکیه شرعی ماهی آنست که او را زنده از آب
برآورد یا زنده در خارج آب او را بگیرد اگرچه کافر از آب برآورده نظر مسلمان که دید که کافر
آنرا از آب بیرون آورد کافیست و بقول مشهور زنده فرو بردن ماهی جایز است چرا که تذکیه
شرعیه یافته و بعضی گویند که این زنده برآمدن از آب اگر تذکیه حقیقیه می بود بایستی که اگر
بآب عود نماید و در آب بمیرد حلال باشد و باتفاق حلال نیست و این قول ضعیفست چرا
که بخصوص نص درین باب حرام شده و حضرت صلوات الله علیه علت حرمت فرموده که ماتت
فیما فیه حیوته یعنی مرده است در میان آنچیزی که زندگی او باوست پس روایت اولی بی معارض

بر عموم خود باقیست و بعضی علما بیرون آمدن از آب و دیدن مسلمان آنرا هر چند بدست نگرفته
باشد و بیند که طپید و مرد حلال دانند بموجب روایت زراره که السمک اذا ادرکها و هی تضطرب
و تضرب بیدیها و تحرک ذنبها و تطرف بعینها فهی ذکاتها یعنی هرگاه دریابد که ماهی در خارج
آب اضطراب نماید و بدن خود بر زمین زند و دم حرکت دهد همان ذکاة اوست و در روایت دیگر
از زراره که گوید عرض نمودم بخدمت صادق علیه السلام که السمکة تثب فتقع علی الشط فتضطرب
حتی تموت فقال کلها یعنی هرگاه ماهی از آب بیرون بجهد و در کنار شط می طپید تا بمیرد چه حکم
دارد فرمودند بخور آنرا و این قول کمال قوت دارد و اگر مشتبه شود آنچه در آب و در خارج
آب مرده اجتناب لازم است باب هفتم در بیان تذکیه شرعیه ملخ بدانکه گرفتن ملخ زنده را تا بد
یا بدام همان تذکیه اوست هرچند که دام بدست کافر باشد باب هشتم در بیان تذکیه بچه شکمی
بدانکه هرگاه حیوانی که تذکیه شرعی بر او واقع شود آبستن باشد و بمیرد و بچه در شکم او تمام
خلقت بوده باشد بچه را احتیاج تذکیه نیست و حلال است هرچند روح دمیده باشد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ذکاة الجنین ذکاة امه و باتفاق اصحاب امامیه لفظ ذکاة مرفوع است
که خبر ذکاة اول باشد و اگر بعد از کشتن آنحیوان طفل را حیوة مستقره باشد تذکیه باید نمود
باب نهم در مسائل متعلقه بدانکه صیدی که در دام صیاد در آید مالک آن میشود و اگر
چه دام ملک او نباشد و اگرچه بی اختیار از دام او بیرون رود اما اگر باختیار خود رها نماید

که بعد از آن بگیرد مالک نمیشود و بعضی درین باب خلاف نموده اند و اگر حیوانی در منزل کسی آشیانه
نموده باشد او را ممکن باشد اخذ نماید بگیرد یا بدام در آورد مالک نمیشود و اگر در کشتی
او با کل زار او گرفتار شود بقول اکثر مالک نمیشود اما از دیگران اولیست و روایت صحیحه
در باب مالکیت واقع شده و اگر خصوص کشتی و کل زار بقصد صید آباد ساخته مالک میشود
و صیدی که بال او را مقراض نموده باشند اگر اثر مالکیت بر آن باشد بگرفتن مالک نمیشود

باب دهم در بیان حلال و حرام طعامها و شرابها بدانکه بموجب نص قرآن کریم انما حرم علیکم المیتة
والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم
ظاهر معنی آیت کریمه آنست که حرام کرده شده بر شما مرده از هر جانداری و خون جهنده هر جانداری
و گوشت خوک و هر چه قربانی بجهة غیر خدا و ند عالمیان نموده باشند چنانکه در زمان جاهلیت
شایع بود والحال در بتخانها بجهة بتان و ملایک و کواکب و شیاطین قربانی میکنند و هر چه
بموجب احادیث صحیحه و ضوابط کلیه از ائمه اطهار در باب حرمت اشیا شرف صدور یافته
حرام بتخصیص او داده میشود و حلیت باقی اشیا بر عموم خود باقیست و بعضی از اهل سنت که
ایشان را مالکی گویند سوای آنچه صریح در قرآن حرام شده جمیع چیزها و هر جنبنده را حلال
دانند حتی گوشت سگ و غیر خوک از حیوانات بحری هر چه باشد و بنا بر طریقه ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین که بر جمیع ما جاء به النبی علم واقعی دارند و احکام الهی چنانکه باید

وشاید میدانند اینست که سوای ماهی فلوس دار اگرچه از مار کوچکتر باشد هیچ نوع از انواع
ماهی حلال نیست و حیوانات دیگر بحری و بعضی روایات که بر حلیت جری بکسر جیم و تشدید را
و مار ماهی واقع شده محمول بر تقیه است و اگر ماهی فلس دار نجاست خوار باشد تا یکروز و یکشب
غذای طاهر باو داده نشود حرام است و تخم ماهی تابع ماهیست از حلال حلال است و از حرام
حرام است و اگر مشتبه شود آنکه درشت باشد بخورند و از املس اجتناب نمایند **باب یازدهم** در آنچه
از حیوانات بری حرام است بدانکه حرام است سگ و خوک و گربه شهری و دشتی و شیر و پلنگ
و یوز و روباه و خرگوش و کفتار و شغال و همه حشرات چون مار و سوسمار و گربهای بزرگ
و کوچک و عقرب و هزارپا و موش دشتی و اهلی و کلاهو و سنگ پشت و خارپشت و جعل
و وبر بسکون با جوهری گوید جانوریست از گربه کوچکتر و دم ندارد و رنگ او زرد و سفید
در شلم بسیارست و سمور و سنجاب و محکه بضم لام جانوریست از گربه بزرگتر و دم دراز
دارد حاصلکه جمیع حشرات هر چند که اسم آن بخصوص مذکور نباشد هر گاه از حشرات باشد

باب دوازدهم آنچه از طیور بخصوص روایت صحیحه در حرمت آن واقع شده بعموم و خصوص بدانکه
هر پرنده که او منقار کج سر تیز و چنگال درنده چون عقاب و باز و چرخ و شاهین و شنقار
و بحری و طرمتای و کرکس و موش گیر و بغاث بفتح با و لوح و اقسام کرکس داشته و طاوس
و کلاغهای سیاه بزرگ و ابلق و همچنین هر طیری که از اصیصه و سنگدان که آنرا قانصه گویند

وچینه دان که حوصله گویند باشد حرام است و در این امور طیر بحری و بری همه مساوی است
واگر یکی از علامات مذکوره در وی بوده باشد حلال است مگر آنکه بخصوص روایت واقع
شده باشد و در خصوص زاغ کوچک منقار سرخ خلاف است و اکثر حلال دانند و اجتناب از جمیع
اقسام کلاغ احوط است و از هوام چون زنبور و مگس و کیک و پشه و ملخ پیاده **باب سیزدهم** در بیان
آنچه از ذبیحه حرام است بنا بر مشهور پانزده است خون و پوستی که بعربی طحال گویند و نعظ
و سپرز و ذکر و هر دو تخم خصیه و سر جنین که در میان روده یا شکم او باشد و مثانه که بفارسی
تیز دان گویند و مراره بفتح میم یعنی زهره و مشیمه بفتح میم و شین معجمه بچه دان و آنرا بعضی غرس
بکسر غین معجمه گویند و فرج ظاهر و باطن و علباء بکسر عین مهمله و لام ساکنه دو پی سفید که از بیخ
گردن تا بیخ دم و نخاع بکسر و فتح و ضم نون هم خوانده شده مغزی سفید که در استخوان مهره
و غدد و که در میان گوشت و در بندها می باشد و پی و عصبی که متصل است بپیهای که متصل
بظاهر کف و آنرا ذات الاشاجع گویند و دانه که در میان مغز سر حیوان می باشد و حدقه
که عبارت از دیده و مردمک باشد و در مثانه خلاف است و بعضی علما سوای سرگین و فرج
و ذکر و خصیتین و زهره و بچه دان را که باعتبار خباثت حرام داشته و ما بقی را حرام ندانسته
و بعید ذبیحه ماهی و ملخ بیرون است و احوط این است که از جمیع اجتناب نماید و آنچه بنا بر
مشهور مکروه است سه چیز است کرده و دو گوشه جگر و دو گوشه دل که آنرا اذنا القلب گویند

واگر پیه نسوراخ شود و آب آن بر گوشت ریزد آنچه بآن ریخته است حرام است بموجب روایات
و از طیور هشت صنف مکروه است بنا بر مشهور هدهد یعنی شانه سر و پرستوک که آنرا خطاف
گویند و فاخته و جمیع اقسام از سفید و خاکستری و صندلی و حجل که آنرا بعربی قبره گویند و تهو
که بعربی حباری گویند و لقلق و کلاغ سبز و مرغ خاکستری که بر سر نخلها می باشد و آنرا صرد
گویند و شقراق بفتح شین **باب چهاردهم** آنچه از مایعات و جامدات حرام است و امور متعلقه
بآن چند فصل است بدانکه از مایعات شراب انگوری و هر شراب مست کننده از نبیذ و فق
آن از فقاع و اگر عصیر العنب بآتش یا غیر آن سرکه شود پاک و حلال می شود یا آنکه ذهاب دو ثلث
آن بآتش شود و خون جهنده هر جانداری و بول هر حیوانی الا بول شتر بجهة شفا و شیر هر حیوانی
که گوشت آن حرام باشد حرام و از مکروه مکروه است و ممزوج بمایعات حرام حرام است و
اگر قابل تطهیر باشد هرگاه بشویند حلال و پاک است و اما از جامدات سوای مسکر و عذره و
واجزای ذبیحه که مذکور شد و ممزوج نجس که قابل تطهیر نباشد یا کافر حربی دست تر بر آن
گذاشته باشد و خاک الا تربت امام حسین علیه السلام که بقدر نخودی حلال است و گل ارمنی
بقدر آنچه طبیب حاذق تجویز نماید بآن بیچاره دهند که مریض است و جمیع جامدات حلال است
و سموم کشنده قلیل و کثیر آن حرام است **فصل ۱** در بیان مسائل متعلقه اگر گوشتی که معلوم
نباشد که مذبوح است یا میته آنرا بر آتش گذارند اگر منقبض شود و بهم آید و بهم کشیده شود مذبوح

واکر منبسط وکشوده شود یا بحال خود باقی باشد میته است بموجب روایت صحیح وآنچه از زنده قطع
نمایند آن عضو میته است هرچند آنحیوان زنده ماند **فصل** بدانکه از میته استعمال دوازده چیز جایز است
پشم وموی وکرک وپر ودندان وسم واستخوان وشیردان که آنرا انفحه کویند وشاخ وتخم
هرکاه پوست اعلای او محکم شده باشد وآن خاری که بر پای ملکه بوی حیوان بحبل الغیر چون
کوک وخوک وسک از چاهها آب توان کشید ودست را بعد از استعمال بشوید بدانکه تصرف
در مال غیر وخوردن از آن بموجب نص قرآن حرام است الا از خانهای جمعی که آیه کریمه نازل
شده که ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم
او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت خالاتکم او
ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا یعنی نیست بر شما
حرجی ومنعی در آنکه بخورید از خانهای خود واز خانهای پدران خود واز خانهای مادران
خود واز خانهای برادران خود واز خانهای خواهران خود واز خانهای عموهای خود واز
خانهای عمهای خود واز خانهای خالوهای خود واز خانهای خالهای خود واز خانهای
جمعی که کلیدهای آن با شما باشد یا خانهای دوستان ومصاحبان خود نیست بر شما حرجی
که بخورید جمعا یا متفرق واین اذن در حالتیست که نهی صریح وکراهت از ایشان فهمیده
نشود خواه حاضر باشد وخواه غایب بهنگام ضرورت وبیم هلاکت هر حرامی حلال میکردد

چنانکه

چنانکه اکر لقمه در کلو کیرد بهر حرامی اکر همه شراب باشد می تواند که خلاصی جوید لیکن بهمان
قدری که از هلاکت خلاص شود اقتصار نماید وتا غیر شراب ممکن باشد از هر مایع حرامی شراب
نتواند خورد واکر کسی بر امام زمان یاغی شود یا بقصد راه زنی مسلمان سفر کند هرچند مضطر
شود برو حلال نمیشود واکر میته وطعام غیر باشد خوردن میته اولیست واکر آن زد راضی
شود که هنکام قدرت عوض بکیرد مال غیر اولیست اکر مسافر باشد آنقدر که قوت رفتن
داشته باشد جایز است که تناول نماید وهنکام ضرورت کوشت بدن خود هرکاه بیم هلاکت
نباشد توان خورد وکافر حربی وزانی محصن ومرتد وزن حربیه وصبی حربی را توان کشت
در ضرورت وخورد اما بهیچ وجه محقون الدم را نتوان کشت وخورد اما مال غیر را هرکاه
نفروشد وندهد در وقت ضرورت توان کرفت واکر ندهد اکر همه بزور وجنک باشد بزور توان
کرفت هرچند بقتال رسد واکر صاحب مال کشته شود بسبب خونش هدر است **فصل**
در بیان آداب اکل وشرب سنت است که هر دو دست قبل از طعام بشوید که سبب زوال
فقر میشود واندوه می برد وچشم را نور می بخشد وهرکه قبل از طعام وبعد از آن دست
بشوید معاش وزندکانی او توسعه یابد واز مرض خلاصی یابد ودر شستن دو دست پیش از طعام
دست بر جایی پاک نمالد ودر شستن آخر پیش از آنکه دست بدستمال پاک نماید بر دو انکشت
بر پشت چشم کشد وبکوید الحمد لله المنعم المفضل المکرم المجمل هرکز درد چشم نبیند واین

مجربست وهنگام دست بطعام نمودن بسم الله گوید که در حدیث است که هنگام گستردن مایده
چهار هزار ملک بر اطراف حاضر شوند هر گاه گوید بسم الله همگی گویند مبارک گرداند خدای نعم
بر شما طعام شما را انگاه بشیطان خطاب نمایند که دور شو که ترا در این طعام بر ایشان سلطنت
نیست وچون فارغ شوند وگویند الحمد لله ملائکه گویند که نعمت داد خداوند عالمیان
بایشان وشکر پروردگار بجا آوردند واگر نام خدای عز وجل نبرند بشیطان خطاب نمایند
که پیش آی ای فاسق وبا ایشان شراکت نمای وچون مایده بردارند وشکر نعمت باری تعالی بجای
نیارند گویند این گروه ملائکه که الله تعالی بایشان نعمت داد وخدای را فراموش
کردند وحدیث صحیح است که هر که در هر لقمه طعام بسم الله الرحمن الرحیم گوید البته
ضرر نیابد واگر در اول فراموش کند در اثنای آن بگوید بسم الله علی اوله وآخره چنانچه سنت
که گویا بجهة هر لقمه نام خدای جل شانه برده وباید بدست راست چیزی خورد از روی
اختیار وصاحب طعام ابتدا بخوردن نماید وآخر هم دست بکشد الی الطعام ومتوجه باشد که طعام
بهمه برسد وهنگام دست شستن اول خود بشوید ودر آخر هر که بر جانب راست او باشد اگر
هم غلام او باشد ودر آخر هم خود بشوید وباید که همه غساله در یک ظرف جمع شود که موجب
الفت است وبعد از اکل پشت بر زمین گذارد وپای راست بر جانب چپ اندازد وتکیه بر دست
نمودن را بعضی سنت وبعضی مکروه دانند وچهار زانو نشستن مکروه هست خصوص

وقت طعام ودر حین اکل پای بر پا انداختن طریقه جباران است وخداوند عالم را از آن خوش نمی
آید وباید که هنوز رغبت باشد که دست از طعام بکشد ونباید که بر خوردن حریص
باشد وتا گرسنه نشود نخورد وبا دست چپ از روی اختیار مکروه هست وبر سفره که در آن
معصیت خدای شود خواه شرب مسکر یا غیبت برادر مومن نشستن حرام است ودر این
باب احتیاط عظیم ضرور است واگر در اثنای سفره مشغول حرام شوند برخاستن ضرور است

مقصد دهم در اشیائی که سبب منع تصرف در مال شود خواه شرعا وخواه جبرا وخواه برضا

باب اول در حجر ومعنی وسبب آن اما حجر در لغت بمعنی منع است ودر اصطلاح باز داشتن
مالک است از تصرف در مال خود یعنی از جهات شرعیه وآن بنابر مشهور که مذکور میشود دوازده است
صغر وجنون ورقیت وافلاس وسفاهت ومرض ودهن وحجر بر مشتری پیش از دفع ثمن
وبر بایع در ثمن معین قبل از تسلیم مبیع وبر مکاتب در کسب پیش از ادای مال کتابت وبر مال مرتدی که ممکن
باشد عود او باسلام وارتدادی که عود نیز مقبول باشد وذوالحجر صغیر ومجنون وسفیه
ومریض وبنده وسفیه بزوال سببست که صغر کبیر وعقل ورشد شود اگرچه فاسق باشد
وبعضی عدالت را اعتبار کرده اند واین قول ضعیف است ومجنون هوشیار ومفلس مالدار
ومریض صحیح وبنده آزاد وسفیه رشید گردد وبثبوت زوال هر یک بامتحان وشهادت
امثال واقران تواند شد یعنی بلوغ زن بشهادت چهار زن ثابت یا بگواه دو مرد

وبلوغ مرد بشهادت دو مرد و بشهادت مرد بلوغ زن ثابت میشود بخلاف عکس و از آیهٔ کریمهٔ فان
آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم که معنی منطوق آن اینست که پس اگر دریابید شما از ایشان
یعنی از صغیر و سفیه و مجنون رشد و کاردانی پس دفع کنید بسوی ایشان مالهای ایشان را و حکم
حاکم در باب سفاهت و زوال آن از آیهٔ قرآن مستفاد نمیشود بلکه قرینه نقیض آنست و بعضی
از علما گویند که ثبوت سفاهت محتاج بحکم حاکم نیست و اما زوال آن بدون حکم حاکم
نمیشود و بعضی هر دو لازم دانسته و اجلهٔ فقها در هیچ یک شرط ندانسته و آن اقوی است و اگر
شخصی با صغیر و مجنون و مفلس و سفیه و مریض و بنده معامله نماید با آنکه علم بحال ایشان
داشته باشد صحیح نیست اگر مال او تلف شود کسی ضامن نیست و همچنین اگر ودیعه بایشان
سپارد بمقتضای آیهٔ ولا تؤتوا السفهاء اموالکم مخالفت قرآن نموده و بمنزلهٔ کسیست که مال
خود در بحر عمان انداخته و اگر مال موجود باشد بهر وجه ممکن است پس تواند گرفت خواه عالم باشد
یا جاهل و بعضی گویند که هنگام ودیعه سفیه مسلط بر تفویت آن بوده و اگر تفویت نماید
بمنزله غاصب خواهد بود و این قول ضعیف است و اگر نفقه و خرج مفلس و سفیه در سفر و حضر
یکی باشد مانع رفتن ایشان بزیارات و حج سنتی نتوان شد و حج واجبی مستثنی است می باید
بجا آورد اما خرج راه بدست غیر باشد اما عبد ممنوع است از تصرف در مال و غیر آن خواه
گوییم که غلام مالک میشود یا نمیشود لیکن اگر باذن مولی نذر بعقد دائمی خواسته باشد

می تواند

می تواند بی رضای او طلاق دهد و اما مریض ممنوع است که زیاده از ثلث بی رضای ورثه
تصرف نماید یعنی ببخشد اما اگر معاوضه مثل قیمت یا زیاده نماید ممضی است و هر وقفی یا هبه یا
صدقه که در مرض الموت نموده باشد بقول اصح از ثلث ممضی است اگر ورثه راضی نباشند
بدانکه از جمله مواضعی که سفیه ممنوع از تصرف نیست چهارده وجه بیان میشود اول وصیت
بوقف ثلث مال دوم هبه آن باقارب یا صلحاء مؤمنین یا به بنای قناطر و مساجد یا فی سبیل الله
بجهة غازیان و تصرف در طلاق هر گاه مهر نباید داد و همچنین ایلاء و مباذات و لعان و
مکاتب ساختن و قسم خوردن و نذر نمودن هر گاه متعلق آن مال نباشد و باعتقاد بعضی
از اجلهٔ فقها یعنی شهید اول و ثانی می تواند بوکالت غیر مباشر بیع و شری و عفو از قصاص
تواند شد و هر امری که نقصان مالی در آن نباشد شقوق شامل اغلب در است

باب دویم

در غصب و معنی آن بدانکه تصرف خلاف شرع بدون رضای مالک او را غصب گویند پس
اگر مانع شخصی شود که بمرکب خود سوار شود یا املاک خود در آورد اگر چه گناه کارست
اما غاصب نیست و اگر در باره از ملک غیر تصرف نماید بقدر آنچه گرفته غاصب است و اگر
مالک را مدافعه باسانی باشد و مزاحم نشود و آن غیر تلف شود ضامن نیست و کشیدن
عنان اسب غاصب توان گفت مگر آنکه راکب قوت معارضه داشته باشد و جبر داد باشد
و بغصب حامل حمل مغصوب شود هر مشتری که بر دار غصب نماید بار هم مغصوب و اگر کرم اسب

بتبعیت آید در ضمان خلاف است وظاهر ضمان است واگرچه چند دست کشته باشد مالک مخیر است
که از هر مطالبه عین ومنفعت نماید وهر که جاهل باشد رجوع بعامل نماید واگر آزادی بالغی را
حبس نماید او را غاصب نگویند واگر صغیر باشد ودر حبس بسبب گزیدن مار وفرود آمدن دیوار هلاک
شود بمذهب شیخ وشهیدان ضامن است زیرا که سبب اتلاف او شده واین دلیل هرگاه معتبر
باشد در بالغ نیز جاریست واگر شخصی را که شغل عملی داشته باشد مدتی حبس نماید اگرچه گناه
کار است اما ضامن اجرة ایام حبس نیست واگر شخصی را در مدت معین بجهة امری اجاره نموده باجرة
معین وحبس کند مستحق اجرة میشود هرچند آن عمل نشده باشد بخلاف بنده که اگر بنده را حبس
نماید غاصب است وهریک از محرمات که نزد اهل ذمه مالیت داشته باشد وخلاف شرط ذمه
نماید اگر غصب نماید ضامن است قیمت آنرا نزد آنجماعت که حلال دانند واگر مباشر
وسبب هر دو باشند اگر سبب مباشر را اجبار نماید یا فریب دهد ضامن جانب فریب دهنده است
والا مباشر واگر آبی در ملک خود رها نماید یا آتشی برافروزد بقدر احتیاج وبحسب اتفاق
زیادتی نموده سبب خسارت غیر شود ضامن نیست مگر آنکه آتش کردن در هنگام وزیدن
باد تند بوده باشد که در آنصورت وصورت عدم احتیاج زیاده از قدر کفاف ضامن است
رد مغصوب بمالک بموجب حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که وعلی الید ما اخذت
حتی تؤدی یعنی بر هر دستی آنچه تصرف نموده از مال غیر لازم است تا آنکه بصاحب رساند و آن

موردیست یعنی بی درنگ وانتظار باید حق بحقدار رساند مادام که عین باقیست واگر باقی
نباشد باعلی از قیمت آن از حین غصب تا وقت تلف ضامن است واکثر را عقیده آنست که قیمت
آنرا از روز تلف ضامن است واگر عیب ناک شود قیمت آنرا واگر آنرا اجرة باشد چون دکان
وکاروانسرا اجرة آنرا لازم است اگرچه دایر نباشد ودر مذهب شیعه اثنی عشریه
فرق میانه قاضی کبیر ومرد فقیر نیست ابدا ارش جنایت مقرره در شرع بدهد وبر غاصب آنچه
زیاده باشد لازم چنانکه دست غلامی را غاصب ببرد وبسبب قطع ثلثان قیمت او کم شد
باید ثلثان قیمت بدهد وجانی نصف قیمت واگر غاصب بی مروت گوش یا بینی یا زبان بنده
از بندگان که غصب نموده قطع نماید بر او آزاد میشود وغرامت آن بجهة مالک باعلی قیمت
میکند واگر پاره از مالی که بتنهائی انتفاع نامی ندارد غصب نماید بر او بهای آن چیزی نیست اگر زیاده
و اگر زیادتی قابل آن باشد که جدا نماید او را رسد که آنرا برآورد واگر بفروشد بعد
از آنکه رنگ نموده باشد بهمان نحو قیمت آن قبل از رنگ باشد تمام قیمت از مالک است و
بغاصب چیزی داده نمیشود واگر اسب یا الاغ شخصی را غصب نماید ومالک نداند که مال او
علوفه دهد اگر تلف شود غاصب ضامن است ومطالبه علوفه نتواند نمود واگر مال او را که غصب
نموده باو بخوراند باز ضامن است واگر بغیر خوراند واو نداند که مغصوب است باز ضامن است
واگر داند بهریک خواهد مالک رجوع تواند نمود واگر غاصب مال مغصوب را بمال خود ممزوج

ساخته برسد که مکلف تفریق کند اگرچه دشوار باشد و اگر ممکن نباشد چنانکه روغن مغصوب
بروغن مال خود ممزوج نماید ضامن مثل آن است اگر بعضی از آن ممزوج ساخته والا هر دو شریک
خواهند بود و می تواند که هرگاه بقدر روغن مالک او دهد بری الذمه شود و اگر دانه را
زراعت نماید یا تخم جوجه برآرد از مالک است و اگر آن را مالک بموضع دیگر برده باشد نقل
لازم است مگر برضای مالک باشد و با اختلاف در قیمت قول قول غاصب است با قسم و در اختلاف
در رد قول مالک است با یمین و اگر اختلاف در جنس بنده باشد و اگر مالک مدعی تعلیم صنعتی
که موجب زیادتی قیمت غلام شود باشد و غاصب منکر شود قسم بر غاصب است و همچنین اگر ادعای
تلف اصل نماید قول قول غاصب است مگر آنکه ببینه عادله مالک ثبوت رساند که باقیست و رد
لازم است نیز بر مالک که راضی بعوض شود **باب سیم** در تعریف لقطه بضم لام و فتح قاف و
بمعنی بسکون قاف مال یافته شده را گویند و در اصل لغت لقیط بمعنی برچیده و در اصطلاح
یافتن مال یا افتاده شده و ترک شده اعم از آنکه انسان یا حیوان یا جماد باشد و از آیه کریمه
فالتقطه آل فرعون استعمال لقطه در باب انسان ظاهر و یافتن انسانی که او را کهل و پیر ساده
بحسب ظاهر باشد و توانایی محافظت خود از سرما و گرما و دد و هوام که عادة دفع آن توان
نمود نداشته باشد و بحد بلوغ شرعی نرسیده و بتعریف مشهور شامل کور و شکسته پای را هر چند
بحد بلوغ رسیده باشد شامل است و اگر باقرار یا طرز آن متشخص شود که بنده است واجب است

که محافظت نموده بمالک رساند و اگر دانسته گردد که پدر یا جدی دارد یا کسی بیش از وی این
طفل را گرفته تسلیم باو لازم است و اگر بی تقصیر و تفریط هلاک شود ضامن نیست و بعضی گویند
که گرفتن غلامی که بحد بلوغ رسیده باشد جایز نیست و این قول ضعیف است زیرا که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که تَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوَی و چنین در مانده را از
تهلکه رهانیدن بسبب جوی او شدن از معظم افراد بر و نیکویی است و وجوب التقاط وقتی است
که مکلف شرعی بوده قدرت تصرف داشته باشد و بعضی گویند که اگر در صحرا انسانی یافته باشد
و خواهد باهل خود برد بجهت آنکه تضییع نسب طفل نشود از و توان گرفت و این قول ضعیف است
و اگر یافته شده مالی باشد از مال او نفقه نماید و اگر از وجهی که درین وجه وقف شده باشد
صرف او نماید صحیح است و اگر متعذر باشد حاکم شرع از زکوة یا بیت المال نفقه دهد و اگر
متعذر باشد و از خود قدرت انفاق نداشته باشد بر مسلمانان استعانت و یاوری جوید
و اگر خوف هلاک بر نفس او باشد بعضی مستحب دانسته و بعضی مطلقا سنت دانسته اگرچه
با بحاب بقرینه حال خوف هلاک لقیط باشد و این قول در کمال ضعف است و هر مالی که
با طفل یافته شده و در زیر سر او یا بزیر او باشد از وست و اگر حاکم شرع ظاهر باشد از اذن
او از مال انفاق او نماید و سنت است که اعلام مؤمنان نماید شاید که تضییع نسب او نشود
و اگر در بلاد مسلمانان بسیار باشد حکم باسلام او باید نمود و اگر بعد از بلوغ از وجبلی

صادر شود دیت بر امام است و عاقله او نیست و اگر میانه ملتقط و لقیط نزاعی در باب نفقه شود
باید در قدر آن قسم بر ملتقط است هرگاه آنقدری که دعوی مینماید خلاف ظاهر نباشد و اگر
میانهٔ دو کس که هر دو را اهلیت التقاط باشد منازعه شود بقرعه رفع نمایند مگر آنکه یکی
از ایشان راضی شود و همچنین اگر دو کس مدعی ابوت او باشند و از هیچ طرف قرینه
نباشد قرعه بیندازند و اسلام بقول اصح مرجح است و رای شیخ در مبسوط و محققین آ
و بعضی اسلام را سبب ترجیح دعوی ابوت ندانسته‌اند و این قول ضعیف است و اما لقطهٔ حیوان را
در عرف اهل شرع ضاله گویند و اخذ بموجب روایات صحیحه مکروهست و اگر یقین عرضه
در تلف آن باشد واجب کفایی است و اگر گاو و شتر و امثال آن را در چراگاه که آب و علف
تعهد قوت او باشد ببیند و صحیح باشد تصرف نماید و الا ضامن است و نفقه که صرف نموده از
مالک مطالبه میتواند نمود و اگر گوسفندی را بیابانی بی آب و علف اخذ نماید مخیر است
که قصد تملک نماید و بر خود قرار دهد که اگر صاحبش بهم رسد او را یا قیمتش را بدهد یا آنکه
بامانت محافظت نماید و در این حکم هر حیوانی که خود را از سبع محافظت نماید شریک است
و اگر از شیر و پنیر و سواری او منتفع شود بهمان نسبت از خرج علوفه حساب شود و اما لقطه
مال غیر حیوان اگر در حرم محترم مکه مشرفه باشد بقصد مالکیت برداشتن حرام است اگرچه
قلیل باشد و بنابر قول بر حرمت اگر خطا نموده برداشته باشد لازم است که بجهة صاحب محافظه

نماید و اگر بی تقصیر و تفریط تلف شود بعضی گویند ضامن نیست و اظهر ضمان است و بعضی اگر
تا یک هفته هر روز و سر هفته بعد از آن هر هفته و بعد از آن هر ماه تا یازده ماه در مواضع
که اجتماع مردمان باشد باواز بلند خود یا شخصی از قبل او مردمان را بیافتن آن مال اخبار نماید
و بعضی خصوصیات بگوید و بعد از آن قصد تملک نماید و در ذهن او باشد که اگر صاحب
بهم رساند بدهد بر او مباح میشود و بعضی گویند در این صورت باید تصدق نماید خواه کم
یا بسیار باشد و اگر بقصد آنکه مردمان را اعلام نموده بصاحب رساند برداشته اگر از غیر
حرم باشد و بی تقصیر تلف شود باتفاق ضامن نیست و آنچه در غیر حرم یافته شود اگر
مقدارش کمتر از درهمی نیز زد یا قیمت آن مالک میشود و احتیاج تعریف نیست و اگر صاحبش مشخص
شود بصاحب رساند و بعد از تعریف هرچند بسیار باشد مخیرات میانهٔ آنکه مالک
شود و قصد تملک نماید که اگر صاحب پیدا شود باو رساند و میانه آنکه بامانت بجهة صاحب
ضبط نماید و اگر مالی باشد که تلف شود و باقی نماند چون میوهٔ تازه و امثال آن باید
بر خود قیمت نماید و صرف کند یا بحاکم شرع رساند و اگر عصا یا چه توان نگاه داشت چون
انگور که مویز نماید یا رطب که خرما شود بعضی از اثر امر بی اصلاح آن نماید و برداشتن نعلین
و مطهره و عصا و نیزه و عروه جوال که جوالدوز گویند و امثال آن مکروهست بموجب روایة
و اخذ لقطه فاسق و بر پیتار مکروهست و اگر التقاط نماید سنت است که جمعی از عدول

کواه نماید و در باب وجوب اخبار بیافتن نمودن بنده و آزاد مساویست و بر مولای غلام لازم
نیست که از دست او انتزاع نماید پیش از آنکه بیست و یک تعریف نموده باشد یا بعد از آن و بعد
از تعریف غلام جایز است که مولی از او بگیرد بقصد تملک نماید و قصد آنکه اگر صاحب ظاهر
شود غرامت کشد و اگر آنکسی که او آن بیابان نمود شخصی دیگر بگواه عادل ثابت نماید که مال او
حاکم شرع از آقای غلام بگیرد و تسلیم صاحب بینه نماید و اگر انتزاع از او دشوار باشد شاید
با آنکسی که گواه گذرانیده بدهد و اگر تواند وجه آنچه غرامت کشیده بدلش باز یافت نماید
اگر در بیابانی یا خرابه که اهلش از آن دست برداشته یا هلاک شده باشد یا در زمینی
مدفون باشد که آن زمین را مالکی نباشد محتاج بتعریف نیست و مال مال یابنده می‌شود هرچند بسیار
باشد و بعضی گویند که اگر اسم فقهاء اسلام یا پادشاهان اسلام بر آن باشد بدون تعریف
مال او نمی‌شود و این قول ضعیف است زیرا که روایت صحیحه واقع شده از محمد بن علی علیهما
السلام و از حضرت صادق که انّ للواجد ما اللقاة وجد فی الخربة یعنی مال یابنده می‌شود
آنچه در خرابه یافته باشد و از یافتن دفن در زمین هم بنده مالک می‌شود ملکیه [illegible] و تواند
بود که در اوایل اسلام کر پنجاه سال و در عرض آن باشد حکم آن باشد و بعد از آن بطاول
مدت ائمه علیهم السلام که بطون احادیث جد بزرگوار خود را شنیده اند عمل نماید بر سبیل عموم
حکم نموده [illegible] و اگر آن زمینی را که در آن چیزی یافته مالکی باشد بنحوی که صدق و کذب او

ظاهر تواند شد آن او اعلام نموده بآن عمل نماید او لیست و آنچه در شکم ماهی یا در صندوق و
خانه خود و خانه غلام خود یابد مال اوست و اگر غیر در آن شریک باشد بمنزله لقطات اگر شریک را
مخصوص بیابد سوال از و تنها کافیست والا سوال از کافه ناس بدستور مقرر مذکور را تعریف
نماید **باب چهارم** در عاریه بتشدید یا و جوز کرفتن آن در حقیقت عادات یا منسوب شده و بعضی
گویند که ملخوذ از آمد و رفت است زیرا که از دستی بدستی انتقال می‌یابد و بعضی گویند از تعاور
ماخوذ است یعنی متعارف و شایع و در اصطلاح عبارتست از انتفاع بمال غیر است که عین آن
غالبا باقی باشد زیرا اگر جامه را عاریه دهد و بی تقصیر و تفریط تلف شود ضامن نیست و لازم
نیست که عاریه کننده مکلف باشد بلکه صغیر و صبی باذن ولی عاریه تواند نمود و داد و باید
عاریه کننده علم شرعی برخصت ولی داشته باشد چنانکه اگر مال صبی را بعاریه طلب از ولی نماید
و طفل ممیز نباشد و طفل گوید که طلب عاریه نموده بودی از ولی من این را فرستاده و در روایات
در باب قبول قول طفل در هدایا و اذن در دخول دار واقع شده و باید که چیزی که عاریه
نماید قابلیت انتفاع و بقاء عین داشته باشد و عاریه عقدیست جایز است که هرگاه خواهد مطالبه
می‌تواند نمود الا در چند موضع و از آن جمله دو از ده بیان می‌شود زمینی که بجهة قبر عاریه داده
و میت دفن نماید و قبر را بپوشند تا آنکه علم عادی بهم رسد که استخوان پوسیده و اثری از
میت نمانده اما قبل از آنکه قبر را پر کرده باشد اگرچه داخل قبر نموده باشد رجوع تواند نمود

وبجهة کوفتن رخنه کشتی چوب یا قیر یا بجز عاریه نماید تا دفع خطر نشود مطالبه نتواند نمود
وهمچنین اگر حکم دیواری نموده باشد تا تعمیر دیوار نشود مطالبه حرام است هرگاه ابتدا کننده
باشد بجهة عاریه مینماید و بجهة رهن یا عاریه بنقل بلدی یا عاریه که ولی صغیر داده باشد
وفوت شود صغیر را مطالبه نرسد تا کبیر نشود و زمینی را که بجهة کشتن یا درخت نشاندن
یا بنا ساختن بعاریه داده تا آثار آن باقیست منع رجوع نتواند نمود و همچنین اگر بیم فوت
مستعیر باشد چون زخم شدید و برودت شدید یا مال عاریه در منزل غیری باشد که او عاجز باشد و
قدرت آن شرعا نبوده باشد یا بجهة اصل شرع تعیین مدت عاریه که نتواند رجوع نمود شده
باشد و باید که از انتفاعی که در حین عاریه ذکر شده تجاوز ننماید مگر باذن مثلا چوبی که بعاریه
کرفته باشد که حکم دیوار نماید بیک لحظه بل تواند نمود و هرچه نظر آن باشد و در حلیه
که جاریه که مأذون باشد در وطی بنا بر آن استمتاعات دیگر هرچند صریح نبوده باشد تواند
نمود بخلاف عکس اگر اسبی عاریه نموده که از بلدی ببلدی برد ظاهر اینست که بیک فرسخ سواد
نتواند شد و او را رسد که بفروشد حاصل آن زمین را هرچه باشد بغیر مالک زمین و هرچند
بسبب استعمال قیمت آن عین کم شود ضامن نیست مگر بتقصیر و اگر در ابتدا شرط ضمان نماید اگر
چه تقصیر نموده باشد و همچنین اگر شرط شود که با تقصیر نیز ضامن نباشد جایز است و بعضی
در عاریه زر و سیم مسکوک خلاف نموده اند و آن قول ضعیف است چرا که انتفاع عظیم بجهة

اظهار

اظهار اعتبار با وجود عین متحقق است و اگر مستعیر دعوی تلف بغیر تقصیر نماید با قسم او
مسموع است و اگر دعوی رد نماید قسم بر مالک است و هرگاه از معیر و مستعیر استقلال بدر
که در زمین عاریه کشته شده باشد تواند که و چیزی را که عاریه کند بی رخصت عاریه دهنده
بعاریه نتواند داد و اگر منازعه در اصل عاریه و اجاره اسب شود قول قول راکب است با قسم
و بعضی گویند قول قول مالک است و آن اقوی است و اجرة المثل باید بدهد مگر آنکه زیاده
از مسمی باشد **باب پنجم** در ضمان و مسائل متعلقه بآن بدانکه ضمان تعهد نمودن حقیست یا مالیست
کسی را که بری الذمه باشد از جانب شخصی مثل آن یا اجنبی دیگر که مساوی او باشد و شرطست
که ضامن بنا بر مشهور آزاد و مکلف باشد و جایز التصرف در مال خود و اگر غلام نیز باذن
مولی ضامن شود حق بر ذمه مولی ثابت گردد و لازم نیست که علم بقدر مطالبه اعمال یا صاحب
طلب داشته باشد و تعیین جمیع طلبکاران که از و طلب دارند بجهة آنکه اتیان نماید کافیست
و این عقد لازمیست و صیغه صریح آنست که گوید ضامن شدم یا قبول نمودم که حقی و مالی
که از و طلب داری چنان حساب کن که طلب از ماست صریح نیست و ظاهر اینست که اگر
باین سخنان مجمل طلبکار فقیر فریفته شده دست از آن محل بردارد و آن زر قرار نماید یا غائب
شود از ضامن اجنبی طلب نتواند نمود و رضای آن شخصی که بجهة او ضامن میشوند کرمال
باو داده شود لازم است اما رضای آنکه از جانب او ضامن میشوند ضرور نیست فرق آنست

که اگر او ضامن شود بعد از ادای وجه ضمان مطالبه تواند نمود و الا فلا و معلوم نبودن قبول چون (برضا یا تکلیف ادا)
سایر عقود شرط نیست و هرگاه برضای شخصی ضامن او شود آنچه داده بطلبکار اگر کمتر از مطالب
آن شخص باشد همان قدر زیاده نتواند گرفت و از زیاده از آنچه ضامن شده اگر داده باشد مطالب
نتواند نمود و شرط دیگر آنکه ضامن قدرت بر ادای آن قدر داشته باشد یا علم آنکه آن شخص
صاحب طلب را علم به پریشانی او باشد و بجهت حقی یا مالی که در ذمه او ثابت باشد و بازای آن هم
توان کرد ضمان صحیح است و اگر ضامن درک شود بجهت هر خرجی که چیزی را در ملک معین
نموده ضامنست و اگر انکار نماید که حقی که نزد ضامن شده باو رسیده و آنکسی که از قبل او
ضامن شده شهادت دهد که راست میگوید داده میشود هرگاه محل تهمت نباشد و احتمال
تهمت درصورتیست که ضامن پریشان باشد و آنکسی که این ضامن تعهد نموده که این مال
باو دهد علم به پریشانی ضامن نداشته باشد و بدین رو نموده آنکسی که از جانب او ضامن
شده درینصورت موافق شرع هرگاه مضمون له را علم به پریشانی ضامن بهم رسد می
تواند که فسخ نماید و حق خود را از آنکسی که از ابتدا مطلب داشت نماید درینصورت شهادت
محل تهمت میشود بقول بعضی از متاخرین و ظاهر اینست که هرگاه در شاهد عدالت اجتماع
شده محل تهمت نیست و الا در هر موضع که آشنایی و صداقت باشد احتمال انتفاع دارد
یا آنکه ضامن را حقی بر آنکسی که از قبل او ضامن شده باشد و حکم بانکه مفلس شده حاکم شرع

ساقط باید درینصورت این شهادت سبب زیادتی مال مفلس میشود و در صورتی که قبول شهادت
او بسبب عدم عدالت یا محل تهمت قبول نمایند باعتراف خودی باید وجه طلب ضامن را هرگاه باذن
او ضامن شده بدهد **باب ششم** در صلح و آن عقدیست جایز برضای طرفین و در حق و باطل
میباشد و بصلح ظاهری اگر که ابرای ذمه نمایند اسقاط حق در نفس الامر نمیشود و الا دعوی باطل
نموده و آن مومن بجهت عرض خود و خوف اهل دنیا بمصالحه راضی شود آنچه در چنین ماده گرفته
حرام و امتوات و موجب غضب الهی میشود و بعد از رضای طرفین هرگاه مکلف باشند و مانع شرعی
نباشد صحیح است و بمجرد رضای ظاهری شود و مصالحه نمایند صحیح است و اگر دو شریک بعد
از انقضای شرکت باین نوع مصالحه نمایند که راس المال بتمامه از یکی باشد و دیگری منافع یا
خسارت هرچه باشد از و باشد صحیح است و بعضی گویند که اگر گویند باین نوع مصالحه شود که
در نقصان شریک و در نفع شریک نباشد یا عکس این نموده باشند صحیح است و صلح بر عین و منفعت همان جنس
و غیر آن جنس بنقد و نسیه جایز است و اگر عوض معین ظاهر شود که مال غیر است صلح باطل است و اگر
معین نباشد عوض بدهد و لازم نیست که مصالحه کمتر از آنچه در و نزاع است باشد بهر چه بآن رضای
ظاهری طرفین شود صحیح است و اگر با منکر مالکیت ملکی یا منزلی باین نوع مصالحه شود که مدتی
معین در آن سکنی نماید صحیح است **باب هفتم** در بیان شرکت بکسر شین و سکون را بنابر مشهور و بقول
ثانی و اهل شام بفتح شین و کسر را و از اسباب مشهوره آن چهارده سبب پیدا میشود میراث و هبه

و شراء ابتدائی و تعدد محلّل در کاهداری و لباس ساختن و غیر آن و امتزاج تام که قابل قسمت
نباشد و شفعه و دیت و همچنین در بحث شرکت میراث و هبه و انفاق و نفقه و عمل و تعدد
مولود و حوت و اجاره و وصیت هرگاه بجهة وجود حملی قدری از مال حبس شود چون توام تولد
شود ما بینهما مشترک است و هرگاه دو فرزند باشد یکی آزاد و دیگری بنده میراث با آزاد متعلق است
و هرگاه قبل از قسمت ترکه آزاد شود شریک است و در بحث شرکت بعمل بسیاری از اقسام که مخصوص
بیان نشده داخل است چون شرکت در جهاد و در خیاطت و در بافتن کرشده بعد از تعیین
جعاله و غیر آن و اما شرکت در عین و منفعت و حق تواند بود و شرکت در عین غالبا شرکت
منفعت و حق را لازم دارد بخلاف عکس زیرا که شرکت در منفعت بسیار تواند بود که شرکت
در عین نباشد و کثرت امتزاج در عین ظاهر و ممکن است فرض امتزاج در منفعت که نزد هر یک
بجهة تزیین و اعتبار اجاره نمایند و بی اختیار بنحوی مخلوط شود که امتیاز نباشد بدانکه شرکت
بنابر مشهور نزد عامه خذلهم الله چهار قسم است شرکت عنان و شرکت اعمال و شرکت وجوه و نزد
امامیه اثنی عشریه رضی الله عنهم سوای شرکت عنان صحیح نیست وجه تسمیه شرکت عنان آنست
که در اصل معنی شرکت عنان بر عنان است چنانکه هیچ یک را بر دیگری تقدم نیست ملاحظه کن که برهان
و گرو بندی اسب تازند در اختیار فسخ و تصرف و غیر آن و شرکت اعمال آنرا گویند که در ملکی یا
باغی یا دکانی هردو کار نمایند و چنین مقرر شود که آنچه منفعت بهم رسد ما بین بالمناصفه

باشد

باشد یا ترجیح یکی بر دیگری خواه عمل در قدر و نوع موافق باشد یا نباشد و شرکت مفاوضه
آنست که هر یک از شریکین چنین مقرر نمایند که هر چه منفعت هر یک تحصیل نماید از هر وجه
باشد سوای زوجه و لباسی که پوشیده اند و مهر زوجه دیگر در جمیع شریک باشند و تفصیل
میراث و هبه و غیره حتی ارش جنایت و ضمان غصب و بهمه جهتی از جهات که انتفاع و ضرر ممکن
باشد شریک باشند و این عقد در زمان جاهلیت شایع بوده و الحال در میان علماء چهار مذهب
متعارف است و شرکت وجوه آنست که شخصی روشناس و مردمان او را صاحب اعتبار میدانند
باین نحو که آن صاحب اعتبار خریداری نماید و نزد او آن مرد بی نام و نشان میداده باشد و منفعت
هر چه بهم رسد ما بین قسمت شود و مال در دست آن بی اعتبار باشد یا آنکه صاحب اعتبار جنس
خریداری نماید و با آن بی اعتبار دهد که بفروشد باین نحو که در اصل منافع شریک باشند
یا آنکه مرد صاحب اعتبار مال آن فقیر بزیاده فروشد باعتبار جوهی یا نیمقرر شود که بعضی
از آن از و باشد مثلا متاعی فقیری دارد و از و یکتومان بیش نمی خرند شخصی صاحب وقوف
و اعتبار آنرا بفروشد بزیاده و شرط رود که در زیادتی ربح شریک باشند یا دو شخص باشند
که هیچ یک مال ندارند و بیدو و میخرند که در نفع و نقصان شریک باشند این هر سه شرکت نزد
شیعه امامیه باطل است و در شرکت عنان هرگاه که مال هر دو مساوی باشد در سود و نقصان
برابر خواهند بود و اگر در قدر برابر باشد همان نسبت شریکند و اگر با عدم تساوی در مال

تساوی در سود و نقصان شرط نماید بمقتضای آیهٔ کریمهٔ اَوْفُوا بِالْعُقُودِ والمؤمنون عند
شروطهم اصح اینست که این شرط صحیح باشد و بمذهب بعضی از فقها صحیح نیست و آن قول ضعیف است
و هیچ یک در مال مشترک بی رضای شریک تصرف نتواند نمود خصوص هرگاه باعتبار یکی را
در حین بیع و شرا زیاده تر باشد و اگر از آن قدری که اذن داده شده زیاده نماید ضامن است
خواه مال نقد یا متاع باشد هر یک را رسد که طلب قسمت نماید و شریک امین است اگر مالی بی
تقصیر او فوت شود ضامن نیست و اگر خاطر جمع نباشد شریک را قسم تواند داد که تفریط نموده
هرگاه سبب ظاهر باشد چون غرق و خرابی و سوخته شدن و غارت و امثال آن و شراکت
با ذمی مکروه است و او را باید دادن که تجارت نماید و منفعت از صاحب مال باشد و باو امانت
سپردن و اگر مضطر باشد مکروه نیست و اگر هر دو شریک متاعی را بیک بیع فروشند و یکی
از ایشان قدری از قیمت آن بگیرد در آنچه گرفته شده هر دو شریکند و درین باب روایات
بسیار از ائمهٔ اطهار وارد است و بعضی خلاف نموده اند و آن ضعیف است و اگر یکی از دو
شریک هرگاه ماذون باشد دعوی نماید که خصوص این متاع بجهت خود خریده ام یا بشراکت
خریده ام هرچند در آن سود و نقصان باشد مسموع است با قسم و اگر او را اصدق داند
قسم لازم نیست **باب هشتم** در مزارعه و مسائل متعلقه بآن بدانکه مزارعه از باب مفاعله
با هم زراعت نمودن است بحسب لغت اما بحسب شرع معامله است بر زمین خاصی بقدر معینی از

حاصل آن خواه طرف یک قدر یا بیشتر باشد در مدت معینه و عمل کردن شیار و مانند کشیدن و تخم
کشتن و یکه نمودن را شامل است و عبارت صریح آن بنا بر مشهور آنست که گوید زراعت کن
این زمین را یا عمل کن درین زمین یا واگذاشتم بتو این زمین را تا فلان مدت که حاصل در میانه
شایع باشد بنصف یا بسه یک یا پنج یک و آنچه بآن راضی شوند و زراعت کننده گوید قبول کردم
و این عقدیست از عقود لازمه و باطل نمیشود بموت هیچ یک از صاحب زمین و زراعت کننده
پس اگر عامل فوت شود وارث او بجای اوست و الا حاکم شرع شخصی را از مال او اجاره نماید که
عمل باتمام رساند و اگر سوای آن زراعتی که نموده مالی نداشته باشد بقدری از حصهٔ او عاملی
اجاره نماید و اگر زیاده بر حصهٔ معینه چیزی از نقد و جنس عامل یا مالک زمین مقرر شود که
بیست دهند صحیح است و اگر قدر زمانی که باید حاصل بعمل شود بگذرد مالک را رسد که عامل
امر ببریدن یا کندن حاصل نماید و اگر از جانب مالک باشد اجرة باقی گذاشتن بقدر
حصهٔ عامل دهد اگر او راضی شود و الا رفع لازم است و باید آن زمینی که بزراعت معین شده
امکان عادی در بعمل آمدن آن باشد که آب بآن برسد خواه از باران بحسب عادت یا از نهر و چشمه
و قنات و اگر آب منقطع شود درین عرض که احتمال حصول حاصل نباشد مزارعه باطل است
و اگر درین اثنا منقطع شود اختیار با عامل است پس اگر فسخ نماید اجرة آنچه عمل نموده بدهد و نه جایز است
که زمین از یک کس و هیچ عمل با تخم از دیگری باشد بهر نحو از شقوق ممکنه در تقسیم قرار دهند صحیح است

واگر در قدر مدت خلاف شود قول قول منکر زیاده است با قسم واگر در قدر حصه خلاف شود
قسم بر آنکسی است که تخم داده واگر هر دو تخم داده باشند بقرعه عمل نمایند و آنشخصی که زمین باو داده اند
که زراعت نماید اگر صریح نشده باشد که خود بدست خود زراعت نماید بهر که صالح داند بنوع
داد و بهر صاحب زمین که حاصل را بر زارع بپیماید بقدری معین و او قبول نماید اگر چه از
همان حاصل باشد و خصوص این امر از محاقله مستثنی است و هرگاه آفتی نباشد باید که آنقدر را
تسلیم نماید و اگر بآفتی تمامی زراعت تلف شود بر او چیزی نیست و اگر بعضی تلف شود بهمان
نسبت کم شود **باب نهم** در مساقاة و مسائل متعلقه بآن بدانکه مساقاة معامله ایست در آب
دادن و کلش و تربیت اصول یعنی درختها که آنرا ثمره باشد از برگ و بار خواه خرما باشد یا
انگور یا غیر آن آنچه در عرف درخت گویند و صیغه صریح آنست گوید تو واگذاشتم آب
دادن این درختان و تربیت آنرا در مدت معین بقدری معین از حاصل آن و قبول صریح آنست
که گوید قبول کردم یا چنین باشد و از عقدهای لازم است و باصح اقوال بموت هیچ یک از
مالک و عامل باطل نمیشود الا بآنکه هر دو راضی شوند و پیش از ظاهر شدن ثمره و بعد از آن
جایز است و اگر زمین را شخصی دهد که درخت نشانیده در نصف حاصل یا بیشتر یا کمتر شریک
باشد باطل است و اگر درخت نشانیده باشد و مدت را قدری معین نماید که حاصل آن
بهم رسد آن نیز باطل است و بعضی اگر مساوی آن ظن باشد نیز باطل دانند و می باید منفعت

میانه عامل و مالک مشاع باشد پس اگر قدری از آن استثنا نماید و در باقی شریک باشد یا
شرط کند حاصل هر چند درخت معین از عامل یا مالک باشد و باقی از دیگری صحیح نیست و
اگر از انواع حاصل مختلف قرار دهد صحیح است چنانکه از سیب چهار یک و از انگور نصف و
زرد آلو پنج یک و مکروه است که قدری از طلا و نقره عامل یا مالک طلب نماید و اگر قرار دهد
که آنچه بآب باران آب داده شد و آنچه بدولاب آب داده نصف زیرا که مجهول است و اگر
چند ساله مساقات دهد آنچه هر سال بکرده میشود و اگر تصریح نشده باشد تعلق بمالک
دارد چون بنای دیوار و حفر نهر و نشاندن دولاب و اگر صریح نموده باشد همه با عامل است
و همچنین مالوجهات با مالک است مگر آنکه شرط شود و قول قول عامل است در عدم تقصیر
و خیانت و اگر ظاهر شود که باغ ملک غیر است اجرة عامل بر آنکسی است که امر بعمل نموده و مالک
از هر کدام بقدر حصه و نصیب میتواند گرفت و بی رضای مالک دیگری را شریک در عمل
نتواند نمود و اگر عامل گریزان شود و کسی از جانب او نباشد که عمل نماید جایز است
که فسخ نماید و دیگری را عامل سازد یا آنکه باذن حاکم از جانب عامل که فرار نموده شخصی را
اجیر نماید و اگر مقرر نمایند که هر یک باغ دیگری را آب دهند و تربیت نمایند و حصه مختلف مقرر
شود صحیح است و در هر موضعی که حکم بفساد مساقات شود حاصل از مالک است و اجرة المثل
بعامل بدهد و اگر اختلاف در حصه شود مالک قسم یاد نماید و اگر در مدت شود قسم بر عامل است

وبحسب هر باب بقدر ذکوه رسد باید که بدهد **باب دهم** در شفعه و معنی لغوی و اصطلاحی
و مسائل متعلقه بآن بدانکه شفعه بفتح شین و سکون فاء بمعنی جفت ساختن است و در اصطلاح قرین
ساختن خود بحصه شریک و اصل آن تقویت و اعانت است و در عرف اهل شرع آنست که شریک
مالک حصه را اگر شریک باجنبی فروخته اخذ نماید و بنابر مشهور و اخبار صحیحه در زیاده از دو (کس)
نمی باشد و شفعه در مالی ثابت است که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و خانه و باغ و
دکان و امثال آن و بعضی گفته اند که باید قابل قسمت باشد و بنابر آن در حمامات کوچک
و دکاکین صغار و نهر کوچک و امثال آن شفعه نخواهد بود و شرط اتفاقی آنکه باید شایع باشد
و در مقسوم شفعه نیست مگر آنکه در راه رو و حق الشرب شریک باشد و شرط دیگر آنکه شریک
که خواهد بشفعه اخذ نماید قدرت ادای ثمن در آن وقت داشته باشد و قدرت بالقوة اگرچه
بعد از یکماه باشد کافی نیست زیرا که اوقات مختلف است و تواند بود که وقتی احتیاج در آن
باشد که ملکی ضعیف آنچه در وقتی دیگر بفروشد فروشد و اگر بایع مسلمان باشد مشتری نیز
که بشفعه گیرد باید مسلم باشد و تا سه روز مهلت تواند خواست مگر آنکه ضرر عاجل ببایع
رسد و شفعه غائب و حاضر را رسد و همچنین عاقل صغیر و کبیر و از جانب صغیر و سفیه و بنده ولی
اخذ نماید و الا هر گاه از الله مواقع شود تواند بشفعه گرفت و بمجرد بیع هر چند بایع را خیار
باشد شفعه ثابت میشود و اگر مشتری یا بایع اختیار فسخ نماید شفعه باطل شود و الا ثابت

بشـ

باشد و نمیرسد که بعضی از مبیع را بشفعه گیرد اگر بگیرد باید همه را بگیرد و الا دست بردارد
و بهمان قیمت که واقع شده بی زیاده و کم بشفعه بگیرد و آنچه بدلالی یا حق الوکاله داده (مشتری) با
لازم نیست پس اگر ثمن مثلی باشد مثل آن و الا قیمت آن از روزی که معامله واقع شده (معتبر است بنابر اشهر)
اقوال اخذ شفعه فوریست و بعد از آنکه علم ببیع داشته باشد و دانسته که او را شفعه میرسد
و تغافل نماید بمانع شفعه باطل میشود و اگر بسبب عیبی فسخ بیع شود شفعه باطل نمیشود و
همچنین اگر برضای طرفین فسخ شود و اگر ملکی را که خریداری نموده بفروشد یا ببخشد
یا وقف نماید شفیع را رسد که بشفعه گیرد و آن عقود همه باطل شود و شفعه میراث میشود
اگرچه چند نفر کرده باشد و بطریق میراث مابین ورثه قسمت میشود پس اگر همه الا یک
کس عفو نماید او تنها همه را بشفعه تواند گرفت و الا باید ذرد باتمام بمشتری راضی
شود که در ذمه او باشد و قول اَخَذتُ بالشُّفعَةِ یعنی گرفتم من این ملک را بشفعه مقدم است
بر زر دادن و اخذ شفعه تا علم بقدر و جنس و وصف آن نداشته باشد صحیح نیست و باید
که ببیع منتقل شده باشد که اگر بهبه یا میراث یا صلح یا مهر یا معاوضه منتقل شود شفعه
ساقط است و اگر بقیمت کلی بیع نماید عوض آن جنسی که با آن مبلغ بیرزد داده شفیع اگر
خواهد بشفعه گیرد باید که آنچه بران بیع واقع شده بدهد و این حیله بحسب شرع ظاهرا
ممدوح نباشد و اگر مابین مشتری و شفیع بر سر قدر قیمت منازعه شود قسم بر مشتری است

بنا بر مشهور واکر زید بر عمرو دعوی شفعه نماید و عمرو کوید تو بعد از من خریده و مرا رسد که
از تو شفعه کیرم و شریک انکار تاخر نماید قول قول اوست با قسم واکر قسم یاد نماید که تا این
شفعه نیست کا نیست واکر هر دو دعوای سبقت نمایند هر دو قسم یاد نمایند و شفعه ساقط
شود و هر یک حصه خود را متصرف باشند **باب یازدهم** در سبق و رمایه و این عقد بجهة
ملکه و مهارت در امور سپاهیکری و استعمال آلات حرب و کارزار که هنگام کیر و دار و مقاتله
اشرار و کفار دلیر و مرد و اد توانند کوشید و بدانکه سبق و پیشی در دوانیدن اسب و اشتر و الاغ
و فیل است و در شمشیر بازی و تیر اندازی و نیزه بازی نیز هست و در کبوتر پرانیدن و کشتی
و برداشتن سنکهای کران و انداختن یکدیکر بحسب شرع نیست و درین عقد [illegible] نمایند
ایجاب و قبول لازم است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود یعنی ای کروهی که
ایمان آورده اید وفا بعقود خود و پیمان نمایید و بعضی کویند که این سبق و رمایه عقد [illegible]
و لازم نیست که آنچه بان شرط شده از مال ایشان که کرو بسته اند باشد بلکه تواند که از
مال غیر باشد خواه امام یا غیر او و شرط نیست که البته در میان هر دو کسی که کرو می بندند
شخص دیکر باشد لیکن لازم است که مسافت ابتدا و انتها معلوم باشد و آنچه بان شرط بسته شود
معلوم و آن دو حیوانی که باهم میدوانند یا دو کمان و شمشیر که کمانداری و تیغ بازی می نمایند
و احتمال سبقت هر یک باشد پس الاغی با اسب اصیل که البته نتوان دوانید چرا که یقین عادت

کداکر

که اکر الاغ از نسل خر مصری باشد که بکرد کرد اسب عربی نیز رسد و متساوی بودن در مکان شرط
نیست و بعضی کویند شرط است و این اقوی است زیرا که اکر شرط نباشد باید مسابقه لاشه الاغی
با اسب عربی توان نمود که یکی از دیکری بسیار در پیش باشد اکر هم نصف فرسخ است و همینکه
مقید و سر و کردن پیش کیرد آنرا سابق و مصلی آنرا کویند که سر اسبش محاذی آخر کفل اسب سابق باشد
و تالی سیمین و بارع چهارمین و مرتاح پنجمین و حظی ششمین و عاطف هفتمین و مؤمل بکسر میم
هشتمین و لطیم بفتح لام نهمین و سکیت بضم سین و فتح کاف دهمین و آنکه در آخر هم باشد او را
فسکل کویند و بهمین ترتیب بجهة هر یک سلبقی مقرر مینمایند و در کمانداری باید عدد تیر و تیر
نشان آمدن و صفت آن که بران شود یا بر میان نشانه جای کیرد یا برسد و اثر نکند یا از نشانه
بیندازد یا بر یکجانب از سوراخ کند و قدر مسافت باید معلوم ایشان باشد و تمایز تیر و نیز
با نیزه و کمان عربی و کمان غزلباشی متفاوت است و همچنین در دیکر شرط نیست که مقرر شود که
اول یکی بیندازد یا آنکه هر کس کرو را برد اکر دیکری بهمان ترتیب بیندازد کرو نماید و هر کاه
تعدی که مقرر نموده اند کمانداری نمود و بهمان عدد که شرط شده باشد نشانرا زد خواهی
مال آنچه شرط شده میشود و اکر کوید که من ده تیر بزنم و تو در ده تیر بزن صحیح نیست
و هر کاه عوض معینی شرط نموده باشد باید که آنرا بعینه یا قیمت آنرا بدهد هر کاه تسلیم آن بعینه نتواند
نمود **باب دوازدهم** در حبالة و آن مالیست که در شرع بجهة بجا آوردن عملی داده شود و شرط تعیین

که قدر عمل و عوض معلوم باشد چنانکه اگر گوید هر کس اسب من بیاورد سه یک قیمت آن باو دهم
یا آنکه مکان اسب و قیمت او هر دو مجهول باشد صحیح است و باید آن عمل حلال باشد و در این عقد
قبول زبانی در کار نیست بلکه فعل کافیست بلکه در کار نیست که بخصوص شخص معین خطاب نماید
بلکه اگر نشنیده باشد که عمرو گفته است هر کس اسب من را بیاورد ثلث قیمت آن باو دهم هر چند
دو شهر یا مکان دیگر باشد صحیح است یا گوید هر کس بیاورد مطلقا نه خواهم داد و تعیین نماید
پس باید جنس و قدر آن گفته معلوم باشد و الا مستحق اجرة المثل خواهد بود و باید که آنکسی
که جعاله مقرر مینماید عاقل و بالغ و جایز التصرف در مال خود باشد و اگر شخصی معین جعاله
مقرر نماید و دیگری بیاورد مستحق آن حسب شرع نمیشود و جعاله تواند بود که غیر مالک مقرر
نماید و واجب است که هر چیز متی که مقرر شده قیام نموده جعاله را تسلیم نماید و تا اتیان بآن
عمل ننموده بر و لازم نیست و هرگاه متوجه عمل شود دیگر نتواند تغییر داد اما قبل از آن اختیار
دارد و نظر باقی عمل اختیار مانیست و اگر عالم علم رجوع جاعل نداشته باشد و او بدان اقدام
نماید مال الجعاله تمام میشود و اگر اول گوید هر کس مال من بیاورد ده هزار دینار بدهم و ثانیا
گوید ده هزار دینار یا عکس و هر دو را عامل شنیده آنچه آخر مقرر نموده مستحق آن میشود و الا
آنچه شنیده و هنگامی مستحق جعاله میشود که موافق آنچه شرط نماید بعمل آورده باشد پس اگر هم
تا بیرون منزل او آورده باشد و تسلیم ننموده بگریزد مستحق اجرة بحسب شرع نیست و وقتی

که اجرة

مستحق اجرة خواهد بود که صاحب مال استدعای رد آن مال نماید و اگر بغیر آن رد نماید بر و لازم نیست
و بعضی گویند که اگر کسی تبرعا بیاورد مستحق اجرة نمیشود لیکن اجرة نباید داد و این قول قوی است و
هیچ جعاله بحسب شرع قدر معین نشده الا در رد گریخته که معین است که اگر در شهری که مالک
در آن شهر است گرفته همانجا بصاحب باز گرداند اجرة آن دیناری است و اگر از غیر آن شهر باز گردانید
چهار دینار و بدیگری دو هزار و بدیگری سه هزار و هر سه باتفاق آورند هر یک را ثلث آنچه بجهة
او مقرر نموده باید داد و اگر اختلاف در امر جعاله بهم رسد مالک قسم یاد نماید و همچنین در تعیین
گریخته و اگر مالک گوید که پیش از آنکه جعاله مقرر شود نزد تو بود باید قسم یاد و همچنین در قدر
جعاله ثابت میشود بجهة عامل هرگاه مالک سوگند یاد نماید آنچه کمتر باشد از اجرة المثل را آنچه
مقرر نموده و بعضی گویند بقسم مالک مدعا ثابت میشود و بعضی گویند که باید هر دو قسم یاد نمایند
زیرا که هر یک باعتباری مدعی و مدعی علیه تواند بود **مقصد یازدهم** در وصیت و مسائل متعلقه
بآن و در آن دوازده باب است **باب اول** در بیان معنی وصیت بحسب لغت و اصطلاح و تحریض و
ترغیب بآن بدانکه در اصل لغت وصیت بمعنی وصل پیوستن است بنا بر آنکه شهید ثانی ذکر
نموده و بنا بر قول صاحب دستور بمعنی اندرز و نصیحت و این هر دو لغت را مناسبت بمعنی
اصطلاحی هست زیرا که بحسب عرف اهل شرع عبارتست از مالک گردانیدن غیری یا منفعتی یا
مسلط ساختن بر فعلی یا تصرفی یک کسی را چیزی را بعد از موت و این قید تسلط دخل داد از برای تعیین

وصی دیگر بعد از موت و قتل ولایت بر هر که وصیت کند ولی او ست ظاهر است و بعینه بعد از
موت اخراج بخشیدن و فروختن و معاوضه و وکالت همه میشود و اما ترغیب بآن بموجب نص
قرآن که کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا
علی المتقین مضمون منطوق کلام معجز نظام آنکه واجب گردانیده شده است بر شما هر که هرگاه اثار
موت بر یکی از شما ظاهر شود که اگر او را مالی باشد وصیت بجهت پدر و مادر و خویشان و صیغه
صریحه وصیت آنست که وصی نموده ام فلانرا یا اوصیت لکذا فلان یعنی وصی گردانیدم فلانرا
که چنین نماید و اگر گوید فلان بعد از وفات من چنین نماید صحیح است هرگاه بمعروف وصیت نماید
و آن کارهائیست که بحسب شریعت غرا ممدوح و پسندیده باشد و قدری از مال که بوارث نیز
نقصان کلی نرسد و او حقیست لازم که بر پرهیزکاران و خداشناسان ظاهر و نمایانست و همچنین
احادیث صحیحه بر ترغیب و تحذیر از ترک آن از سید انس و جان منقولست از انجمله انست که معتبر روایت
که فرموده است که من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة یعنی آنکسی که بمیرد و وصیت ننماید گویا
مرده است مانند گروهی که بخدای و رسول اقرار ننموده بر ضلالت جاهلیت مرده اند و دیگر فرموده
ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة الا و وصیته تحت رأسه یعنی سزاوار نیست که بخوابد مرد مسلمانی الا
آنکه وصیت نامه او در زیر سر او باشد و از ین نهایت اهتمام فهمیده میشود پس اولی آنست که هر
مسلمی در حال صحت و شعور که هنوز از کنار کشی سلسله داران قضا و قدر رخنه و فطوری در حواس

ظاهر و باطن راه نیافته زمام اختیار بهر جهت در دست اقتدار است بنویسد که بسم الله الرحمن الرحیم
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کل شیء
قدیر هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء خبیر لا راد لقضائه و لا معقب لامره
و هو السمیع البصیر و بعد غرض از تحریر این رقیمه سعادت عنوان آنکه اقرار نمود در حال کمال عقل
و شعور و سلامتی حواس ظاهره و باطنه فلان بن فلان بشهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله
بیگانگی خدای بیهمتا و رسالت سید دو سرا و اینکه خاتم انبیاست و شریعت او تا قیام قیامت
و ساعت قیام باقیست **لمؤلفه** درین دولتش جاودان باقیست تا جهانست ملتش باقیست و حق
قسیم جنت و نار و قبلهٔ ابرار و اخیار و کشندهٔ فجار و کفار صاحب ذو الفقار علی بن ابی طالب
حیدر کرار بوده خالق جبار وصی و جانشین احمد مختار است و بعد از او امام حسن و امام
حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علی بن موسی
الرضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری و صاحب الزمان هر یک بعد دیگری
وصی و جانشین است و بر جمیع عالمیان اطاعت و فرمانبرداری ایشان واجب و لازم است و
اقرار و اعتراف بجمیع ما جاء به النبی از جنت و نار و حشر و حساب نمود و اهل و اقارب و اولاد
و احفاد خود را بخدا پرستی و پرهیزکاری خواند و از عقاب و غضب الهی ترسانید و وصیت
نمود که هرگاه واقعه ناگزیر موت روی دهد از اطیب اموال او وجه لایق ترین آن او را کفن

وحنوط آماده نموده با آب سیاحی اصلح واتقای اصحاب واقارب او را بهفت خیک آب غسل داده
در کفن گذارد و در جوار یکی از ائمه علیهم السلام مدفون سازند و در باب قبر و لحد اهتمام نموده وا
مستحبات آنرا بعمل آورد و طلب برائت ذمه از جمعی که معاشر و مصاحبان او بوده اند نماید
بحقوقی که او نزد جمعی باشد یا جمعی نزد او است وصیت نماید و بعد از آن سدس مال خود یا ثلث
اگر مالی باشد بچهار حصه نماید یک حصه در کفارات ایمان و عهد و نذر نان خریداری نموده بده
مسکین هر مسکین یک آثار بدهند با نان خورش واقل او نمک است و در کفاره نذر هشت
مسکین و اگر این ربع از سدس مال وفا بآن نکند بترتیب کفارات اخراج نماید و یک چهار یک
از آنرا بخویشان و اقارب که مستحق میراث او نیستند هر یک را نام بنام بقدر آنچه صلاح داند
تعیین نماید و ربع دیگر را بمستحقان خمس از مساکین آل رسول و ایتام و ابنای سبیل ایشان
و ربع دیگر بجهت فقرا و مساکین که وصی صلاح داند و اگر خواهد تعیین نماید و پنج سدس یا ثلث
در ذمه علی ما فرض الله ما بین متمت نموده اسم با اسم قلمی نماید و طلب آمرزش و استغفار از اقارب
وعشایر نموده استدعای مسئولات بجا آورد و حسنه که بجهة او بعد موت نمایند چون ختم قرآن و زیارت
ائمه و حج سنتی و شریک گردانیدن او را در عبادات و امثال آن و اگر از اهل
علم باشد و تالیف و تصانیف نا تمام از و مانده باشد از هر یک اولاد و اقارب که اهلیت آن
دارد التماس استدعای اتمام آن نموده اهتمام در آنکه ترک آن نشد بر سر قبر او نموده طلب مغفرت

مینموده باشد نماید و تاریخ وصیت قلمی نماید و بر این وصیت جمعی از صلحا و مؤمنین را شاهد
نماید که بر وصیت نامه او خطوط و امهار خود گذارند و تا در قید حیوة است تغییر و تبدیل در آن
وصیت نموده می تواند داد و اگر بر ذمه او حجة الاسلام باشد باید که وصیت نماید که از اصل
از مال او اخراج نموده بیکی از امنا و صلحا دهند و اگر خواهد بخصوص شخص تعیین نماید و
اگر بر ذمه او بخصوص از صوم و صلوة بوده باشد تعیین نماید که پسر بزرگ بجا آورد و الا دختر
بزرگ استیجار نماید **باب دویم** در شرایط وصیت کننده لازم است که موصی بالغ و عاقل
باشد و بقول شیخ مفید طاب ثراه اگر طفل ده ساله وصیت در وجوه بر نماید و همچنین محجور علیه
بجهة سفاهت اگر وصیت بوجوه خیر نماید ممضی است و مولای او را درین باب منع نرسد و وقف
و تصرف ایشان هرگاه در وجوه پسندیده باشد صحیح است و درین باب روایات صحیحه از ائمه
اطهار واقع شده و بسیاری از اصحاب فتوی نموده اند و نزد حقیر اقوی است لیکن احتیاط
امضای آن اما وصیت مجنون درست و کسی که قصد هلاک خود نموده جریحه بر خود زند
باتفاق باطل است هر چند در وجوه خیر باشد **باب سیم** در بیان وصی و شروط آن بدانکه
شروط است که وصی عاقل و بالغ و مسلمان و عادل باشد و بعضی گویند بلوغ و اسلام و حریت
کافیست پس اگر زنی مسلمه عاقله و صالحه را وصی نماید با مرد به کتاب را صحیح است و اگر دو شخص را
وصی سازد که یکی بالغ و عاقل و دیگری صغیر باشد با این نوع که عاقل مستقل امور تنها باشد

تا انکه صغیر کبیر شود انکاه او وا کذارد و اکر در امری هر دو را شریک ساخته باشد تا صغیر کبیر
نشود نتواند کبیر تنهایی مباشر آن شد و اکر صغیر فوت شود یا سفیه یا بالغ شود آنوقت می تواند تصرف
نمود و هرکاه چنین مقرر نموده باشد قبل از بلوغ زید عمرو وصی بوده تصرف در اموال و عقادات
او نماید زید بعد از بلوغ نقض چیزی از تصرفات که کبیر در ایام صغر او نموده نتواند نمود مکر انکه مخالف
نموده وصی را سلام باشد و اکر ذمی ذمی را وصی نماید صحیح است و قبول وصیت فعلی و قولی توانند
بود چنانکه اسباب و نقود را عنزل خود نقل نماید یا وصی خود بر دارد یا انکه وصیت نامچه بر دارد
با ملازم خود را امر بنقل اموال و اسباب نماید جمیع علامات رضاست خواه مقارن آن زمان کوید قبول
کردم یا نکوید مکر انکه قبل از ان صریح رد وصیت نموده باشد و اکر در ایام حیوة میت رد وصیت
او نموده راضی بوصایت نشود بعد از ممات بقول بعضی قبول می تواند نمود در حینی که کوید صحیح
ترا وصی کردم لیکن بعد از ان اکر قبول نماید خواه در حیات و خواه بعد از ممات مسموع نباشد
زیرا که ایجاب با تو که قول موصی بود بسبب رد او باطل شد و بقبول تنها عقد صحیح نمیشود و احوط
آنست که هرکاه در حین حیوة رد نمود بعد از ان راضی بان نشود و اکر در حال حیوة رد و قبول هیچ یک
ننموده باشد یا انکه مطلع نباشد بعد از وفات رد نتواند نمود و اکر موصی مطلع نباشد رد تواند
نمود **باب چهارم** در بیان شروط موصی له یعنی انکه بجهة او وصیت نماید بدانکه موصی له باید اهلیت
مالکیت داشته باشد پس اکر در حین وصیت موصی له موجود نباشد یا مرده باشد باطل است

و ام ولد غیر باشد صحیح نیست و اکر بجهة غلام یا مدبر یا ام ولد خود قدری اکر مساوی قیمت
اوست وصیت نماید بهمان آزاد شود و اکر زیاده باشد قدر زیاده از قیمت را بعد از عتق مالک
میشود و بجهة نیم آزاد وصیت جایز است و اکر وصیت بجهة جماعتی نماید و تفصیل ندهد ظاهر
آنست که مساوی داده شود خواه همه مرد باشند یا انکه مرد و زن هر دو باشند و اکر کوید علی
کتاب الله باید که مرد دو برابر زن برد هرکاه وصیت کند معنی این عبارت داند و الا اکر
عامی باشد بتفصیل جاری است مسائل جار او لیست و اکر بجهة همسایکان وصیت کند ظاهر آنست
که حواله بعرف باشد و اکر شخصی را مولایی آزاد کننده و آزاد کرده شده هر دو باشد و بجهة مولا
قدری وصیت نماید رجوع بقرینه کند و اکر قرینه نباشد بقول بعضی وصیت باطل است
و اکر وصیت بجهة فقرا نماید مراد فقرای همان ملتهاست که در مذهب یکی باشند مکر انکه تصریح
نماید **باب پنجم** در موصی به و شروط آن بدانکه آنچه بان وصیت مینماید باید بحسب اصل
شرع قابل تملک باشد پس اکر وصیت بحشرات الارض و فضلات و سک و خوک نماید باطل است
و اکر وصیت بجزوی یا سهمی یا شیء یا نصیبی یا قسطی نماید بقول اجله فقها و احادیث ائمه علیهم السلام
مراد از جزء ده یک و شاهد آیه وَاجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا و آن کوهها ده عدد بوده و حکایت
چنانست که هنکامی که حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام مناجات نمود که رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ
قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي یعنی پروردکارا بمن نمای که چکونه مرده کان را زنده مینمایی

خطاب عزت رسید که آیا ایمان نیاورده و تصدیق ننموده مناجات نمود که بلی تصدیق دارم
ولیکن میخواهم خاطرم اطمینان و آرام یابد و جمعی از منافقین شبهه نموده اند که درین مقام عدم
آرام ابرهیم بی مشاهده منافات با نبوت و ولایت نبوت دارد و این سوال را مامون از حضرت علی بن
موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که جامع علوم و معارف اولین و آخرین بود نمود آنحضرت فرمودند که
وعده شده بود که شخصی از مقربان درگاه خود را پروردگار عالمیان تاج خلت بر فرق فرقدسای
او گذارد که بر دست او مردگان زنده شوند و حضرت ابرهیم علیه السلم بعز این مخصوص شده بود
که آن شخص اوست میخواست که بر دست او مردگان باین نحو زنده شوند تا برو یقین گردد و این منافات هیچ
وجه با رتبهٔ نبوت ندارد و از سهم هشتاد بموجب آیه که داشته میشود و از شیء سدس باعتبار
نصوص ائمه و وصیت بانچه بعد ازین موجود شود جایز است و بعضی در ضعیف و محقق شرح عبید
هرچند بقبض و تصرف در نیامده باشد جایز است و در زیاده بر ثلث موقوف بر اجازه وارث است

باب ششم در مسائل متفرقه درین باب بدانکه اجازه پیش از موت وارث بقول اصح کافیست
و روایت صحیحه وارد است و اگر موصی کشته شود دیت داخل ترکه اوست و اگر وصیت بانچه اسم او
بحلال و حرام اطلاق نمایند نماید چون طبل لهو و حرب و عود بجود باید که آنچه حلال است
حمل نماید زیرا که افعال مؤمنین محمول بر صحت است و اگر دوستی حلال که هر دو را اسم خواست
و لفظ مشترک باشد چون کمان که کمان حلاجی و تیر اندازی را شامل است درینصورت وارث

مخیر است و بعضی گویند که قرعه باید انداخت اگر هیچ وجه قرینه نبوده باشد و الا قرینه اقوی است
بان عمل نمایند و اگر بجمیع بنده هایش وصیت نماید اگر قیمت بنده از ثلث کمتر باشد آزاد میشود و بقدر
آنچه قیمت او از ثلث کمتر است از متروکه مولی مالک میشود بنابر قول اصح و اگر قیمت مساوی ثلث باشد
آزاد میشود و از ترکه مولی نصیبی ندارد و وارث نیز چیزی نمیرسد و اگر قیمت آن بنده بیشتر زیاده
زیاده از ثلث باشد بقدر ثلث آزاد میشود و بجهت زیادتی سعی نموده در وجه ورثه مولی رساند
و اگر قیمت غلام دو برابر ثلثی که در وجه او وصیت نموده باشد بقول شیخ مفید رضی الله عنه
آن وصیت باطل است و باعتقاد اکثر هر قدر زیاده در ازای زیادتی سعی نماید و بوارث دهد و بقدر
آنچه از ثلث برآمده آزاد شود و این قول اقوی است لیکن اگر وصیت بعتق غلامی نموده باشد که قیمت
او پانصد درهم باشد و دین او چهارصد درهم بموجب روایت صحیحه درینصورت وصیت باطل است
غلام را بفروشند و چهارصد درهم بقرضخواه قرض نموده صد درهم فاضل را ورثه مالکین قسمت نمایند
و ضابطه فرموده که هرگاه قیمت غلام ضعف طلب قرضخواهان بوده مظنه حیف و میل باشد
غلام بحسب فرض ششصد درهم از رد نصف قیمت از قرضخواه دین است و ثلث که دویست درهم باشد
تعلق بورثه دارد و صد درهم که سدس قیمت غلام است بقدر آن آزادی شود و باید غلام سعی نموده
دویست درهم بوارث و سیصد درهم بقرضخواه دهد اگر علم خواهد بهمین نسبت غلام خواهد بود
و اگر دین بقوت قیمت غلام ضعف ثلث نباشد حکم بصحت توان نمود و اگر وصیت بآزادی نصف بنده

با ثلث او نماید در مرض الموت در هر چه از ثلث بر آید ممضی است و در ما بقی سعی نماید بنده که از حصّه
خود بوارث داده رهائی یابد و اگر وصیت نماید که ثلث غلامان او را آزاد نمایند و بیان ننموده باشد
باید بقرعه تشخیص نمایند اگر ثلث صحیح باشد بحسب عدد و قیمت هیچ شبهه نیست لیکن اگر ثلث صحیح نشود
باشد از یک بنده ثلث او آزاد شود بعد از تعیین بقرعه و اگر بجهت غلامی که مکاتب بوده مقداری
مال وصیت نموده بحسب آنچه آزاد شده از بن وصیت بدهد و اگر وصیت بحجة الاسلام نموده و آزاد
کردن بنده و مقداری از صدقه و بحجه ثلث نرسد ابتدا بحجة الاسلام باعتبار انها اعلاه فرایض است از
اصل بیرون نمایند و آنچه بماند سه قسمت نموده صرف نمایند نصفی در صدقه و اگر ثلث مال خود را
بجهت جمعی وصیت نماید باید که تعیین نماید و هر کدام را حصّه که ممتاز باشد تعیین نماید او را
باوّل اگر یکی بکسر صحیح باشد فنعم المطلوب و الا نقص بر آخرین خواهد بود و اگر چنانکه شخصی که بجهت
او وصیت نموده قبل از وصیت کننده فوت شود آنچه بآن وصیت نموده تعلّق بورثه موصی دارد
و اگر بعد از قبول باشد بورثه موصی له متعلّق است ذکوراً کان او اناثاً و بمنزله میراث در میان
ورثه بنوعی که مقرّرات قسمت میشود مگر آنکه وصیت کننده در حین خود عدول از آن وصیت
نموده تغییر دهد و او را رسد که بعد از فوت موصی هر چه رای او مقتضی باشد عمل نماید و اگر
رجوع ننموده احتیاج بتجدید بیت علت میراث بینهم قسمت میشود و تا آنکه وصیت کننده رجوع
ننموده باشد که وصیّ مختار است هر که را خواهد بعد خود وصی خود نماید مراعات در رضای موصی

بموجب فرا این حکم بحجت وصیت در این صورت نتوان نمود و صفات معتبره وصی بعضی گویند
که باید مستمر باشد از حین وصیت تا حین وفات و این احوط است و بعضی گویند هرگاه در حین
وفات بصفات معتبر متصف باشد اگر در حین وصیت بآن متصف نبود مرجحی نیست که از عقود است
که ایجاب و قبول بوجه شرعی باید واقع شود و با عدم اتصاف باوصاف معتبره ایجاب صحیح نخواهد بود
بر حکم باطل است و این اقوی است **باب هفتم** در بیان اقسام ممکنه وصیت بدانکه بعضی امور چنانکه
مذکور شد در حین وصیت واجب است که اظهار نماید و بعضی سنت که باید مال آنچه وصیت نماید و بعضی
مکروه میداند که اولی اینست که ترک نماید و بعضی حرام و سبب ابطال وصیت میشود باید خود را از آن
باز دارد و از هر یک از اقسام مزبوره دوازده وجه بیان مینماید هر یک در باب علیحده **باب هشتم** در بیان امور
واجبه که باید در حین وصیت بجا آورد اقرار بشهادتین و اعتراف بما جاء به النبی و اظهار دیون و اموال
و اسباب و غیره خصوص هرگاه ورثه صغار بر ایشان باشند و شهادتی که نزد او باشد که بسبب عدم اظهار
حق مؤمنی تلف شود و واجب است که عاریه و امانت که از نقد و جنس و ملک هر چه باشد اعلام نماید
و وصیت کند که بصاحب برساند دیگر واجب است که اگر مال لم یشده و انجا اظهار ننموده و بعضی وصایا
بجهت نماز و روزه و غیر آن از امور واجبه نموده و میداند که وارث نداند که بالغ است عملی نماید
اظهار نماید و امر باحضار جمعی معتمد اگر حاضر باشند و واجب است که وصایای واجبه او را بشنوند
و محل اعتماد شود و اگر داند که وارث صاحب آن طلب آن نمی شناسد اعلام بنحوی که رفع اشتباه شود نماید

واکر تعیین مکان بجهة دفن او نموده باشد و داند که حق غرامت واجب است وصیت کند که انجا دفن
نمایند و طلب براءة ذمه از هر حق واجبی بقدر مقدور بخصوص در وقتی که امارات موت ظاهر شود
واجب دیگر اگر بجهة بعضی از اغراض دنیویه شوم نفی ولدی از کنیز یا متعه نموده واجب است که
غلط بودن آن اقرار کند تا قطع نسب نشود و همچنین اگر بنده را سابق آزاد نموده و کسی مطلع نیست اخبار
واجبست باب نهم در بیان دوازده امر از اموری که در چنین وصیت سنت است چون وصیت
بانکه از طیب اموال او خرج بجهة غسل و کفن یا امر اعانات امور واجبه و سنت و بر غاید و بخصوص شخصی
که کمال دیانت یا اعتقاد داشته باشد بجهة این امور تعیین و همچنین بجهة نماز و وصی عادل از اولاد
یا اقارب و الا از صلحای مومنین اختیار نماید و بعضی عدالت وصی را واجب دانسته و وصیت بعبادت
و با احتمال انکه مبادا کسی را از وی دلگیری باشد طلب براءة ذمه از آشنایان و اهل و اقارب نماید و
استدعای انکه بعضی حسنات را بعد از فوت باو قربة الی الله تعالی قربت نمایند و اگر در مکان شرفی باشد
وصیت بانکه در جوار معصوم مدفون شود و وصیت بجهة مکاتب بقدری از مال سنت است و
بانکسی که مدتها خدمت او نموده هرگاه مال دار باشد نماید که قدری بدهند و بانکه در خانه که
فوت شده تا ممکن است چراغ بسوخته باشد و اگر غنی باشد از سدس تا ثلث بتفصیلی که مذکور شد
وصیت نماید باب دهم در بیان امور مکروهه مکروهست زیاده از ثلث وصیت نمودن و ترجیح
بعضی از ورثه کردن بنصیب مساوی باشد دادن و با وجود خویشان تخصیص وصایا با جنبی

اکرچه

اگرچه وارث ذمی باشد بقول اصح و وصی فاسق بجهة شرعی تعیین نمودن و بنده که امن بر عفاف او نباشد
آزاد کردن و وصیت دفن بمکانی که از جوار معصوم دور باشد بجهتی نمودن و اگر خویشان باشد با وجود
صلحا بجهة فساق وصیت کردن و مطلقا وصیت بهر امر مکروهی نمودن باب یازدهم در بیان دوازده
امر از اموری که وصیت بان صحیح نیست و از ایشان صحیح نیست وصیت در معاونت ظالمان و وصیت
بمجهول و بجهة مرتد فطری هر چند خویش باشد و کافر حربی و وصیت با مجهول و وصیت معدوم
نمودن وارث شرعی و بهر امر حرامی و صحیح نیست وصیت مرتد فطری و غلامی که از وجزی آزاد
نباشد بی رضای مولا و مجنون و مست و صغیر کمتر از ده سال هر چند در وجوه بر باشد و وصیت
سفیه در غیر وجوه بر از مالیات و همچنین از دوازده ساله باب دوازدهم در بیان وصایای مباح
انکه هر امر مباحی که مرجح شرعی و نقصی بحسب شرع در آن نباشد مباح است چون محصور نیست تفصیل
بعضی موجب طول کلامست مقصد دوازدهم در بیان معنی میراث و فرایضی که بموجب نص قرآن
و احادیث قبله اثر و جان واجب شده و آن دوازده باب بیان میشود باب اول در بیان معنی
میراث و مستحق آن و تقدیم بعضی بر بعضی بموجب آیه کریمه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي
کتاب الله بدانکه آنچه انسانی بعد از فوت انسانی یا در حکم موت مستحق آن شود بنسب یا سبب از
میراث گویند و معنی نسب منسوب شدن شخصی بشخصی است که یکی سبب وجود دیگری باشد چون
پدر و مادر و فرزند بواسطه یا بی واسطه تا اجداد و جدات و احفاد را شامل باشد یا انکه

منتهی شود نسب ولادت هر دو بیک کس چون برادر و خواهر بی واسطه یا بواسطه که اخوال و اعمام را
شامل است و نسب را سه مرتبه است بحسب اصل شرع که با وجود مرتبه اولی کسی که در مرتبه ثانیه باشد میراث
نمی برد الا این موضع که بیان نشود مرتبه اولی پدر و مادر و فرزند و اگر فرزند و اگر فرزند نباشد
فرزند فرزند هر چند بچند واسطه باشد با پدر و مادر میراث می برد اما اگر پدر و مادر نباشد
جد و جده با وجود فرزند زاده میراث نمی برند مرتبه دوم برادران و خواهران با اجداد
و جدات پدری یا مادری در یک مرتبه اند یعنی با وجود برادر و خواهر هر گاه ایشان باشند
با وجود جد و جده حصه پدر و مادر خود می برند مرتبه سیم عموها و خالوها خواه پدری
مادری و خواه از یکطرف و عموهای پدر و مادر و جد و اولاد ایشان قایم مقام ایشانند
و با وجود عم پدری میراث بپسر عم پدر مادری نمی رسد و عم پدری نمیبرد و در این مسئله اتفاق
جمیع علمای امامیه اثنی عشریه است و اما سبب پنج است اول زوجیت بحسب لغت یعنی شوهر بودن
و زن بودن و مراد زن دایمی است و بعضی گویند که اگر در متعه شرط ارث نماید صحیح است
و این قول ضعیف است و با وجود وارث نسبی در هر مرتبه از اعلی و اوسط و ادنی میراث می برند
دوم ولاء عتق یعنی کسی که بنده را آزاد کند و آن بنده را فرزندی یا وارثی نباشد میراث او با آزاد
کننده اش میرسد سیم اگر آزاد کننده نباشد میراث با کسی که ضامن جریره اوست یعنی آنکسی که تعهد
نموده که اگر تقصیری از و صادر شود از عهده بر آید چهارم اگر ضامن جریره نباشد میراث با امام

علیه السلم تعالی دارد هر گاه ظاهر باشد پنجم بموجب روایت معتبره که صدوق رحمه الله نقل
فرموده از حضرت امام محمد باقر علیه السلم که هر گاه امام علیه السلم غایب باشد بیت المال آزاد کننده و ضامن
جریره نباشد میراث او بهمشهری و اهل بلد او میرسد قال علیه السلم من مات و لیس له وارث فمیراثه
لهمشهریه یعنی اهل بلده و شیخ مفید رضی الله عنه فرموده که هر گاه شخصی فوت شود و او را وارثی
نباشد و اموال او نزد مؤمنی بوده باشد و این بنحوی که تصریح بآنکه وارث ندارد نموده باشد یا آنکه
جوی مطلع باشد که وارث ندارد می باید بفقرا و مساکین دهد و باهل ظلم اعلام ننماید
و اگر شخصی فوت شود و فرزند او غایب باشد مال را ضبط نماید و اگر بر ایشان از خوف ایشان اورا
باشد که اگر وارث نباشد میراث بایشان رسد و ایشان را قدرت ظاهری باشد که اگر وارث
حاضر شود از عهده بر آید هر گاه اعتماد باشد می تواند بود که حاکم شرع بر ایشان قسمت کند و بجمل
صرع بجا از ایشان با وثیقه گرفته شود که اگر وارث حاضر شود از عهده بر آیند و اگر ملکی یا دکانی
در معرض تضییع باشد و مالک آن مفقود الخبر و کسی نداند کجاست و ده سال بگذرد مدولی
المؤمنین حسبة تواند فروخت که هر گاه حاضر شود بخواه دهند و احوط آنست که از این امور
اجتناب نمایند باب دویم در بیان سهام که بموجب نص کلام ملک علام مقرر شده بدانکه شش
سهم در قرآن بیان شده و مستحق هر سهمی در چند موضع ذکر شده اول نصف و مستحق آن در سه
موضع بیان شده اول شوهر است هر گاه زن او فرزندی نباشد قال الله تعالی و لکم نصف ما ترک من ازواجکم

ان يكن لهن ولد يعنى از براى شماست نصف آنچه بازمانده باشد از زنان شما اگر نبوده باشد مر ايشانرا
فرزند دويم دختر هرگاه يكى باشد قال الله تعالى و ان كانت واحدة فلها النصف يعنى اگر بوده باشد يكدختر
و سواى او فرزندى نباشد پس از براى اوست نصف مال سيم خواهر پدر مادرى قال الله تعالى و ان
امرؤ هلك ليس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترك و هو يرثها ان لم يكن لها ولد يعنى اگر
مردى بميرد و نبوده باشد او را فرزند و مر او را خواهرى باشد پس بجهت اوست نصف آنچه از آن مرد
بازمانده باشد و اين مرادت آن خواهر است هرگاه بميرد و او را فرزندى نباشد يعنى بتمامه
نسبت به مى برد و مستحق نصف بحسب اصل فرض نصف در قرآن سواى اين جماعت مذكوره نيست و از
منطوق اين شريفه تفصيل آنكه خواهر پدر مادرى يا پدرى تنها يا مادرى تنها معلوم نيست و بعض
روايات صحيحه اگر خواهر پدر مادرى نباشد خواهر پدرى تنها قايم مقام اوست نصف تسميه
و باقى ردّا از اوست و اگر خواهر مادرى تنها باشد سدس تسميه از اوست و باقى بدو ردّ ميشود
سهم دوم نصف نصف يعنى ربع و مستحق آن شوهر است هرگاه فرزند باشد قال الله تعالى فان كان
لهن ولد فلكم الربع مما تركن يعنى اگر بوده باشد زنان شما را فرزند پس از براى شماست ربع آنچه
از ايشان بازمانده باشد بعد از اخراج وصيتى كه نموده باشند يا قرضى كه بر ذمه او باشد بايد دانست
كه قرض و وصيت بر ميراث مقدم است هرگاه وصيت زياده از ثلث نباشد و بموجب روايات
منطوقه كفن و تجهيز ميت و خرج دفن او نيز بر ميراث مقدم است و زن نيز مستحق ربعست هرگاه

مرد را فرزند نباشد قال الله تعالى فلهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد يعنى پس از براى زنان
شماست چهار يك آنچه از شما بازمانده باشد اگر نبوده باشد شما را فرزند سيم نصف ربع
كه ثمن است و مستحق آن بنص قرآن زوجه است هرگاه شوهر را فرزند باشد قال الله تعالى فان
كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها او دين يعنى پس اگر بوده
باشد شما را فرزند پس بجهت زنان شماست هشت يك آنچه از شما بازمانده بعد از وصيت
و قرض سهم چهارم ثلثان و مستحق آن در دو موضع از قرآن بيان شده اول بجهت دختران قال
الله تعالى فان كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ما ترك يعنى اگر بوده باشند دختران زياده
از دو نفر دو حصه مال ميت با مادر از براى ايشان است دوم بجهت خواهران قال الله تعالى
فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك يعنى پس اگر بوده باشند خواهران دو نفر بجهت ايشانست
دو حصه آنچه از و بازمانده باشد و اينكه تتمه را بايد بايشان ردّ نمايند از احاديث صحيحه
ائمه اطهار آشكار ميشود پنجم نصف آن كه ثلث است و آن نيز در دو موضع از قرآن بيان شده
اول در باب مادر ميفرمايد كه و ان لم يكن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث يعنى پس اگر
نبوده باشد او را فرزند ميراث بپدر و مادر باشد بجهت مادر است ثلث آنچه از و مانده و ضمنا
فهميده ميشود كه ثلثان از پدر ميباشد ليكن تصريح نشده و نكته عدم تصريح صريح بيان خود
دوم بجهت اولاد مادر ميفرمايد كه فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث يعنى پس اگر

بوده باشد اولاد مادر زیاده از یکی پس باهم شریکند بالسویه در ثلث یعنی که رسد مادر را
بود در بن‌صورت پس اگر شخصی فوت شود و سوای پدر و مادر وارثی نداشته باشد ثلث از
مادر است و باقی از پدر پس اگر مادر فوت شود ثلث رسد مادر را و دو برادر و پدر یا دو خواهر
مادری یا خواهر مادری و یک برادر مادری میان ایشان بالسویه قسمت میشود ششم نصف
ثلث یعنی شش یک اول بحجب پدر و مادر را با وجود فرزند میسر باید که وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا
السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ یعنی و از برای پدر و مادر او شش یک از ترکه او مقرر است
اگر او را فرزند باشد دوم بحجب مادر هرگاه میت را برادران پدر و مادری یا پدری تنها باشد
قال الله تعالی فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ یعنی پس اگر میت را برادران باشد از برای مادر
شش یک میراث سیم اولاد مادر وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ
وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ یعنی و اگر مردی فوت شود و آنرا برادران یا خواهران مادری یا مختلف که
یک خواهر مادری و یک برادر مادری باشد یا زنی فوت شود و او را برادر یا خواهر مادری از برای
هر یک شش یک از مال با اصل شرع مقرر است و از جهت برادران و خواهران مادری را در زبان
عربی کلاله گویند که کلال یعنی ثقل است و بر مردان نفقه دادن جمعی که از صلب ایشان نباشد
ناگوار است و بعضی گویند کلاله از اکلیل است یعنی چنانکه تاج احاطه تمام سر مینماید خویشان
سبب نیست او پدر و ابن و جد و جدات **باب سیم** در بیان بعضی از ین سهام که با یکدیگر جمع

تواند شد نصف با نصف تواند بود که بحجب لیتیم جمع شود چون شوهر و خواهر و با ربع جمع
تواند شد چون خواهر و زن یا شوهر و دختر و با ثمن نیز جمع تواند شد چون زن و دختر و با ثلث
جمع شود چون شوهر و مادر و برادران و خواهران مادری یا خواهر پدری و با سدس جمع تواند
شد چون شوهر و برادر مادری یا دختر و مادری یا خواهر پدری یا برادران مادری نصف
با ثلثین جمع تواند شد زیرا که زیادتی در ترکه و عول در مذهب ما باطل است و ربع و ثمن
با ثلثین جمع تواند شد چون شوهری و سه دختر یا شوهری و دو خواهر پدری یا زنی و دو دختر
و ربع با ثلث جمع تواند شد چون زنی و مادری یا زنی با خویشان و ربع با سدس جمع تواند شد
چون زنی و برادر یا خواهر مادری یا شوهری و یکی از پدر یا مادر با شوهر و یکی از پدر و مادر
با فرزند و سدس با ثمن جمع تواند شد چون زنی و پدری و یکی از ابوین و ثلثان با ثلث جمع
چنانکه برادران مادری با دو خواهر زیاده از جانب پدر یا پدر و مادر و با سدس نیز جمع شود
چون دو دختر و یکی از پدر و مادر یا دو خواهر پدری و یک خواهر یا برادر مادری و سدس با
جمع تواند شد ابوین و ولد و در جمیع صورتی که مذکور شد منقص قرآن باهم جمع میشوند و لاحب دو
با قرابت باتفاق از حد شمار زیاده است که بیرون باشد زیرا که باختلاف وارث و کمی و زیادتی
و اختلاف در ذکور و اناث و اختلاف در طبقات تفاوت عظیم میشود لیکن احکام و ضوابط
کلیه یعنی که مذکور شد و میشود هرگاه اندک تأملی شود طریق قسمت توان فهمید بموجب آیه

کریمه وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللّٰهِ یعنی صاحبان قرابت وخویشی بعضی از ایشان
سزاوارترند از بعضی در کتاب خدا ومراد سزاوارتر در میراث که نزدیکتر باشد اگرچه مالدار
غنی باشد بدورتر داده نمیشود چنانکه گذشت هرچند ایشان دورتر باشد و درین مسئله
عامه خذلهم الله اختلاف نموده اند چون در صورت عول بتمام پدر و در فریضه که پدر و مادر و
شوهر و سه دختر باشد میگویند که بموجب قرآن ثلث به پدر و مادر باید داد بالسویه و ربع
بشوهر و ثلثان بدختران ازینقرار یکربع بر اصل فریضه زیاد است ظاهرا در حساب که
از ملاء اعلی وحی شده اشتباه و سهو شده پس این ربع زیادتی باید بر همه ورثه از پدر و مادر
و شوهر و دختران توزیع نمود تا بر هیچیک ظلم و زیادتی واقع نشود و این حرف بحساب است
اسناد غلط در حساب رب الارباب خلاق و انکار کتاب است و اما اهل بیت عصمت صلوات
الله علیهم که حاملان وحی و کتاب فرموده اند که جناب خداوند عالمیان بمجرد پدر و مادر
و شوهر و زن باعتبار وجود فرزند و عدم آن تفاوت مقرر فرموده اند پس از انقدری
که با وجود فرزند بمجرد ایشان معین شده چیزی نتوان کم نمود بخلاف دختران
که بمجرد ایشان ثلثان در حالت اجتماع با ابوین و شوهر یا زن معین شده
زیرا که قسمت معدوم محال است و تعدد ثلثان بعد از اخراج ربع و ثلث
باقی نمی ماند و یکربع ناقص است پس میزان قسمت اینست که هر کس را در

ونیز

فریضه او نقص قرآن باعتبار وجود ولد نقص واقع شده در چنین حالتی
همیشه میشود که نقص بر ویست و همچنین اگر قدری از فریضه زیاده آید بایشان
تعلق دارد و در صورت مزبوره اقل فریضه که ربع و سدس صحیح داشته باشد دوازده
میشود هر یک از ابوین دو سهم که سدس است و ربع که باشد بشوهر و باقی پنج
سهم است پنج دختر که باشد هر یک سهمی می برند و هیچ وجه نقص در کتاب
و غلط در حساب نمیشود و این ضابطه در همه مواریث جاریست دیگر از
شنیعات در دین آنگروه گمراه اینست که هرگاه از اصل فریضه قدری زاید
باشد بدون گفته خدا و رسول آنقوم فضول بر خویشان پدری قسمت مینمایند
و این ظلم را بعدالت نامیده و خود معترفند که درین باب حدیثی از
قبله جهانیان روایت نشده و اعجاز شرع آنکه با کمال جرأت که چندین
هزار حدیث وضع نموده بهتان بر سید انس و جان نموده در اصل مذهب خود
وضع حدیث در چنین احتیاج جایز میداشتند درین باب وضع حدیث نکرده و این ظلم
عیان را تعصیب نامیده اند و باتفاق شیعه اثنی عشریه باطل است
و جدولی در سهام سته و مستحقین آن وضع نمودم تا باسانی هر کس را اندک ادراکی
باشد تواند یافت و جدول مذکور اینست

جدول اجتماع نسب فرض و غیره

ثلثان و ثلث و سدس و نصف و ربع و ثمن در اسلام [illegible]

ثلثان	ثلث	سدس	نصف	ربع	ثمن	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث و نصف	سدس
ثلثان مستحق آن [illegible]	ثلث مستحق آن [illegible]	سدس مستحق آن مستحق	نصف مستحق آن	ربع مستحق آن [illegible]	ثمن مستحق آن سهم زن [illegible] فرزند نباشد اگر چه [illegible]	با نصف خواهر و شوهر	با سدس شوهر و دو دختر	با ثمن زن و دو دختر	با ثلث برادران مادری با دو خواهر پدری	با سدس زوج و پدر و مادر	با سدس ابوین با ولد
هرگاه دو دختر باشند [illegible]	اولاد مادر بالسویه	پدر و مادر با وجود فرزند	زوج با عدم ولد و فرزند زاده	خواهر پدر و مادری [illegible]		با ربع [illegible] زن با شوهر و دختر	با شوهر و دو خواهر پدری	با سدس زن و پسر و پدر یا مادر	با سدس دو دختر با پدر و یکی از پدر و مادر		با ثلث زنی و پسری و یکی از پدر یا مادر
ثلثان [illegible]		با وجود برادران و مادر هرچند پدر هم نباشد	یک دختر تنها باشد [illegible] بود			با ثلث زن و دختر	با ثلث زنی و مادر با [illegible] زنی و برادران مادری		با دو خواهر پدری با یکی از خواهر با برادر		
هرگاه نصف باشد وارث		با اولاد مادر [illegible] برادر [illegible] خواهر مادری [illegible]	خواهر پدر و مادری تنها باشد [illegible] نبرد			با ثلث چون شوهر و مادر با برادران مادری	با ربع شوهر و دو دختر				
فرزندان ایشان قایم مقام ایشان باشند			خواهر پدری تنها باقی نبرد			با ثمن جمع شود	با ثمن زوجه و ثلث و سدس				
هرگاه قسم ایشان نباشند						نصف					
هرگاه دو خواهر تنها باشند و ایشان [illegible]											

دتواند بود که سهام منحصر در یکی از سهام سوای ثلثان شود مثلا نصف و نصف چنانکه مذکور شد ممکن و تمام ترکه اثلاثا قسمت شود چون سه پسر با سه دختر ارباعا قسمت شود چون چهار پسر با دختر اخماسا قسمت میشود چون پنج پسر با دختر اسداسا چون پدر و مادر و چهار پسر با دختر اسباعا قسمت شود چنانکه هفت پسر با هفت دختر باشد اثمانا قسمت شود

[illegible]

هشت پسر با هشت دختر باشد و همچنین اتساعا الخ **باب چهارم** در بیان مسائل رد یعنی بآنکه سوای زوجه و بقولی زوج که از فاضل فریضه بایشان داده نمیشود در هر طبقه از طبقات فاضل از سهام بقدر حصه قسمت میشود مثلا زنی و مادری و دختری باشد فریضه می باید که ثمن و نصف داشته باشد و آن ۲۴ است سه رسد زوجه چهار رسد مادر و دوازده بسبب فریضه از دختر پنج فاضل است از فریضه و ارباعا قسمت نمیشود در اصل فریضه ضرب شد ۹۶ شد ۱۲ حصه زوجه و ۱۶ حصه مادر بسبب اصل فریضه و ۴۸ از دختر باعتبار نصف و از فریضه فاضل که بیست باشد ارباعا یابد دختر و مادر قسمت میشود پنج از مادر و پانزده از دختر که نصیب او تسمیه و رد ۱۲ باشد و نصیب دختر ۶۳ و ۱۲ نصیب زوجه و این ضابطه کلیه هم جا همین نسبت جاریست **باب پنجم** در مخرج سهام مخرج نصف ۲ و مخرج ثلث و ثلثان ۳ و مخرج ربع ۴ و مخرج سدس ۶ و مخرج ثمن ۸ پس اگر در فریضه چند فرض جمع شود چون سدس و ربع و نصف اولا باید که ملاحظه نمایند اقل عددی که این کسور در آن باشد مثلا اقل عدد مزبور دوازده است هرگاه زوجی و دختری و مادری باشد نصف دختر ۶ ربع شوهر سه سدس مادر دو فاضل یکیست و می باید بچهار حصه شود چهار را در اصل فریضه که ۱۲ است ضرب نمودیم ۴۸ شد بیست و چهار بسبب فرض از دختر و ۱۲ از شوهر و هشت از مادر بسبب اصل فرض و چهار که فاضل است رد میشود سه به دختر و یکی به مادر و این ضابطه

هرجا منظور دارند پس اگر شوهری و دو برادر پدری و یک خواهر پدری باشد اصل فریضه دو است
و آن که یکی است بر پنج منقسم نمی‌شود پنج را در دو ضرب نمایند ده شود پنج از شوهر و چهار از
دو برادر پدری و یکی از خواهر پدری و اگر دو خواهر باشد شش را در دو ضرب نمایند ۱۲ شود
شش از شوهر و چهار از دو برادر و دو از دو دختر هر گاه مستحق هر یک از سهام دانسته شد
باید اقل مخرج آن را گرفته موافق جدول قسمت نماید و هر جا کسر نماید عدد کسر در اصل فریضه
ضرب نماید چنانکه مثال نموده شد **باب ششم** در بیان وجوهی که هر چند برادران با خواهران
مادری باشند مادر محجوب نمی‌شود و مستحق ثلث است از آن جمله دوازده وجه مذکور می‌شود اول آنکه
عدم وجود پدر آنکه اگر پدر نباشد و برادران باشند ثلث مادر بحال خود است دوم آنکه برادران
کافر حربی یا ذمی باشند و ابوین مسلمان و آنکه برادران بنده باشند پنجم آنکه قاتل باشند ششم
آنکه اقلا دو مرد یا چهار زن یا مردی و دو زن و اگر دو خنثی باشند چون ثلث در ذکورت
حکم نمی‌توان نمود هشتم آنکه برادران و خواهران مادری تنها باشند پس اگر هم پدر و مادری
یا بعضی پدری حاجب نتوانند شد و بعضی مادری و بعضی پدری حاجب شوند نهم آنکه
ملاعنه پدر ایشان را نفی نموده باشد و اگر برادر یا خواهر متولد نشده باشد دهم هر چند
حمل منعقد باشد حاجب نمی‌شود یازدهم آنکه جزم بحیوة ایشان بعد از موت مورث باشد
و بعضی خلاف نموده و اصل اینست که حاجب نشود دوازدهم اگر مقارن موت شوند یا شبهه

باشد

شد حاجب نمی‌شود **باب هفتم** در حبوه و بیان معنی آن بدانکه حبوه در اصل لغت عطیه را گویند
و در اصطلاح مخصوص ساختن پسر بزرگ است از متروکه پدر بچند چیز و درین مسئله میانه علمای
ما و عامه خذلهم الله خلاف عظیم است و اولا شیعیان در اصل قائل بحبوه نیستند و اما شیعه اثنی
عشریه بعضی رخت پوشیدنی یا پوشیده یا پوشیده حتی عمامه هر چند قیمتی و متعدد باشد و شمشیر
و انگشتر و مصحف و عصا بحبوه مخصوص پسر بزرگ دانند و درین باب روایات بسیار از ائمه
هدی واقع است و مشهور اینست که حبوه از میراث مستثنی است و در جامه بریده که نادوخته باشد
خلافست و در کمربند و زره و جامه و نیزه و کتابها و اسب سواری و بعضی غیر از آن از آلات حرب
داخل دانسته‌اند چه که بنابر اختلاف روایات حکم درین باب بسیار مشکل است و اولی اینست که اگر
ممکن باشد مصالحه نمایند و شرط اینست که پسر بزرگ بالغ باشد و در عوض چنانکه در کتاب
صلوة و صوم مذکور شد قضای عبادات پدر بنابر احتیاط باید که خود بجا آورد و بنا
بر مشهور شرطست در استحقاق حبوه اینکه عاقل باشد و فاسد الرای و بد اعتقاد نباشد
و درین باب سند چندانی بنظر نرسیده و بعضی گویند که باید که غیر از آن مالی باشد و درین
باب نیز حدیثی دیده نشده و در روایات مطلق واقع شده و اگر بزرگترین فرزندان دختر
هر یک از پسران که بزرگتر است حبوه باید داد اگر متعدد باشند و الا پسر را باید داد اگر چه
صغیر باشد و درین باب روایات صحیحه واقع است **باب هشتم** در میراث خنثی شارع امر فرموده

و در بعضی روایات برای حکم [illegible]
[illegible]

که هرگاه آلت مرد و زن هر دو داشته از هر کدام اول ابتدای بول شود هر چند کمتر باشد و زود منقطع
شود حکم بآن نمایند و هرگاه در ابتدا و انقطاع جمیع مساوی بعضی آنرا مشکل گویند چنانکه هم زاید
دهم زاید لیکن روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمودند که استخوان پهلوی چپ او را
بشمارند اگر شش باشد مرد است و اگر هفت زن و در زمان آنحضرت چنین شخصی در میان بود و شوهر
احوال او بخدمت آن اعلیحضرت عرض نمود باین نوع فصل فرمودند و چون اضلاع او شش بود داخل
رجال فرمود و بعضی گویند بقرعه میراث برد و آنچه در میان اصحاب امامیه مشهور است آنست که
نصف نصیب زن با او داده شود پس اگر از میت پسری و خنثایی مانده باشد نصیب او از دوازده پنج باشد
چراکه اگر پسری بود اصل فریضه دو بود و اگر دختر سه و مابین سه و چهار تباین است هرگاه دو در
ضرب نمایند شود و باز شش را در دو ضرب نمایند و این قاعده کلیست در جایی که خنثی داخل وارث
باشد پس اگر مرد بود از دوازده شش می برد و اگر زن چهار نصف هر دو پنج حصه اوست و اگر
با او دختری باشد هفت از بیست و پنج از دختر و اگر هر دو باشند از چهل سیزده رسد خنثی
آنکه او را آلت مردی و زنی هیچ یک نباشد مشهور میان اصحاب اینست که درین صورت بقرعه عمل
شود بموجب روایات که در هر امر مشکل قرعه باید زد و آنکه او را دو سر و یک بدن باشد از کمر دو تا باشد
بیدار شدن حکم نمایند و اگر هر دو سر یکبار بخواب رود و بیدار شود یکیست والا دو و این قضیه
در زمان سرور عالمیان امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد و بدین نوع حکم فرمودند باب نهم

در مسائل متفرقه بدانکه اگر حمل زنده بر زمین آید و حرکتی که دلالت صریح بر حیوة نماید نماید مستحق
میراث میشود و احتمالات ممکنه حمل بر تقدیریکه از دو زیاده نباشد ده است دیه طفلی که
در شکم باشد هرگاه بجنایت احدی تلف شود بپدر و مادر میرسد و هر که بایشان منسوب است
هرگاه ایشان نباشند و از رب منع احد نمیشود خواه نسبی سببی یا نسبی باشد و ولد ملاعنه میراث
مادر میبرد و مادر هم از و میراث برد و همچنین زن و فرزند او میراث او می برند و اگر مادر
نباشد خویشان مادری پدر و خویشان پدری بعد از لعان هر چند اقرار بنسب او نماید میراث
او نمیبرند اما عکس بعضی تجویز نموده اند و کسی که از هر دو طرف ولد الزنا باشد هیچ یک از
مادر و پدر میراث او نمی برند و او نیز از ایشان نمیبرد وارث او زوجه و اولاد است و هرگاه
جمعی باتفاق غرق شدند یا بنایی بر سر ایشان فرود آید هرگاه مابین ایشان نسب یا سبب
هر دو بوده باشد و مالی در میانه باشد و هر یک را در خارج وارث باشد و مشتبه شود
که کدام بیشتر هلاک شده اند چون پسر و پدر و زن و شوهر و دو برادر و درین باب
عبد الرحمن بن حجاج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که دو برادر در کشتی هلاک شدند
و تقدیم و تاخیر معلوم نبود در زمان حضرت امیر المؤمنین ع که یکی صد هزار درهم داشت
و دیگری هیچ نداشت فرمودند که مال از و دیگریست که او را مال نبوده و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام مرویست در باب جمعی که در کشتی بیکبار غرق شدند و تقدیم و تاخیر هلاکت

معلوم نشد وایشان از اهل یک مال بود مختلف در زیاده و کم که فرمودند یرث هؤلاء من هؤلاء و هؤلاء
من هؤلاء ولا یرث هؤلاء مما ورثوا من هؤلاء یعنی میراث میبرند آن جماعت و مراد با جماعت ظاهرهم
است که آنها که نصیب ایشان از سهام کمتر است چون تقدیم ایشان بحسب دولت واجب است
ازین جماعت یعنی آنانکه سهام ایشان بحسب میراث زیاده است و آن جماعت نیز از آنچه میراث می برند
الا از ان مالی که ازین جماعت میراث برده‌اند و بعضی گویند که از آن نیز میراث میبرند و این قول
ضعیف است که لازم آید که مرده بعد از موت ببرد اگرچه استبعاد در احکام شرعیه نمی باشد
پس در باب پدر و پسر اولا فرض موت پسر باید نمود و سدس مال پسر که یک تومان است بحسب فرض
میراث برده میشود پس فرض موت پسر مینمایند و پسر در صورتی که پدر را پسری دیگر باشد نصف
مال پدر باو رسد درینصورت مال پسر ده تومان و مال پدر شش تومان و پسر را از یکتومان
که از پدر میراث باو رسیده سهم نمیدهند و بقول مفید و سلار درینصورت مال پسر ده تومان
و نیم و مال پدر پنج تومان و نیم میشود و اگر پدر و مادر و فرزند بیکبار غرق شوند اولا فرض موت
فرزند مال او دو حصه از پدر و یک حصه عاید در بر قسمت میشود و اگر فرض موت مادر نمایند
مال او بچهار حصه یکی از پدر و سه از فرزند و چون فرض موت پدر نمایند هشت حصه میشود
یکی از زوجه و هفت از فرزند و آنچه میراث مرد از زوجه برده بولد و آنچه فرزند از مادر
برده بپدر میرسد و این حکم مخصوص غرقی است و کسی که بنائی برو فرود آمده باشد و اما

میراث مجوس و دران خلاف است بعضی از علما ایشان را بطریق مسلمانان میراث دهند و بعضی
گویند که بنسب صحیح و فاسد میراث می برد یعنی فاسد واقعی که دران بظاهر مؤاخذه نباشد چون
وطی بشبهه و بسبب صحیح و فاسد هر دو میراث میدهند و بعضی بنسب صحیح و فاسد و سبب صحیح
تنها پس اگر مادر خود را بگیرد و از و دختری بهم رسد و آنمرد فوت شود مادر بقول اول نصیب
مادر و زن هر دو برد و دختر آنچه بماند **باب دهم** در مناسخات بدانکه نسخ در لغت بر طرف
شدن امر سابق بود و در اصطلاح فقها مناسخه آنست که شخصی فوت شود و ترکه او مثلا باید اثلاث
قسمت شود چنانکه وارث پدر و مادر باشد و قبل از قسمت مادر فوت شود و از و سه پسر و دو
دختر مانده باشد و از هشتاد و چهار باید قسمت شود و هنوز قسمت نشده پدر فوت شود
و از و چهار دختر و یک پسر بماند و ما که ثلثان رسد بپدر است شش حصه میشود چون تباین
شش که فریضه ثالثه و بیست و چهار فریضه ثانیه توافق است سه در بیست و چهار ضرب شد
۷۲ شد و چهل و هشت که رسد بپدر است شش حصه هر حصه هشت میشود و این ضابطه مختلف
نمی‌نماید و تواند بود که هیچ وجه احتیاج تغییر فریضه نشود چنانکه زنی فوت شود و از و
شوهری و خواهری و دو برادر مانده باشند بعد از آن قبل از قسمت شوهر فوت شود دو پسر
و دختری با پنج پسر با پنج دختر بماند فریضه تغییر نمی‌یابد حصه شوهر که پنج است بر ورثه قسمت
نمی تواند شد **باب یازدهم** در موانع ارث کلا او بعضا آنچه مذکور میشود کافر حربی مرتد

فطری اگرچه جمیع عبادات بعد از کشتن زده بجا آورده باشد و توبه نماید قاتل [٢] عمداً مطلقا و قاتل
خطا از دیت پدر و اولاد و اقارب او میراث نمیبرند و فرزندی [٣] که با مادر او لعان نموده و از خود نفی
کرده باشد هرچند بعد از آن اقرار کند و ولد الزنا [٤] از ابوین مطلقا خواه از دیت و غیره و غیبت [٥]
منقطعه تا بر شهور [٦] نکشد مولی مانع ارث اوست از بنده و بولا و رقیت [٧] عام مانع ارث است و اگر قدری از
جهة آزاد شده باشد بهمان نسبت میخواهد برد که بنده است ضامن جریره [٨] مانع امام است از ارث
کسی که وارث و معتق نداشته باشد و معتق [٩] مانع ضامن جریره است از ارث و ابن عم [١٠] مادر پدری
با وجود آنکه بحسب لفظ اقرب است مانع عم پدری است و اخوه [١١] حاجبه بعد از تحقق شرایط مذکوره مانع
مادر در اخذ زیاده از شش یک میشود و ولد [١٢] مانع ابوین از اخذ ثلث و ثلثان میشود و وجود [١٣]
ولد مانع زوج از حصه اعلی میشود و همچنین مانع زوجه از اخذ حصه اعلی و حمل [١٤] تا مشخص نشود
بعد از وضع حیوة و ممات مانع است و مطلقا هرکه بحجب [١٥] ارث نزدیکتر باشد مانع آنکه از او دورتر است
شود **باب دوازدهم** در بیان بعضی مسائل که بحسب ظاهر کمال غرابت دارد اما مفتی به علمات و دران
مابه خلاف مشهور نیست از آن جمله چند موضع است که دختر ضعف پسر میراث می‌برد اولاد دختر
پسر و پسر دختر و تواند بود که اضعاف برد اگر برادر پدر مادری و پدری باشد و برادر پدری و مادری
فوت شود و از او دختری باشد او نیز برابر برادر مادری میبرد و آنکه برادر مادری ضعف
برادر مادر پدری برد هرگاه یک برادر مادری و ده برادر پدری باشند و آنکه شوهر دو برابر

فرزند میراث برد هرگاه شوهری و شش پسر باشد و شش دختر باشد و آنکه مادر دو برابر پدر میراث
برد هرگاه شوهر و پدر و مادر باشد و عکس که پدر دو برابر مادر برد هرگاه وارث منحصر در هر دو
باشد و آنکه پدر پنج برابر مادر میراث برد با وجود اخوه حاجبه و حصول شرایط هرگاه وارث
غیر هر دو نباشد و آنکه پدر ثلث دختر میراث برد هرگاه یک دختر و پدری و مادری باشد
فریضه از بیست قسمت میشود پانزده از دختر است و هر یک از پدر و مادر پنج بحسب تسمیه و از
پنج باقی سه از دختر و دو از مادر و پدر است و با وجود برادر پدر مادری برادر پدری محروم
مطلق است و اگر برادر پدر مادری نباشد برادر پدری قایم مقام برادر پدر مادر است و سدس
اگر برادر مادری یکی باشد مخصوص اوست و اگر دو یا زیاده باشد ثلث از ایشان است با
تسویه و باقی از برادران پدر مادری با پدری تنهاست پس تواند بود که برادر پدری پنج برابر
برادر مادری میراث برد و تواند بود هرگاه بیست و پنج نفر باشد و شود که پنج زن از تمام حصه
زنان میراث گیرند و تواند بود که مردی فوت شود و هشتاد زن بشریعت غرای محمدی
صلی الله علیه و آله از او میراث برند زیرا که اتفاقیست که هرگاه زنی داد در مرض الموت مطلقه
سازد و سال با تمام نرسیده فوت شود هرچند عده آن زن منقضی شده باشد اگر عروس نشده
میراث برد و بعضی گویند اگرچه عروس شده باشد و ممکن است که مرضی باشد که قوت جماع در
آن حصه اعلی باشد و در اثنای مرض چهار زن خواهد و جماع کند و طلاق باین دهد و اقل

انقضای عدة شانزده روز و دو لحظه است چون منقضی شود باز چهار زن بخواهد و طلاق دهد
و همچنین تا آخر سال و از آنجمله آنکه با وجود وارث شرعی امام علیه السلم زیاده بر وارث با
مضاعفه حصر برد زوجه تنها که وارثی جز او نباشد ربع برد و باقی از امام است و تواند بود
که در شریعت محمدی مسلمانی از مسلمانی بدو زن وطی شبهه بعقد صحیح شانزده وجه قرابت
داشته باشد بتصویر چهار قرابت شد با ندانستن تأملی بتصویر آن پی برده میشود مثلا اگر زید را از زن
سابق پسری باشد نعیم نام و زینب را از شوهر سابق دختری باشد عطیه نام و زید زینب را و نعیم
عطیه را خواهد و از زید و پسر هر دو فرزند بهم رسد پسر زید از زینب نعیم و پسر نعیم از عطیه
کریم شود نعیم هم خال کریم و هم عم اوست و پسر نعیم خالد نظر بکریم هم پسر خالو و هم پسر عموست
و خواهر کریم جمیله نظر بخالد هم دختر عمه و هم دختر عموست و کریم نسبت بخالد هم پسر عمه و هم
پسر عموست و هرگاه از کریم فرزندی و از جمیله فرزندی بهم رسد و دختر کریم را پسر جمیله
یا عکس خواستگاری نماید و از و فرزندی بهم رسد آن پسر نظر بخالد هم پسر پسر عمه و هم پسر پسر
عمو و هم پسر دختر عمه و هم پسر دختر عموست و اگر از فرزند جمیله و کریم پسر و دختری بهم رسد
و ازین پسر و دختر پسری بهم رسد هشت قرابت شود چهار از جانب پدر و چهار از جانب مادر
خواهد بود دیگر مسئله ثمانیه اجدادست که شخصی فوت شود که چهار جد از جانب پدر که
جد پدر و جده پدر از جانب پدر و جد پدر و جده پدر از جانب مادر و همچنین جد مادر و جده

مادر و جده مادر از جانب پدر و جد مادر و جده مادر از جانب پدر در مرتبه اول اجداد
چهار است و در دوم هشت و در سیم شانزده و در چهارم سی و دو و در عرض صد و بیست سال
بلکه کمتر ممکن است که شخصی فوت شود که سی و دو جد داشته باشد بدانکه مسئله ثمانیه
اجداد از سه سهم است که یک سهم بجهة اقربای مادر و دو سهم بجهة اقربای پدر است و مبنای
ایشان بنابر مشهور از نه قسمت شود شش که ثلثین است بجهة جد پدر و جده او از جانب پدر
و سه از بجهة جد و جده پدر از جانب مادر و چون در فریضه منکسر بود و سایند هر فرقه
و نصیب او ثلث و سایند بچهار و نه مباین چهار دو در ضرب شد ۳ شد و آنرا در اصل مسئله ضرب نمودند
صد و هشت شد ثلث آن که سی و شش است بر چهار جد از جانب مادر قسمت نمایند بالتسویه
هر حصه نه سهم و دو ثلث آنکه هفتاد و دو است ثلثان او که چهل و هشت است بجهة جد
شانزده و جده سی و دو و بجهة جد پدر و جده او از جانب مادر بیست و چهار جد ۱
و جده هشت این قسمت مشهور میانه اصحاب از شیخ و اجله اصحاب و دو قول
دیگر درین مسئله در کتب اصحاب مذکور است یکی آنکه که ثلثی از ثلث را به پدر و مادر
بالسویه قسمت نماید و ثلثان آنرا بجهة پدر و مادر بالسویه و ثلث ثلثین از
برای پدر و مادر مادر پدر بالسویه قسمت نماید و ثلثان آنرا بجهة پدر و مادر پدر
اثلاثا قسمت نماید از سهام اجدادی که از جهة مادرند شش و ...

هیجده و میانه هیجده و شش تداخل است هیجده را در سه که اصل مسئلت است
ضرب نمایند ۵۴ ثلث آن هیجده بجهت اجداد مادری دوازده از جهت پدر و مادر از
جانب پدر مادر بالسویه و شش دیگر بجهت پدر و مادر از جانب مادر بالسویه و ۳۶
بجهت اجداد پدری از آنجمله ۲۴ بجهت اجداد مادر پدر او بالسویه و بیست و چهار
بجهت پدر و مادر پدر اثلاثا قسمت نمایند و بعضی گویند ثلث بپدر و مادر مادر
مادر و مادر مادر بالسویه و ثلثین بجهت پدر مادر پدر و مادر اثلاثا و هشت اجداد پدری شود
مشهور بدانکه اجداد با پدر و مادر میراث نمیبرند و اتفاق ایشان
سنت است و هرگاه خویشان مادری و خویشان پدری باشند مادری
مادری ثلث و بخویشان پدری ثلثان داده میشود چنانکه مذکور شد

خاتمه در بیان احوال ائمه اطهار علیهم که تجدید و لی جمیع آن مرقوم شد
اسم اشرف سید کاینات و ما تحت احوال و همچنین اسم هر یک از ائمه و احوال
او و حضرت دوازده امامی منظوم نموده که در اعقاب صلوات و عقب ختم
قران در روضه مقدسات بخوانند باشد یا الهی بحق العالمین محمد

حبیبک مفتاح الهدی والمعالم ۔ بعترة صفو الاوصیاء وصیه
علی علت آیاته فی العوالم ۔ بفاطمة الزهراء قرة عینه

حلیله

حلیلة خیر الخلق من آل هاشم ۔ وبالحسن السبط الذی صدق الوری ۔ فضائله
فی کل بر و آثم ۔ وبالسید السبط الشهید بکربلا ۔ بایدی البغاة بالسیوف
الصوارم ۔ وصی امیر المومنین بنصه ۔ امامین مولودین من بطن فاطم ۔ و
بالزین فقد اتدکا بشهادة ۔ تقاصر عنها الخلق من ولد آدم ۔ وبالزاهد السجاد وارث علم
وباقر علم الانبیاء وخاتم ۔ وبالجعفر الصادق عمرو صدقه ۔ لدی الخلق طرا من ولی
وخاصم ۔ بموسی الذی قد فاق موسی بعلمه ۔ وفی کظمه للغیظ اعلم کاظم ۔ بشمس الضحی
علم الهدی ۔ علی الرضا طود التقی والمکارم ۔ بحق وصی الاوصیاء محمد تقی ۔ نقی
نقی من صنوف المظالم ۔ بنور الهدی کهف الوری علم التقی ۔ علی النقی من جمیع المآثم
وبالحسن البر التقی وابنه ۔ سمی نبی حجة الخلق قائم ۔ بمحیی الاراضین من بعد موتها
وینجی من کل باغ وظالم ۔ بنظام مهام الدین من معجزاته ۔ بنقیک الافلاک من نقصها
اجب دعوتی واقض لی کل حاجة ۔ ولکن ناظرا طرفی بعین المراحم ۔ وچون در باب
عدد روایات صحیحه است که هر کس چهل روز متوالی بخواند البته شرف خدمت صاحب الزمان
در یابد و ذکر کرده باشد آنحضرت او را زنده نماید ختم خاتمه آن میشود و آنچه در بیان احوال
سید مختار و بتول عذرا فاطمه زهرا و ائمه اطهار از روز ولادت و ماه ولادت و سال آن و روز وفات
و ماه و سال آن و روز نبوت و امامت هر یک و ماه و سال آن و مدت ایام نبوت و امامت در
حلیو الحاذ کتاب کافی و روضة الشهدا و کتاب شیخ مفید رحمه الله و کتاب لطایف الاخبار ابن جمهور الحلاوی
والمتوکل الکوفی

روز ولادت محمد صلی الله علیه و آله بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم والده اش آمنه بنت وهب بن عبد مناف جمعه کنیت ابو القاسم	روز ولادت علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم والده اش فاطمه بنت اسد بن هاشم جمعه کنیت ابو الحسن	روز ولادت فاطمه علیها السلم بنت محمد صلی الله علیه و آله جمعه کنیت ام ابیها
ماه ولادت شهر ربیع الاول مشهور ۱۷ و بقول کلینی ۱۲	ماه ولادت ۱۳ رجب	ماه ولادت ۲۰ شهر محرم الحرام
سال ولادت عام الفیل موضع ولادت مکه معظمه	سال ولادت آنحضرت بعد از عام الفیل سی سال در اندرون خانه کعبه مشرفه	سال ولادت بعد از عام الفیل چهل و پنج سال
بعثت ۲۷ رجب در سن ۴۰ وقت ظهر	ابتدای تعیین امامت روز غدیر ۱۸ ذی حجه در حجة الوداع بفرمان واجب الاذعان خداوند عالمیان	اولاد حسن حسین علیهما السلم زینب ام کلثوم
مدت نبوت ۲۳ سال در مکه ۱۳ سال و در مدینه ۱۰ سال نقش خاتم شهادتان	مدت امامت واقعی ۳۰ سال مدت خلافت ظاهری ۵ سال نقش خاتم الملک لله الواحد القهار	مدت حیوة ۱۸ سال و هفتاد و پنج روز نقش خاتم امن المتوکلون
رحلت در مدینه روز دوشنبه ۲۸ صفر سنه ۱۱ از هجرت	شهادت در کوفه قاتل ابن ملجم لعنه الله ضربت ۱۹ رمضان رحلت روز جمعه ۲۱ رمضان و بقولی دوشنبه	شهادت بسبب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب در بر شکم مبارک او زد و آنمعصومه حامله بود سقط شد و بهمان آزار فوت شد روز دوشنبه جمادی الآخر ۱۱ از هجرت
مدت حیوة ۶۳ سال عدد زوجات پانزده [illegible] سراری	مدفن نجف اشرف پهلوی آدم و نوح علیهم السلم مدت حیوة ۶۳ سال عدد زوجات دوازده [illegible] سراری	مدفن بقول اصح در روضه رسول صلی الله علیه و آله
مدفن شریف خانه که در آن رحلت نموده از خانهای خود	مدت خلافت ظاهری در کوفه بود	والده اش خدیجه بنت خویلد
اولاد قبل بعثت قاسم رقیه ام کلثوم زینب بعد بعثت فاطمه علیها السلم	۳۶ اولاد بنابر مشهور پسر ۱۸ دختر ۱۸ در حال حیوة آنحضرت رفتند و نفر در کربلا با حسین علیه السلم و با ایشان شهید شدند	امر بزیارت آنمعصومه بعد از زیارت رسول صلی الله علیه و آله
فضل زیارت آنحضرت که شیعه مخلص کند چنانست که با آنحضرت پیوسته و در روز قیامت در ظل آن اعلیحضرت باشد	فضل زیارت هر که او را با اخلاص زیارت کند و شیعه باشد بهشت بر او واجب شود	روز وفات جمعه بقول اصح
وصی بلافصل او علی بن ابی طالب علیه السلم دربان آنحضرت سلمان و انس	وصی بلافصل امام حسن علیه السلم دربان سلمان و قنبر	دربان فضه
معجزات بیشمار منها آن رفتن بمعراج از هفت آسمان و آوردن قرآن و شق قمر در آسمان	معجزات از عدد ذرات افزون از آنجمله برگردانیدن خورشید تا بان و زنده کردن مردگان	بجمله کرامات او صحیفه از آسمان که اسم دوازده امام در او بود با وقایع بسیار نازل شد

روز ولادت امام حسن بن علی علیه السلم والده اش فاطمه بنت رسول الله صلعم یکشنبه کنیت ابو محمد	روز ولادت امام حسین بن علی علیه السلم روز سه شنبه والده اش فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله کنیت ابا عبد الله	روز ولادت علی بن الحسین امام زین العابدین علیهما السلم والده اش شهربانو بنت یزدجرد بن هرمز بن انوشیروان جمعه کنیت ابو محمد
ماه ولادت ۱۵ شهر رمضان المبارک	ماه ولادت ۱۷ ربیع الاول بنابر آنکه بینهما شش ماه تمام بوده	ماه ولادت [illegible] بقول کفعمی نیمه شعبان معلوم نیست [illegible]
سال ولادت بعد از هجرت بدو سال و هشت ماه	سال ولادت بعد از هجرت بسه سال و دو ماه	سال ولادت ۳۸ از هجرت
اول امامت سنه ۴۰ از هجرت	اول امامت شنبه ۲۹ شهر صفر و بقولی دوشنبه ۲۸ صفر	اول امامت سنه ۶۱ از هجرت
مدت امامت ۱۰ سال نقش خاتم العزة لله	مدت امامت ۱۰ سال نقش خاتم ان الله بالغ امره	مدت امامت ۳۵ سال نقش خاتم حسبی الله [illegible]
شهادت آنحضرت بسبب سم جعده شهر صفر ۲۸ شب پنجشنبه	شهادت بقول اصح روز دوشنبه دهم محرم الحرام ۶۱ از هجرت	رحلت ۹۵ از هجرت [illegible]
مدفن بقیع	مکان شهادت و مدفن کربلای معلی	مدفن آن اعلیحضرت بقیع در پهلوی عم بزرگوارش علیهما السلم
مدت حیوة آن اعلیحضرت ۴۷ سال [illegible] هجرت و ۱۰ روز عدد زوجات [illegible] سراری	مدت حیوة آن اعلیحضرت ۵۶ سال [illegible] ۲۳ یوم عدد زوجات پنج [illegible] سراری	مدت حیوة آنحضرت ۵۷ سال عدد زوجات یکی از سراری
اولاد ۱۵ پسر ۱۰ دختر ۵ پسران همه در کربلا در خدمت شهید شهدا شهید شدند	اولاد ۶ پسر ۴ صبیه ۲ فاطمه و سکینه علی اکبر علی اوسط علی اصغر علی زین العابدین	اولاد آنحضرت ۲۷ ۱۸ پسر ۹ صبیه
فضل زیارت هر که او را با اخلاص زیارت کند و شیعه باشد بهشت بر او واجب شود	فضل زیارت هر که او را با اخلاص زیارت کند و شیعه باشد بهشت بر او واجب شود	فضل زیارتش بسند صحیح مرویست که هر کس از مؤمنان [illegible] زیارت کند او شفاعت او کند
وصی بلافصل امام حسین علیه السلم دربان سفینه	وصی بلافصل پسرش امام زین العابدین علیه السلم دربان رشید هجری	وصی بلافصل پسرش امام محمد باقر علیه السلم دربان ابو خالد کاهلی
معجزات از حد شمار بیرون از آنجمله بعد از هزار سال در آن روضه کور و شل شفا می یابد	معجزات از حد شمار بیرون از آنجمله هزار سال گذشته در آن روضه کور و شل شفا می یابد	معجزات زیاده از حد از آنجمله احیای اموات بسند صحیح

روز ولادت امام محمد باقر بن امام علی بن الحسین علیهم السلام جمعه والده‌اش ام عبدالله فاطمه بنت امام حسین کنیتش ابو جعفر	روز ولادت امام جعفر الصادق ابن محمد بن علی علیهم السلام دوشنبه والده‌اش ام فروه بنت قاسم بن محمد کنیتش ابا عبدالله	روز ولادت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روز یکشنبه والده‌اش حمیده بربریه ملک‌زاده بوده کنیتش ابو ابراهیم	روز ولادت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام پنجشنبه والده‌اش ام البنین کنیتش ابوالحسن
ماه ولادت سیم ماه صفر	ماه ولادت ۱۷ ربیع الاول	ماه ولادت ۷ ماه صفر	ماه ولادت ۱۱ ربیع الآخر در مدینه مشرفه این بوده در روضة الشهدات
سال ولادت ۵۷ از هجرت	سال ولادت ۸۳ از هجرت	سال ولادت ۱۲۸	سال ولادت ۱۴۸ از هجرت
ابتدای امامت ۹۵ از هجرت	ابتدای امامت ۱۱۴ از هجرت	ابتدای امامت ۱۴۸ از هجرت	ابتدای امامت ۱۸۳ از هجرت
مدت امامت ۱۹ سال نقش خاتم العزة لله جمیعا	مدت امامت ۳۴ سال نقش خاتم الله خالق کل شیء	مدت امامت ۳۵ سال نقش خاتم کن من الله علی حذر	مدت امامت ۲۰ سال و بقولی بیست و شش سال نقش خاتم انا لله ولی
رحلت ۱۱۴ از هجرت	رحلت ۱۴۸ از هجرت	رحلت ۱۸۳ از هجرت و گویند که ۲۵ رجب بوده	شهادت ۲۰۳ در پنجشنبه ۱۹ شهر صفر از هجرت
مدفن شریفش بقیع در پهلوی جد بزرگوار متصل بقیع	مدفن شریفش بقیع در پهلوی پدر بزرگوارش	مدفن شریفش مقابر قریش در جنب بغداد کهنه	مدفن شریفش سناباد و الحال بمشهد که روضة من ریاض الجنات مشهور است
مدت حیوة آنحضرت ۵۷ عدد زوجات دو غیر از سراری	مدت حیوة آنحضرت ۶۵ عدد زوجات ... غیر از سراری	مدت حیوة ۵۵ سال عدد زوجات یکی غیر از سراری	مدت حیوة ۵۵ سال عدد زوجات و بقولی ۶ یکی غیر از ... سراری
اولاد آنحضرت ۱۲ ۷ پسر ۵ دختر و از آنجمله پسر اولاد ماند جعفر صادق علیه السلام و ابراهیم عبدالله	اولاد آنحضرت ۷ پسر اسمعیل و عبدالله موسی و اسحق محمد عباس علی اسحق و موسی از یک مادرند	اولاد آنحضرت بقول اصح ... فرزند بود پسر ۲۳ دختر ۳۷ از ... اولاد منتشرات	اولاد آنحضرت بعضی گویند منحصر در حضرت محمد بن علی علیه السلام بود و بعضی گویند ... فرزند ... امام محمد تقی بوده
فضل زیارتش آنکه هر مؤمنی که از روی اخلاص زیارت کند شفاعت او نماید و در دنیا پریشان نشود	فضل زیارتش آنکه هر مؤمنی که از روی اخلاص زیارت کند شفاعت او نماید و در دنیا پریشان نشود	فضل زیارت آنحضرت ... صحیح رسید که از زیارت امام حسین افضل است	فضیلت زیارت هر کس او را زیارت کند ... زیارت کرده و فضیلت زیارت او از امام حسین افضل است
وصی بلافصل خلف ارشدش جعفر صادق علیه السلام دربان جابر بن ... جعفی	وصی بلافصل موسی بن جعفر علیهما السلام دربان مفضل بن عمر	وصی بلافصل ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا دربان محمد بن فضل	وصی بلافصل امام محمد تقی علیه السلام دربان معروف کرخی
معجزاتش از حد شمار بیرون از آنجمله احیای اموات و تعلم دین و اخبار اهل بیت	معجزات از حد افزون احیای اموات و مهر بر سنگ و اخبار ... از دوستان است	معجزات آنحضرت را احتیاج بیان نیست ... که معجزات آنحضرت در آن روضه کیاست	معجزات تا قیامت بکرد ... از آفتاب مشهورتر است

روز ولادت امام محمد بن علی التقی علیه السلام جمعه والده‌اش خیزران کنیتش ابو جعفر	روز ولادت امام علی بن محمد النقی علیهما السلام پنجشنبه والده‌اش سمانه ام ولد کنیتش ابوالحسن	روز ولادت امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام دوشنبه والده‌اش حدیث کنیتش ابو محمد	ولادت حضرت صاحب الزمان علیه السلام شب جمعه والده‌اش نرجس خاتون نواده قیصر روم کنیتش ابوالقاسم
ماه ولادت ۱۰ رجب و بقول کلینی ماه رمضان	ماه ولادت ۱۳ شهر رجب	ماه ولادت ماه رمضان و بقولی ربیع الثانی	ماه ولادت نیمه شعبان المعظم
سال ولادت ۱۹۵ از هجرت	سال ولادت ۲۱۲ از هجرت	سال ولادت ۲۳۲ از هجرت	سال ولادت ۲۵۵ موافق عدد نور از هجرت
ابتدای امامت ۲۰۳ از هجرت	ابتدای امامت ۲۲۰ از هجرت	ابتدای امامت ۲۵۴ از هجرت	ابتدای امامت ۲۶۰ از هجرت
مدت امامت ۱۷ سال و کسری و بقولی ۱۸ نقش خاتم المهیمن عضدی	مدت امامت ۳۴ سال نقش خاتم حفظ العهود من اخلاق المعبود	مدت امامت ۶ سال نقش خاتم انا لله شهید	الحال ۱۰۹۳ سالست که عالم بنور ظهورات ... ظاهر کرده نقش خاتم انا حجة الله ...
شهادت روز سه‌شنبه ۲۲۰ از هجرت در آخر ذی قعده و بقول کلینی و شیخ مفید در ۶ ذی حجه ...	رحلت ۲۵۴ جمادی الآخر و بقول بعضی در رجب ۲۵۴	رحلت ۲۶۰ از هجرت روز جمعه ۸ شهر ربیع الاول	مدت سال غیبت کبری ۳۳۲ سال از هجرت
مدفن شریفش در مقابر قریش پهلوی جد بزرگوارش	مدفن شریفش سر من رای	مدفن شریفش سر من رای پهلوی والد بزرگوارش	محل غیبت سر من رای
مدت حیوة آنحضرت ۲۵ سال عدد زوجات یکی غیر از سراری ...	مدت حیوة ۴۱ و بقولی چهل سال و شش ماه عدد زوجات یکی سریه	مدت حیوة ۲۸ سال عدد زوجات یکی سریه که والده صاحب بود	الحال عمر مبارک آنحضرت ... عدد زوجات ...
اولاد اطهار علی هادی علیه السلام و موسی مبرقع و ...	اولاد اطهار حسن و حسین و جعفر و بعضی از حسن عسکری علیه السلام و جعفرات	اولاد آنحضرت منحصر در حضرت صاحب علیه السلام است بقول مشهور	اولاد اطهار آنحضرت ... سادات
فضیلت زیارت آنحضرت او جد بزرگوارش چون زیارت امام حسین است	فضیلت زیارت آنحضرت موسی کاظم ... از روی اخلاص زیارت کند بهشت بر او واجب شود	فضیلت زیارت آنحضرت با آبای طاهرین ساویست	فضیلت زیارت با آبای طاهرین ساویست
وصی بلافصل علی هادی علیه السلام دربان عمر بن فرات	وصی بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام دربان عثمان بن سعید	وصی بلافصل حضرت صاحب الزمان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دربان عثمان بن سعید	هر کس ... روز ... طلوع صبح ... دربان ... بن نوح
معجزات زیاده از حد ... و ... صحیح روایات است	از جمله معجزاتش مهر بر سنگ ... و اخبار بغیب ...	معجزاتش بسیار است از آنجمله مهر بر سنگ نمودن و مرده زنده کردن و اخبار بغیب	معجزاتش از حد افزون ... تمامان بشیعیان خاص نماید

دعاء عهد منقول از کتاب اقبال مشهور بدعاء عهد که در زمان غیبت امام صاحب الزمان علیه السلام
باید خواند و منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که چهل صباح این دعا را بخواند از انصار صاحب الامر
گردد و اگر وفات او رسد در ایام دولت ظهور صاحب الزمان علیه السلام او را زنده کند که داخل انصار شود و دعا اینست

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم رب النور العظیم ورب الکرسی الرفیع ورب البحر
المسجور ومنزل التوریة والانجیل والزبور ورب الظل والحرور ومنزل الفرقان
العظیم ورب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین اللهم انی اسئلک بوجهک
الکریم وبنور وجهک القدیم المنیر وملکک العظیم یا حی یا قیوم اسئلک باسمک
الذی اشرقت به السموات والارضون وباسمک العظیم یا حی قبل کل حی ویا حی بعد
کل حی یا حی حین یحیی الموتی ویمیت الاحیاء یا حی یا لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا
الامام الهادی المهدی الحجة القائم بامر الله صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین
عن جمیع المؤمنین والمؤمنات فی مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها برها
وبحرها عنی وعن والدی وولدی واخوانی واخواتی من الصلوات والتحیات
زنة عرش الله ومداد کلماته وما احاط به علمه واحصاه کتابه اللهم انی
اجدد له فی صبیحة هذا الیوم وما عشت فیه من ایام حیاتی عهدا وعقدا وبیعة
له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره ونصاره واعوانه
والذابین عنه والمسارعین له فی حوائجه والممتثلین لاوامره ونواهیه
والمحامین عنه والمجاهدین معه والمستشهدین بین یدیه اللهم فان حال
بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فاخرجنی من قبری
مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی الحاضر و

البادی

من انصاره ونصاره واعوانه والذابین عنه والمسارعین له فی حوائجه والممتثلین
لاوامره ونواهیه والمحامین عنه والمجاهدین معه والمستشهدین بین یدیه
اللهم فان حال بینی وبینه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما مقضیا فا
خرجنی من قبری مؤتزرا کفنی شاهرا سیفی مجردا قناتی ملبیا دعوة الداعی فی
الحاضر والبادی اللهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل عینی
مرهیا بنظرة منی الیه وعجل فرجه واوسع منهجه واسلکنی محجته وانفذ
امره واشدد ازره وقو ظهره وطول عمره واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک
فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فا
ظهر اللهم لنا ولیک وابن ولیک المسمی باسم رسولک صلی الله علیه واله
فی الدنیا والاخرة حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزقه ویحق الله الحق بکلماته
ویحققه اللهم اجعله مفزعا للمظلوم من عبادک وناصرا لمن لم یجد له ناصرا
غیرک ومجددا لما عطل من احکام کتابک ومشیدا لما ورد من اعلام دینک
وسنن نبیک محمد صلوات الله علیه واله واجعله اللهم ممن حصنته من باس
المعتدین اللهم وسر نبیک محمدا صلوات الله علیه واله برؤیته ومن تبعه
علی دعوته وارحم استکانتنا من بعده اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة

بحضوره وتجعل الحمد كنا ظهوره انهم يرونه بعيدا ونراه قريبا برحمتك
يا ارحم الراحمين پس كف دستها بر هم زند وبگويد العجل سه نوبت بگويد يا مولاي يا
صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث صلوات الله عليك انا منتظر اليك حتى
يمكنني الله من دولتك وسعادتك ويمنك وبركتك يا مولانا العجل العجل
العجل الساعة الساعة الساعة يا صاحب الزمان يا صاحب الزمان يا صاحب
الزمان الامان الامان الامان الغوث الغوث الغوث ادركني بحقك و
بحق آبائك الطاهرين المعصومين المكرمين وصلى الله على محمد وآله اجمعين
الطيبين الطاهرين المعصومين وصلى الله على محمد وآله اجمعين اللهم ارزقني
طلعته البهية برحمتك يا ارحم الراحمين

كتبه العبد قاسم الخوانساري

۵۰۰ ریال

این کتاب مطایب شیخ سلیمانی را تعمیر [illegible]

چند سال است که کتاب مطایب را [illegible]

[illegible] سید [illegible]

لکن تحویل در قطر داده و در آن تاریخ که این کتاب را

کتاب را این فروختم جلد [illegible] تاریخ [illegible]

۱۳۳۴

مولانا عبید محمود [illegible]